

بولتن مباحثات شماره ۸

و نظام ایران

و

وظایف پروتاری

بولتن مباحثات شماره ۸

مظالم ایران

www.iran-archive.com

و

وظایف پروتاریا

* پیشگفتار

* مقدمه

- ۱ دربارۀ دوران - توضیح مقدماتی
- ۶ متدلنبن دربررسی دورانها
- ۲۷ تضادهای جهانی دوران کنونی
- ۴۰ بخاطرصلح پایدار، بایدانقلاب راشعله ورتراخت
- ۵۷ دربارۀ گذارمسالمت آمیز
- ۷۶ دربارۀ دولت دیکتاتوری پرولتاریا، رد دولت عموم خلقی
- ۹۶ دربارۀ حزب تمام خلقی
- ۱۰۳ انقلاب مشروطیت
- ۱۱۵ مبارزۀ طبقاتی و نقش گروههای سوسیال دمکرات
- ۱۲۰ جنگ جهانی اول و اوچگیری مجدد جنبش توده ای
- ۱۳۰ تا سیس حزب کمونیست ایران
- ۱۴۸ تغییر و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دوره حکومت رضاخان
- ۱۵۲ اوضاع بین المللی و وضعیت داخلی
- ۱۵۴ حزب توده
- ۱۶۴ خلاصه ای از وضعیت بورژوازی ملی
- ۱۶۶ ملی شدن صنعت نفت
- ۱۸۱ شکست ۲۸ مرداد و رشد مناسبات سرمایه اری
- ۱۸۹ اصلاحات ارضی و تغییر و تحولات بعد از آن
- اشکال عمده مالکیت و بهره بردارن از زمین در استانه
- ۱۹۲ اصلاحات ارضی
- ۲۲۴ صف بندی طبقات در روستاها
- ۲۳۰ صف بندی طبقات در شهرها
- ۲۴۶ وضعیت طبقه کارگر و قشر بندی درون آن
- ۲۵۶ یک جمع بندی از وضعیت نیروهای طبقاتی
- ۲۵۹ آغاز جنبش توده ای سالهای ۵۷ - ۵۶
- ۲۶۱ صف بندی طبقات بعد از قیام
- ۲۷۸ دربارۀ تضادهای موجود
- ۳۰۷ اهداف و وظایف انقلاب (برنامه)
- * توضیحات
- * منابع و مأخذ

پیشگفتار

این نوشته در تاریخ خرداد ماه ۱۳۶۴ برای انتشار علنی تحویل شده بود اما گرایش اپورتونیستی حاکم بر سازمان ما نظیر عمل کرد خود در سایر زمینه‌های مبارزه طبقاتی، تنگ نظری، انفعال و اپورتونیسم خود را در پیشبرد یکی از انقلابی‌ترین مصوبه‌های کنگره اول سازمان که همانا بسط و تداوم مبارزه ایدئولوژیک علنی حول مسائل مطروحه از طرف کنگره بودند نشان داد و در پی چنین سیاستی بود که علیرغم مشاجرات کتبی و شفاهی، با توسل به انواع شیوه‌های شوطه‌گرانه، از انتشار علنی این نوشته نیز خودداری کرد.

به هر حال اکنون بعد از گذشتن نزدیک به دو سال، این جزوه بدون هیچگونه تصحیحی، به همان صورت که تهیه شده بود، به بحث علنی گذاشته می‌شود. با شدتاً برخورد انقلابی و مسئولانه کلیه نیروها و عناصر ما رکیست - لنینیست و با طردهرگونه اپورتونیسم از صفوف جنبش کمونیستی گامی در راستای وحدت و رسیدن به اهداف بزرگ طبقه کارگر برداشته باشیم.

خسرو خاوری و غلی (یدی)

خرداد ماه ۱۳۶۵

مقدمه

مساله تدوین برنامه و تحلیل مباحث آن در چند سال اخیر یکی از مهمترین و حیاتیترین مباحث جنبش کمونیستی ایران را تشکیل می‌دهد، این امر بویژه بعد از قیام بهمن ۵۷ و در مواجهه با معضلات اساسی جنبش کمونیستی ایران از برجستگی خاصی برخوردار شده است. امروز کمتر سازمان یا گروه مدعی مارکسیسم-لنینیسم است که به نوعی با این مساله برخورد نکرده و یا در این زمینه حتی طرح برنامه‌ای نیز ارائه نداده باشد. اما گذشته از آنحرافات معین حاکم بر اینگونه طرح برنامه‌ها، آنچه که بی‌متابه آنحرافات اصول اساسی برخورد به مسائل انقلاب و وظایف پرولتاریا، به عبارت دیگر ناظر بر اینگونه طرح برنامه‌هاست و ویژگی عمومی آنها را تشکیل می‌دهد. فقدان مباحثی تحلیلی و تئوریکی است که می‌باید از تجزیه و تحلیل مارکسیستی-لنینیستی دوران حاضر، اوضاع بین‌المللی، وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه، صف بندی نیروهای طبقاتی ناشی شده و تجربه تاریخی جنبش ملی و بین‌المللی طبقه کارگر، خلاصه کلام اساسی ترین مباحثی تهیه یک طرح و برنامه منطبق با اوضاع مشخص لحظه تاریخی و مسائل، مضامین و اهداف آنرا در بر داشته باشد. فقدان یک چنین تحلیل همه جانبه‌ای بیش از سایر جنبه‌ها ناظر بر تدوین برنامه، از همان آغاز برخورد انتزاعی، تخیلی و اکلیتیویستی به طرح برنامه را بنمایش می‌گذارد. اینکه گویا فقط به خاطر ارضای تمايلات روشنفکرانه نویسندگان آن تهیه شده است، چنین

برخوردهای سطحی و غیر مسئولانه به ما انقلاب ایران و وظایف پرولتاریا ،
نه تنها مباحثات گسترده و لازم در زمینه رسیدن به یک برنامه واحد پرولتری
کمک نخواهد کرد ، بلکه به بی برنامهگی و تشتت موجودا من خواهد زد . به
طوری که هر کس با جمع آوری بندهائی از مفاد برنامه ای موجود در سطح
جنبش ، بدون اینکه حتی هیچگونه نطباتی با شرایط مشخص جامعه ایران
داشته باشد و ردیف کردن آن در یک مجموعه الشاطی و ناقص ، به انحرافات
موجودا من زده و خود را از شرکت در مباحثات حول چنین امر مهمی بی نیاز
می بیند .

حاملان چنین طرز تفکری خیال می کنند بدون تجزیه و تحلیل و شناخت
زندگی اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگ کنونی توده های میلیونی
و بدون شناخت عمیق تضادهای و تمایزات طبقاتی و شرکت عملی در مبارزات
آنها و بدون تحلیل و تجزیه مسائل ملی و بین المللی و آموختن از گنجینه
غنی تئوری و پراتیک جنبش جهانی و تاریخ مبارزات انقلابی طبقه کارگر
می توان به مسائل انقلاب ایران پاسخ داد . در حالیکه از تئوری مارکسیست
لنینیستی همانا در وحدت اضا د تئوری و پراتیک نهفته است . تنها با
شرکت همه جانبه در مبارزه طبقاتی و حل مسائل اساسی تئوریک جنبش و در
کوران این مبارزه است که طبقه کارگر به سلاح نیرومند و غلبه نا پذیر خود
دست خواهد یافت . اگر برنامه مبنای اصلی فاشق آمدن بر تشتت ، پراکندگی
جنبش کمونیستی و وحدت و سمت گیری مشخص آن بسوی تشکیل حزب طبقه
کارگر ، سازماندهی و رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و کسب حاکمیت
سیاسی را مدنظر دارد . مبارزه با بی برنامهگی در صفوف جنبش کمونیستی و
رسیدن به اهداف فوق از کمال شرکت عملی و سازمانگرا نه در جنبش طبقه
کارگر و تدوین مبنای برنامه ای و آن اصول اساسی می گذرد که با بدبریک
برنامه پرولتری حاکم باشد . چنین برنامه ای بدون تردید می بایست در
اساسی ترین وجوه خود ، خصلتها ، مضامین ، اهداف و وظایف جنبش را با
مراحت کامل در برداشته و جایگاه کنونی مبارزه طبقه کارگر را در راستای
در هم شکستن نظم بردگی مزدور سرمایه در ابعاد ملی و بین المللی مشخص

سازد و با تحلیل از وضعیت طبقاتی و تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه، تعیین دوستان و دشمنان انقلاب و نقش و جایگاه آنها در مبارزه طبقاتی جاری و سیاست پرولتاریا در قبال آنها را بطور دقیق روشن نماید در عین حال تجربه تاریخی را در نظر گرفته به تضادهای ملی و بین المللی پرتو افکنده و روندهای انقلاب پرولتری در عرصه های مختلف را ترسیم و وظایف آنرا مشخص نماید.

تلاش نوشته حاضر بر آن بوده است تا با تحلیل همه جانبه مبنای برنامه پرولتاریا و ترسیم خطوط مشخص آن در تمامی زمینه ها، گامی در این راستا بردارد و با آموزش از شاخه جنبش جهانی کمونیستی بویژه اسلوب و متد لوزی بنیان گذاران و رهبران جنبش جهانی کمونیستی تمام خصوصیات حاکم بر یک تحلیل برنامه ای پرولتری را در جوانب مختلف مدنظر قرار دهد. بدیهی است که هر نوشته ای میتواند از کمی و کیفی و گاستیهای برخوردار باشد. نوشته حاضر نیز از این امر مستثنی نیست. لیکن آنچه که اساس کار را تشکیل میدهد تعهد به اصول و مبنای شناخته شده و برخوردار به اصول انقلاب و وظایف پرولتاریاست که در این نوشته تلاش شده است تا در حد توان بمانا به اصل اول تعهد به خود برنامه در نظر گرفته شود.

برخورد مشخص به مسائل مختلف جنبش انقلابی، تحلیل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه، روشن کردن راستای توسعه و تکامل آن در هر مرحله، مسائل استراتژی، تاکتیک صف بندیهای طبقاتی در دوره های مختلف تاریخی و در شرایط کنونی و روشن نمودن خصائل، مضامین و اهداف مراحل مختلف انقلاب از جمله ویژگیهای این نوشته را در ارتباط با برنامه تشکیل میدهد که خواننده با قرار گرفتن در راههای پرپیچ و خم تکامل انقلاب ایران، امکان مییابد تا با مسائل انقلاب چه بصورت عام و همه جانبه و چه بصورت مشخص آن برخورد کرده و در مبارزه ایدئولوژیک بغلط تدوین یک برنامه واحد پرولتری شرکت فعال بنماید.

روشن است که پرونده مبارزه ایدئولوژیک همه جانبه، عمیق و وسیع، رسیدن به یک برنامه واحد پرولتری امکان پذیر نخواهد بود.

وظیفه همه ما رگسبست - لنپنیستهای واقعی است که در شرایط حساس کنونی
با شرکت فعال در این مباحثات نقش انقلابی خود را ایفا کنند.

برافراشته با دپرچم مبارزه ایدئولوژیک علنی
زنده با دسوسیا لیسم

www.iran-archive.com

متد لنين دربررسی دورا نها

دراينکه عصرکنوني "عصرا مپريا ليم است همه حتی بظا هرهم شده متفق القولند، آنچه که مورد اختلاف است وما روی آن مکث خواهيم کرد، همانا مضمون و ویژگی آن است، اينکه کدام طبقه در مرکز آن قرار دارد، محتوای اصلی، جهت اصلی تکامل، خصلتهاى اصلی موقعیت تاريخی و جنبه های مشخص اساسی آن کدامند. از این لحاظ ابتدا به شیوه برخورد و تجزیه و تحلیل لنين مراجعه می‌کنيم.

لنين دربررسی دورا نهاى مختلف تاريخی می‌گوید :

"اجازه دهید دورانی را که ما به آن وارد می‌شویم (ویا وارد شده ایم و هنوز در مراحل اولیه اش هستیم) دوران کنونی یا (سوم بنا میم، و دورانی که تازه از آن بیرون آمده ایم را دوران دیروز یا (دوم) بنا میم، در این حالت ما مجبوریم دورانی را که پترسوف و کاشوتسکی نمونه های خود را از

آن انتخاب کرده اند، دوران پریروزیا (اول) بنا میم (۰۰۰)، لنین سپس با توجه به تقسیم بندی رایج "دورانهای تاریخی آنرا بدین صورت تقسیم بندی می کند: ۱- (۱۸۷۱-۱۷۸۹) ۲- (۱۹۱۴-۱۸۷۱) ۳- (۱۹۱۴-۱۹۱۴) سپس بلافاصله توضیح می دهد که "در اینجا البته ما نهمه جا در طبیعت و جامعه خطوط تقسیم مشروط، متغیرو نسبی می باشند مطلق و ما مشهورترین وقایع تکان دهنده تاریخی را تنها بطور تقریبی بعنوان نقطه عطف جنبشهای تاریخی مهم اختیار می کنیم". سپس مضمون و ویژگی این دورانها را مشخص می کند: "دوران اول از انقلاب کبیر فرانسه تا جنگ فرانسه - پروس، دوران رشد بورژوازی، پیروزی اش دوران فراز بورژوازی و جنبشهای بورژوا دمکراتیک بطور عمده و جنبشهای رهاشی بخش ملی بورژواشی بطور خاص و دوران شکست سریع نهادهای پوسیده استبداد فئودالی می باشد. دوران دوم دوران تسلط کامل و زوال بورژوازی است، دوران گذار از خصلت مترقی به ارتجاعی و حتی فوق ارتجاعی سرمایه مالی می باشد. این دورانی است که در آن یک طبقه جدید - دمکراسی امروزی - در حال تدارک و جمع آوری تدریجی قوا است. دوران سوم که تازه آغاز شده است بورژوازی را در همان موقعیتی قرار می دهد که اربابان فئودال در دوران اول در آن قرار داشتند، این دوران امپریالیسم و تکانهای شدید امپریالیستی است و همچنین تکانهای شدیدی که ناشی از ماهیت امپریالیسم است میباشد" (۴)

با توجه به نقل قولهای فوق الذکر روشن می شود که اساس استدلال لنین در ارزیابی محتوای عینی و ویژگیهای اساسی دورانهای مختلف تاریخی، عبارت است از اینکه ابتدای روشن شود "جنبش کدام طبقه جریان اصلی پیشرفت ممکن در آن شرایط مشخص است". به عبارت دیگر هر چه کدام طبقه اجتماعی بر تارک آن عصر می درخشد و در پیشاپیش جنبشهای انقلابی آن دوره در اهتزاز است، بطریق اولی، دگرگونی انقلابی مناسبات موجود در آن دوران مشخص را بعهده دارد؟ دوران اول را در نظر می گیریم که انقلاب کبیر ۱۷۸۹ فرانسه بعنوان نقطه عطف آن انتخاب شده است.

مارکس می گوید : "پیش شرطهای اقتصادی همه انقلابات اجتماعی در طول تاریخ زمانی فراهم می شود که بین نیروهای مولده در درجه معینی از انکشاف آنها با مناسبات تولیدی موجود آنچنان تضادی بوجود آید که این مناسبات بجای اینکه بسترویا شکل انکشاف نیروهای مولده باشد دیگر به قیود و موانع آن تبدیل شوند ، یعنی زمانی که نیروهای مولده علیر غم انکشاف به موانعی برخورد میکنند که شکل حاکم مالکیت در برابر آنها گذاشته است در چنین زمانی یک عصر انقلاب اجتماعی شروع می شود" (۵) . در مقطع انقلاب فرانسه نیز رشد و توسعه تولید کالائی که صفت مشخصه آن رقابت آزاد است ، با مناسبات حاکم فئودالی و قبیله‌سود حاصل از آن که موانع انکشاف آزادانه نیروهای مولده بود در تضاد قرار می گرفت ، رسالت حل این تضاد در آن دوران بعهده طبقه بالنده عصر یعنی بورژوازی قرار داشت ، بورژوازی فرانسه با رهبری انقلاب ۱۷۸۹ با زنی اولین بار توانست با انحلال مناسبات تولید کهنه راه را برای انکشاف نیروهای مولده باز کند ، بدین ترتیب بورژوازی در اس این دوران که از ۱۷۸۹ آغاز و تا ۱۸۷۱ بطول انجامید ، قرار گرفت ، محتوای اصلی این دوران عبارت است از لغای استبداد فئودالی و برقراری شالوده‌های نظم بورژوازی ، پدیده‌های نمونه وار آن جنبشهای بورژوا دموکراتیک بطور عام - رهائی بخش بورژوا ملی بطور خاص است . در حالیکه این عصر صرفاً از بورژوازی ، تعالی و پیروزیهای آن است ، مناسبات فئودالی وجه میرنده آن می باشد . بدین ترتیب بورژوازی در اس دوران بعنوان محور انقلابی تاریخی آن در حال بالندگی پیروزی و رشد و گسترش خویش و به همراه تکوین خود ، پرولتاریا را نیز از بطن جامعه بیرون می آورد ، در ادامه این روند با سلب مالکیت از دهقانان ، پیشه‌وران و رهائی آنها از قیود پدرسالارانه ، نظام صنفی و قیود فئودالی به تدریج طبقه‌ای بوجود می‌آورد که جز نیروی کار و وسیله دیگری برای تامین معاش خود ندارد و در عرضه این نیرو به بازار کار به هیچ قید مکانی و انسانی از نوع فئودالی آن بسته نیست . بورژوازی در این دوران پایه‌های رشد

وشکوفائی خود، نفی خود را نیز می پروراند و طبقه کارگر بموازات آن رشد و پرورش می یابد، بقول مارکس: " بدین طریق تبدیل پرولتاریا به اکثریت عظیم جامعه بموازات رشد نیروهای مولده و با انتقال اعضای دیگر قشرهای اجتماع بدرون این طبقه از راه انحلال تدریجی آنها صورت می گیرد (۶). سرانجام تسلط کامل بورژوازی و دوران گذار از خصلت مترقی به ارتجاعی و حتی فوق ارتجاعی مالی فرامی رسد، به تناسب تکامل کارکردهای اقتصادی از جمله شکل گیری انحصارات و غیره، مناسبات سیاسی مبتنی بر تولیدکالائی و رقابت آزاد (دمکراسی بورژوازی) به تدریج جای خود را به ارتجاع سیاسی و دیکتاتوری عنان گسیخته می دهد، بدین ترتیب رقابت جای خود را به انحصارات و دمکراسی بورژوازی به ارتجاع سیاسی و دیکتاتوری سرمایه مالی می دهد. در اینجا دوران دوم بنا به تعریف لنین با چنین مضمونی از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ ادامه می یابد " دوران تسلط کامل و زوال بورژوازیست. دوران گذار از خصلت مترقی به ارتجاعی و حتی فوق ارتجاعی سرمایه مالی می باشد. این دورانی است که در آن یک طبقه جدید - دمکراسی امروزی - در حال تدارک و جمع آوری تدریجی قواست " بنا بر این در حالیکه بورژوازی از موضع مترقی به موضع ارتجاعی استحاله می یابد، هنگامی که دیگر انحصارات و سرمایه مالی مشغول غارت و چپاول خلقهای خود و سایر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره است، در عین حال پرولتاریا با پشت سر گذاشتن مبارزات شمر بخش و قیامهای متعدد از جمله تجربه کمون پاریس، اینک هم از لحاظ اقتصادی (طبقاتی) هم از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک در تمام عرصه ها سرگرم مبارزه بی امان و جمع آوری تدریجی قواست، زحمتکشان زیرستم سرمایه مالی مفری جز پیوستن به مبارزه پرولتاریا نمی یابند، به تدریج زیر پرچم آن مجتمع می شوند و خواستهای تحقق نیافته خود را در برنامه پرولتاریا می جویند، خلقهای تحت ستم مناطق زیر نفوذ سرمایه مالی بورژوازی، خود را همراه و هم پیمان با بورژوازی کشورهای استعمارگر و انحصارات غارتگری بینند، اگر در اثر

تضادهای معینی بر علیه سلطه انحصارات به مبارزه روی می آورند، تنها شامل بخشهایی از بورژوازی است که تضاد منافع آنها را به درگیری موقتی کشانده است، اینها سرانجام با فریب خلق و انحراف مسیر جنبش بنده آن خیانت کرده و به دامان انحصارات امپریالیستی می افتند. از این رو خلقهای زحمتکش و تحت ستم امپریالیسم نیز کم کم در می یابند که بر ناسا مه پرولتاریا راه گشای اصلی معضلات و فقر و بدبختی هائی است که سالهاست در چنبره آن گرفتار آمده اند.

در چنین موقعیتی بورژوازی امپریالیستی، انحصارات تابعه و پایگاههای آنها در کشورهای تحت سلطه و مستعمره در یکطرف پرولتاریا و کلیه زحمتکشان در طرف دیگر دو وجه یک تضاد را تشکیل می دهند. بدین ترتیب به موازات رشد وحدت یابی این تضاد، پرولتاریا در سراسر جهان، هم زلحاظ ملی، و هم زلحاظ بین المللی، هم در وجهایدئولوژیک، سیاسی و هم در وجه تشکیلاتی، به درجهای از رشد و انسجام دست می یابد که تا آن تاریخ بی نظیر بوده است، در مقابل بورژوازی به آخرین مراحل حیات خود از لحاظ تاریخی قدم گذاشته و در بحرانهای ذاتی آن دست و پا می زند، بدینسان دوران انقلابات پرولتاری و رهائی بخش ملی و جنگهای رهائی-بخش ملی بر علیه سلطه امپریالیستی با مضمون کسب آزادی و استقلال ملی و مبارزه با دیکتاتوری بخاطر دمکراسی ابعاد نویینی به خود گرفت، امپریالیستها دزپی تشدید بحرانهای مداوم، برای تجدید جهان به مناطق نفوذ، به یکدیگر چنگ و دندان نشان می دهند، بدین ترتیب با آغاز جنگ جهانی اول که لنین آنرا نقطه عطف آغاز دوران جدید (دوران سوم) می نامد به عصر نوین یعنی عصر امپریالیسم قدم می گذاریم. عصری که بورژوازی را در همان موقعیتی قرار می دهد که از پایان فئودال در دوران اول در آن قرار داشتند. "دوران امپریالیسم و تنگناهای شدید امپریالیستی و همچنین تنگناهای شدیدی که ناشی از ماهیت امپریالیسم است، می باشد! در این مقطع که میبایست بر اساس تغییرات بوجود آمده وظایف فوری، اشکال، ابزار و شرایط مبارزه دمکراسی نوین نیـز

تغییراتی می نمود که متناسب با شرایط عینی و وضعیت مشخص باشد، جنبش کمونیستی نیز خود دچار بحران شده این بحران با شروع جنگ تقریباً به اوج خود رسید، بحرانی منتهی به آشفتگی به پاسخ به این سوال، که سیاست پرولتاریای کشورهای درگیر در جنگ چیست؟ وظایف آن کدام است برنامہ و خط مشی و اسلوب رسیدن به قدرت چگونه است؟ و... که با اتخاذ تاکتیکها و خط مشی احزاب کمونیستی ارتباط لاینفک داشت، آیا باید در آن به همراه بورژوازی شرکت کرد؟ یا جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی با هدف کسب قدرت سیاسی بدل کرد؟ چنین اعتقاد داشت که "تبدیل جنگ امپریالیستی معاصر به جنگ داخلی یگانہ شعاری صحیح پرولتاریاست که تجربه کمون آنرا نشان داده و قطعاً مهیال (۱۹۱۲) آنرا قید نموده و خود از مجموع شرایط جنگ امپریالیستی بین کشورهای کاملاً تکامل یافته بورژوازی ناشی می گردد" (۷). اما رهبران انترناسیونال دوم و نیوزهریان منشویکها با عدول از مصوبات کنگرهال که در آن تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی به تصویب رسیده بود با ارتداد قطعی از مارکسیسم مطرح می کردند که "دفاع از میهن بورژوازی جنبه آزادیخواهانه ملی داشته" و وظیفه پرولتاریا را دفاع از میهن در مقابل هجوم خارجی معین می کردند، از جمله کائوتسکی اثنوریته انترناسیونال دوم و "مارکسیست سابق" (بقول لنین) از زاویه طرح تئوری (اولترا امپریالیسم) با زبانه همان موضع گیری ارتجاعی می رسید، طبیعی است که خط مشی عمومی و اتخاذ تاکتیک احزاب کمونیست و کارگری درقبال مسأله ملی و بین المللی شرایط و اشکال دمکراسی نوین و... در رابطه با هر کدام از موضع گیریهای فوق بکلی متفاوت بود و با هم فرق داشت، از این رولنن می گفت: "در زمان کنونی بدون آنکه پیوند با اپورتونیسیم بطور قطع گسسته شود بدون آنکه ناگزیری و رشکستگی آن به توده ها توضیح داده شود اجزای وظایف سوسیالیسم و عملی ساختن یگانگی واقعی بین المللی کارگران محال است" (۸) و در پاسخ به چنین مسأله بود که با تجزیه و تحلیل دورانها و عصر امپریالیسم و نشان دادن ویژگیهای آن، جنبه های مختلف

اپورتونیسیم شونیسیم و سوسیا ل لیبرالیسم خوا بیده در نظرات آنها را پیگیرانه افشا کرده و نشان داد که آنها با ما رکسیست و انترنا سیونا لیست خواندن خود و با برافراشتن پرچم آن تلاش دارند تا محموله ممنوعه کشتی خود را (ناسیونا لیبرالیسم و ۰۰۰) به زیر پرچم دروغین حمل کنند، لنین نقاب از چهره آنها برداشت، اما همانگونه که در صفحات قبل گفته شد با زهم کسانی پیدا شدند که با تحریف نظرات مارکس، انگلس و لنین و با تجدید نظر در مضمون و محتوای دوران که توسط لنین تحلیل و فورمول بندی شده و صحت آن در پراتیک به ثبوت رسیده، تلاش می کنند تا "محموله ممنوعه کشتی خود را با پرچمی دروغین حمل کنند. امروز بر ما رکسیست - لنینیستی ضروریست تا با آن خط و مرز مشخصی داشته و به مبارزه با آن برخیزد.

ما در متد بررسی دورانها توسط لنین، به دو دوران کامل (قابل مقایسه) برخورد کردیم که به نتایج کلی زیر می رسید:

"دوران اول ۱۷۸۹ - ۱۸۷۱ - عصر سرمایه داری مترقی یعنی عصری بود که بورژوازی در رأس آن سرنگون ساختن فئودالیسم و حکومت مطلقه و رهایی از یوغ بیگانگان در دستور قرار گرفته بود و ...

و دوران سوم؟ - ۱۹۱۴ - عصر امپریالیسم، سرمایه داری نضج یافته و از نضج گذشته ای است که در آستانه سقوط خود ایستاده است. یعنی بدان درجه ای رسیده است که جای خود را به سوسیا لیسم واگذار کند" (۹). لنین در بررسی دوران سوم می گوید: "مناقشات بین المللی در دوران سوم در شکل به همان نوع مناقشات بین المللی در دوران اول باقی مانده لکن محتوای اجتماعی و طبقاتی آن تغییر فاحشی یافته است. موسیبت عینی تاریخی تفاوت زیادی نموده است" با استناد به این شیوه قیاس لنین به بررسی ویژگیها و جنبه های اساسی دوران حاضر می پردازد زیم تا جنبه های اپورتونستی نظراتی که با قلب واقعیت و با تحریف آشکار تئوری لنینی دوران، چهره واقعی خود را پرده پوشی می کنند بیشتر روشن شود.

مادریش گفتیم که دوران اول، دوران تعالی، پیروزی و قسرا ز

بورژوازیست ، در این دوران محتوای اصلی عصر عبارت بود از زنا بودی سیستم پوسیده استبداد فئودالی و مناسبات و قبیودی که مانع روند تکاملی نیروهای مولده در آن شرایط مشخص می گردید و اربابان فئودال به عنوان یک طبقه حافظ این مناسبات به طبقه ارجاعی و میرنده بدل شده می بایست از سر راه ترقی و شکا مل اقتصادی اجتماع می جا مع به کننا رگذاشته شوند . این سد در مقابل کدا م نیروی پیش رونده مترقی و بالنده تاریخی تحول عینی جا مع مانع ایجاد می کرد ؟ بورژوازی ، طبقه ای که در بطن جا مع فئودالی رشد و تکوین یافته و رسالت دگرگونی و انهدا م مناسبات فوق را که مانع رشد و شکوفائی آن می شد بعهده داشت ، پس در مقابل فئودالیسم و اربابان فئودال که وجه میرنده تضاد را تشکیل می دادند ، بورژوازی وجه مترقی و بالنده آنرا تشکیل داده و بعنوان محور انقلابی تاریخی این دوران در مرکز تحولات آن قرار داشت و جنبش این طبقه محتوا و جهت اصلی تگامل دوران را معین می کرد . بنا بر این جهت اصلی تگامل این عصر ، جز برقراری شالوده های نظم بورژوازی چیز دیگری نمی توانست باشد ، پدیده های نمونه و اربابان عصر که ناشی از تضادهای آنتاگونیستی بین این دونیروی "بالنده" و "میرنده" ، مترقی و ارتجاعی ، نیروهای مولده و مناسبات تولیدی ، می باشد عبارت است از جنبشهای بورژوا دمکراتیک بطور عم و جنبشهای رها ئی بخش بورژوا ملی بطور اخص و جنگهایی که در اثر رشد و حدت یابی این تضادها بوقوع می پیوست . باری تا آستانه دوران دوم (۱۸۷۱) بورژوازی بعنوان نیروی مترقی رسالت این دگرگونی را بعهده داشت . در دوران دوم که دوره تسلط و زوال بورژوازی است سرمایه داری تگامل یافته و بعد از بحران ۱۸۷۳ و پشت سر گذاشتن یک دوره رکود کوتاه مدت او اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ ، انحمارات پایه عرصه وجود آنها ، رشد عظیم انحمارات ، تمرکز تولید ، تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و تما حب فردی را شدت بخشیده ، سیستم های امپریالیستی با نزدیک نمودن و اختلاط فلیلی که به جریان مبادله بازرگانی و تولید سرمایه داری کشیده شده بودند تضاد آشتی

نا پذیر بین سرمایه که در مقیاس جهانی بهم تنیده شده و جنبش بین المللی کارگری را در درجه اول اهمیت قرار می داد " زمان تبدیل قطعی سرمایه دار سابق به سرمایه داری نوین فرامی رسید، و آن عصر امپریالیسم است که "بورژوازی را در همان موقعیتی قرار می دهد که اربابان فئودال در دوره اول در آن قرار داشتند" بدین ترتیب در دوران سوم جای مبارزه سرمایه رشدیابنده که در جهت آزادی ملی از قید فئودالیسم می کوشید، بوسیله مبارزه ارتجاعی ترین سرمایه مالی، مبارزه نیروی فرسوده و در حال احتضار که بسوی سران زوال می رود، علیه نیروهای نوین گرفته شده است.

چهارچوب حکومتی ملی - بورژوازی که در دوران اول حامل اصلی رشد نیروهای مولده بشریتی بود که خود را از فئودالیسم را می ساخت، اکنون در دوران سوم به مانعی برای رشد بیشتر نیروهای مولده بدل شده است. بورژوازی از طبقه رشدیابنده و مترقی به طبقه زوال یابنده و پوسیده و ارتجاعی مبدل شده است، و این طبقه که ملا "دیگریست که اکنون در مقیاس وسیع تاریخی روبه رشد است" (۱۰). این طبقه که ملا "دیگری" پرولتاریاست که در جامعه سرمایه داری رشد و تکوین یافته و بعنوان یک طبقه اجتماعی در راس نیروهای مولده خواستار سرنگونی سرمایه داری و مناسباتی است که بعنوان سدی مانع رشد و انکشاف بازمیشتر و "آزاد" نیروهای مولده می شود، بدین ترتیب این طبقه در راس دوران سوم، در مرکز آن قرار گرفته و جنبش این طبقه محتوای اصلی جهت اعلی تکامل این دوران را معین می کند، حال وقتی که پرولتاریا بعنوان محور تاریخی و انقلابی در راس دوران قرار گرفته و دستهای اصلی جهت اصلی تکامل آن را معین می کند، بورژوازی را در همان موقعیتی قرار میدهد که اربابان فئودال در دوران اول در آن قرار داشتند، یعنی بورژوازی به یک نیروی ارتجاعی میرنده که مانع رشد نیروهای مولده و سد راه پیشرفت و تکامل اجتماعی اقتصادی جامعه است می بایسد رنگون شود، بنا بر این محتوای اصلی عصر عبارت است از سرنگونی بورژوازی، انهدام مناسبات

ارتجایی سرمایه‌داری و برقراری شالوده‌های نظم کمونیستی است، از اینجا جهت اصلی تکامل عصرکهن‌ناشی از رشد تفادهای درون سیستم امپریالیستی است چیزی جز انهدا منظم‌ا امپریالیستی و گذار به نظام سوسیالیستی از لحاظ جهانی نیست، در حالیکه خصلت‌های اصلی موقعیت تاریخی آن در مقایسه با عصراول (مبارزه حل نشده و نا تمام بورژوازی علیه سیستم فئودالی) عبارت از مبارزه نا تمام موحل نشده پرولتاریا علیه بورژوازی و بقایای نظام ارتجایی کهنه است، پدیده‌های نمونه وار عصراول بسا توجه به تفادهای آن دوران عبارت بود از جنبشهای بورژوا دمکراتیک بطور اعم و جنبشهای رها ئی بخش بورژوا ملی بطور اخص. اما با توجه به تغییر و تحولاتی که در این دوران انجام پذیرفت (لنین آنرا در رساله امپریالیسم‌منا به آخرین مرحله سرمایه‌داری) تحلیل و جمع‌بندی کرده و با توجه به خصوصیات و ویژگیهای این عصر، پدیده‌های نمونه وار و جوه ممتازه این عصرکهن‌ناشی از تشدید تفادهای موجود در بطن آن است، عبارت است از جنگهای امپریالیستی که از تشدید تفا دبین امپریالیستها بخاطر کسب منافع بیشتر و... صورت می‌گیرد، و جنگهای فدا امپریالیستی، رها ئی بخش که از تشدید تفا دبین امپریالیسم و خلقهای تحت ستم بخاطر استقلال ملی، دمکراسی و رفاه عمومی و بر علیه امپریالیسم دیکتاتوری و استثمار، به وقوع می‌پیوندد. چرا که "خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارت است از بسط ارتجاع در تمام جهات، تشدید ستگیری ملی، ناشی از ستگیری الیگارشلی مالی و نیز بر افتادن رقابت آزاد" (۱۱) به عبارت دیگر امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی عبارت است از "تمایل به اعمال زور و ارتجاع" (۱۲). یکی دیگر از جوه ممتازه این عصر انقلابات پرولتری است که در اثر تشدید تفا دبین خصلت اجتماعی تولید و صاحب فردی به وقوع می‌پیوندد. آنتاگونیسمی که جزا طریق سرنگونی مناسبات سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم راه حل دیگری بر آن متصور نیست. در نتیجه امپریالیسم در حال احتضار، سرمایه‌داری در حال گذار به سوسیالیسم است و این امر با انقلاب قهرآمیز و سرنگونی طبقات ارتجایی

حاکم و برقراری دیکتاتور پرولتاریا بصیرمی گردانگه بوسیله "تنها پرولترهای معاصر که از هرگونه استقلال عملی کنارگذاشته شده اند؛ که می توانند استقلال عملی کامل نه دیگر محدود خود را که تملک تما میست نیروهای مولده، بالنتیجه اعتلای تما میت توانا ثیهاست، استقرار بخشد" (۱۳) بالنتیجه:

۱- عصر کنونی، عصر امپریالیسم، عصر سرمایه داری نضج یافته و از حد نضج گذشته ای است که در آستانه سقوط ایستاده و عصر انقلابات پرولتری و گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در ابعاد جهانی است.

۲- طبقه کارگر در اس دوران و در مرکز آن قرار گرفته، جنبش انقلابی این طبقه محتوای اصلی و جهت اصلی تکامل این دوران را تعیین می کند.

۳- محتوای این دوران عبارت است از سرنگونی بورژوازی، انهدام مناسبات کهنه ارتجاعی و برقراری شالوده های نظم کمونیستی.

۴- جهت اصلی تکامل آن عبارت است از انهدام نظام امپریالیستی و گذار به نظام سوسیالیستی در ابعاد جهانی.

۵- خصوصیات اصلی موقعیت تاریخی عبارت است از مبارزه ناتمام و حل نشده پرولتاریا علیه بورژوازی و بقایای نظامات کهن ارتجاعی.

۶- پدیده های نمونه وار و جوه ممتاز این عصر انقلابات پرولتری، رهاثی بخش و جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی تشکیل می دهد.

این است خصوصیات اصلی و ویژگیهای عمده عصری که ما در آن زندگی می کنیم. هرگونه درک انحرافی از مضمون آن ناشی از عدم درک لنینیسم به مثابه مارکسیسم عصر حاضر، و نتیجه ای جز تحلیل و ارزیابی غیر واقعی از اوضاع ملی و بین المللی، انحراف در ارزیابی تضادها، واتخاذ استراتژی و تاکتیکهای زیان آور، در بر نخواهد داشت.

بعدا ز جهل و اندی سال که پرچم لنینیسم به مثابه مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری را هنمای عمل جنبش کارگری کمونیستی بود کمانی پیدا شدند تا با مستمسک قرار دادن "تغییرات ژرف"، دست به

تحریف آشکارا ماركسیسم-لنینیسم و تجدیدنظر در آن زدند، اینها هم در
تئوری و هم در پراکتیک به نسبت های متفاوت و هرکدام بدرجاتی که بسبب
منجانب اپورتونیسم در غلطیدند، فرزندان خلف پیترسها، کائوتسکی ها،
برنشتین ها و سایرین هستند که توسط لنین بشکل قاطعانه ای افشاسا
شده اند به همین خاطر هم هست که اپورتونیستهای جدید هم "کالی ممنوعه
خود را بزیر پرچمی دروغین حمل می کنند".

آنها برای اینکه انحرافات و عقاید جدید خود را توجیه کنند و آنرا در
هاله ای از ابهام ببوشانند، ابتدا الیم بود تا در مضمون و ویژگیهای عصر حاضر (عصر
امپریالیسم) که توسط لنین تئوریزه شده بود، تجدیدنظر کنند. اختراع
عصر جدید توسط خروشچف (۱۴) که سرآغاز زوبه عبادت دیگر مجوز تحریفات و
تجدیدنظرهای بعدی در مفهوم دوران است در تزه های کنگره های ۲۰ و ۲۲
صراحتا بیان شده است.

آیا بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر عصر جدیدی آغاز
شده که با عصر سوم که توسط لنین بنا م عصر امپریالیسم تجزیه و تحلیل و
تئوریزه شده است، کیفی فرق دارد؟ آیا تما می ویژگیها و خصوصیات
عمده جهت اصلی تکامل و... آن متحقق شده است؟ آیا سوسیالیسم در
ابعدجها نی پیروز شده؟ آیا شالوده های نظم کمونیستی در ابعدجها نی
ریخته شده و امپریالیسم و بقایای سرمایه داری و نظامات کهنه ارتجاسی
بکلی منهدم شده و در ابعدجها نی نابود گشته است؟ آیا خصوصیات دیگری
که لنین در جزوه "امپریالیسم بمانا به آخرین مرحله سرمایه داری" نوشته های
دیگر خود از "عصر امپریالیسم" ذکر کرده تغییرا کرده؟ و دهها سوال دیگر
پس چگونه است که عصر دیگری آغاز شده بدون اینکه مضمون و محتوای اصلی
جهت اصلی تکامل، خصلتهای اصلی، موقعیت تاریخی و بطور کلی
"محتوای عینی اصلی پدیده تاریخی از میان رفته باشد؟! آیا در صورت
آغاز عصر جدید بنا بستی بجای جنبش پرولتاریا که در راس دوران محتوای
اصلی و جهت تکامل اصلی تاریخی را معین می کند جنبش طبقه دیگری
جایگزین شود؟ آیا طبقه دوران ساز دیگری در راس و مرکز عصر کنونی قرار

گرفته است...؟ واقعیت این است که هیچ‌کدام اینها که خصوصیات عمده عصر امپریالیسم را تشکیل می‌دادند، عوض نشده، جنبش پرولتاریا کمابهاً در اس‌دوران قرار دارد، جهت اصلی تکامل آن محو نشده و... از نقطه نظر علم ما رکیسیم - لنینیسیم نمی‌توانست هم‌چنین باشد، اگر پیروزی سوسیالیسم در یک یا چند کشور دلیلی بود بر تغییر دوران، اولاً لنین خود با تحلیل دوران سوم به این نتیجه درست رسیده بود که امکان وقوع انقلاب و "پیروزی سوسیالیسم در آغاز در تعداد کمی از کشورهای سرمایه‌داری یا حتی در یک کشور امکان پذیر است" (۱۵)، تئوری لنین درباره پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور که اصل نوینی درباره تئوری انقلاب پرولتاریائی به ما رکیسیم اضافه نمود، خود از تجزیه و تحلیل خصوصیات عصر امپریالیسم ناشی می‌شد که خلق شوروی را به پایه تئوریک و عملی پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر رهنمون شد، لنین می‌گفت در عصر امپریالیسم پیروزی انقلاب در کشورهای منفرد و ابتدا در ضعیف‌ترین حلقه زنجیر امپریالیسم نه تنها امکان پذیر بلکه حتمی است، به همین خاطر هم لنینیسیم، ما رکیسیم عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی خوانده می‌شود، بنا بر این خود لنین بطور حتمی توانست این تغییرات را حداقل پیش‌بینی کند، این را که مثلاً در صورت پیروزی انقلاب سوسیالیسم در یک یا چند کشور، خصوصیات عمده و اصلی عصر تغییر خواهد کرد.!!) در صورتی که در هیچ‌کدام از آثار لنین به چنین چیزی اشاره نمی‌خوریم، گذشته از این اگر چنین چیزی از لحاظ تئوریک و عملی امکان پذیر بود در آن صورت می‌بایست بعد از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه، مضمون دوران اول هم که از ۱۸۷۹ (مقطع انقلاب فرانسه) شروع شده بود تا ۱۸۷۱ ادامه داشت تغییر می‌کرد، ثالثاً انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر یا بعبارت دیگر پیروزی سوسیالیسم در یک کشور، خود تنها بیانگر ایمن مسأله است که بلشویکها با توجه کامل به مضمون لنینی عصر (چهارده ساله حیات لنین و چهار سال لنین) و باراهتمای عمل قرار دادن آن در تحلیل تضادها و مناقشات بین‌المللی و داخلی توانستند محتوای عینی روند

تاریخی معین را در شرایط مشخص و بطریقی که ملاحظه می‌شود در نظر بگیرند و بسته استراتژی و تاکتیک و خط و مشی دست یا بند که طبقه کارگر دوران سازوکی از گردانهای بین‌المللی آن در مجموعه وظایف و رسالت تاریخی جهانی خود، قدرت سیاسی را به چنگ آورده و سوسیالیسم را در یک کشور مستقر سازند. (این اولین پیروزی صحت تحلیلهای لنین را از مضمون دوران و درستی استراتژی و تاکتیکهای مبتنی بر آنرا بطرز انکارناپذیری به ثبوت رساند. بنا بر این پرولتاریا در نقش دوران ساز مجموعه وظایف جهانی خود در آن مقطع، تنها در یک کشور به پیروزی رسید. این اولین نتیجه کار بستن درست تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی بطور خاص "تئوری و تاکتیک دیکتاتور پرولتاریائی"^{۱۱} یعنی لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم بود، لذا این دگرگونی رانمی توان سراغ عصر (۱۷) جدیدی تلقی کرد که دارای خصوصیات عمده متفاوت با آنچه که لنین اعلام کرده بود، باشد، چرا که خود این دگرگونی منتج از تغییر و تحولات نقطه عطف ۱۹۱۴ و ناشی از کار بست استراتژی و تاکتیکهای بود که بر آن مبنی بی‌ریزی شده بود و این اولین پیروزی پرولتاریا جنبه‌های اساسی و محتوای عینی اصلی پدیده تاریخی را در کل نه می‌توانست دچار چنان تحولات عظیمی کند (مثل پیروزی سوسیالیسم در سراسر جهان) که عصر جدید مطرح شود و نه رسالت پرولتاریا در راس دوران با پیروزی در یک یا چند کشور به پایان می‌رسید، بلکه این دورانی است که پیروزی سوسیالیسم و برقراری شالوده‌های نظم کمونیستی در سراسر جهان را نشان نه رفته است، بنا بر این پیروزی پرولتاریا در یک کشور تغییراتی را که در دو وجه تضاد (طبقه انقلابی بالنده و طبقه ارتجاعی میرنده) ایجاد کرد عبارت بود از مبارزه بین دو سیستم اقتصادی و اجتماعی متضاد، یعنی سوسیالیسم و سرمایه‌داری، این امر در محدوده مناسبات و تغییر و تحولات تضادهای دو وجه، و دو عامل جهانی تاریخی فوق معنی پیدا می‌کند و به مضمون عصر اضافه می‌گردد و وظیفه پرولتاریا در راس دوران عبارت است از پیشبرد وظایف ملی و بین‌المللی خود به مفهوم لنینی آن، و کمک به حفظ و

استحکام سوسیالیسم، پرولتاریای پیروزمند بعنوان دژ طبقه کارگر، "ما رکیست‌ها هرگز فراموش نکرده‌اند که قهر الزاماً مابستی همراه بازم پاشیدگی سرمایه‌داری در کلیتش و تولد جامعه سوسیالیستی باشد، آن قهر یک دوران تاریخی جهانی را در بر می‌گیرد. یک عصر کاملاً مختلف جنگها، جنگهای امپریالیستی، جنگهای داخلی... عصر توفانهای عظیم عصر تصمیمات توده‌ای که اجباراً توسط جنگ تحمیل شده است، عصر بحرانیها آغاز شده است... ما فقط تازه اولین گامها را بسوی به‌لرزه در آوردن سرمایه‌داری بطور کلی و آغاز گذار به سوسیالیسم برداشته‌ایم" (۱۸).

می‌بینیم که لنین حتی بعد از انقلاب اکتبر برای این امر تصریح دارد که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور در رابطه با (محتوا و مضمون عصر سوم) که پرولتاریا در آن قرار دارد از لحاظ جهانی فقط گامهائی در جهنت به‌لرزه در آوردن سرمایه‌داری بطور کلی و گذار به سوسیالیسم برداشته است. لنین ادامه می‌دهد "مانمی دانیم و نمی‌توانیم بدانیم که چند مرحله گذار بسوی سوسیالیسم وجود خواهد داشت... اینکه امپریالیسم عصر انقلابات اجتماعی را آغاز می‌کند نیز یک واقعیت است و واقعیتی که برای ما روشن است" (۱۹). بدین ترتیب روشن می‌شود که عصر امپریالیسم نه تنها از هم پاشیدگی و انهدام سرمایه‌داری در کلیتش و برقراری سیستم سوسیالیستی در ابعاد جهانی است، در ضمن انقلاب اکتبر نه نقطه آغاز عصر جدید (عصر چهارم) بلکه در عصر سوم یعنی عصر امپریالیسم اولین گامها بسوی به‌لرزه در آوردن سرمایه‌داری بطور کلی و آغاز گذار به سوسیالیسم محسوب می‌گردد. از این رو دوران (سوم) یعنی عصر امپریالیسم تماماً جنبه‌های مشخص اساسی مضمون و محتوای عینی و اصلی تاریخی خود را که در صفحات قبل جمع‌بندی کردیم حفظ نموده است.

حال برای اینکه معلوم شود تحریف و تجدیدنظر در تئوری لنینی عصر در بنیان "عصر جدید" چه آشفته‌فکری را ببار آورده، قبل از برخورد به عمده‌ترین انحرافات آنها بدنیست در محدوده بحث فوق‌الذکر به مطالب زیر توجه کنیم:

تعریفی که آنها (خروشچف و طم فدارانش) از مضمون دوران مورد بحث
(جدید) بدست می دهند بشرح زیر است: (۲۰)

— دوران ما که مضمون عمده آن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم
است و با انقلاب کبیرا کتباً آغاز شده است، دوران مبارزه بین دو نظام
اجتماعی، دوران انقلابات سوسیالیستی و انقلابات رهاشی بخش ملی،
دوران درهم شکستن امپریالیسم، دوران الغانظام استعماری، دوران
گذار تعداد بیشتری از خلقها به مسیر سوسیالیسم و پیروزی سوسیالیسم و
کمونیسم در مقیاس بین المللی است (۲۱).

مذللته خواننده با جمله بندی و کلمات انقلابی و آشنائی روبرو
است (که ما در زیر نویس های مربوط به همین صفحه مختصراً توضیح لازم را
داده ایم) اما اگر با دقت و مسئولیت بیشتری به فرمول بندی فوق نگاه
کنیم در خواهیم یافت که فرصت طلبانه امکان هرگونه تحریف و تفسیری
را با زگذاشته (در عین حال که نویسنده خواسته نظر رای دهندگان را هم
ملحوظ دارد) در ضمن متوجه اختلافات فاحش آن با فرمول بندی لنینی
عصر خواهیم شد، مثلاً بگذریم از اینکه اساساً از عصر امپریالیسم و انقلابات
پرولتری، جنگها و غیره صحبتی در میان نیست، در عین حال بلافاصله
این سوال مطرح می شود که منظور از دوران انقلاب سوسیالیستی — انقلابات
رهاشی بخش ملی — درهم شکستن امپریالیسم و... که پشت سر هم بعنوان
مضمون عصر قلمداد شده اند، توسط کدام طبقه انقلابی این وظایف در کل
تا سر منزل مقصود به پیش برده خواهد شد؟ به عبارت دیگر کدام طبقه در
راس دوران قرار گرفته و جنبش آن محتوای اصلی و جهت اصلی تکامل این
دوران را معین می کند؟ یا پدیده های نمونه و رایج همه تضادهای تناقض
کدامند؟ مثلاً نقلابی در یک کشور اوج می گیرد، در این صورت کدام
محتوای عینی روند تاریخی در زمان معین و در شرایط معین و مشخص باید
در نظر گرفته شود تا مشخص شود که جنبش فلان طبقه (در آن کشور) در حله اول
جریان اصلی پیشرفت ممکن در آن شرایط مشخص است؟

در این عرصه هر چه جلوتر برویم و هر چه نظرات خروشچف (با توجه به

موقعیت و شرایط و غیره ...) شسته رفته ترمی شودهما نقدربرای خواننده روشن می شودکه چگونه (کالای ممنوعه را در زیر پرچمی دروغین حمل میکنند) ما خواننده را معطل نمی گذاریم (هرچندکه تصورویژگیهائی که برای مضمون فوق امکان پذیراست خودگویای انحرافات وابعاد تجدیدنظری است که از آن صحبت کردیم) . اما خواننده زمانی به کینه مطلب پی خواهدبردکه استراتژی و تاکتیکهای استخراجی ویا استنتاجی خروشچف را در رابطه با این مضمون در نظر بگیرد ، آنوقت تضاد آشکارنهفته در آن نیز روشن خواهد شد ، اما قبل از همه ببینیم چه ویژگیهائی برای آن در نظر گرفته شده است و نظرات مشخص خروشچف تا چه حدودی (نسبت به فرمولبندی عصر، چراکه این ویژگیها خود نیز به درجات مختلف با بخشهائی از آن فرمولبندی در تناقض است) امکان وجود یافته است :

آنها در ادامه می نویسند : " ویژگیهای زمان ما این است که نظام سوسیالیستی بصورت عامل قاطع تکامل جا معه درمی آید ، مساله جنگ و صلح حادثترین مساله زمان است . هیچگونه اختلاف سیاسی ، مذهبی و یا دیگر تفاوتهای ناپیدمانع از وحدت همه نیروهای طبقه کارگر علیه خطر جنگ گردد . نیروی تعیین کننده در مبارزه ضد امپریالیستی نظام سوسیالیستی جهانی است " (۲۲) ... تضاد اصلی این دوران تضاد بین دو سیستم جهانی سوسیالیستی و امپریالیستی است " (۲۳) . ملاحظه می کنیم که اپورتونیسیم بی گران خروشچفی تضادهای مذکور در مضمون همان عصری را هم که خود اختراع کرده است چگونه ماستمالی می کند ، یکبار دیگر جملات بالا را بخوانید : هیچگونه عنصری از مبارزه و نیز صحبتی هم از آن در میان نیست ، اگر به غلط تضاد اصلی دوران اختراعی خود را هم "تضاد بین دو سیستم جهانی سوسیالیستی و امپریالیستی" می دانند ، در اینجا هم نیات واقعی خود را پرده پوشی می کند ، صادق نیست و نمی تواند هم باشد چون هیچکدام از تئوریهای مذکور با واقعیات منطبق نیست ، معروف است که خروشچف در مورد این تضاد می گوید " باید کاری کرد تا مبارزه اجتناب ناپذیر بین آنها فقط بصورت مبارزه بین دو ایدئولوژی درآید " (۲۴) .

پس جوهر تفکر و روشنفکر عبارت است از آشتی طبقاتی بین طبقات مختلف و متضاد! مثلاً با توجه به جملات فوق در حالیکه "نیروی تعیین کننده در مبارزه ضد امپریالیستی نظام سوسیالیستی قلمداد می‌شود" اما وقتی تضاد اصلی دوران هم‌بین دوسیستم‌جانی ... است و به اعتقاد در روشنفکر مبارزه بین دو تضاد دهم‌بایستی به مبارزه فقط بین دوایدئولوژی درآید آنوقت فاتحه مبارزات ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلق‌های تحت ستم، مبارزات پرولتاریا با بورژوازی و ... بطور کلی استراتژی و تاکتیک‌های لنینی مبارزه خوانده است! از این رولنن تأکید می‌کرد که "... خطرناک‌ترین افراد کسانی هستند که نمی‌خواهند برای این نکته‌پی برنده‌ها اگر مبارزه علیه امپریالیسم مبارزه علیه پورتونیسیم توأم نباشد جز عبارت پردازی بوج و دروغین چیزی نخواهد بود" (۲۵)

اما این تجدیدنظرها و اپورتونیسمی که تمام فزولبندهای لنین را در مورد عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، لاجرم استراتژی و تاکتیک‌های بلشویکی، که نه شده اعلام می‌کند، خود در کدام منجانب قرار دارد؟

خوشحرف در گزارش خود در پارهای مسائل مربوط به تکامل بین‌المللی کنونی می‌گوید: "رفقا من می‌ایلم که بر روی پارهای از مسائل مربوط به تکامل بین‌المللی کنونی مکتب کنم که نه فقط مسیر رویدادها، بلکه همچنین چشم‌اندازهای آینده را نیز تعیین می‌کند، این مسائل عبارتند از همزیستی مسالمت‌آمیز دوسیستم، امکان جلوگیری از جنگ‌ها در عصر کنونی و اشکال گذار به سوسیالیسم در کشورهای مختلف" او ادامه می‌دهد: "اکنون در این رابطه این مسأله مطرح می‌شود که آیا می‌توان با استفاده از ابزارهای پارلمانی به سوسیالیسم گذار نمود؟" پاسخ می‌دهد: "چنین مسیری برای بلشویک‌های روسیه وجود نداشت ... از آن پس وضعیت تاریخی تغییرات اساسی کرده است که بر خوردت از به مسأله را می‌طلبد" چگونه برخوردی؟ طبقه کارگر با متحد کردن دهقانان ستمدیده، روشنفکران و تمانیروهای وطن پرست به گرد خود و طرد قاطعانه عناصر اپورتونیسیت! اکثریت ثابت در پارلمان بدست آورد و پارلمان را از یک ارگانی

دمکراسی بورژوازی به یک ابزار راستین اراده خلق تبدیل کند" سپس تاکید می کند: "ما مطمئنیم که سوسیالیسم در رقابت با سرمایه داری پیروز خواهد شد و ما مطمئنیم که پیروزی در رقابت مسالمت آمیز بدست خواهد آمد نه در جنگ!" . جوهر فرمول بندی فوق که از تجدیدنظر در مضمون و محتوای (عصر امپریالیسم) و اختراع (عصر جدید) منشا می گیرد، تلاش دارد تا ثابت کند که رقابت اقتصادی دو سیستم متضاد جهانی (سرمایه داری و سوسیالیسم) محورا انقلابی تاریخی و ویژگی اصلی دوران جدیدی است که بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز شده است (البته بنظر می رسد انتخاب نقطه عطف در اینجا یک حالت (علی السویه) پیدا کرده است، چرا که نقطه عطف اصلی این عصر جدید بر اساس تحلیل خروشچف می بایدهمان اوایل دهه ۶۰ قرن اخیر باشد). در هر صورت همانگونه که آشکارا بیان شده است مساله جنگ و صلح حادثترین مساله زمان است! رسالت این باصطلاح محور انقلابی تاریخی عصر (در مقام معین کننده محتوای اصلی و جهت اصلی) عبارت است از حفظ صلح، رقابت اقتصادی و همزیستی مسالمت آمیز، محورا اصلی و عامل عمده تکامل تاریخ می خورد، لاجرم استراتژی و تاکتیکهای جدیدی نیز بر مبنای تحلیل فوق ساخته می شود که روش عمده آن عبارت است از رقابت اقتصادی برای مبارزه طبقاتی، گذار مسالمت آمیز بجای انقلاب قهرآمیز، حمایت از پشتیبانی رهبری خرده بورژوازی و گاه بورژوازی بجای هژمونی پرولتاریا (۰۰۰). تبدیل پارلمان بورژوازی (که در عصر امپریالیسم بمثابه یک ابزار سرکوب بورژوازی عمل می کند)، (صد البته از راه مسالمت آمیز ۰۰۰) به ارگان دمکراسی خلق زحمتکش!، عبارت دیگر در مبارزه قهرآمیز و قبول مبارزه پارلمانتاریستی بجای آن، و قبول سیستم پارلمانی بجای نهادهای شورائی و رد دیکتاتور پرولتاریا، اختراع دولت عموم خلقی و...، (که ما بجای خود با آنها برخورد خواهیم کرد)، این است به اصطلاح خط و مشی و تاکتیکهایی که می باید به پیروزی کامل سوسیالیسم در عرصه جهانی منجر شود! ما درست با همین انحرافات اساسی رویونیستی است که خط و مرز قطعی و روشن داشته، آنرا افشا

نموده و با آن بمثا به نفوذ ایدئولوژی غیر پرولتری در جنبش کارگری مبارزه می کنیم، در حالیکه پیروان ورشکسته این مشی اپورتونیستی (علیرغم واقعیات سخت زمینی که بی اعتباری در فاشا نیهای فوق را با رها به بهای بسیار سنگین به ثبوت رسانده) مشغول زیب و زینت و توجیه نظرات سرپا پوچ فوق هستند، نداشتن خط و مرز و لب فرو بستن مقابل آن بمثابه این است که مبارزه طبقاتی را تعطیل شده پنداشته و مشاطه گرمح طبقه‌ای باشیم گویا خروشچف تضا درون پدیده‌ها و رابطه‌ها لکیتیکی بین آنها را یا نخواست و بی‌توانسته در کنگه (۲۶) امروز هر کارگر نسبتا آگاه و حتی همسر کارگر بقول معروف ساده هم‌باز و هائی نظیرا انقلاب "درهم شکستن"، پیروزی و غیره آشناست. انقلاب یعنی درهم شکستن، اعمال قهر، کشت و کشتار، جنگ، بطریق اولی انقلاب خود حاصل تشدید تضادهاست. تضادهای آنتاگونیستی که هر روز تشدید می شوند و جا معرا بحالت انفجار و قهر سرد می آورند. حال پرسیدنی است آیا عباراتی نظیر "دوران انقلابات سوسیالیستی"، "رهائی بخش"، "دوران درهم شکستن امپریالیسم و الفاظ استعماری" و غیره که شامل مضمون عصفوق (عمر ساخته شده توسط خروشچف) است، شامل تضاد، تضادهای آشتی ناپذیر و قهر و جنگ نیستند؟ دو وجه متضادی که انقلابات فوق الذکر را ممکن می سازند دارای خصالت آنتاگونیستی نیستند لاجرم عنصر قهر و جنگ در آنها وجود ندارد؟ از لحاظ مـل گذشته از اینکه از لحاظ تاریخی در شرایط امپریالیسم، هیچ انقلابی بدون اعمال قهر و جنگ به پیروزی نرسیده حتی در دوران اول هم که بورژوازی در راس دوران قرار داشت انقلابات بطور عمده همراه با قهر و جنگ بوده است اما برای اینکه تناقض آشکار ویژگیهای عصر مزبور با تاکتیکهای باصطلاح منتج از آن روشنتر شود یک مثال می زنیم: زمانی که امپریالیسم فرانسه و ژاپن و سپس آمریکا در جهت غارت و چپاول و تحت انقیاد نگهداشتن خلقهای آسیای جنوب شرقی چه بصورت غیر مستقیم و حمایت از حکومت‌های دست‌نشانده محلی و چه بصورت اعزام نیرو و مشغول قلع و قمع خلقهای این کشورها بود، جنبشهای رهائی بخش ملی و انقلابی

این بخش از جهان برخورداران با امپریالیستهای غارتگر و عمال داخلی آنها می توانست بنحومسالت میز صورت گیرد؟! آیا خلق کبیرویتنام (که حزب کمونیست آن مخالف تزه های فوق است) موقعی که بر علیه سلطه خارجی (امپریالیستها) می جنگید، می توانست قبول کند که در مقابل مسائل اعمال قهر و زور و تاجا و زدشمن امپریالیستی و سگهای زنجیری آن در داخل نرمن نشان داده و مسالت پیشه کند؟ آیا در این صورت می توانست از پیروزی خلق ویتنام بردشمن تا دندان مسلح و غدار صحبتی هم در میان باشد؟ یا نمونه های دیگر در سراسر جهان؟ پس چگونه است که اساسی ترین استراتژی و تاکتیک های خروش جفی در تاجا و آشکاربا اکثریت ویزگیه سا و مضامین عمر جدید ساخته شده توسط خودشان قرار می گیرد؟ پاسخ به این مسائل از یک طرف بی پایگی و رویزیونیسم نهفته در نظرات فوق را بنمایش می گذارد، از طرف دیگر برتری غیرقابل تردید ما رکیسیم-لنینیسم، علم مبارزه طبقاتی پرولتاریا، برای تمام اعصار را، در واقع آنچه را که هست نمیتوان به رسمیت شناخت، زیرا خودش ما را به این شناسائی و ادار می کند.

این چیزی نیست جز حقا نیت تحلیل لنین از عصر حاضر و درستسسی استراتژی و تاکتیکهای لنینی مبتنی بر آن که بعنوان ما رکیسیم عصر امپریالیسم توسط احزاب و رفقای کمونیست در سراسر جهان و واقعیسات بسیار ملموس زمان دفاع شده و می شود.

سرانجام این تاجا و دوتنا قض آشکاربیا نگر چیز دیگری نیست جز تلاش برای پرده پوشی ژرف ترین تضادهای امپریالیسم که توسط خروش جف و پیروان او دفاع شده و می شود.

آیا این همه تضاد و تاجا و دوتنا قض آشکار در رزیا بی عصر (جدید) اتفاقس است؟ بنظر ما اتفاقس نیست و این امر خودبیا نگر علت اتخا ذتاکتیک اتخا دومبارزه ما است.

تصادف‌های جهانی دوران کنونی

از لحاظ فلسفی رابطه بین اضا در یک پدیده و یا پروسه را تضاد گویند "اضاد مصداق تضادها می‌باشند". بهم پیوستگی عمومی این تضادها آن زمینه عینی است که وحدت اضا در آن استوار است. این بهم پیوستگی بهم پیوستگی است جدائی نا پذیر که در مجموعه خود یک پدیده و یا پروسه واحد در عین حال متضادی را تشکیل می‌دهند؛ این تضادها ضرورتاً در تمام اشیا و پدیده‌ها و پروسه‌ها وجود داشته و در وحدتی جدائی نا پذیر در عین حال مبارزه دائمی با هم دارند "دوگان شدن یک واحد کل و معرفت در برابر اجزای متضادش جوهر و اساس دیالکتیک" (۲۷) بعنوان اسلوب شناخت این اشیا، پدیده‌ها و پروسه‌هاست. لنین در بکارگیری این اسلوب برای شناخت پدیده‌ها و... توسط مارکس، بعداً شرح مفصل می‌نویسد: "ما مارکس پس از اینکه این فرضیه را در سالهای چهل بیان نمود اقدام به بررسی واقعی مدارک می‌نماید. او یکی از صورت بندی‌های اقتصادی و اجتماعی سیستم اقتصاد کلاسی را برداشته و بر اساس آن بسوه عظیمی از مدارک (که لاقلاً ۲۵ سال آنها را بررسی کرده بود) قوانین عمل و تکامل این صورت بندیها را با مشروح‌ترین طرزى مورد تجزیه و تحلیل قرارداد. این تجزیه و تحلیل فقط حول مناسبات تولیدی بین افسراد جامعه دور می‌زد. مارکس بدون اینکه حتی یکبار هم برای توضیح موضوع به عواملی که خارج از این مناسبات تولیدی قرار دارند متوسل شود امکان

مشاهده این موضوع را می‌دهد که چگونه سازمان کالائی اقتصاد اجتماعی تکامل می‌یابد و چگونه به سرمایه‌داری تبدیل می‌شود و طبقات متخاصم (حالا دیگر در دایره مناسبات تولیدی) بورژوازی و پرولتاریا را بوجود می‌آورند چگونه این سازمان قدرت تولیدی کار اجتماعی را رشد می‌دهد و بدینوسیله عنصری بوجود می‌آورد که با اصول خود این سازمان سرمایه‌داری تضاد آشتی‌ناپذیری پیدا می‌کند، این است استخوان بندی کاپیتال (۲۸). اهمیت علمی این برخورد در این است که با شناخت پدیده‌ها و با کشف تضادهای ذاتی آنها قوانین اصلی را که در پیدایش زندگی تکامل و تغییرات یکا رنگانیم معین اجتماعی موثر است، را کشف می‌کند. بدیهی است که بدون بکارگیری چنین ابزار و اسلوبی شناخت پدیده‌های اجتماعی و کشف تضادهای موجود در آنها و تخاذشویه‌های درست برخورد با آنها سبب امکان پذیر نیست.

لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری با بکارگیری صحیح چنین اسلوب علمی بود که تغییر و تحولات اقتصادی اجتماعی و سیاسی او خرق قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را ارزیابی و بطور صحیح و علمی تجزیه و تحلیل کرد و ثابت نمود که با پیروز پدیده‌های بنام انحصارات، بحرانها، تناقضات و تضادهای جوامع سرمایه‌داری نه تنها فروکش نکرده و از میان نرفته (برخلاف ادعای کائوتسکی و سایر یونیونیستهای انترناسیونال دوم) (۲۹)، بلکه تشدید شده و به مرحله‌ای رسیده که در آن انحصارها و سرمایه‌مالی سیادت بدست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق العاده‌ای کسب نموده و تقسیم جهان از طرف تر استهای بین المللی آغاز گردیده.....

لنین با تحلیل دقیق و همه‌جانبه این تغییر و تحولات و با ارزیابی دقیق تضادهای این عصر، انقلابات پرولتری، جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی، انقلابات رهاشی بخش انقلابی و ملی را جزو وجوه ممتازه این عصر ارزیابی کرد و خاطر نشان ساخت که با وقوع جنگ جهانی اول (نقطه عطف) این عصر آغاز می‌گردد، عصری که سرمایه‌داری در آن نضج یافته از حد نضج گذشته و در آستانه سقوط خود ایستاده است. این عصر،

عصا امپریالیسم، عصرگذاران سرمایه‌داری به سوسیالیسم است، با توجه به مضمون این عصر، ویژگی‌هایی که لنین در ساله خود (امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری و سایر نوشته‌ها) آنها را تجزیه و تحلیل و اعلام نموده است. تضاد اساسی که عامل تکامل این پدیده است عبارت است از تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و تملک فردی، تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، و یا به عبارت مشهور دیگر، تضاد بین کار و سرمایه و سرانجام تضاد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم که در آن بورژوازی بعنوان وجه میرنده تضاد و پرولتاریا بعنوان وجه بالنده تضاد رسالت دگرگونی کیفی مناسبات فوق را بعهده دارد، این تضاد بینا به یک خط سرخ در کل پروسه گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم عمل می‌کند و عامل اساسی دگرگونی تاریخی است، اما همانطور که در مضمون ویژگی‌های عصر نئو-مشخص است دو وجه این تضاد خود حاکی از تضادهای بیشماری است که به نوبه خود و تحت شرایط اقتصادی اجتماعی خاصی در جهت حل تضاد اساسی فوق عمل کرده و عمده می‌شود، بدیهی است که تشدید این تضاد و ازلحاظ تاریخی در دستور قرار گرفتن آن در رابطه با تکامل تاریخی پروسه‌های اقتصادی اجتماعی مشخص قابل توضیح است، بقول مارکس "یک انقلاب اجتماعی را دیکال وابسته به شرایط معین تاریخی در راستای تکامل (اقتصادی) است" مثلاً بواسطه ناموزونی رشد سرمایه‌داری تشدید این تضاد و در دستور قرار گرفتن آن در جوامع مختلف، وابسته به درجه تکامل تاریخی آن کشور ازلحاظ اقتصادی و غیره است. در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری نظیر کشورهای امپریالیستی کنونی حل این تضاد در دستور روز است، اما حل این تضاد در کشورهای نیمه مستعمره و وابسته نظیر کشور ما هر چند که مناسبات سرمایه‌داری مسلط هم باشد، حل تضاد دیگری که در خدمت حل این تضاد اساسی است در دستور قرار می‌گیرد، اما هر تضادی که در هر شرایط مشخص و معینی در دستور قرار گیرد (توسط درجه تکامل تاریخی آن جامعه عمده بشود) لاجرم با زهم در خدمت تسریع حل تضاد اساسی است، اما همانطور که شرح رفت امپریالیسم دارای ویژگی‌های دیگری نیز می‌باشد.

که عمده ترین آنها عبارت است از سیاست سرمایه مالی، تقسیم و تجدید و تقسیم جهان به مناطق نفوذ، بسط ارتجاع، تشدید استمگري ملی ناشی از استمگري الیگارشی مالی و نیز برافتادن رقابت آزاد، تحت انقیاد در آوردن و تحت انقیاد نگهداشتن خلقهای کشورهای تحت سلطه، اینجا دو نوع تضاد بوجود آمده و عمل می کند که ناشی از خصوصیات فوق است: تضاد بین — انحصارات امپریالیستی و تضاد بین خلقهای تحت ستم و اردوگاه کشورهای امپریالیستی، آنتاگونیسم موجود در اولی جنگهای غارتگرانه امپریالیستی و آنتاگونیسم موجود در دومی جنبشهای رها ئی بخش و جنگهای ضد امپریالیستی را ناگزیر می سازد، لاجرم این تضادها بصورت دیا لکتیکی در هم اثر گذاشته و در خدمت حل تضاد اساسی و تغییر و تکامل پدید آمده واقع میگردند (۳۰) برای اینکه تا شیر متقابل وجوه مختلف تضادها را در تکامل پدید آمده بهتر درک کنیم نقل قولی از لنین را می آوریم که در مورد مسأله جنگهای امپریالیستی ذکر گردیده است، لنین می گوید "از نقطه نظر تئوری کاملاً شتابناک بود هر آینه فراموش می شده جنگی فقط اقدام سیاست با وسایل دیگر نیست، جنگ امپریالیستی فعلی اقدام سیاست امپریالیستی دو گروه از کشورهای بزرگ است و این سیاست معلول مجموعه مناسبات عصر امپریالیستی بوده از آن نیروی گیردولی همان عصر ناگزیر پدید آمده موجب پیدایش سیاست میارزه بر ضد استمگري ملی، مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی گردد و به آن نیرو بخشد، به همین جهت اولاً جنگها و قیامهای ملی انقلابی، ثانیاً جنگها و قیامهای پرولتاریا بر ضد بورژوازی و ثالثاً وحدت هر دو نوع جنگها انقلابی و غیره را ممکن و ناگزیر می سازد" (۳۱). (تاکید از ما است)

لنین اینجایم اشاره به برخی از نصایح امپریالیسم، با استادی بی نظیری مسأله وحدت اضداد، وحدت و مبارزه اضداد تبدیل یکی به دیگری، تضاد عام، تضادهای خاص، عبور از مراحل مختلف سرانجام از سفلی به علیا، را بیان می کند، این است رابطه دیا لکتیکی اضداد. اما بعد از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، پرولتاریای در اس دوران، از لحاظ بین المللی توانست اولین دیکتاتور خود

را بنیان گذارد. این نقطه عطف آغاز استقرار سوسیالیسم در یک کشور جهان
 و ایجا دشکاف در ضعیف ترین حلقه از حلقات زنجیره امپریالیستی بود،
 این امر نتیجه تشدید تهاجمات دهائی بود که توسط حزب بلشویک به رهبری لنین
 شناخته شده و بوسیله استراتژی و تاکتیکهای بلشویکی تغییرات کیفی به
 نفع تهاجمات روسرما به وجود آورد، برای اولین بار در تاریخ مع بشری
 (به استثنای کمون) در یک نقطه از جهان تغییرات بنفع وجه بالنده تضاد به وجود
 آمد، این پیروزی که در مضمون مناقشات بین المللی از لحاظ تاریخی
 طبقاتی تغییراتی را بوجود آورد، در صف بندی نیروها بنفع اردوی کار
 تغییرات بسیار عظیم و تعیین کننده ای را به جای نهاد، این تحول در مقابل
 دیدگان بشریتی بوقوع پیوست که از ظلم و استثمات روستم سرما به بربریت
 کشیده شده بودند، آرزوی استثمات روشنندگان و استم دیدگان سراسر جهان در
 کشور وسیعی از جهان به تحقق رسیده بود، اما در عین حال این تحول حامل
 تضاد دیگری بود، کشورشورها در محاصره کامل امپریالیستها قرار داشت
 آنها به هیچوجه نمی توانستند شا هد به قدرت رسیدن کارگران و زحمتکشان
 شوند، بنا بر این با انواع و اقسام اقدامات تلاش می کردند تا اولین کشور
 سوسیالیستی را از صحنه روزگار محو سازند، اینها در عین حال که ناشی
 از تضادهای ذاتی امپریالیسم بود در ضمن ناشی از تضاد بین دو سیستم
 اجتماعی - اقتصادی متضاد واقعاً موجود در دو وجه اساسی پدیده جهانی
 که بوسیله انقلاب اکتبر بمنصه ظهور رسیده بود - سیستم سوسیالیستی و
 سیستم امپریالیستی، یکی در وجه بالنده و دیگری در وجه میرنده صف آرایی
 کردند. اما تشدید تضادهای امپریالیسم و سیستم سرما به داری، بیداری و
 آگاهی پرولتاریا و خلقهای تحت استم، مبارزه تشدید یافته آنها علیه
 امپریالیسم، اتحاد و همبستگی بین المللی کارگران و زحمتکشان، کمکو
 یاری آنها در حفظ و حراست و تحکیم سنگر نظمون پرولتاریا، باعث شد
 تا کشورشورها علیرغم محاصره و تحدید و تهاجمات و سرما به بین المللی، تحت
 رهبری حزب بلشویک و در راه آن لنین و استالین، بردشمنان داخلی و
 خارجی پیروز شده، پایه های سوسیالیسم را تحکیم کرده، تمام می دسایس

جبهه سرمایه و مرتجعین داخلی را نقش بر آب سازد. شروع جنگ جهانی دوم تحت قانونمندی نظام سرمایه داری (عصر امپریالیسم و تضافات موجود در آن) دول امپریالیستی را برای تجدید تقسیم جهان به مناطق نفوذ و حمله به اتحاد شوروی و خروج زبحران بجان همان نهادت، علیرغم تلفات و ضایعات عظیمی که این جنگ برای بشریت ببار آورد این بار نیز کشورهای تحت پرچم حزب کمونیست به رهبری رفیق استالین با تشخیص و درک ماهیت تضافات بین المللی و با فداکاری بی نظیر خلق قهرمان شوروی، از این جنگی که بقصدنا بودی آن برافزوده بود بیروزی بیرون آمد، در عین حال تحت تاثیر بحران فوق و مصائب جنگ و پیروزی اردوی کارباعت شدتاً جنبشهای انقلابی خلقهای تحت ستم و طبقه کارگران اعتلای نوینی یابد و این امکان بوجود آمد تا تعداد دیگری از خلقهای تحت ستم و استثمار از جمله پرجمعیت ترین کشورهای یعنی چین و سپس ویتنام تحت رهبری احزاب کمونیست، با یک سلسله جنگهای طولانی مدت و انقلابات قهرآمیز بیروزی ناآلوده و بیارکوی ظفر مند سوسیالیسم بپیوندند، بدین ترتیب اردوگاه کشورهای سوسیالیستی در نتیجه مبارزه با فساد و تغییر و تحولات و مناقشات اجتماعی و اقتصادی بین المللی ناشی از آن برفع وجه بالنده و مترقی تضاف یعنی اردوی کارموند شد و نزدیک به نیمی از جمعیت جهان زیر بیرق پرولتاریا صف بندی نیروها را در عرصه بین المللی با زهم برفع پرولتاریا برهم زد، تاریخ مهترانشید دیگری بر صحت نظرات لنین و استالین در مورد مضمون و محتوای عصر امپریالیسم و تضافات موجود در آن زد، تضافاتی که در کل این پروسه (از شروع جنگ اول جهانی) عمل نموده است. رفیق استالین در جمع بندی خود از تضافات امپریالیسم می نویسد: "لنین امپریالیسم را "سرمایه مختصر" مینامید، چرا؟ برای اینکه امپریالیسم تضافات سرمایه داری را به آخرین و به منتهای حد فاصلی میرساند که پس از آن دیگر انقلاب شروع می شود."

سه تضافات با یداهمترین آنها شمرد:

۱- تضافات بین کار سرمایه، امپریالیسم عبارت است از نیروی مطلق

تراستها و سندیکا های انحصاری بانکها و لیگاری مالی در کشورهای صنعتی در مبارزه علیه این نیروی مطلق، معلوم شد که شیوه های عادی طبقه کارگر اتحادیه های کارگری کثوپراتیوها، احزاب پارلمانی، بکلی غیرکافی هستند، یا به مراسم سرمایه تسلیم شو و مانند گذشته در حالت فقر و حقارت باش یا به سلاح تازه دست ببر، این است آن طرزیکه امپریالیسم موضوع را در برابر میلیونها توده پرولتاریا مطرح می کند، امپریالیسم طبقه کارگر را تا انقلاب می رساند.

۲- تضاد بین دستجات مختلف مالی و دول امپریالیستی برای به دست آوردن سرچشمه های مواد خام و خاک دیگران... صدور سرمایه، منابع مواد خام و مبارزه سبانه برای تصاحب انحصاری آن منابع، مبارزه برای تقسیم مجدد دنیا ی تقسیم شده، مبارزه با شدت مخصوصی میان دستجات مالی و دول تازه بدوران رسیده که در جستجوی "جائی در زیر آفتاب" هستند علیه دستجات و دول قدیم که به آنچه قبلا تصرف کرده بودند محکم چسبیده اند "سپس استالین با تاکید بیشتری توضیح می دهد که: "این مبارزه سبانه بین دستجات مختلف سرمایه داران از این حیث شایان دقت است که جنگهای امپریالیستی یعنی جنگهایی که برای تصرف خاک دیگران میشود، بعنوان یک عنصر ناگزیر در بردارد. این نکته نیز بنوبه خود از این جهت شایان دقت است که شرایط ضعف متقابل امپریالیستها و بطور کلی ضعیف شدن سنگرهای سرمایه داری و نزدیک شدن لحظه انقلاب پرولتاریا و لزوم عملی این انقلاب را فراهم می سازد.

۳- تضاد بین یک مشت ملل حکمفرمای "متمدن" و صدها ملیون نفر از ملل مستعمراتی و غیرمستقل دنیا است، امپریالیسم گستاخانه ترین استثمار و بی رحمانه ترین اسارت صدها ملیون مردم وسیع ترین مستعمره و کشورهای غیرمستقل می باشد منظور این استثمار و این تعدی، فشردن آنها و بدست آوردن منافع اضافی است، ولی امپریالیسم ضمن استثمار این کشورها ناگزیر با ید در آنجا راههای آهن، کارخانه ها و مراکز صنعتی و تجاری برپا سازد، پیدایش طبقه پرولتاریا و تجلی روشنفکران محلی،

بیداری افکار ملی ، قوت یافتن جنبشهای آزادی خواهانه ، اینها هستند نتایج این "سیاست".

قوی شدن نهضت انقلابی بلا استثنا در تمام مستعمرات و کشورهای غیر مستقل شاهد برجسته ای بر این امر است ، این کیفیت برای پرولتاریا از این لحاظ شایان اهمیت است که سنگرهای سرمایه داری را از ریشه مخدوش ساخته و مستعمرات و کشورهای غیر مستقل را از ذخایر امپریالیسم به ذخایر انقلاب پرولتاریائی تبدیل می سازد . بطور کلی اینها هستند تضادهای عمده امپریالیسم که سرمایه داری "شکوفان سابق را به سرمایه داری محض تبدیل می سازد" (۳۲) . تحلیل بسیار روشن و علمی فوق از تضادهای امپریالیسم توسط رفیق استالین (که خود رهبری حزب بلشویک را طی مخاطره آمیزترین دوران حیات آن و ساختن سوسیالیسم و دوران جنگ به عهده داشت و توانست کشورش را از جنگ و تهاجمات و تجاوزات دنیای سرمایه داری پیروز مند و سر بلند بر آورد) که بطور مفصل آنرا نقل کردیم هنوز تا زگی خود را حفظ کرده و منطبق با واقعیات دنیای امپریالیسم است به هر حال تغییر و تحولات فوق الذکر (تشکیل اردوگاه سوسیالیستی و...) که صف بندی نیروها را بنفع جبهه جهانی کاربهم زده و نمی تواند در عملکرد تضادها موثر واقع نشود ، این تحولات تا شیرشگرفی در روند پیروزی بازم بیشتر انقلابات گذاشته از جمله بزرگترین عامل و پشتوانه در عرصه حسیل تضادهائی میباشد که انقلابات پیروز مند در دوره گذار به سوسیالیسم با آن روبروست ، اما در عین حال تحولات فوق ، در ماهیت و جوهر تضادهای امپریالیسم تغییری بوجود نیاورد و بلکه آنها را شدت بخشیده است بدین طریق در واقع تضاد اساسی دوران ما در بخشی از جهان بگونه ای حل شده و با تغییر کیفیت ها وجه بالنده تضاد تقویت شده است و پرواضح است که این امر در خدمت حل تضاد اساسی در عرصه جهانی عمل می کند ، از آن نیرو گرفته ، بدان نیرو می دهد ، به عبارت دیگر انقلابات پرولتاریائی ، جنبشهای رهائی بخش پرولتاریائی پیروز مند در مجموع عامل و هادی وجه بالنده تضاد بوده و تضاد بین اردوگاه کشورهای سوسیالیستی و اردوگاه کشورهای

امپریالیستی در همین رابطه معنی پیدا می کند (۳۳).

بعد از جنگ جهانی دوم و شکل گیری کشورهای اردوگاه سوسیالیستی و پیروزیهای پی در پی بعدی اردوی کار، تضادهای ذاتی سیستم امپریالیستی با زهم تشدید شده، بحران که جزو ذاتی شیوه تولید سرمایه داری است به موازات رشد و تکامل آن محضرات و... تمامی عرصه های سیستم سرمایه داری جهانی را متناوباً در هم نوردیده تورم لجبام گسیخته، بیکاری، فقر، استثمار بیش از پیش و عمق یافته و فشار طاقت فرسائی را به طبقه کارگرو سرمایه داری تحمیل نموده، مرکز سرمایه در دستران تعداد قلیلی از سرمایه داران، فقر و ناداری عده میلیونی از توده های زحمتکشان را باعث گردیده، از این روستا دبین خصلت اجتماعی تولید و تملک فردی از شدت وحدت بی سابقه ای برخوردار شده است، علیرغم وجود اجزای بر فرمیست و تشکلهای "زرد" کارگری (که بعنوان مانعی در جهت تحرک طبقه کارگر عمل می کنند) قیامها، اعتصابات و اعتراضات کارگری، (که عناصرتهدرات آنها فراوان بود) طی این دوره با لاف دهدها خیر بسط و گسترش یافته و انقلابات پرولتری نه تنها نفی نشده بلکه در دستور روز طبقه کارگر قرار گرفته است.

بسط ارتجاع، ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارشیمالی و... خلقهای تحت ستم جهان را در زیر فشار ستم و استثمار خود به ستوه آورده و تضاد آشتی ناپذیر بین خلقهای تحت ستم و استثمار را با امپریالیسم و سرمایه داری عمق بخشیده و به درگیریهای مسلحانه و قیامهای توده ای بر علیه سیستم فارتگرانان محضرات امپریالیستی سوق داده است.

آیا کارتلها، تراستها، الیگارشیمالی، اتحادیه های بزرگ کارفرمایان، بانکها و موسسات غول پیکر مالی، صنعتی و غیره که شبکه خود را در تمام جهان گسترده اند از بین رفته است؟ آیا هم اکنون مدها میلیون از مردم زحمتکش کشورهای جهان زیر ستم و استثمار این سلاطین سرمایه نیستند؟ آیا ما فوق سودها بسه زای فقر و مسکنت میلیونها

نفوس جوان بشری به جیب انحصارات سرازیر نمی شوند؟ آیا سیستمهای ارتجاعی حکومتی وابسته و دست نشانده هر روز بر سر کوب کارگران و زحمتکشان این کشورها مشغول نیستند؟ امروز سرمایه مالی متمرکز - زدر تعداد محدودی از موسسات امپریالیستی شبکه های خود را بطرز غیر قابل تصویری گسترش داده و بقول لنین "نه تنها توده سرمایه داران و صاحبکاران متوسط و کوچک بلکه خرده پاترین آنها را نیز تابع سرمایه مالی نموده است" و با نفوذ دادن روابط سرمایه داری در دوران قتا ده ترین مناطق جهان ستم سرمایه عمده گی خاصی پیدا کرده و مبارزه هر روز گسترش یافته بنده خلقهای تحت ستم و پرولتاریای این کشورها بر علیه امپریالیسم جهانی دلیل بر این امر است که تضاد بین خلقهای تحت ستم و امپریالیسم نه تنها تخفیف نیافته بلکه هر روز شدیدتر می شود و گرایش به برنامها انقلابی پرولتاریا را در میان خلق افزایش داده و آنرا در اساس جنبشهای توده ای به پشت جبهه مطمئن اردوی کار تبدیل نموده است .

لنین می گوید: "در شرایط سرمایه داری چه وسیله ای از جنگ میتواند عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و مناطق تحت نفوذ برای سرمایه مالی را از طرف دیگر، از بین ببرد". آیا نفی جنگ بطور کلی (جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی و...) در شرایط امپریالیسم جز پرده پوشی تضادهای عمیق موجود در سیستم امپریالیستی چیز دیگری است؟ جنگ در دوران امپریالیسم سرمایه داری در حال احتضار نه فقط حاصل مغز این یا آن شخص، بلکه ناشی از تضادهای ذاتی این شیوه تولید بوده و تا وقتی که امپریالیسم و سرمایه داری در سطح جهان بگور سپرده نشده و تا وقتی که سوسیالیسم در عرصه جهانی قطعاً پیروز نشده نه تنها محتمل بلکه اجتناب ناپذیر است، فقط ممکن است شکل آن فرق بکند.

بعدها از جنگ جهانی دوم ما شاهد جنگهای محلی و منطقه ای بیشماری بودیم که آتش آن بوسیله جناحهای مختلف امپریالیستی افروخته شده و میلیونها نفر را قربانی مطامع امپریالیستیها نموده است، جنگهای هند

وپاکستان، مصر و اسرائیل و لبنان، ترکیه و یونان، ایران و عراق و...
 تاج و زمسلاحانه به کشورهای سوسیالیستی و جنگهای که بطور کلی در مناطق
 آفریقا، آمریکا و لاتین، جنوب شرقی آسیا، خاور میانه (۳۴) نشان
 دهنده این واقعیت است که سیستم امپریالیستی جهانی هنوز در آتش
 تظاهراتی جنابهای مختلف انحصارات جهانی که خواهان الحاق اراضی،
 کسب مناطق نفوذ و دست یابی به منابع مواد خام رزان و بازارهای وسیع
 برای منافع خود هستند، می سوزد از این روطی سالهای بعد از جنگ دوم و
 تشکیل اردوگاه سوسیالیستی تظاهراتی بین سلاطین سرمایه (کشورهای
 امپریالیستی) نه تنها فروکش نگردیده بلکه تشدید شده است. بنا بر این:

۱- تظاهراتی دورانی عبارت است از تظاهراتی که در سرمایه
 ۲- تظاهراتی خلیجها تحت ستم و امپریالیسم
 ۳- تظاهراتی اردوگاه کشورهای سوسیالیستی و اردوگاه کشورهای
 امپریالیستی

۴- تظاهراتی امپریالیستیها

بدین ترتیب جنبش پرولتری، جنبش خلیجها تحت ستم و استثمار و
 پرولتاریای پیروزمند (کشورهای سوسیالیستی) بمثابه سه جزئی ارگانیک
 در اتحادیه هموجه با لنده تظاهراتی در اتحادیه جهانی تشکیل می دهد.
 امپریالیستیها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا رژیمها و عوام
 وابسته به آن و تمام مرتجعین در اتحادیه هموجه دیگر تظاهراتی و جسمه
 ارتجاعی و میزنده تظاهراتی تشکیل می دهند.

تظاهراتی سرمایه بعنوان تظاهراتی عصر در کل پروسه گذار، یعنی
 امپریالیسم و بقایای سرمایه داری و برقراری شالوده های نظم
 کمونیستی در اتحادیه جهانی نیست و عامل سیاسی تکامل و تغییر پدیده ها است،
 تظاهراتی دیگر در رابطه با مترقی - بالنده - ارتجاعی و میزنده بودن در
 دو وجه این تظاهراتی می کنند. بدیهی است که رشدنا موزون سرمایه -
 داری و... عمده بودن حل هر کدام از این تظاهراتی بسته به شرایط اقتصادی
 اجتماعی (شرایط عینی) در هر کشوری متفاوت است مثلاً بدلیل شرایط

عینی تکامل جا معه ما تذا ددوم عمده است ، با لغرض جنبش انقلابی خلق ما به رهبری پرولتاریا در قیام مهمن ماه ۱۳۵۷ به پیروزی قطعی میرسید و موفق می گردیددیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان را برقرار سازد ، در آن صورت از طریق حل این تضاد (که در اینجا ارتباط تنگناست با تضاد اساسی دارد ، بعبارت دیگر در کشور ما مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه سرمایه جدا نیست) پرولتاریا موفق به کسب قدرت سیاسی میشد با توجه به این قدرت و عوامل دیگر...تضاد اصلی طی یک دوره گذار به هم پیوسته به سوسیالیسم حل شده و کشور ما هم به اردوی کشورهای پیروز منسد (سوسیالیستی) وارد می شد .

اینها هستند تضادهای اساسی و عمده عصر امپریالیسم که از ما هیست سرمایه داری در حال احتضار و بنا بر این در حال گذار به سوسیالیسم ناشی می شود ، مسلما هر درک انحرافی از ارزیابی تضادهای فوق به انحراف در برنا مه و استراتژی و تاکتیک پرولتری منجر شده و ضربات جبران ناپذیری را به جنبش انقلابی خواهد زد .

اما عصر امپریالیسم یک ویژگی دیگری هم دارد که بنا بر تاکید مکرر لنین و استالین و سایر رهبران جنبش کمونیستی بین المللی با ید به آن توجه کامل کرد و آن زمینه موجود در عصر امپریالیسم برای رشد انبساط پورتونیسماست ، لنین می گوید " امپریالیسم که به معنای تحصیل سودهای انحصاری هنگفت از طرف مشتق از ثروتمندترین کشورهای است برای تطبیع قشرهای فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی بوجود می آورد و بدین طریق پورتونیسم را می پروراند ، شکل عینی به آن می دهد و آنرا مستحکم می نماید" (۲۵) و هم او تاکیدی کرد که "خطرناک ترین افراد در این مورد کسانی هستند که نمی خواهند به این نکته پی ببرند که اگر مبارزه علیه امپریالیسم بطور لاینفکی با مبارزه علیه پورتونیسم توأم نباشد ، جز عبارت برداری بوج و دروغ چیزی نخواهد بود" (۳۶) .

وظیفه تخطی ناپذیرتاما می کمونیستهاست که در عین حال نسبت به این ویژگیهای دوران ما اهمیت درخور قائل شوند و به گفتار فوق لنین

وفا دار باشند. از این روم چه با دیدگاهی که با ارزیابی نادرست تفادهای بین المللی، تذا دبین اردوگاه کشورهای سوسیالیستی وارد نگاه کشورها امپریالیستی را عمده دانسته و با انحرفا از مصلحت و تجدید نظر در مضمون و محتوای عصر بنفیانقلاب قهرآمیز، دیکتاتوری پرولتاریا، هژمونی پرولتری، به تبلیغ گذار مسالمت آمیز و راه رشد غیر سرما به داری و بطور کلی صلح و مصالحه طبقا تی دست زده و از موضع راست پرولتاریا را خلع سلاح کرده و به اقشار و طبقات غیر پرولتری رسالت رهبری جنبشها، لاجرم گذار به سوسیالیسم! (الیه از راههای تبلیغ و ترویج و مسالمت آمیز!!) قائل است. وجه آنهائی که با ارزیابی نادرست تفادهای جهانی، تضاد بین خلقها را با امپریالیسم عمده دانسته و با تراشیدن بورژوازی ملی و غیرتالک هر جنبشی را صرف نظر از مضمون و رهبری آن مورد حمایت قرار می دهند، مخالفت می ورزیم، دیدگاه اخیر هر چند بیظا هرچپ می نماید و ندولی در عمل کاملا به راست افتاده و با جدا کردن یک تذا د از مجموعه تفادهای المللی و عمده کردن آن در استراتژی و تاکتیک به جنبش بین المللی خیانت میورد اما این این دو خط و مشی که در ظاهرا مقابله هم قرار دارند چون انحرفات تقريبا از یک منشا سرچشمه می گیرند در بسیاری از موارد در عمل به یک نقطه رسیده و دوروی یک سکه را تشکیل می دهند و نسبت به نفوذی که در جنبشهای رهائی بخش و غیره دارند به آن لطمه می زنند (۳۷). مثلالا فی است رقابت این دودیدگاه را در مورد حمایت از رژیم ارتجاعی ایران، ایضا موضع طرفداران آنها مثل حزب رنجبران و حزب توده (که در ظاهرا به خون هم تشنه بودند) در قبالت حمایت از رژیم و همکاری آنها با دستگای سرکوب و قلع و قمع کارگران و زحمتکشان و انقلابیون کمونیست و غیر کمونیست را در نظر مجسم کنیم و بطور کلی توجه به ابعاد عملکردهای این دودیدگاه در قبالت انقلاب ایران (که بسیار ملموس و قابل رویت است) و استراتژی و تاکتیکهای آنها در حمایت از ضدانقلاب ایران ما را بر آن می دارد که گفتار فوق الذکر لنبن را نصب العین خود قرار داده و به لنبنیسم، ما رکسیسم عصر امپریالیسم وفا دار بمانیم.

طرح مساله : همانطور که در بررسی دوران و تضادهای بین المللی ناشی از آن متذکر شدیم، از جمله انحرافات که از تجدید نظر در فرمولبندی لنینی صورتبیت آن ارزیابی غیر علمی و ناصحیح تضادهای ناشی می شد، عبارت بود از محوری دانستن مساله صلح و عمده کردن این مساله بعنوان مساله حاد دوران، بطوری که تمامی جنبه های اساسی مبارزه انقلابی طبقاتی پرولتاریا و جنبشهای رها ئی بخش ملل تحت ستم را تحت الشعاع مبارزه بها طرح قرار داده و از پرولتاریا و سایر زحمتکشان می خواهد تا علیه هر گونه "اختلاف سیاسی، مذهبی و دیگر تفا و تفا و تفا" از لحاظ منافع طبقاتی و غیره مثل تفاوت بین غارتگری بورژوازی و غارت شدن پرولتاریا)، علیه خطر جنگ و جنگ بطور کلی" متحد شوند. این امر که از نا دیده گرفتن تضادهای ذاتی امپریالیسم ناشی می شد با توجهات کامل غیر مارکسیستی هم تو ما است مثل اخروشچف در توجه این نظر می گوید "جرقه کوچکی (مثلا به کوچکی قیام و مبارزه مسلحانه یک خلق بر علیه سلطه امپریالیستی و غیره) می تواند موجب جنگ جهانی گردد" از این رو "جنگهای محلی، کار بسیار خطرناکی است، ما بایستکار در این باره می -- کوشیم تا شراره ای را که می تواند آتش جنگ را برافروزد خاموش سازیم".

خروشچف با این گفتار ضمن اینکه درک سطحی و کاملاً غیر مارکسیستی خود را از علل بروز جنگها در عصر امپریالیسم به نمایش می گذارد، مرز بین جنگهای انقلابی و عادلانه را که کمونیستها با پیدا زان حمایت کرده و در آن

شرکت کنند را با جنگهای غیرانقلابی، ارتجاعی و امپریالیستی مخدوش کرده و پرده‌ها را بر روی آن می‌افکند، در اینکه کمونیستها مخالف جنگ بوده و خواهان صلح هستند و در این امر از سایرین ثابت قدم تر و صادق تر هستند هیچگونه حرفی نیست، اما صحبت بر سر این مطلب است که کمونیستها در عین حال مخالف هر جنگ و موافق با هرگونه صلحی نیستند، صلحی که بخواد به بردگی ملل تحت ستم و طبقه کارگر را ابدیت بخشد، جنگهای انقلابی و رهائی بخش را که بر علیه سلطه امپریالیستی جریان می‌یابد محکوم کند و سرانجام به انقلابات پرولتری قهرآمیز و قیامهای توده‌ای به خاطر حفظ صلح کاذب (که در شرایط امپریالیسم غیر ممکن است و فقط فریب توده‌ها و انحراف توجه آنها از مبارزات روزمره است) خط بطلان بکشد و به هیچوجه تبلیغ نخواهند کرد، لذا طرح مسأله بصورت فوق عملاً عبارت است از اینکه از طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهان بخواهیم که از انقلاب قهرآمیز و مبارزه بخاطر اهداف انقلابی تاریخی خود دست شویند و بسا دشمنان طبقاتی خود که از هر دشمنی برای آنها خطرناک تر و از هر جنگی غارتگرانه تر است، حتی انسان بودن را هم از آنها دریغ می‌دارند، در صلح و صفا بسر برند و طریق مسالمت پیشه کنند! و آنها را به این امید واهی و پوچ سرگرم سازیم که گویا در زیر بیرق سفید "همزیستی مسالمت آمیز خروشچی" و "رقابت اقتصادی بین دو سیستم متضاد اجتماعی اقتصادی" دشمنان آنها که بخاطر شدن رقبا ضایعه دستمزد مثل سنگ‌ها رشک‌پاره می‌کنند از طریق مبارزه "پارلمانتاریستی" و بطریق کاملاً مسالمت آمیز! "سررحم آمده و بدون مقاومت حکومت را بدانها خواهند سپرد! اما این امر تابدان حدپوچ و بی معنی و ذهنیگرایی مطلق است که بگوئیم کارگران و زحمتکشان آنهائی که در اثر ستم سرمایه‌جانتان به لب رسیده، خداوند چنین مقسدر کرده است که در آن دنیا برای بندگان مطیع خود بهشت برین را مهیا کنند در آنجا درختهای سیب و انار وجود دارد که هیچوقت خزان نمی‌بینند، رودخانه شیر و عسل که خشک نمی‌گردد از آن شماست، فعلاً طاعت از خدایان زمین بر شما واجب است، و یا اینکه به امپریالیسم و ارتجاع بگوئیم که فعلاً دعوا و

مرافعه را بین خود پایان دهید، از منافع سرشار چشم ببوشید، مناطق نفوذ را بحال خود بگذارید... آنوقت هیچگونه بحرانی دا منگیر شما نخواهد شد، پرولتاریای گرسنه و بیهوشم آمده پایه کاهای ستم شما را به لرزه در نخواهد آورد...!!!

گویا خروشچف می خواهد چرخهای تاریخ را که با بیرحمی جلومی رود متوقف کند، این هم همانقدر بوج و غیر علمی است که بگوئیم آفتاب دوروز دیگر در نیا تا من بیشتر بخوابم !! او در این مورد چشمها پیش را بسته فکر می کند شب است !

تاریخ تکامل بشر، تاریخ مبارزه طبقاتی سرشار از قیامهای خونین و جنگهای طبقاتی است، جنگ ستم دیدگان و استثمای روشندگان بر علیه ظالمین و استثمای رگران، قیامها و جنگهای بی شمار بردگان علیه برده - داران، دهقانان علیه اربابان فئودال و حکومت های خودکامه، کارگران علیه سرمایه داران، بطور کلی جنگ ستمکشان علیه ستمگران تاریخ بوده همچنین جنگهای خانمانسوز غارتگرانهای که بین طبقات دارا و ستمگر برای دستیابی به منافع بیشتر صورت گرفته، که گذشته از عا دلانه و غیر عا دلانه، انقلابی و ارتجاعی بودن آنها، همه ناشی از تشدید تضادهای آشتی که در طول تاریخ شکل گرفته، رشد کرده و تبدیل به تضادهای آشتی ناپذیری شده است که جزا ز طریق جنگ و قیام و یا زهم جنگ قابل حل نبوده و نیست، اما در عین حال این مبارزه و کشمکشهای بین المللی همیشه دارای مضامین و اشکال یکسانی نبوده بتدریج که جا مع بشری از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، علم و صنعت، تکنولوژی، فرهنگ و..... تکامل می یافت، این مبارزات اشکال مختلف بخود گرفته و اهداف متفاوتی را دنبال می کردند و از لحاظ شرایط عینی منطبق بر رشد و جدت یابی تضادهای بود که همراه با سایر جنبه های زندگی اجتماعی بشمار تکامل یافته و روز بروز به قطب بندی جا مع به دو بخش ستم دیدگان و استثمای روشندگان و ستمگران و استثمای رکنندگان شدت می بخشید، که اولی به عنوان نیروی مترقی و انقلابی تاریخی و دومی نیروی ارتجاعی و میرنده

در مقابل هم‌صفا آراشی کزده می‌بایست تغییرات عظیم و تاریخی عصر خود را متحقق سازند و سرنوشت بشریت به مبارزه آن بستگی داشت. آیا این تغییر و تحولات عظیم (مبارزه اضداد) و دگرگونی تاریخی، در محیطی صلح و صفای! و بطریق مسالمت‌آمیز، قادر به عملی شدن هست؟

لنین سالها قبل پاسخ این سوال را که (میتوان جنگ بطور کلی را مدنظر قرار داد) چنین می‌دهد: "جنگ فقط زمانی غیر ممکن می‌گردد که بورژوازی را نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم و بطور قطع بر آن غالب آئیم و از آن سلب مالکیت کنیم" (۴۸). لنین این استنتاج را از تحلیل خصوصیات سرمایه‌داری بدست می‌آورد که در حال احتضار بوده و تضادهای آن به منتهای درجه حدت یافته و به امپریالیسم بدل شده است و آن عبارت است از "عصر سرمایه‌مالی و انحصارها" که همه جا با کوششهای توأم است که هدف آن آزادی نبوده بلکه حرازیست است. نتیجه این تمایلات در اینجا هم عبارت است از بسط ارتجاع در همه جهات، علیرغم وجود هرگونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادهای ستمگری ملی، کوشش برای الحاق اراضی دیگران" (۳۹). از این رولنین در مقابل ——— رویزیونیستهای انترناسیونال دوتاکید می‌کرد که محورا صلحی دوران امپریالیسم جنگ و انقلاب است. "ما رکیستهای واقعی بایستی تاکتیکهای خود را بر این معنا قرار دهند، نه صلح و مصالحه.

کاتوستکی زمانی که دول امپریالیستی در تدارک جنگ جهانی اول بودند، از رویزیونیستهای بین‌الملل دوم حمایت می‌کرد، بر موضع سوسیال شونیستهای که به اعتبارات جنگی بورژوازی رای مثبت میدادند و از پرولتاریا می‌خواستند تا بعنوان گوشت دم‌توپ بورژوازی به جبهه‌های جنگ برادر کشی بروند، مهترانه می‌زد اما به محض اینکه ذخایر کشورهای درگیر در جنگ روبه‌نقصان گذاشت، به محض اینکه بحران ناشی از جنگ توده‌های پرولتروسای برزحمتکشان را به جنبش درآورد و برآه سرنگونی حکومتها می‌کشید و به محض اینکه بورژوازی تحت چنین شرایطی و برای جلوگیری از سقوط قطعی، خواستار تقسیم غنا و ثمن و ضبط مسالمت‌آمیز اراضی

وخلع سلاح پرولتاریا بود، وخواستارتنظیم قراردادهای صلحی بود که به برده نمودن پرولتاریا و سایر خلقهای تحت ستم می‌انجامید، اپورتونیستها و درراس آنها کائوتسکی نیز در رابطه با این احتیاج امپریالیستها و برای زیب و زینت پرچم دروغین صلح آنها، تئوری خود را با آن منطبق کردند، آنها با درک غلط خودشان از امپریالیسم و تضادهای آن ادعا می‌کردند که می‌توان از طریق "قراردادهای بین‌المللی" تشکیل دادگله و غیره و نیز خلع سلاح (البته خلع سلاح پرولتاریا و دهقانان نه بورژوازی، چرا که بورژوازی با تکیه بر سلاح است که اعمال سیادت می‌کند) می‌توان به صلح "دائم" و یا "پردوام" رسید! طرح و تبلیغ چنین شعارها ثنی در شرایطی که جنبش توده‌های در حال اوج‌گیری بود؛ خیانت آمیز بوده و بر جنبش ضربات جبران ناپذیری می‌زد، لنین در مقابل این جریان فکری بغایت اپورتونیستی مطرح می‌کرده که مارکسیستها هرگز به صلحی نامشخص انتزاعی و عاری از محتوا احتیاج ندارند. چنین صلحی مورد قبول هر فردی حتی تزار نیکلای نیز قرار خواهد گرفت (و در مورد تز بغایت ارتجاعی "اولترا امپریالیسم" کائوتسکی) صلح طبقاتی را موعظه می‌کرد و ادعا می‌کرد که امپریالیسم و مساله انحصارات یک راه درستی است که بورژوازی برای از بین بردن تضادهای و بالنتیجه پایان دادن به جنگ و خونریزی، انتخاب کرده، تا کید می‌کرده که "اگر امپریالیستها جهان را بین خود تقسیم می‌کنند این بدلیل بدجنسی و بدهداتی خاص آنها نیست، بلکه میزان تمرکز سرمایه است که آنان را مجبور می‌کند تا برای کسب سود به این کار مبادرت کنند. آنها جهان را "به نسبت سرمایه‌ها" و مطابق نیروهای هر کدامشان تقسیم می‌کنند زیرا در رژیم تولیدسالاتی و سرمایه‌داری شیوه تقسیم دیگری وجود ندارد. بنا بر این نیروها بر حسب توسعه اقتصاد و سیاسی خود تغییر می‌کنند. برای درک وقایع باید دانست که کدام مسایل در پی تغییرات توازن قوا حل می‌شوند، دانستن این امر که این تغییرات بطور خاص اقتصاد و یا ماورا اقتصاد (مثلا نظامی) هستند، مساله ثانوی است که به هیچ وجه نمی‌تواند نقطه نظر اساسی در عصر مدرن سرمایه‌داری

را تغییر دهد" (۴۵) از این رو هر اتحاد امپریالیستی و هر "ولتسنرا- امپریالیستی" بقول کائوتسکی به هر عنوان و شکلی همپا شد در نهایت امری است زودگذر، تضادهای ذاتی امپریالیسم ناگزیر به درگیری و جنگ بخاطر منافع بیشتر و نجات خود از بحران بوقوع خواهد پیوست، از این روستی هم که تحت حاکمیت امپریالیسم و با تفاق او برقرار می گردد منافع مجموع طرفین را ناگزیر ملحوظ نظر دارد، در این صورت پرولتاریا پای صلحی خواهد رفت که بتواند بورژوازی این عامل و منشأ اصلی جنگ را سرنگون کند و سوسیالیسم را برقرار سازد و بخاطر چنین هدفی می باید توده ها را به سوی انقلاب هدایت کرد، آنها را با انواع واقسام میکروبیهای جنبش کارگری آشنا ساخت و به آنها آموخت که "مسأله جنگ و صلح دو جنبه از سیاست سرکوب بورژوازیست و تا موقعی که امپریالیسم ریشه کن نشده است صحبت از صلح با دوا موغیره... بجز فریب کارگران و انحراف افکار عمومی از مسأله انقلاب چیز دیگری نیست. ما با زهم به مشاجرات لنین با کائوتسکی مراجعه می کنیم، لنین می گفت: "امپریالیسم سرمایه داری انحصاری است. تمام کارتلها، تراستها و اتحادیه های کارفرمایان و تمام بانکهای بزرگ و غول پیکر، هر کدام خود یک انحصار را تشکیل می دهند. ما فوق سود نیز از بین نرفته است و همچنان باقیست. استثمار و ممالک کشورها توسط کشورهای ثروتمند و صاحب امتیاز باقیست و شدیدتر نیز شده است و انحصارات را در ابعاد وسیعی گسترش داده اند و ما فوق سودهای برابر با صد میلیون به جیب می زنند و سوار بر برگرده صدها و صدها میلیون مردم کشورهای دیگر برای جنگ زدن به غنائم سرشار و پیربار و کم خرج بین خود به جنگ مشغولند. در اینجا جوهر امپریالیسم نهفته است. جوهری که تضادهای عمیق دارد و کائوتسکی به عوض آشکار کردنش مترصد تخفیف دادن آنهاست" (۴۱). از این رو در عصر امپریالیسم جنگهای امپریالیستی، فدا امپریالیستی، انقلابات پرولتری، جنبشهای رهاشی بخش و غیره و بطور کلی جنگ و انقلاب اجتناب ناپذیر است و این ناشی از ماهیت این عصر است اما کائوتسکی و همفکران او در دوران سرمایه مالی با دفاع از ایده آلی که برای دوران

سرمایه مالی یک ایده آل ارتجاعی است و با دفاع از "دمکراسی سلامت-آمیز"، "فشار عوامل اقتصادی" و ... پیوند خود را با مارکسیسم قطع نمود... "لنین در ادامه می نویسد" یک چنین ساده لوحی از طرف اقتصاد دانان بورژوا موجب شگفتی نیست، بعلاوه این موضوع بسود آنها نیز هست که خود را تا این درجه به ساده لوحی زده و در شرایط امپریالیسم از صلح دم‌بزنند ولی برای کاغذتسکی ... که ادعا می کند در مورد صلح "همه توافق نظر" دارند (امپریالیستها، با اصطلاح سوسیالیستها و سوسیالیستها) دیگر چه چیزی از مارکسیسم باقی می ماند؟ بجای تجزیه و تحلیل و آشکار کردن عمق تضادهای امپریالیسم، ما فقط یک چیز می بینیم و آن "تمایل معمولاً نه" رفرمیستی به سهل انگاشتن این تضادها و نفی آنهاست" (۴۲). بدین ترتیب لنین مبارزه بی رحمانه‌ای را با اپورتونیستهای انترناسیونال دوم به پیش برد و ثابت کرد که توجیحات آنها چیزی نیست جز پرده پوشی تضادهای عمیق عمرا امپریالیسم. در عین حال اعتقاد عمیق داشت که می توان به صلح رسید و می باید در راه آن مبارزه کرد و با رهسازان اعلام کرد که کمونیستها همیشه صلح طلب هستند اما صلحی که در شرایط کنونی افکار عمومی پرولتاریا و سایر زحمتکشان را از مبارزه انقلابی برعلیه امپریالیسم منحرف کرده و آنرا به کجراه بکشاند، مورد قبول کمونیستها نیست، تبلیغ صلحی که بدون توجه به تضادهای عمیق عمرا امپریالیسم بدون توجه به برآمدن انقلاب پرولتری و جنبشهای توده‌ای نوحه سراسری می شود جز فلج نمودن این مبارزات چیز دیگری نیست، فقط مپسارزه انقلابی طبقاتی در تمام عرصه‌ها یک مبارزه واقعی بخاطر صلح است و لاغیر خطاب لنین به کارگران و زحمتکشان سراسری آن این بود "هنگامی که شما قدرت حاکمه انقلابی را بدست گیرید، برای نیل به صلح راهی انقلابی به روی شما باز خواهد شد و شما می توانید به خلقها خطاب کرده از آنها دعوت انقلابی نمائید، از روی نمونه خود تا کتیک را برای آنها توضیح دهید. آنگاه در برابر شما راه صلحی که از طریق انقلابی بدست آمده گشوده می‌شود و به قوی ترین احتمالات از هلاکت صدها هزار نفر جلوگیری خواهد کرد، آن

وقت می توانید مطمئن باشید که خلق آلمان و فرانسه بر له شما اظهار نظر خواهند کرد اما سرمایه داران انگلیس و آمریکا و ژاپن اگر هم خواسته باشند بر ضد طبقات انقلابی کارگر که پس از جنگ مژدن بر سرمایه داران و برکنار ساختن آنها و نظارت طبقه کارگر بر امور، نیرویش ده برابر خواهد بود. به جنگ اقدام نمائید به احتمال ۹۹ درصد قاطعاً در به عملی کردن آن نخواهند بود. کافی است شما اعلام کنید که پا سیفیست نیستید از جمهوری خود و دمکراسی کارگری پرولتاریائی خود در مقابل سرمایه داران آلمان، فرانسه و... دفاع خواهید کرد تا صلح تا مابین شده باشد" (۴۳) آیا گفتار داهیانه فوق و سایر نقل قولهائی که از لنین آوردیم کهنه شده و اعتبار خود را از دست داده است؟ آری رویزیونیستها بر آنند که در پی تغییری در خصوصیات عصر تا کتیکهای لنینی نیز تغییر پیدا کرده و تا زگی خود را از دست داده است، آنها همان پرچم کهنه شده کاتولسکی ها و برنشتینها را حمل می کنند، بگذارید رتئوریهای کهنه شده رهبران انترناسیونال دوم و سایر رویزیونیستها و سوسیال پارتیسیستها را از زبان له دانی تاریخ بیرون بکشند، واقعیات روزمره درستی نظرات لنین را به عیان ترین وجهی نشان داده و هر روز که می گذرد و واقعاتی که در مقابل چشمان میلیونها کارگر و میلیونها زحمتکش بوقوع می پیوندد، مهترانه بر آنها می زند، برخلاف نظر رویزیونیستها و اپورتونیستها ی دیگر آیا تحت شرایط تشدید تضادهای سرمایه داری، جنگ دوم جهانی بوقوع نپیوست، و در فاصله این دو جنگ جنگهای محلی و منطقه ای دیگری که با زهمناشی از ماهیت تضادهای امپریالیستی بود، بوقوع نپیوست؟ آیا تحت مبارزه شدید و بسا دادن میلیونها قربانی و... صلح بدست نیامد و در ضمن آیا این صلح پایدار بود؟ بعد از جنگ دوم جهانی خلقهای سراسر جهان با زهم در آتش جنگ که بر سر مطامع امپریالیستها بوقوع پیوسته و می پیوندد، می سوزند، خلقهای کبیر ویتنام، کوبا، نیکاراگوئه، آنگولا و... جز از طریق اتخساز تا کتیکهای فوق (لنینی) و سرنگونی بورژوازی که با صدها هزار قربانی همراه بود نمی توانستند به صلح دست یابند، حتی در شرایط کنونی این

صلح هم‌پا پیدا رنموده و تداوم آن با آماجگی و رزمندگی طبقه کارگران و تباط
لاینفک دارد، تجاوز به ویتنام، کوبا، نیکاراگوئه و... توسط امپریالیستها
به سرکردگی امپریالیسم آمریکا مشتق است از خروار، در عین حال انعکاس
مبارزات مسلحانه این خلقها را در بین کارگران و زحمتکشان سراسر
جهان بپا آورد. اقدامات پرولترهای سراسر کشورهای امپریالیستی
را در نظر بگیرید که در خود ایالات متحده آمریکا ارکان قدرت انحصارات
ستمگر مالی را به لرزه درآورد و امپریالیسم غارتگر آمریکا را در موقعیتی
قرار داد که ناگزیر از قبول شکست شد. اینها شمره بکارگویی کدام تاکتیک
بود؟ لنینی؟ یا خروشچفی؟

رفیق استالین در مبارزه با این دیدگاه که هنوز در درون حسیزب
بلشویک خود را کاملاً نشان نداده بود می نویسد:

"می گویند حکم لنین را درباره اینکه امپریالیسم بطور ناگزیر مولد
جنگ است، باید کهنه شده محسوب کرد زیرا در حال حاضر نیروهای مقتدری
رشد کرده اند که به دفاع از صلح و علیه جنگ جهانی برخاسته اند، این درست،
جنبش کنونی بخاطر صلح هدفش این است که توده های مردم را به مبارزه
برای حفظ صلح، برای جلوگیری از جنگ جهانی بپا خیزاند، لذا این
جنبش هدف واژگون ساختن سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را تعقیب
نمی کند، بلکه به هدفهای دمکراتیک مبارزه بخاطر صلح محدود می گردد،
بیش از همه این احتمال می رود که جنبش کنونی بخاطر صلح بمثابه جنبش بخاطر حفظ صلح در صورت
منجر به جلوگیری از جنگ مفروض گردد، منجر به حفظ موقتی صلح مفروض،
این البته خوب است، حتی بسیار خوب است، معذالک برای محسوس
ناگزیری جنگ بین کشورهای سرمایه داری بطور کلی این کافی نیست،
زیرا همه این موفقیت های جنبش بخاطر صلح، امپریالیسم با زهم حفظ
می گردد و به اعتبار خود باقی است، بنا بر این ناگزیری جنگها نیز به
قوت خود باقی است، برای محو ناگزیری جنگها با پیدا امپریالیسم رانان بود
کرد" (۴۴).

همانگونه که ملاحظه می شود در اینجا استالین مثل خروشچف در هوا معلق

نمی زند، و او زما رکسیسم - لنینیسما انقلابی حرکت می کند و به آن وفادار
 است. این وفاداری نه حاصل دگم بودن آن بلکه همانا زنده و پویا بودن
 آن است، نماینده انقلابیگری ما رکسیست - لنینیستی است نه چوستان
 خروشف مبلغ پاشیفیسیم! گفتار او منطبق بر واقعیت عینی است و درستی
 آن توسط پراتیک به اثبات می رسد، اما خروشف در هوا معلق می زند،
 استدلال او هیچ پایه و اساسی ندارد، از این رو با واقعیات منطبق نبوده
 و پراتیک بر آن مهر شکست زده است، استالین خاطر نشان می سازد با همه
 اینکه نیروهای زیادی رشد کرده اند که بخاطر صلح مبارزه می کنند اما
 مبارزه آنها جنبه دمکراتیک داشته و هدف آنها تحت فشار قرار دادن امپریالیسم
 بخاطر این است که اقدام به جنگ نکند، اگر ما از اینجا به این نتیجه
 نادرست برسیم که پس جنگ طلبی امپریالیسم که (جزو ذاتی آن بسنوده و
 محصول تشدید تضادهای درونی این سیستم است) و بطریق اولی (ماهیت
 امپریالیسم که مولد جنگ است) عوض شده است در آن صورت ادعای ماهم
 پوچ خواهد بود، چون به آن چیزی استناد می کنیم که این نیروها بواسطه
 وجود عینی آن رشد کرده اند یعنی (ماهیت جنگ افروزی و یا بعبارت دیگر
 "مولد جنگ" بودن امپریالیسم) با این استدلال اگر گفته شد که امپریالیسم
 ماهیت خودش را حفظ کرده است، در آن صورت حماقت محض خواهد بود که
 بگوئیم نیروهای صلح طلب قادر به از بین بردن ماهیت جنگ افروزی
 امپریالیسم هستند (ایضا تمام خصوصیات که این جنگ طلبی از آن ناشی
 می شود و توسط ما رکس، انگلس و لنین تشویریزه شده) اما در عین حال
 قادر به سرنگونی و نابودی ریشه آن که همانا خود امپریالیسم است نیستند!
 در آن صورت یک چیز می ماند و آن اینکه بگوئیم امپریالیسم سیستم بدی
 نیست فقط با بد تلاش کرد تا خصلت جنگ افروزانه آن را از راهای مسالمت
 آمیز محدود و زایل کند!! ماهم میگوئیم با همه این تلاشهای صلح طلبانه
 (که با آن موافق بوده و بر آن بعنوان یک حرکت دمکراتیک صحنه میگذاریم)
 اگر سلطه بورژوازی دست نخورده باقی بماند، کار بسیار ربهیوده و فریب
 مردم است که انتظار داشته باشیم با امضای قراردادها و برگزاری تظاهرات

و غیره قادر به جلوگیری کامل از جنگ مفروض هستیم (۴۵) زیرا قدرتهای امپریالیستی بنا بر ماهیت و شرایط وجودیشان غیر ممکن است تسلیم چنین شرایطی بشوند، برخلاف تصور و درک سوسیال پازسیفیتها و سایر انواع رویزونیستها، امپریالیسم خواهان غارتگری و چپاول است، او همزونی و سیادت می طلبد، او حاضر و قاصر است در جهت فریب افکار عمومی جهان پای دهها قرارداد را امضا کند، به پای دهها میز مذاکره برود (که ما این مذاکرات را هم رد نمی کنیم منتهای مراتب، نه بعنوان "محور تکامل تاریخ" بلکه یک جنبه از مبارزه طبقاتی و یک ابزار (نه بیش) صدها کنفرانس تشکیل دهد (۴۶)، معذالک هر وقت موقعیتش ایجاب کرده و در هر کجای دنیا خواسته به جنگ افروزی پرداخته است. بعد از جنگ دوم صدها نمونه می توان ذکر کرد بطوریکه همیشه بخش قابل توجهی از جهان در آتش جنگهای محلی و منطقه ای می سوزد و این جنگها یا بوسیله دخالت و تجاوز مستقیم قدرتهای امپریالیستی بوقوع پیوسته و ادامه می یابد و یا بطور غیر مستقیم و توسط حکومتهای دست نشانده، در عین حال تاریخ به کرات نشان داده است که هر وقت قدرتهای امپریالیستی با بحران و ... مواجه شده اند و هر وقت احساس کرده اند که این بحرانها پایه های قدرت آنها را سست کرده و نابود خواهد نمود، از کشتار میلیونها نفر هم ابا نگرداند از این رو برای نابودی حتمی جنگها با یستی امپریالیسم را نابود کرد و بخاطر این امر با یستی توده ها را به انقلاب فراخواند، نه اینکه پاسیفیسم را در میان آنها دامن زد و آنها را به امیدهای واهی رها ساخت، دورتر نمی رویم، همین جنگی که نزدیک به چهار سال است خلقهای زحمتکش و تحت ستم ایران و عراق را به خاک سیاه نشانده و میلیونها نفر را بیهوده هلاکت و سیاه روزی سوق داده است ... آیا واقعیات عینی موجود که جنگ بین این دو کشور را شعله و راسخ جزا بین بوده و هست که پشت سر آن منافع جناحهای مختلف امپریالیستی خوابیده است؟ امروز بعد از گذشت چهار سال کشت و کشتار دیگر برهیچکس پوشیده نیست که صدام حسین و خمینی در دست انحصارات امپریالیستی فی الواقع عروسکانی بیش نیستند که در

جهت تحقق منافع سرمایه بین المللی به دهشتناک ترین جنایات دست می زنند، در عین حال امپریالیستها هیچ هراسی به خود راه ندادند از اینکه دهها بار برای فریب توده های مردم ندای صلح سردهندند. دهها کنفرانس تشکیل دهند، قطعنامه های مشعشع صادر کنند، هیئت های کاذبی که سه از همان ابتدا روشن است که جز فریب توده ها و امیدوار ساختن آنها بوسیله اقدامات بین المللی هیچ ما موریت دیگری ندارند، تصور کنید که سران کشورهای نظیر پاکستان و ترکیه که گلوگاه تغذیه رژیم های ایران و عراق (عمدتا ایران) توسط انحصارات امپریالیستی است (و این تغذیه عامل عمده تداوم جنگ و سلاخی میلیونها زحمتکش است) تلاش می انجیرانند! می کنند و خواستار پایان دادن به جنگ هستند! مهمتر از آن حتی دول امپریالیستی نظیر آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، ژاپن و... نیز فریاد صلح طلبی می زنند! در عین حال که در خفا هر روز برای تشدید جنگ نقشه می ریزند، در ظاهر خواستار پایان دادن به جنگ هستند.

آقایان رفرمیست ها، سوسیال پوسیویستها، ما مخالف دفاع از صلح و مبارزه بخاطر آن نیستیم و امروز اعتقاد را سخ داریم که پرچم مبارزه علیه جنگ همانا توسط کمونیستها و مقدم بر همه توسط اردوگاه کشورهای سوسیالیستی باید برافراشته نگه داشته شود، این بنفع سوسیالیسم جهانی، طبقه کارگر و تمام زحمتکشان روی زمین است، معذالک ما خود را گول نمی زنیم و با محور قرار دادن آن جنبش انقلابی را دچار فلج نمی سازیم، ما در عین حال که خواهان صلح هستیم در عین حال هم خود را مصرف این می سازیم و با پشتکار تمام به توده ها توضیح می دهیم که بنا بر وضعیت عینی عصر امپریالیسم و خصوصیات آن و سیادت سرمایه مالی و جنگ و انقلاب امریست اجتناب ناپذیر، جنگ از ما هیت تجا و زکارانه سیستم سرمایه مالی ناشی می شود، سرمایه خواهان مناطق نفوذ، غارت و چپاول خلقهاست، در شرایط سرمایه داری به فرض استقرار هرگونه صلحی حتی یک نوک سوزن هم از مصائب کارگران و زحمتکشان کاسته نخواهد شد، در عین حال انحصارات امپریالیستی غارتگران داخلی و همه طبقات دارا یک سرسوزن از منافع

خودگذشت نخواهند کرد، تما می خرابیها و چپاول چندین برابر زمان جنگ سرمایه داران و سایر مصالح جنگ برستم و استثمای قبلی صدمه را فانسزوده خواهند گردید، ما خسته نخواهیم شد از اینکه صدها و هزاران بار تکرار کنیم که امید بستن به صلح کاذبی که امپریالیستها و رژیمهای ارتجاعی بر آن صحنه می گذارند، امری است پوچ و بنبفع غارت شدن آنها توسط سرمایه داران و تداوم بردگی آنهاست، از این رو ما خواهان صلحی هستیم که سرمایه داری را سرنگون و سوسیالیسم را برقرار سازد، تنها این راه، راه رسیدن به صلحی همیشگی و عاری از استم و استثمای است. "وظیفه نماینده پرولتاریای انقلابی عبارت است از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصر به فردیست از دهشتهای کشتار جهانی...". (۴۷). لنین خاطر نشان میساخت که صلح واقعی فقط در صورتی میسر خواهد شد که "توده ها انقلاب را آغاز کنند" بدین صورت در راه اصلی مبارزه انقلابی بخاطر صلح قدم گذاشته اند" (۴۸). لنین در عین حال که اجتناب بنا پذیرد جنگها را در دوران امپریالیسم خاطر نشان میساخت، در عین حال مبارزات انقلابی طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهانی را و شایسته ای برای برقراری و پایداری (هرچند نه همیشگی) هر نوع صلحی قلمداد می نمود، قرارداد صلح برست را بخاطر بیاورید که در چه شرایطی بر کشورهای آنها تحمیل شد، اما لنین حتی در آن موقعیت خطیر (ضعیف ترین موقعیت) مصالح جنبش بین المللی را مقدم بر همه و هر نوع صلحی می شمرد. او در دومین کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان در مورد پیشنهاد صلح می گوید "دولت موقت کارگری و دهقانی در همان حالی که این پیشنهاد صلح را به دولتها و خلقهای تمام کشورهای متحارب می نماید در عین حال روی سخنش به ویژه با کارگران آگاه سه ملت از پیشروترین ملت بشری و سه کشور از بزرگترین کشورهای شرکت کننده در جنگ کنونی یعنی انگلستان، فرانسه و آلمان است. کارگران این کشورها بزرگترین خدمات را به امر ترقی و سوسیالیسم نموده اند... تمام این نمونه های قهرمانی پرولتری و تاریخی برای مادر حکم و شایسته آن است که کارگران کشورهای نامبرده به

وظایفی که اکنون در مورد رهائی بشر از قیددهشتهای جنگ و عواقب آن بر عهده دارند، پی خواهند برد و با فعالیت همه جانبه و قطعی و جدیت فداکارانه خود به مایاری خواهند نمود تا امر صلح و به همراه آن امر رهائی توده های زحمتکش و استثمارشونده ها لای را از قید هرگونه بردگی و استثمار کامیابانه به سرانجام خود برسانیم" (۴۹). اینجا صرف نظر از مضمون و محتوای صلح پیشنهادی، اتکای لنین بیش از آن که به قبول یا رد آن از طرف امپریالیستها باشد به انقلاب پرولتاریائی و حمایت کارگران و زحمتکشان استوار است. لنین اعتقاد عمیق خود را نسبت به اینکه هیچ مری نبایستی مانع اعتلای انقلابی و پیروزی آن در سایر کشورها گردد، در جواب قطعنامه هیئت دبیران کمیته مسکو حزب چینی بیان می کند: "شاید نویسندگان قطعنامه بر آنند که هم اکنون انقلاب در آلمان آغاز شده است. بدین جهت ما باید نیروهای خود را برای کمک به کارگران آلمانی مصروف داریم، خودنا بود شویم (از دست رفتن حکومت شوروی) تا انقلاب آلمان را که هم اکنون نبرد قطعی خود را آغاز کردن نهاده و دستخوش ضربات شدیدی است نجات بخشیم". لنین ادامه می دهد: "کاملا جایز است که در صورت وجود چنین مقدماتی تن در دادن به امکان شکست و امکان از دست رفتن حکومت شوروی، نه تنها "صلاح" (بقول نویسندگان قطعنامه) بلکه به تمام معنی حتمی باشد. ولی واضح است که چنین مقدماتی موجود نیست" (۵۰). اینجا درست است که دیدگاه کمبر قطعنامه هیئت دبیران... کاملاً انحرافی است (۵۱) و لنین بدرستی آن را افشا می کند اما جوهر مطلب در این است که لنین طی زمانی که با اجبار به سازش تن می دهد این سازش اولاً بخاطر مصالح انقلاب، ثانیاً نه سازش و گذشت در اصول بلکه همانا گذشت بخاطر اصول راجحی می شمارد، اگر قرار است با پیروزی انقلاب آلمان، انقلاب در سایر سرجهان شعله ورتس شود و انقلاب آلمان آماده پیروزی شدن هست در آن صورت پرولتاریای روس حاضر است حتی از اولین کشورهای شورائی خود بگذرد، این همانا خود انقلاب است و همانا ناظر بر این امر است که "توده ها وقتی انقلاب را آغاز کنند در راه اصلی مبارزه انقلابی بخاطر صلح قدم گذاشته اند" از این روست

بندی کردن تئوریها فی نظیر آنچه که زمانی توسط "کانتوتسکی و شرکا" و
 زمانی توسط خروشف و نظایر آن تبلیغ میشد در شرایط امپریالیسم جزعبارت
 پردازی پوچ، پرده پوشی عمیق ترین تضادهای امپریالیسم، فریب
 کارگران و برده کردن آنها چیز دیگری نیست، فقط طبقه کارگر می تواند
 بعد از کسب قدرت حاکمه، صلح واقعی را عملی کند چون در شرایط امپریالیسم
 هیچ وسیله ای از جنگ نمی تواند "عدم تطابق بین تکامل نیروهای
 مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و مناطق نفوذ" برای سرمایه
 مالی را از طرف دیگر، از بین برد" (۵۲)، لذا علیرغم همه تغییرات و تحولاتی
 که بعد از جنگ جهانی اول و دوم صورت گرفته، نتوانسته است در ماهیت و
 جوهر امپریالیسم که توسط لنین فرموله شده تغییر بوجود آورد، اوضاع
 عمومی سرمایه داری در شرایط کنونی مبین این واقعیت است که تضادهای
 موجود در بطن این سیستم، نه تنها فروکش نکرده بلکه شدیدتر شده است.
 امپریالیستها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در پی بحرانهای متنوع و ب
 سرمایه داری و تشدید تضادهای بین المللی (۵۳) تلاش می کنند تا با ایجاد
 پیماهای متعدد نظمی، اقتصادی و برپایه های بیگانه های بیشمار نظمی در
 سراسر دنیا، غارت و سرکوب طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم را شدت بیشتری
 بدهند، سرمایه مالی در پی سیادت خود، آنجا که بمانعی (انقلاب) برخورد،
 دور افتاده ترین مناطق کره زمین را در نور دیده و با ایجاد حکومتهای دست
 نشانده و کمک به آنها، سرکوب و ارباب را بمعنای حقیقی کلمه گسترده است
 امپریالیستها در عین حال که در عملیات غارت و سرکوب خلق متحدند، دارای
 تضادهای معینی نیز میباشند، بعد از تحولات جنگ جهانی دوم، هر چند
 امپریالیسم آمریکا بین سایر امپریالیستها بطور کلی دست بالا را دارا
 سایرین نیز نظیر ژاپن، انگلستان، آلمان، ایتالیا و... در پی کسب
 ما فوق سود و غارت هر چه بیشتر ملل تحت ستم و استعمار تلاش می کنند تا به
 مناطق نفوذ گسترده تری دست یابند و با زارهای جدیدی را بنا به قدرت
 اقتصادی و نظمی خود در دست گیرند، این امر تضاد بین امپریالیستها
 را در مان زده و در حدود بحرانهای موجود آنها را در مقابل هم قرار می دهد.

ایجاد تشنج در جهان، دامن زدن به جنگهای محلی و منطقه‌ای بین کشورهای وابسته در سالهای اخیر نمودی از این تضادهاست که سراسر آمریکا لاتین، آفریقا، آسیا و خاور میانه را دربر گرفته، از آنجائی که تضادهای موجود در عصر امپریالیسم ارتباط لاینفک و دیالکتیکی با هم دارند از این رو این امر با تجا و زبه کشورهای سوسیالیستی و سرکوب طبقه کارگر و خلقهای تحت استمجهان توأم بوده است.

در عین حال ما در این دوره شاهد اعتلای جنبشهای رها ئی بخش ملی و انقلابات پرولتری بودیم که علیرغم نسخه‌های رفرمیستی خروشجف، بطور قهرآ میزوباشدت هر چه تمامتر ادامه داشت. انقلابات ویتنام، چین، کوبا، افغانستان، کامبوج، نیکاراگوئه، ایران، یمن، السالوادور، شیلی، فیلیپین و دهها کشور دیگر را دربر گرفته که تعداد زیادی از آنها تحسست رهبری پرولتاریا به پیروزی رسیده و تعداد زیادی نیز در حال مبارزه مسلحاً با امپریالیسم ورژیمهای وابسته هستند.

در این دوره علیرغم سوموم کشنده‌ای نظیر احزاب رفرمیستی به اصطلاح چپ، و سندیکاهای زرد تحت نفوذ آنها، مبارزات طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی نیز از گسترش و عمق قابل توجهی برخوردار بوده است. امروزه اعتبار، تظاهرات و تعرض کارگری را می بینیم که در اکثر آنها عنصر قهرآ زوزنه نسبتاً سنگینی برخوردار است و نشان می دهد که تحت تاثیر تشدید این وجه از تضادهای طبقه کارگر این کشورها بتدریج خود را از زیر نفوذ فاسدکننده و ضایع کننده احزاب رفرمیست و رهبران تقلیبی رها می سازند و به ایزوله شدن جریانات راست و رفرمیستی و احزاب کمونیست قلبی در سطح بین المللی افزوده می گردد.

اینها نشان دهنده این است که ما در عصر سوم (عصر امپریالیسم) قرار داریم و پدیده‌های نمونه و آران عبارت است از جنگهای امپریالیستی و ضد امپریالیستی، انقلابات پرولتری، جنبشهای رها ئی بخش انقلابی ملی و مسأله محوری و عمده زمان ما نه صلح و موا لحه بلکه جنگ و انقلاب است و برخورد ما رکیستی - لنینیستی به مسأله صلح عبارت از این است که ما

در عین حال که از جنبشهای توده‌ای بخاطر دفاع از صلح پشتیبانی می‌کنیم (۵۴) همچنین اعتقاد داریم که وظیفه کمونیست‌هاست که تلاش کنند تا پرچم این مبارزه را در دست‌ان خود محکم بگیرند و توده‌های بازم‌بیشتری را حول آن سازماندهی کنند و آنرا هم‌سو و در انطباق با سایر جنبه‌های اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا به پیش ببرند، معذالک این امر نباید کوچکترین مانعی در راه مبارزات انقلابی و قهرآمیز پرولتاریا و خلقهای تحت‌ستم جهان در راه‌واژگونی سیستم سرمایه‌داری و کسب قدرت سیاسی، که تنها تضمین‌کننده صلح واقعی و بادوام است، ایجاد کند. ما همواره با پستی‌باین گفتار لنین وفاداریم که "انتقال قدرت بدست پرولتاریای انقلابی در صورت پشتیبانی از طرف دهقانان تهیدست، انتقالی است به مرحله مبارزه انقلابی در راه صلح به مضمئن‌ترین و بی‌دردترین شکلی که بشرازان آگاه‌است... لنین سخنرانی در نخستین کنگره کشوری شوراهای کارگران و دهقانان".

هما منظور که در صفحات قبل گفتیم، خروشچف تجدیدنظر درباره مارکسیسم لنینیسم را محدود یعنی محصور نکرده بلکه بتبع تحلیل های واژگونه از عصر کنونی این انحرافات ناگزیر بسط پیدا کرده از ظاهری به باطن، از سطح به عمق تمامی عرصه های مبارزه طبقاتی پرولتاریا و ثغوری آن مارکسیسم- لنینیسم را در بر گرفته است. همه جا تلاش شده تا مارکسیسم- لنینیسم را از محتوای انقلابی آن تهی کرده و آنرا به یک لیبرالیسم متعارف تبدیل کنند. از جمله شاکارهای خروشچف ردا انقلاب قهرآمیز و موعظه گداز مسالمت آمیز است.

خروشچف در پی تجدیدنظر در مضمون و محتوای عصر کنونی که ما آنرا عروسوم- عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری - نامیدیم از جمله این ویژگیهای اصلی را از آن (از فرمولبندی که در کنگره به تصویب رسید) بیرون کشید که "نظام سوسیالیستی بصورت عامل قاطع تکامل جامعه در میاید"، "جنگ و صلح دیرین مساله زمان است"، "تضاد اصلی دوران منا تضاد بین دو سیستم جهانی سوسیالیستی و امپریالیستی است"، هیچگونه اختلاف سیاسی مذهبی و یا دیگر تفاوتها نباید مانع از وحدت همه نیروهای طبقه کارگر علیه خطر جنگ گردد، نیروی تعیین کننده در مبارزه ضد- امپریالیستی نظام سوسیالیستی جهانی است" (۵۵).

اما این ارزیابی چهارتباطی با گذار "مسالمت آمیز" (پارلمانتاریستی) پیدا می کند؟

در این فرمولبندی گفته می شود که در عصر کنونی "نظام سوسیالیستی
 عامل قاطع تکامل جامعه است"، خواننده با کمترین دقتی متوجه می شود
 که منظور نویسنده (حداقل در این فرمولبندی) از جامعه، جامعه ای نیست
 که در آنجا پرولتاریا به پیروزی رسیده و سوسیالیسم برقرار شده باشد، در
 اینجا بدیهی است که عامل قاطع تکامل چنین جامعه ای جز نظام سوسیالیستی
 چیز دیگری نمی تواند باشد و همه مارکسیستها در این مورد متفق القولند
 که در جامعه ای که انقلاب سوسیالیستی به پیروزی رسیده و نظام مسسات
 سوسیالیستی بجای نظامات کهنه بورژوازی برقرار شده است عامل قطعی
 تغییر کیفیت جامعه و عامل اصلی محو بقایای اقتصاد، سیاسی، فرهنگی
 و غیره... نظامات کهنه، همانا نظام سوسیالیستی است و این امر در
 سراپروسه گذار به جامعه کمونیستی صادق است، اما در واقع اینطور
 نیست و منظور نویسنده در اینجا اعلام سرپوشیده این مطلب است که برخلاف
 نظر لنین، پرولتاریا (طبقه کارگر در عرصه بین المللی) در اس دوران
 قرار نگرفته و نمی تواند محتوای عینی، خصوصیات اصلی و جهت اصلی
 تکامل آنرا معین کند. به عبارت دیگر در عرصه جهانی این تضاد کار و
 سرمایه نیست که عامل قطعی تکامل پدیده است بلکه این تضاد بیسن
 کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی منتقل می شود، تضادی
 است اصلی، در عین حال مجرد و مستقل از تضادها (که غیر مارکسیستی
 بودن این ایده را قبلا ثابت کردیم) اما این همه مطلب نیست، وقتسی
 پرولتاریا در اس دوران قرار داشت لاجرم جنبش آن طبقه محتوای اصلی و
 جهت اصلی تکامل دوران را معین می کرد که پدیده های نمونه وار آن عبارت بود
 از انقلابات پرولتری، جنبشهای آزادیبخش، جنگهای امپریالیست و ضد امپریالیستی،
 پس حا لاکه پرولتاریا از اس دوران به زیر کشیده شده و ضا دبین اردوگساره
 کشورهای سوسیالیستی با اردوگساره کشورهای امپریالیستی، بجای کار و
 سرمایه، نیروهای مولده و مناسبات تولیدی نشانده شده، مساله "جنگ و
 صلح" در تیزین مساله زمان می شود"، وظیفه پرولتاریا و خلقهای تحت
 ستم که از ستم و استثماریه تنگ آمده اند، نه مبارزه و جنگ و انقلاب بلکه

بقول خروشف و پیروان او عبارت است از اینکه "هیچگونه اختلاف سیاسی، مذهبی و دیگر تفاوتها نباید مانع از وحدت همه نیروهای طبقه کارگر علیه خطر جنگ گردد" (۵۶).

براستی که از این روشن تر نمی توان ما رکسیسم - لنینیسم را به استهزا کشیده مبارزه طبقاتی را نفی و مصلحت را از روح انقلابی و پیکارجوی آن تهی کرد! خروشف و پیروان او انگار از قبل می دانستند که این فرمولبندی که مبنای خود را بر صلح و مصالحه طبقاتی گذاشته است حداقل به این سوال باید پاسخ دهد که وظیفه پرولتاریا و سایر زحمتکشان که در سراسر جهان بر علیه امپریالیسم و سرمایه داری به پا خواسته اند چیست؟ از این روست که اپورتونیسم همیشه نسخه های زپیش آمده ای در آستین دارد که بظا هر پرزرق و برق و مطمئن اما توخالی است. لذا در جواب چینی - فضولیها می گوئی "نیروی تعیین کننده در مبارزه ضد امپریالیستی نظام سوسیالیستی جهانی است" اما تمام این تئوری با فیها علی رغم اینکه بنام "نظام سوسیالیستی جهانی" هم بقول خروشف که نیروی تعیین کننده در مبارزه ضد امپریالیست، زیب و زینت داده شود، باز هم در رابطه با رشد تضادهای عینی واقعا موجود سرمایه داری، همچنین مبارزات قهر آمیز پرولتاریا و سایر زحمتکشان در تضاد و تناقض قرار می گیرد. لذا چگونه می توان هم مبارزه طبقاتی را علیه امپریالیسم، سرمایه داری وابسته و سگهای زنجیری آنها گسترش داد و در مقابل سرکوب و کشتار ددمنشانسه ارتجاع سیاسی که مشخصه روبنای سرمایه داری وابسته است به نبرد مسلحانه پرداخت، و تمام منافع امپریالیسم و انحصارات غارتگر آنرا به مخاطره جدی انداخت، در عین حال طالب همه و هر نوع صلحی شد و آنرا بعنوان حادثه ای مسالمت آمیز در دستور قرار داد!؟ اما به این سوال اساسی هم که از پراتیک مبارزه طبقاتی ناشی می شود، چنین پاسخ داده می شود: "همزیستی - مسالمت آمیز، اساس استراتژی کمونیسم در دوران معاصر است" و "کمونیستهای سراسر جهان باید مبارزه بغا طر همزیستی مسالمت آمیز را اصل اساسی سیاست خود قرار دهند" (۵۸). اما روشن است که ترمیم

مسالمت آمیز فوق نمی تواند بر مبنای رسالت تاریخی پرولتاریای جهان
 استوار باشد. ما قبلان نشان دادیم که این تزنه در چارچوب مناسبات بین
 کشورهای سوسیالیستی پیروزمند با سایر کشورها بلکه به مناسبات میان
 طبقات تعمیم داده می شود و بعنوان "بهترین ویگانه راه قابل قبول برای
 حل مهمترین مسایلی است که در برابر ما قرار دارد" (۵۹) لذا نه در
 خدمت انقلاب جهانی بلکه در خدمت پاسیفیسم قرار دارد. اما هنوز بر تضاد
 و تناقضات فوق از لحاظ تئوریک جواب مناسب داده نشده است. با لاکسره
 هدف مبارزه طبقاتی پرولتاریائی که هنوز به قدرت نرسیده و خلقها ئی که
 هنوز تحت ستم سرمایه مالی قرار دارند را نمی شود نادیده گرفت. هدف مگر
 رسیدن به سوسیالیسم نیست؟ بسیار خوب! اما برای این سوال هم نسخه
 از پیش تعیین شده ای در آستین هست، خروشچف در گزارش خود "پاره ای مسائل
 اساسی مربوط به تکامل بین المللی کنونی". جواب این معمارا بدین
 گونه می دهد: "... اکنون در این رابطه این مسأله مطرح می شود که آیا
 می توان با استفاده از ابزارهای پارلمانی به سوسیالیسم گذر نمود؟! !!
 و خود پاسخ می دهد: "چنین مسیری برای بلشویکها ی روسیه وجود نداشت،
 از آن پس وضعیت تاریخی تغییرات اساسی کرده است که برخورد تازه به
 مسأله را می طلبد" می گوید "چگونه برخوردی؟"، "طبقه کارگر با متحد
 کردن دهقانان ستم دیده، روشنفکران و تمام نیروهای وطن پرست بگرد
 خود و طرفداری عناصر پورتونوئیست!! یک اکثریت ثابت در پارلمان
 بدست آورده و پارلمان را از یک ارگان دمکراسی بورژوائی (در اینجا
 خروشچف از دمکراسی بورژوائی صحبت می کند که مربوط به دوران اول بوده
 و در عصر امپریالیسم هیچگونه زمینه ای نداشته و یک ایده آل ارتجاعی است
 که شایده ۱۵ سال قبل، آن موقع که بورژوازی بر علیه فئودالیسم و کهنه
 پرستی جنگید، موضوعیت داشت) به یک ابزار راستین اراده خلق!! !!
 تبدیل کند" آنقدر مسأله در مورد صغرا و کبرا چیدن های قبلی روشن است
 که احتیاج به تفسیر ندارد "وضعیت تاریخی (بخوان مضمون و محتوای عصر)
 تغییر اساسی کرده است"، "چنین مسیری برای بلشویکها ی روسیه

وجود نداشت " بنا بر این لنینیم که عبارت است از " بطور کلی تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریا ، بطور اخص تئوری و تاکتیک دیکتاتور — تئوری پرولتاریا " و مارکسیسم عصر امپریالیسم بطور کلی منسوخ شده از ایسن رو پرولتاریا و خلقهای تحت ستم نه از طریق قهر و انقلاب و دیکتاتور پرولتاریا بلکه با ید از طریق مسالمت آمیز تلاش کنند و از طریق کسب یک اکثریت ثابت در پارلمانهای بورژوازی " آنرا به یک ابزار راستین اراده خلق تبدیل کند " ... خروشف بر علیه لنینیم درست از همان سلاح زنگ زده ای استفاده می کند که زمانی رهبران انترناسیونال دوم ، امثال کائوتسکی ، بر علیه لنین بدست داشتند و با تفوق منشویکها قصد داشتند بین پرولتاریا و بورژوازی را آشتی داده و در مناسبات میان آنها " تفاهم " و " همزیستی " برقرار کنند ، ولی آیا چنین چیزی امکان پذیر شد ؟ لنین می گفت :

" اکنون با فرهنگ ترین و دمکرات ترین بورژواها هم برای نجات مالکیت خصوصی خود روی وسایل تولید ، از هیچگونه فریب ، جنایت و کشتن میلیونها نفر کارگر و دهقان ابا ندارند " و تاکید می کند که " هرگونه خیال باطل درباره تبعیت مسالمت جو یا نه سرمایه داران از اراده اکثریت استثماریشوندگان و هرگونه گمانی درباره گذار مسالمت آمیز و فرمیستی به سوسیالیسم نه تنها حدا علی تنگ نظری بی شعورانه می باشد بلکه مستقیما فریب کارگران ، پرده پوشی برده داری و مزدوری سرمایه داری و مخفی کردن حقایق است " (تزه ای وظایف اساسی دومین کنگره انترناسیونال ، لنین) .

حال بقول آذربایجانها (داغدارل و جالیب یا نریمان قوجالیب) کوهها بزرگ شده یا نریمان پیر شده ، حال عصر امپریالیسم تغییر کرده یا شما به موضع رویونیسم در غلطیده اید ؟ همانگونه که در صفحات قبل متذکر شدیم ، مضمون و محتوای عصر بقوت خود باقیست ، تنها چیزی که تغییر کرده است شدن پایبندی شما به مارکسیسم — لنینیم است که به چنین انحرافات و حشتناکی دچارتان کرده است . آقای خروشف در عصر امپریالیسم وسیله سرمایه مالی و ارتجاع هارسیاسی از ما می خواهد در

برابر تا لانگری وسیعیت بورژوازی، "مسالمت" پیشه کنیم و در حالیکه میلیونها ملیون از ما توسط سرمایه به گرسنگی و فلاکت کشیده می شوند، در حالیکه هزارهزار از ما در زندانها، شکنجه گاهها و پای چوبه های داروتیر-باران ارتجاع، مپریالیستی قربانی مطامع پاپیان ناپذیر سرمایه میشوند در حالیکه کوچکترین خواسته ما در حد خواسته های صنفی و رفاهی مورد شدیدترین سرکوبها قرار می گیرد، دست روی دست بگذاریم و منتظر با شیم تا ببینیم کی مورد عنایت بورژوازی قرار می گیریم و به هیچ وجه باعث "تشدید تضادها نشویم که به پایه های صلح جهانی لطمه می زند!" در مورد این همه غارتگری و وحشی گری که در حق پرولتاریا و توده های زجر دیده رومانی دارند، ما کمونیستها حق تبلیغ و ترویج و برانگیزاندن توده های زجر کشیده را بر علیه امپریالیسم و پایگاههای داخلی آن نداریم، هیچگونه صحبتی هم از اعتصاب عمومی سیاسی، قیام مسلحانه و بطور کلی اعمال قهر علیه سلطه بورژوازی را نداریم، فکر کردن به سرنگون کردن قهرآ میز بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا از گناهان کبیره است، چون "همزیستی مسالمت آمیز حکم قاطع زمان و خواست آمرانه دوران !!! است" (۶۰).

اساس سیاست خارجی ما و تمام احزاب کمونیست است " ایجا دشمنی کرده و به آن دامن می زند !!! استالین در مقابل این خط و مشی که تلاش می کرد تا سیاست خارجی انقلاب اکتبر را نفی کرده و با قرارداد نهمزیستی مسالمت آمیز بعنوان اساس سیاست خارجی نسبت به جنبشهای انقلابی و مبارزات پرولتاریایی توجهی نمایند می گفت: "ما سیاست انقلابی را همچنان در پیش می گیریم و پرولتاریا و ستم دیدگان کلیه کشورها را به گرد طبقه کارگر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متحد می سازیم و در آن صورت سرمایه بین المللی به هروسيله مزاحم حرکت ما به پیش می شود، و یا ما از سیاست انقلابی خود سرباز می زنیم و در برابر سرمایه بین المللی دراصول به یک سلسله گذشته دست می زنیم و در آن صورت شاید سرمایه بین المللی از کمک درکار رتنزل کشور سوسیالیستی ما ن به جمهوری بورژوازی (نیکوکار) دریغ نکند". آمریکا از ما می خواهد که اصولا زیست پشتیبانی از

جنبشهای آزادیبخش طبقه کارگر سا پرکشورها امتناع ورزیم و همه چیز بیه مجرای خوب می افتاد. اگر ما به چنین گذشتی تن در می دادیم... ولی آیا به چنین گذشتی می توان تن در داد" و جواب می دهد "خیر، ما نه به این گذشت و نه به نظایر آن نمی توانیم تن در دهیم و بخود خیانت کنیم" (۶۱)، اما خروشچف ادعا می کند که همه اینها مربوط به گذشته دور است، آنچه که با پیدا سترا تژی و تا کتیک کمونیستها بر آن قرار گیرد عبارت است از حرکت "مسلمت آمیز" در جهت بدست آوردن یک اکثریت ثابت در پارلمان "بورژوازی و تبدیل آن با توجه به این اکثریت" از یک ارگان دمکراسی بورژوازی به یک ابزار راستین اراده خلق" و گذر تدریجی و یوش بیوش به سویالیسم، بدون اینکه از ماغ کسی خون ریخته شود!! آقای خروشچف فراموش نکرده اند که جناب کا ئوتسکی هم هر چند که جرات نداشتند اینطور آشکارا ما رکسیسم را تحریف کرده و به تبلیغ آشتی طبقاتی دست زدن دولی آنها هم درست همین را می گفتند که امروز بعد از گذشت ده سال توسط خروشچف و یاران او طرح و تبلیغ می شود، لنین آن موقع می گفت:

"ادعای کا ئوتسکی نسبت به سال ۱۸۴۷ که ما نیکست کمونیست متشکل نمودن پرولتاریا را بعنوان طبقه حاکمه اعلام نمود، گامی است به پس". حال با پیدا دعان کرده جناب کا ئوتسکی نسبت به خروشچف چند ده سال (مترقی تر) بوده است، بدین معنی که اگر فاصله ۱۸۴۸ تا ۱۹۲۰ را ۷۲ سال در نظر بگیریم، فاصله ۱۸۴۸ تا ۱۹۶۰ تقریباً آینه دوازده سال به عقب رفته و در دوران سیادت سرمایه مالی و ارتجاع هارسیاسی، از "دمکراسی بورژوازی" صحبت می کند، آن هم از "دمکراسی" که هیچگونه محدودیتی اعمال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و غیره... برای پرولتاریا و سایر زحمتکشان قائل نبوده و یا سرمایه داران، زمین داران و بطور کلی با ستمگران و استثماریان دارای حقوق مساوی هستند.

عجبا، واقعا آقای خروشچف چشمانش را بسته خیال می کند شب است کا ئوتسکی از جمله می گفت "وظیفه اعتماد توده ای هیچگاه نمی تواند انهدام قدرت دولتی باشد. بلکه فقط می تواند این باشد که حکومت را

در مورد مسأله معینی و ادا ربه گذشت کند و یا حکومتی را که با پرولتاریا سر
خصوصیت دارد به حکومتی تبدیل نماید که از وی حسن استقبال کند، ولی
هیچگاه و در هیچ شرایطی این امر یعنی (غلبه پرولتاریا بر حکومتی که با
وی سر خصوصیت دارد) نمی تواند نبه انهدا م قدرت دولتی منجر گردد بلکه
فقط می تواند تغییرات معینی را در تناسبات قوا در درون قدرت دولت
موجب شود.

هدف مبارزه سیاسی ما هم در این ضمن هماهنگی است که تاکنون بوده عبارت
خواهد بود از به کف آوردن قدرت دولتی از راه تحصیل اکثریت در پارلمان
و تبدیل پارلمان به نیروی مسلط بر حکومت (تاکید از ما). خواننده ملاحظه میکند
که اگر بجای "اعتصاب نوده ای" کاژوتسکی بعنوان ابزار (که در ضمن
نسبت به "ابزار اسلوب" خروشچف را دیکال تراست) "رقابت اقتصادی و
همزیستی مساومت آمیز" مبارزه پارلمان "جناب خروشچف را بگذاریم،
دیگر هیچگونه نفاوتی در مضمون و مفهوم فرمول بندی های آنها وجود نخواهد
داشت. اگر در زمان کاژوتسکی در برخی جوامع اروپائی کورسوها پی از
دمکراسی بورژوازی باقی مانده بود، امروز در دوران ما، حتی کمترین
حرفی هم از دمکراسی بورژوازی زدن ارتجاع محض و فریب کارگران است و
تمامی آن کورسوها به طاق نسیان سپرده شده است. اما لنین در جواب
می گوید "این دیگر خالص ترین و رذیلانه ترین اپورتونیسیم و دست کشیدن
از انقلاب در کردار، در حال قبول آن در گفتار است، کاژوتسکی فکرش
از "حکومتی که از پرولتاریا حسن استقبال کند فرا تر نمی رود و این نسبت
به سال ۱۸۴۸ یعنی هنگامی که "مانیفست کمونیست" متشکل نمسودن
پرولتاریا را بصورت طبقه حاکمه، اعلام نموده بود، گامی است به پس
که در راه کوتاه بینی برداشته شده است" (۶۲) بدین ترتیب هم کاژوتسکی و هم
خروشچف اساسی ترین بنای مبارزه طبقاتی پرولتاریا را که توسط ما رکن
انگلس و لنین تئوریزه شده و درستی آن توسط پراوتیک مبارزه طبقاتی به
اثبات رسیده، به فراموشی می سپارند، از لحاظ تاریخی فرقی بین خروشچف
و کاژوتسکی عبارت است از این که کاژوتسکی و همکاران او محمول بسک

دوره رکود نسبتاً طولانی در مبارزه قطعی پرولتاریا بودند، هنگامی که پرولتاریا در حال جمع آوری و تجدید و تدارک قوا بود و هنوز با نداشتن راه کافی (از نظر خودشان و بورژوازی) از اصلاح اجتماعی و عدم لزوم طوفان در شرایط دموکراسی بورژوازی تعریف و تمجید نکرده بودند که طوفان انقلابی است اوایل قرن بیستم و مبارزه بی‌امان مارکسیست‌های واقعی و در رأس آنها لنین، آنها را بصورت بیرحمانه‌ای افشا و طرد نمود، اما خروشچف، برعکس بعداً زسهمگین‌ترین "طوفانها" و "بهتر است بگوئیم در خلال آن خواب آرامش بعداً زطوفان را می‌بینند، بدبیاوری خروشچف در آن است که او زمانی راه و روش اپورتونیست‌ها و روبریزیونیست‌های نترنا سیونال دوم را می‌رود و ترهات آنها را تکرار می‌کند که نزدیک به نیمی از جمعیت جهان زیر پرچم ظفر نمودن پرولتاریا و بصورت قهرآمیز، سرمایه‌داری و تمام مرتجعین را در جوامع خود بگورسپرده‌اند. خروشچف زمانی دست به تبلیغ و ترویج وزین سیاست پارلمان بورژوازی زده است که این ارگان خدعه‌و نیرنگ و سرکوب بورژوازی به حدی عالی پوسیدگی و اضمحلال خود رسیده است و در میان کلیه زحمتکشان بعنوان یکی از ابزارهای تحمیق و سرکوب توده‌ها افشا شده و از اعتبار افتاده است.

در طول تاریخ مبارزه طبقاتی و از زمانی که متشکل نمودن پرولتاریا بصورت طبقه‌حاکمه مطرح شد، یکی از اساسی‌ترین وجوه تمایز انقلابیون مارکسیست از روبریزیونیست‌ها، سوسیال لیبرال‌ها و انواع دیگر اپورتونیسم مسالسه‌ضرورت اعمال قهر در سرنگونی طبقات ستمگر بوده، اما در دهه ۶۰ قرن بیستم و بعداً زآن، این کد امین "زمنیه عینی است" که باعث میشود تا ترهات افشا شده در دهها سال قبل، دوباره بشکل جدید عرض اندام کند؟ اگر از اولین اقدام قهرمانانه پرولتاریا برای کسب حاکمیت سیاسی در دوران کمون تا کنون را در نظر بگیریم حتی یک نمونه نمی‌توان یافت که پرولتاریا بدون اعمال قهر انقلابی و از راه‌های مسالمت‌آمیز بتواند قدرت سیاسی را بکف آورده و آنرا حفظ کند، بعداً زده ۶۰ هر چند روبریزیونیسم تلاش کرد تا با اتکا به تشواریهای ورشکسته خروشچف کشورهای را به راه‌های

کسب قدرت سیاسی از طریق مسالمت آمیز (پارلمانتاریسم و غیره...) سوق دهد (البته بقول خودشان) در این راه حتی تا جایی پیش رفت که نه تنها هژمونی، بلکه وجود احزاب کمونیست هم غیرلازم تشخیص داده شد (نظیر مصر) و خود را در احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی منحل کردند و یا عملاً به زانده آنها بدل شدند. اما در این کار نه تنها هیچگونه موفقیتی حاصل نشد (که از پیش شکست آن محرز بود) بلکه ضربات جبران ناپذیری به جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورده و حیثیت آن را در میان توده های مردم لکه دار کرد، چیزی که بورژوازی قادر به انجام آن نبود، اما زمینه ای که در بالا از آن صحبت شد عبارت است از شرایط وجود امپریالیسم و یکی از خصوصیات آن، یعنی پرورش اپورتونیزم.

مارکسیسم-لنینیسم برای این اعتقاد است که قدرت مادی را تنها با قدرت مادی می توان سرکوب کرد، تنها با اعمال قهرا نقلابی توده ای، پرولتاریا و سایر زحمتکشان قادر خواهند شد تا حاکمیت طبقات ارتجاعی را سرنگون کرده و بجای آن حاکمیت نوین خود را بنشانند. لنین بارها متذکر شده "این ایده انقلاب قهراً میزودقیفا همین ایده، پایه تمام دکترین مارکس و انگلس را تشکیل می دهد" دولت بورژوازی نمی تواند از طریق افول تدریجی جای خود را به دولت پرولتاریائی واگذار کند، بلکه در فآعه کلی این عمل تنها توسط انقلاب قهراً میسر ممکن می گردد" (۶۳) اما خروش ف که در پی تحریف مارکسیسم-لنینیسم و تجدید نظر در آن خود را تنها حدیکالیبرال متعارف اوایل قرن بیستم پائین می آورد، نمی تواند ببیند که انقلاب اکتبر، چین و ویتنام، کوبا، کره، بلغارستان، آلمان بطور کلی همه انقلابات پیروزمند پرولتری توأم با شدیدترین درگیریهای طبقاتی، جنگ و قهر بوده است، این ناشی از موقعیت عینی و ویژگیهای عصر کنونی است که سرمایه داری در حال احتضار ناگزیر جای خود را به سوسیالیسم می دهد و در خلال این عصر، یعنی تا پیروزی سوسیالیسم و برقراری شاهوده های نظم کمونیستی در سراسر جهان "قهر بماند به قایل هر جا معسسه کهنه ای که آستان جا معنویین است" (۶۴) عمل می کند، با صدای رسا در

موقعیت کنونی ، شرایط اقتصادی امپریالیسم و تجربه جنبش کمونیستی فریاد می زند که هم اکنون هم مثل مقطع انقلاب اکتبر و تمام انقلابات پیروزمند بعد از آن ، اساسا و مطلقا پرولتاریا نبایستی از نظر دورا زد که نه تنها بخاطر او ژگون کردن بورژوازی و مقابله با نیروی قهری آن و کسب حاکمیت سیاسی ، بلکه همچنین بخاطر حفظ آن و سرکوب نیروی مقاومت بورژوازی لازم است تا بدون کمترین گذشت و ترحمی تمام مسی ما شین سرکوب و بوروکراسی ... کهنه را خرد کرده و آنرا با ماشین جدیدی که بقول انگلس دیگر دولت بمعنای اخص کلمه نیست ، جایگزین کند ، و دیکتاتور پرولتاریا (دمکراسی برای اکثریت زحمتکشان و دیکتاتور بر علیه اقلیت ستمگران) زادرست می باشد و برپا می آید بنا نهند . پرولتاریا با بداین تجربه را همیشه و در همه موقع مدنظر خود داشته باشد که تا ریح انقلابات پیروزمند و شکست خورده پرولتاریا بکرات نشان داده و تجربه نیز ثابت کرده است که پرولتاریا بعد از سرنگون کردن بورژوازی و کسب حاکمیت سیاسی و علیرغم اعمال قهر بر علیه آن ، تمامتها مورد یورش قهرآمیز بورژوازی و عوامل آن که توسط قدرتها سرمایه داری جهانی حمایت می شدند قرار گرفته و پرولتاریا در عین حال باید جریانات رویزیونیستی ، سوسیال رفرمیستی ... را شناخته و آنها را افشا کرده و از صفوف خود ببرد . آنها تلاش می کنند تا بورژوازی را تطهیر کرده از اذهان توده ها یک موجود آسمانی بی آزار (هرچند که اکنون توده ها به خیانت موجودات آسمانی هم پی برده اند) و با گذشت بسازند . و اگر پرولتاریا و سایر زحمتکشان دست به اعمال قهر و مقابله با آن نزنند و حاضر باشند بسا و بطور مسالمت آمیز رفتار کنند ؛ در آن صورت او (یعنی بورژوازی) اجازه می دهد تا پرولتاریا در اتحاد با سایر زحمتکشان از طریق مبارزه پارلمانی بجای او بنشیند و او را از منافع سرشارش محروم سازد و او را بخوانند تا مثل سایرین بوسیله عرق جبین زندگی کند و دستگاه دولتی و ماشینی بوروکراسی نظامی را که صدها سال است ایجا دودر هم تنیده شده صحیح و سالم در اختیار آن دشمنان طبقاتی بگذارد که هم اکنون حاضر نیست حتی یک

پا پاسی هم به مزدشان اضافه کنند تا از گرسنگی نمیرند، در مقابل حاضر است هزارهزار از گرسنگی تلف شوند اما آبسودهای بازمیشتری دست یابد تحویل دهد! کمال رذالت و دون فطرتی است که کارگران را به امید الطاف جلادانی نظیر سوهارتنو، پینوشه، ضیاء الحق، اورن، ابن سعود خمینی ودهها نمونه نظیر اینها که بمنابها به گهای زنجیری امپریالیستها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و سرمایه داران و زمینداران داخلی عمل می کنند و در سرکوب کارگران و زحمتکشان روی جلادان تاریخ و پدربزرگهای خودشان را هم سفید کرده اند فریب دهیم. جناب خروشچف و پیروان او فراموش نکرده اند که "صفت مشخصه امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری که فقط در قرن بیستم به نضج نهائی خود رسیده، بنا بر خواص اساسی اقتصاد خود حداقل صلح و دوستی و آزادیخواهی و حداکثر تکامل همه جایی دستگاه نظامی است، توجه نکردن به این نکته هنگام بحث درباره اینکه تحول صلح آمیز یا قهری تا چه اندازه تئوریک و محتمل است، معنایش سقوط تا مرحله متعارفی ترین چاکران بورژوازی است" (۶۵).

هم اکنون نیز سیاست سرمایه مالی با ارتجاع سیاسی توأم است، استثماری و استثمار سرمایه تا اعماق دور افتاده ترین و عقب مانده ترین مناطق جهان رسوخ کرده، این سرمایه بنا به خواص اساسی اقتصادی خود، حتی کوچکترین و ابتدائی ترین حقوق انسانی استثمارشوندگان و ستمدیدگان را پایمال دیکتاتوری های عنان گسیخته خود کرده است. کسانی که ادعا می کنند "در شرایط همزیستی مساومت آمیز، امکان گذار سلامت آمیز کشورهای سرمایه داری به سوسیالیسم افزایش یافته" (۶۶).

به جز رژیمهای پرولتری، قوانین اساسی کلیه رژیمهای موجود در جهان را بردارید و از جمله آنهائی که تماماً توسط انحصارات امپریالیستی بر سر کار آورده شده اند و یا مستقیم و غیر مستقیم مورد حمایت قرار می دهند (ملاموس ترین نشان همین رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی است که صدها بار در مقابل دیدگان کارگران و زحمتکشان، توسط سوسیال فرمیستها (رویزیونیستها) مورد تعریف و تمجید قرار گرفت، قوانین بغا بیست

ارتجاعی آنها، انقلابی و کاملاً سوسیالیسم جا زده می شد را بردارید نگاه کنید تا می مواردی که مربوط به حقوق افراد جامعه است مثل انتخابات، آزادیهای سیاسی و مطبوعات، اجتماعات، کار و غیره را مورد بررسی قرار دهید، ببینید چگونه آشکارا و بی محابا کمترین برای کارگران و اکثریت زحمتکشان در نظر گرفته نشده است حتی کوچکترین روزنه‌ای که حقوق توده‌های مردم را مورد نظر قرار دهد نمی توان یافت قوانین تمام در خدمت طبقات ارتجاعی حاکم و تمام آن قوانین، به‌یمن سرکوب ددمنشانند دیکتاتوری‌های جوروا جورو دولتهای وابسته به سرمایه‌داری رولمانهای مورد بحث و (علاقه) شما که جز مضحکه‌ای بیش نیست، مورد توصیف قرار می‌گیرد. اگر سابق برای بورژوازی محض خاطر حفظ ظاهر هم‌که شده می‌گوشید فقط به قید و بندها و روزنه‌های اکتفا کنید که در صورت به هم خوردن "نظم" و در صورتی که طبقه استثما رشونده بخواد زبیر بیوغ کار مزدوری و بردگی ناشی از آن خلاص شود از آن استفاده کرده و ارتش و پلیس و حکومت نظامی را برای قلع و قمع جنبش آنها به میدان آورده امروز این قید و بندها هم حذف شده و بطور آشکارا همه‌گونه درخواستی از سوی طبقه استثما رشونده و خلق ستم‌دیده بوسیله ارباب، سرکوب، اعدا م و فریب جواب داده می‌شود و این قوانین فوق ارتجاعی بقدری آشکار و عیان اعلام می‌گردد که عقب مانده‌ترین کارگران نیز از آن آگاه بوده و بی‌اعتناست پارلمان‌های که چنین مزخرفاتی در آنها به تصویب می‌رسد، بعنوان یکی از ابزارهای سرکوب و فریب بورژوازی آگاه‌ها و خوب می‌دانند (قاعدتاً پیروان خروشچف هم خوب می‌دانند) که تازه هیچ حکومتی را نمی‌توان یافت که در شرایط اقتصادی اجتماعی کنونی که تضادهای آن روز به روز حدت می‌یابد و انقلابات پرولتری و جنبشهای مردمی از اعلائی نوینی برخوردار شده، حتی قوانین ابداعی خود را نیز زبیر پا نگذارند. بطور کلی هیچ مجلس و قانون غیر پرولتری را نمی‌توان یافت که مشروط، محدود و سرودم‌بریده نباشد. بقول لنین فقط یک لیبرال می‌تواند محدودیت تاریخی و مشروط بودن پارلمان‌تاریسم بورژوازی را فراموش کند "همانگونه"

که کا ئوتسکی ایضا خروشف و پیروان او فرا موش می کنند که "توده های ستمکش دردمکراتیک ترین کشور بورژوازی هم در هر گام با تضاد فاحشی بین برابری ظاهری که دمکراسی سرمایه داران اعلام می دارند و هـ سـ زاران محدودیت واقعی و حیل و نیرنگی که پرولترها را به بردگان مزدور بدل می نماید و بر و هـ سـ تـ نـ د هـ مـ یـ ن تضاد است که چشم توده ها را در مورد پوسیدگی و کذب سالوسی سرمایه داری می گشاید، همین تضاد است که مبلغین و مروجین سوسیالیسم آنرا در برابر توده ها فاش می سازند تا آنرا برای انقلاب حاضر نما یند" (۶۷)

افراد و احزابی که در عین پایبندی به تئوریهای ورشکسته خروشفچی ادعا می کنند هنوز ما رکسیست - لنینیست بوده و بدان پای بندند، باین گفتار فقط قصد دارند تا کالای ممنوعه خود (تجدید نظر در اساسی ترین اصول م - ل و در غلطیدن به فرمیسم) را بزیر پرچم دروغین حمل کنند، لنین چرا کا ئوتسکی و سایر انواع دیگر پیروان او را لیبرال و غیره می نامید؟ چرا می گفت که محدود و مشروط بودن تاریخی پارلمانتاریسم بورژوازی را فقط یک "لیبرال" می تواند فراهم موش کند؟ علت بسیار روشن است، چون منافع طبقاتی لیبرالها بیش از این اقتضای نمی کند به همین دلیل آنها در مورد دمکراسی نمی توانند از محدود و بورژوازی آن فراتر بنگرند، حد اعلای آزادی مورد نظر بورژوازی عبارت است از همان دمکراسی بورژوائی پارلمانتاریسم بورژوازیست، حال گیریم که بپای حفظ این دمکراسی دروغین و قلابی صدها هزار کارگر و زحمتکش قربانی شوند، حقوق انسانی میلیونها نفر محدود و به حفظ منافع اقلیت ثروتمند و قربانی مطامع آن گردد... و لنین بدرستی کا ئوتسکی را به این لقب مفتخر می کرد.

امروز خروشف و پیروان او درست پای جای او میگذارند. کا ئوتسکی در کتاب خویش بنام "مفهوم ما تریالیستی تاریخ" می نویسد: "وقتی که شما یک دولت دمکراتیک (دمکراسی بورژوائی) دارید یک دمکراسی مستحکم دارید، مبارزه مسلحانه دیگر هیچ نقشی در حل ستیزهای اجتماعی ندارد و این ستیزها با وسایل صلح آمیز و با تبلیغ و آرا حل می شود. حتی اعتصاب

توده‌ای بمثا به وسیله فاشا ربوسيله کارگران روزبروز کارائی خود را از دست می دهد" (۶۸). در اینجا نگرش کائوتسکی به مسائل مبارزه طبقاتی از زاویه منافع بورژوازی کاملاً مشهود است. این بینش یک بینش مارکسیستی نبوده و منافع کارگران را در بر ندارد و در پشت این جملات بنحویه مساوی سازی تلاش کرده تا ضمن ردا سازی ترین آموزش مارکس و انگلس در مورد مبارزه طبقاتی پرولتاریا (انقلاب قهرآمیز و دیکتاتور پرولتاریا) رژیم بورژوازی را تطهیر کرده و از آن موجود کاملاً قابل قبول عام و بی آزاری بسازد که در صورت عدم توسل به قهر پرولتاریا (حتی اعتصاب) حاضر است به تدریج از حاکمیت سیاسی خود بکنفع پرولتاریا صرف نظر کند!! این عبارت است از رد مبارزه طبقاتی و چاگری در آستان بورژوازی. کائوتسکی با تحریف تاریخ و تجدید نظر در آموزشهای مارکس و انگلس در مورد دولت و انقلاب و غیره... روش خود را بنیان می گذارد و آنرا توجیه پذیر مینماید. همانطور که امروز خروشچف و پیروان او بدان دست می زنند. کائوتسکی در همان نوشته می گوید "از زمان آخرین اظهارات انگلس در مورد دولت بیش از یک نسل گذشته است و این دوره خصلت دولت جدید را بدون تغییر باقی نگذاشته است" در جای دیگر: "دولت دمکراتیک جدید (کائوتسکی بر اساس تز "ولتر" امپریالیسم خود، دولتهای امپریالیستی متکی بر انحصارات را "دولت دمکراتیک جدید" می نامید) از انواع پیش از خود که در آنها دستگاه حکومتی بوسیله طبقات استثمای رگریکا گرفته میشد متفاوت است و این خصلت دیگر و وجه ضروری آنرا تشکیل می دهد و از آن جدا نیست. برعکس گرایش دولت دمکراتیک به آن است که ارگان یک اقلیت چنان که در رژیمهای قبلی بود، نباشد بلکه ارگان اکثریت مردم، بلکه عبارت دیگر، طبقات زحمتکش باشد..." در اینجا کاملاً روشن است که کائوتسکی چه می گوید: و ما در بلایدن اشاره کردیم ما ببینیم جناب خروشچف و احزاب رفرمیست پیرو او، واقعا اختراع جدیدی کرده اند؟ یا همان ترهات کائوتسکی را با توجهات دیگری تکرار می کنند که تا حدیک "لیبرال" سقوط می نمایند "آیا می توان با استفاده از ابزارهای پارلمانی

به سوسیالیسم گذر نمود ... چنین مسیری برای بلشویکهای روسیه وجود
 نداشت!! از آن پس وضعیت تاریخی تغییرات ... برخوردار تا ز به مساله
 را می طلبد ... طبقه کارگر با متحد کردن ... یک اکثریت ثابت در پارلمان
 بدست آورده و پارلمان را از یک ارگان دمکراسی بورژوازی به یک ابزار
 راستین ... " این همراهی است که خروشچف نشان می دهد. احتیاج به
 هیچ تفسیری نیست، دولت بمثابه ابزار سرکوب و اعمال سیادت بورژوازی
 (با تمام ضما شمان از جمله پارلمان) دولتی است که پرولتاریا را بسرای
 کسب حاکمیت سیاسی رهنمون می شود!! خروشچف همان ایده ای را بیان
 می کند و بنحوسرپوشیده ای از آن دفاع می کند که کاتوتسکی سالها قبل
 آنرا بنحود دیگری مطرح کرده و از آن دفاع می نمود، هر دو نظر بر آنند که
 که در عصر امپریالیسم و سوسیالیسم سرمایه مالی دولتها بورژوازی بر عکس
 نظرمارکس، انگلس و لنین، ابزار دیکتاتوریه طبقه ای نبوده بلکه
 دولتها می هستند حاصل دمکراسی و نیز دمکراسی که پرولتاریا را بسرای
 رهائش رهنمون می شود، از این رو ضرورت انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوریه
 پرولتاریا را رد کرده و بر آنند که ستیزهای اجتماعی و مبارزه طبقه ای بین
 پرولتاریا و سایر حاکمیتها با بورژوازی و تمام مرتجعین، بدون توسل
 به قهر در سایه دمکراسیهای بورژوازی و دولتها می که حاصل این دمکراسی
 هستند، از طریق تبلیغ آرا "حل خواهد شد!! جوهر هر دو دیده گاه بطور
 ساده عبارت است از انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوریه پرولتاریا و تبلیغ
 گذار مسالمت آمیز پارلمانتاریستی. منتها مراتب هر کدام با توسل به
 توجیهات غیر مارکسیستی خاصی که با زمان خویش دمساز است عمل خیانت
 امیز خود را پرده پوشی می کنند، اینها مارکسیسم-لنینیسم را به سطحی
 می رسانند که مورد پذیرش بورژوازی قرار گیرد. طبق نظرمارکس، بویژه
 یک چیز توسط کمون ثابت شد آن اینکه طبقه کارگر نمی تواند صرفا ماشین
 حاضر و آماده دولت را در اختیار گیرد و آنرا برای مقاصد خویش به خدمت گیرد
 بلکه باید آنرا خرد کند و این شرط اولیه برای هر انقلاب خلقی واقعی در
 جهان است " هم او می گوید " سرتگونی قهرآمیز بورژوازی پایه سلطه

پرولتاریا را فراهم می آورد" اما خروشچف برخلاف گفتار فوق مارکس، این گذار را نتیجه یک مبارزه طبقاتی سخت و شدید خونین نمی داند تا به مبارزه مسلحانه یعنی داغان کردن ماشین دولتی ارتقا یابد، از این رو دیکتاتوری پرولتاریا هم که میباید بر ویرانه های آن بنا شود بخودی خود منتفی می گردد، بلکه آنها این گذار را یک گذار تدریجی سلامت آمیز و همراه با صلح و صفای طبقاتی می دانند که در آن بورژوازی داوطلبانه حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود را واگذارد و خواه کرد و از این رویا افسانه بی چون و چرای مبارزه مسلحانه پرولتاریا بر علیه طبقات ارتجاعی حاکم و بارزدیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه طبقاتی و بطور کلی انقلاب رانفی کرده و در عمل بر راه پرولتاریا خیانت می ورزند. اما بگذار آنها هر چه بیشتر خود را افشا کنند. بقول مارکس "همیشه تئوری در میان یک خلق تا آن اندازه که تحقق نیازهای آن خلق است، تحقق میابد، اینک اندیشه در واقعیت یافتن اصرار بورزد کافی نیست"

امروز بیش از بیست سال پرا تیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا و وضعیت عمومی احزاب پای بند به این تئوریها در میان خلقهای زحمتکش، خود، آئینه تمام نمائی است که چهره واقعی اپورتونیسزم را به عیان ترین شکلی به نمایش می گذارد. تاریخ مبارزه طبقاتی جایگاه چینین احزاب، جریاها و افرادی را که در مقابل کارگران و توده های تحت ستم و به خشم آمده از مرتجعینی نظیر خمینی، ودهها نمونه از نوکران دیگر سرمایه بعنوان رهبران انقلابی و دولتهای مستقل ملی حمایت کرده و از آنها به عنوان حکومتهائی که در صورت پیشه کردن سلامت از طرف کارگران، قادر هستند تا معر بسوی سوسیالیسم هدایت کنند، حمایت می کنند، بعنوان خائن به طبقه کارگر و توده های مردم و عامل بورژوازی در جنبش کارگری مشخص کرده است، امروز مبارزات طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم جهان نه بر اساس یا وهائی از قبیل "گذار سلامت آمیز" از طریق "کسب اکثریت در پارلمان" و غیره که هیچگونه انطباقی با واقعیت ندارد، بلکه بوسیله احزاب و سازمانهای رهبری شده و به پیروزی می رسند که به مارکسیسم-

لنینیسم وفا دارمانده و تئوریهای آنرا در عمل بکار می بندند خط مشی روبرویونیستی خروش ف که هم اکنون توسط احزاب رفرمیست نمایندگی می شود تلاش فراوانی کرده تا به آرزوهای کائوتسکی ها و سایر رفرمیستهای انترناسیونال دومجا مه عمل ببوشا ندو آنها را بعد از شکست سختی که از لنین خوردند یکبار دیگر زنده کرده و در عرصه مبارزه طبقاتی جولان دهد اما هما نقدر که کائوتسکی قادر شد چرخهای تاریخ را متوقف و آنرا به عقب برگرداند، اینها هم موفق خواهند شد! امروز در عرصه بین المللی دو خط مشی در مقابل هم قرار گرفته اند (که بیشتر به صف آرائی دوران انترناسیونال دوم میمانند) خط مشی که به تعالیم مارکس، انگلس و لنین وفا دارمانده، با تفیق اکثریت توده های کارگران و زحمتکشان مبارزه قهرآمیز بیرحمانه ای را علیه امپریالیسم به پیش می برند و روز بروز پرولتاریای انقلابی را در صفوف خود متشکل کرده و به موفقیت های بازم بیشتر دست می یابند و خط مشی که به تعالیم مارکس، انگلس و لنین پشت کرده و بقصد فریب کارگران، آشتی طبقاتی و گذار مسالمت آمیز را موعظه می کنند امروز حتی پرولتاریای کشورهای امپریالیستی که مدت ها ست بوسیله احزاب رفرمیست و تشکلهای زرد به زهر لیبرالیسم آغشته شده بودند در اثر تشدید هر روز فزاینده تضادهای سیستم سرمایه داری برخلاف نظر فرمیستها با دست زدن به اعتمایات و بکار بردن قهر در مقابل سرمایه داری راه خود را بسوی انقلاب قهرآمیز و کسب حاکمیت سیاسی می گشایند. از طرفی شکست بی درپی مشی رفرمیستی در تمام نقاط جهان و آخرینش در ایران که رژیم ارتجاعی و ضد خلقی جمهوری اسلامی توسط رفرمیستها، عین سوسیالیسم و خمینی مرتجع بعنوان رهبری که بدون هژمونی پرولتاریا مبارزه ضد امپریالیستی را به پیش برده و جا معراتا برقراری سوسیالیسم هدایت می کند، جا زده می شد، درس عبرت بزرگی است که طبقه کارگر جهان هیچگاه فراموش نخواهد کرد، تجربه انقلاب ایران بوضوح نشان داد که رهبران سوسیال رفرمیستها (هما منظور که خود با رها در نوشته ها ایشان بدان تاکید می کردند) همیشه آماده فداکاری و از خود گذشتگی به خاطر

دفاع از منافع بورژوازی علیه پرولتاریای انقلابی بوده و هستند، لذا
خروشچف و تما می احزاب و سازمانها و افراد طرفدار مشی رفرمیستی او،
ناچار با دیدن جرگه‌کاشی ها، چرنف ها، برنشتین ها، قرار گیرند،
ما با برافراشتن پرچم ما رکسیسم-لنینیسم و اعتقاد کامل به انقلاب قهر
آمیژودیکتاتوری پرولتاریا، بعنوان قانون جهان شمول مبارزه طبقاتی
پرولتاریا، تا پیروزی سوسیالیسم و برقراری شالوده‌های نظم کمونیستی
در سراسر جهان، "راه اشعاب با اپورتونیستها را در پیش می گیریم و تما می
پرولتاریای آگاه نیز در مبارزه‌ای که هدف آن ایجاد "تغییراتی در تناسبات
قوا" نبوده بلکه سرنگون ساختن بورژوازی و انهدام پارلمانتاریسم
بورژوازی، استقرار جمهوری دمکراتیکی از نوع کمون یا جمهوری شوراهای
نمایندگان کارگران و سربازان و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریاست -
با ما خواهند بود" (۶۹)

درباره دولت دیکتاتوری پرولتاریا، رد دولت عموم خلقی

ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا، یا (دولت دیکتاتوری پرولتاریا) رد دوره کاملاً گذار از سرمایه داری به جامعه کمونیستی (کمونیسم کامل) از کجاش می شود؟ آیا این دیکتاتوری الزامات تمام (کل) پیرویه تکاملی جامعه سرمایه داری به کمونیسم، (محو طبقات و تفاوتها) و زوال دولت را در بر می گیرد؟ بطور کلی درک ما از جامعه سوسیالیستی چگونه است؟ آیا مبارزه طبقاتی در طول تمام مرحله سوسیالیسم (فاز اول کمونیسم) موجود است؟ و در این مرحله با رد دولت دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ کرد؟ یا اینکه دیکتاتوری پرولتاریا را حذف و دولت نوع جدید "دولت تمام خلقی" را بجای آن نشاند؟ به تمام این سوالات با بیستی بر اساس احکام مارکسیسم-لنینیسم و تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا پاسخ داد.

ابتدا و بطور خلاصه ببینیم نظرا انگلس در مورد پیدایش، خصوصیات و نقش دولت از لحاظ دکتترین مارکسیستی چیست؟

انگلس در کتاب "آنتی دورینگ" ضمن شرح چگونگی بوجود آمدن دولت در مراحل معین تکامل اقتصادی در ادوار مختلف تاریخی بعنوان سازمان طبقه استثماریکننده، می گوید "دولت نماینده رسمی تمام جامعه و مظهر تمرکز جامعه در یک کورپوراسیون مرئی بود ولی تا جایی چنیین جنبه ای را داشت که دولت طبقه ای بود که در عصر خود دیکتاتوری نماینده همه جامعه

بشما رمی رفت ، در عهدباستان دولت برده داران یا افراد آزاد کشور ، در قرون وسطی دولت اشراف فتودال و در عصر ما دولت بورژوازی و ماهنگامی که دولت سرانجام واقعا نماینده همه جا معمی گردد ، در آن هنگام خود خویشتن را زاندمی سازد ، از هنگامی که دیگر هیچ طبقه اجتماعی باقی نماند که سرکوبش لازم باشد ، از هنگامی که همراه سیادت طبقاتی ، همراه مبارزه در راه بقای فردی که معلول هرج و مرج کنونی تولید است ، تماماً و افراطها می هم که ناشی از این مبارزه است رخت بر بندد ، از آن هنگام نه دیگر چیزی برای سرکوب می ماند و نه احتیاجی به نیروی خاصی برای سرکوب ، یعنی دولت ، خواهد بود . نخستین اقدامی که دولت واقعاً بعنوان نماینده تمام جا معبدان دست می زند ، یعنی ضبط و سایل تولید بنام جا مع ، در عین حال آخرین اقدام مستقل وی بعنوان دولت است . در آن هنگام دیگر دخالت قدرت دولتی در شئون مختلف مناسبات اجتماعی یکی پس از دیگری زائل شده و بخودی خود به خواب می رود . جای حکومت بر افراد را ادارا موراثیه و رهبری جریان تولید می گیرد ، دولت ملنی نمی شود بلکه زوال می یابد ، بر اساس همین هم باید جمله مربوط بسه "دولت آزاد خلقی" را که زمانی از لحاظ تبلیغاتی حق حیات داشت ولی در ماهیت امراقده پایه علمی بود از زیابی کرد (۷۰) .

انگلس در اینجا ، به عالی ترین و آشکارترین وجهی ایده اساسی مارکسیسم را در مورد دولت بیان می کند . او همچنین با بکارگیری مسموری ما تریالیسم دیالکتیک و ما تریالیسم تاریخی ، ضمن بررسی علل وجودی و ماهیت دولت در دورانهای مختلف تکامل جوامع بشری ، دولت را به عنوان "نیروی خاص برای سرکوب" ناشی از مرحله معینی از تکامل اقتصادی و تقسیم جا مع به طبقات مربوط می داند ، بنا بر این دولت ذاتی هر جا معی است که افراد آن در اثر رشد و تکامل اقتصادی به طبقات مختلف دارای منافع متضاد تقسیم شده اند ، شکل دولت و خصوصیات آن عبارت است از سازمانی در دست طبقه مسلط از لحاظ اقتصادی برای سرکوب و اعمال دیکتاتوری بر علیه طبقات دیگر جا مع .

از این روییج دولتی بمثل به دولت "آزاد، تمام خلقی" نمی تواند وجود داشته باشد، در هر صورت و در هر مرحله از تکامل جامعه، دولت ابزار سرکوب و دیکتاتوریه توری طبقاتی است "دولت به هیچ وجه نیروئی نیست که از خارج به جامعه تحمیل شده باشد، و نیز دولت برخلاف ادعای هگل، تحقق ایده اخلاق، و نمودار تحقق عقل، نیست. دولت محصول جامعه در پله معینی از تکامل آن است، وجود دولت اعترافی است به اینکه جامعه سردر گم تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری منسحب شده است، که خلاصی از آن درید قدرتش نیست و برای اینکه نیروهای متقابل یعنی این طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد، در جریسان مبارزه ای بی شمر، یکدیگر و خود را نبلعند، نیروئی لازم آمد که ظاهر اما فوق جامعه قرار گرفته باشد، نیروئی که از شدت تضادات بکاهد و آنرا در چهارچوب نظم محدود سازد. همین نیروئی که از درون جامعه بیرون آمده ولی خود را ما فوق آن قرار می دهد و پیش از پیش از آن دوری می کند دولت است" (۷۱).

در اینجا ایده اساسی مارکسیسم در مورد نقش تاریخی و اهمیت دولت با وضوح کامل بیان شده است، دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت در آنجا، در آن زمان و در حدودی پدید می آید که تضادهای طبقاتی در آنجا، آن زمان و در آن حدود، بطور ابزکتیف، دیگر نمی توانند آشتی پذیر باشند، بالعکس، وجود دولت ثابت می کند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند" (۷۲).

از این احکام نه میتوان نتیجه گرفت که در این صورت (یعنی با وجود تضادهای آشتی ناپذیر طبقاتی و تعدیل آن توسط دولت) این همان دولت است که طبقات فوق را که در تضادهای لاینحل طبقاتی می سوزند یا هم آشتی می دهد! یا اینکه چنین تصور کنیم که در جامعه سوسیالیستی و یا در مراحل از آن (اما قبل از رسیدن به جامعه کمونیسم کامل) چون تضادهای طبقاتی آنتاگونیسم خود را از دست می دهند، لذا دولت می تواند محصول آشتی این طبقات و در راس (فرا تر) از همه آنها قرار گیرد، این امر

نا دیده گرفتن دکترین مارکسیسم در باره دولت و از عدم درک احکام فوق ناشی می شود، همانطور که در باره نا شاره کردیم که دولت در هر حال عبارت است از سازمان خاصی که در جهت سرکوب بکار گرفته می شود" (۷۳) اما طبق تعریف انگلس از آنجائی که پرولتاریا قدرت حاکمه دولتی را به دست می گیرد و مقدم بر همه وسایل تولید را به مالکیت دولت در می آورد، ولی با این عمل جنبه پرولتری خویش را نیز نابود می کند، بعلاوه کلیه تفاوت های طبقاتی و هرگونه تضادهای طبقاتی و در عین حال خود دولت بعنوان دولت را نیز نابود می سازد" (۷۴). در اینجا پرولتاریا برای سرکوب طبقه استثنای رگرو و محتضادهای طبقاتی به دولت احتیاج دارد، یعنی پرولتاریائی که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده باشد.

لذا بطور کلی از گفتار فوق چنین نتیجه می شود که پرولتاریا بعنوان یک طبقه با توسل به قهر و ناغان کردن دولت بورژوازی قدرت سیاسی را به چنگ آورده دیکتاتوری خویش را بعنوان طبقه مسلط برقرار می سازد، و این دیکتاتوری ملازم با انقلاب قهری و نابود کردن ماشین دولتی بورژوازی است و همانا برویرانه های آن استقرار می یابد (۷۵). از طرفی با اولین اقدام خود، یعنی اجتماعی کردن وسایل تولید، همه اساس آن ابزارهای راکه سیادت طبقاتی را ممکن می گرداند (وسایل تولید) در اختیار جامعه گذاشته و عبارت دیگر به مالکیت جمع در می آورد، بدین صورت، دولت مظهر تمام جامعه می شود ولی از این رو عملاً مظهر تمام جامعه می شود که خود را نیز زائده می سازد". با این عمل که از بین اقدام مستقل وی به عنوان دولت است، بتدریج دخالت قدرت دولتی در شئون مختلف مناسبات اجتماعی یکی پس از دیگری زائده شده و بخودی خود به خواب می رود فقط در خلال این پروسه، نه قبل از آن، یعنی در پروسه محوطقات و تضادهای طبقاتی، تفاوت های ناشی از این تضادهای کلیه مناسبات اجتماعی ناشی از این تفاوتها و... هست که پرولتاریا ضمن نابود کردن جنبه پرولتری خویش، وجود دولت را نیز بمثابه دولت، زائده کرده و بقول انگلس "جای حکومت بر افراد را اداره امور اشیاء و رهبری جریان تولید می گیرد و دولت

ملغی نمی شود بلکه زوال می یابد " در واقع انگلس در اینجا از نا بودی دولت بورژوازی بدست انقلاب پرولتاریائی سخن می گوید، ولی آنچه در باره زوال آن گفته شد، به بقای سازمان دولتی پرولتاریای پسا از انقلاب سوسیالیستی مربوط است که بدون چنین سازمانی، امکان گذار و رسیدن به چنان سطحی که دولت یکلی زائده و زوال یابد، میسر نیست پرواضح است که این " سازمان دولتی پرولتاریائی پس از انقباض سوسیالیستی بر اساس همان تعریف انگلس از دولت بمثابه "نیروی خاص برای سرکوب" جدیدکتا توری پرولتاریا چیز دیگری نمی تواند باشد که با سرنگون کردن دولت (دیکتا توری) بورژوازی، دیکتا توری خود را برقرار کرده، اما تعریف روشن تر از این عبارت از این است که (نیروی خاص) بورژوازی برای سرکوب پرولتاریا و سایر حمتکشان بوسیله "نیروی خاص" یعنی دیکتا توری پرولتاریا، برای سرکوب بورژوازی تعویض می گردد و پرولتاریا بدینوسیله است که "دولت بعنوان دولت را نابود می سازد، مالکیت خصوصی بروسایل تولید را لغو، و آنرا به نسام جامعه بتملک درمی آورد و بعنوان رهبر و پیشوای جامعه ای است که در آن بورژوازی سرنگون شده و هرگونه مالکیت خصوصی بروسایل تولید لغو و بتملک دولت درآمده، استثمای فردا ز فردملغی شده اما هنوز تفاوت ها وجود دارد، هنوز نابرابری ها از میان نرفته است، تضاد بین شهروده، تضاد بین کارفکری ویدی، بطورکلی هنوز حقوق بورژوازی که تضمین کننده نابرابری واقعی است باقی مانده، لذا مبارزه طبقاتی در این جامعه، نه تنها از بین نرفته بلکه در برخی رشته ها و جنبه های مختلف تشدید نیز می شود. در این مرحله از آنجا که تمامی وسایل تولید اجتماعی شده و بورژوازی سرکوب گردیده و پرولتاریا در حال سرکوب و حذف زوائد آن است، سرمایه داری بعنوان یک طبقه وجود ندارد، از این رو دیکتا توری پرولتاریا بعبارت دیگر جهت اصلی تکامل دولت روبه سوی زوال است، در اینجا جامعه اصل "زهرکس بنا به توانش و به هرکس نسبت به کارش" را متحقق کرده و سوسیالیسم برقرار شده است اما در عین حال دولت

هنوز زوال نیافته است ، چون حراست "حقوق بورژوازی" که تضمین کننده نابرابری واقعی است باقی میماند ، برای زوال کامل دولت ، کمونیسم کامل لازم است " (۷۷) . مارکس در بررسی برنامه حزب کارگر ، ماهیت و خصوصیات این دوره را که فاجاد کمونیسم (سوسیالیسم) می نامد ، این گونه تعریف می کند " اینجا سروکار ما با آنچنان جامعه کمونیستی نیست که بر مبنای خاص خود تکامل یافته باشد ، بلکه با آن چنان جامعه ای است که تازه از درون همان جامعه سرمایه داری بیرون می آید ، لذا از هر لحاظ اعماز اقتصادی و اخلاقی و فکری ، هنوز مهر و نشان جامعه کهنه ای را که از بطن آن بیرون آمده است با خود دارد " (۷۸) . لنین در تشریح این ایده مارکس می گوید " مارکس همین جامعه کمونیستی را که تازه از بطن سرمایه داری با به عرصه وجود نهاده و مهر و نشان جامعه کهنه را از هر لحاظ با خود دارد ، نخستین فاز یا فاز پائینی جامعه کمونیستی می نامد . اکنون دیگر وسایل تولید از تملک خصوصی افراد جداگانه خارج شده است ، وسایل تولید متعلق به تمام جامعه است ، هر یک از اعضای جامعه سهم معینی از کار اجتماعی لازم را انجام می دهد ، گواهی نامه ای از جامعه دریافت می دارد مبنی بر اینکه فلان مقدار کار انجام داده است و طبق این گواهی نامه از نابرهای اجتماعی مواد مورد مصرف و مقدار محصول متناسب با کارش دریافت می دارد بنا بر این پس از وضع آن مقدار از شماره کارگر برای ذخیره اجتماعی کنار گذاشته می شود ، هر کارگر از جامعه همان مقدار را برمی دارد که به جامعه داده است ، گوئی "برابری" حکم فرماست ، . لنین برای اینکه ثابت کند در فاجاد کمونیسم (جامعه سوسیالیستی هنوز حق بورژوازی است و مانند هر حق دیگر خود را پند نه نابرابری است ، گفتار مارکس را بدین صورت تشریح می کند " مارکس می گوید در واقع اینجا ما با حق برابر - روبرو هستیم ، ولی این هنوز یک " حق بورژوازی " است که مانند هر حق دیگری متضمن عدم برابری می باشد . هر حق عبارت است از بکار بردن مقیاس یکسان در مورد افراد گوناگونی که عمل یکسان نبوده و با یکدیگر برابر نیستند ، و به همین جهت "حق برابر" خود نقض برابری بوده و بی-

عدالتی است، درحقیقت امر، هرکسی سهمی از کار اجتماعی را برابر با سهم دیگری، انجام داد، سهمی برابر از تولید اجتماعی (پس از وضع مقادیر نامبرده) دریافت می‌دارد، حال آنکه افراد با یکدیگر برابر نیستند، یکی توان تراست دیگری نتوان تر، یکی متاهل است، دیگری نیست، یکی فرزندش بیشتر است و دیگری کمتر و هكذا... "لنین ادا مه می‌دهد: "مارکس چنین نتیجه می‌گیرد که با وجود کار برابر، بنا بر این با وجود اشتراک برابر افراد در ذخیره اجتماعی مصرف، درحقیقت امر یکی از دیگری بیشتر دریافت می‌کند، و غنی تر خواهد شد، و هكذا... و برای احتراز از این امر، بحای اینکه حق برابر باشد، باید نابرابر باشد" (۸۵)

از اینجا می‌شود نتیجه گرفت که زلاحظ مارکس، انگلس و لنین، اولاً جامعه‌ای که در آن پرولتاریا حاکمیت سیاسی را به چنگ آورده، — دیکتاتوری خود را برقرار کرده، بورژوازی را سرنگون و سرکوب نموده، و وسایل تولید را مالکیت خصوصی به مالکیت جمع درآورده، عبارت است از فاعول کمونیسم (که معمولاً را سوسیالیسم می‌نامند) ثانیاً در فاعول اول کمونیسم، هنوز تفاوت‌های طبقاتی و مناسبات اجتماعی ناشی از آن وجود دارد، و "حقوق بورژوازی" به میزانی ملغی شده است که تحوّلات اقتصادی اجازه می‌داد، در اینجا وسایل تولید از مالکیت خصوصی به مالکیت تمام جامعه درآمده، اما از آنجا که حقوق بورژوازی، از جمله، حق افراد جداگانه می‌دانند که وسایل تولید را به مالکیت خود درآورند و سوسیالیسم این وسایل را به تملک همگانی درآورده، لذا در این حدود و فقط در این حدود "حقوق بورژوازی" ساقط شده، در این جامعه اصل سوسیالیستی "از هرکس طبق استعدادش و به هرکس طبق کارش" عمل شده است، اما این اصل خود نه تنها تفاوت‌ها را از بین نمی‌برد و عدالت را برقرار نمی‌سازد، بلکه خود موجود نابرابریست، هرکس زمانی می‌تواند از نابرابر محصولات جامعه برای رفع نیازمندیهای خود استفاده کند که خود در تولید محصولات شرکت داشته باشد، و با اندازه‌ای می‌تواند دیگری را به طبق آن کار کرده باشد، همانطوری که لنین به ساده‌ترین صورتی بیان کرده

است ، گذشته از تفاوت درآمد تولید ارزش در بخشهای کشاورزی ، خدمات تولید خرد و صنعت و غیره ، فقط در حوزه کارگری فرضی یک کارگرمهاریت دارد . از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار است ، احتمالاً دارای ابزار کار مناسبی هم هست ، از طرفی دارای زن و بچه هم نمی باشد ، لذا در ساعت مقرر نسبت به ارزشی که تولید کرده ، مثلاً ، معادل آن بعد از کسر ذخیره اجتماعی ، یکصد تومان دریافت می کند ، اگر هزینه متوسط زندگی یک نفر در روز هفتاد تومان باشد ، در اینجا این کارگرمی توان در روزانه سی تومان پس انداز کرده و بعنوان ثروت ذخیره کند ، در مقابل کارگر دیگری را در نظر می گیریم که دارای زن و بچه بوده و بدلیل ضعف جسمانی و عدم مهارت و غیره ... روزانه حتی معادل یکصد تومان هم نمی تواند ارزش برای جامعه تولید کند ، در اینجا بدیهی است که در محدوده درآمد و زندگی متوسط یک کارگر ، اولی ثروت مند و دومی فقیری ماند و ضمن تفاوت در زندگی و وجود ثروت ، عدالت کامل نیز به هیچ وجه رعایت نمی گردد و برابری هم وجود ندارد . در اینجا حق بورژوازی در تقسیم محصولات مورد مصرف باقی می ماند . اما بجای این ، تفاوتها و طبقاتی دیگری هم وجود دارد که نهایت خطر در مقابل طبقه کارگر و بیشترین مقاومت را نیز در برابر پیشرفت امر ساختمان سوسیالیسم از خود نشان می دهد ، آن همان "مهر و نشان اقتصادی ، اخلاقی و فکری " جا معه کهن است که جا معه سوسیالیستی از بطن آن بیرون آمده و بدین صورت که بورژوازی سرکوب شدولی تلاش می کند تا اوضاع را به نفع خود و بحال سابق برگرداند ، آنها با توسل به هزاران رشته مرئی و نامرئی که با بورژوازی بین المللی مربوطند و با استفاده از افکار و عقاید و سنن صدها ساله ... توده های مردم که به یکباره نمی توانست از بیسن برود ، و با توسل به اقاشار و طبقات ارتجاعی که هنوز بکلی از بسین نرفته اند و ... در مقابل ایدئولوژی ، برنامها و اقدامات طبقه کارگر مانع ایجاد می کنند . بطور کلی آنها در تمام رشته ها و در تمام جنبه ها ، بصورت مختلف و به اشکال گوناگون ، بصورت مخفی و علنی با پرولتاریا مبارزه کرده و می کنند ، آنها (سرمایه داران سرنگون شده) به کمک دستیارانشان

تلاش می کنند تا از لحاظ اقتصادی ، با تخریب در ساختن سوسیالیسم ، با تبلیغات زهرآگین و با توسل به شبکه های مبهم و پیوسته ، اما نامرئی ، در راه پیشرفت اقتصادیات مانع ایجاد کنند . از لحاظ سیاسی ، مسدودت زمان بسیار طولانی ، بعنوان مخالف سیاست و دیکتاتور پرولتاریا باقی مانده و همواره تلاش می کنند تا با نفوذ در ادارات ، کمیته ها و شوراها ، رشته های مختلف اقتصادی ، موسسات فرهنگی ، اجتماعی و بخشهای مختلف حزب و ... در اعمال دیکتاتور پرولتاریا ، وقفه ایجاد کرده و کارگران و زحمتکشان را با ایدئولوژی و عادات بورژوازی فاسدکنند و این نفوذ و این تلاش نمی تواند در میان کارگران ، کارمندان ، دهقانان ، روشنفکران و غیره ، عناصرا شده بوجود نیاید .

لنین می گوید: " طی تمام این دوران انتقالی ، نسبت به ایدئولوژی انقلاب خواه سرمایه داران مقاومت ابراز دارند و خواه دستیاران کثیر ... السعدآنان از بین روشنفکران بورژوازی که آگاهانه مقاومت می نمایند و خواه توده عظیمی از زحمتکشان جهالت زده و از آن جمله دهقانان که بیش از حد در بند عادات و سنن خرده بورژوازی اسیرند و غالباً غیر آگاهان سه مقاومت ابراز می دارند ، تردید و تزلزل بین این قشرها امریست ناگزیر" (۸۱) از این رو عدم امکان لغو کامل "حقوق بورژوازی" وجود عادات و سنن جامعه کهنه ، وجود تمایل ذاتی مخصوص دهقانان و تولیدکنندگان خرده پای شهری ، روشنفکران و بوروکراتهای سابق بجان سرمایه داری به پدیداری عناصر جدید بورژوازی کمک می کند ، اینها همگی به همراهی استثمارگرانی که سرنگون شده اند ولی هنوز کاملاً از بین نرفته اند ، به حملات علیه سوسیالیسم می پردازند . از طرفی وجود عامل خارجی در صحنه بین المللی ، یعنی امپریالیسم که تلاش می کند از طریق کمک به ارتجاع داخلی و خواه از طریق تجا و مسلحانه ، سوسیالیسم را نابود کند ، اینها همگی عواملی هستند که در مجموع پرولتاریا و زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی در فزونخستین کمونیسیم با آن مواجه اند ، بورژوازی قصد دارد به هر طریق ممکن ، بهشت از دست رفته را دوباره بدست آورد . لنین خاطر نشان می سازد

که گذرا از سرمایه‌داری به کمونیسم یک دوران تاریخی تام و تمام است ،
 مادام که که این دوران به سر نرسیده ، برای استثما رگران ناگزیر امید
 به اعاده قدرت باقی می ماند و این امید به احیاء و هم به تلاشهایی برای
 اعاده قدرت مبدل می شود . استثما رگران سرنگون شده که انتظار سرنگونی
 خود را نداشتند ، پس از نخستین شکست جدی ، با انرژی ده بار شدیدتر ،
 و با سبعیت و کین و نفرتی صدگرت فزون تر ، برای عودت بهشت از دست رفته
 خود به نبرد دست می زنند ، اما از دنبال استثما رگران سرمایه دار ، توده
 وسیع خرده بورژوازی کشیده می شود که تجربه تاریخی دهها ساله تمام کشورها
 در باره وی نشان می دهد که چگونه این توده مرده و متزلزل است " (۸۲) .
 تا بودی و محوطبات لازمهاش مبارزه طبقا تی طولانی و دشوار و سر سختی است
 که پس از سرنگونی قدرت سرمایه ، پس از نهادن دولت بورژوازی ، پس از
 استقرار دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی رود ؛ برخلاف تصور فروما یگان
 سویا لیسیم قدیمی و سویال دمکراسی قدیمی) ، بلکه فقط شکل خسود را
 تغییر می دهد و از جهات بسیاری شدیدتر هم می شود " (۸۳) . بدین ترتیب
 می بینیم که نخستین فاز کمونیسم هنوز نمی تواند تمام می تفا و تفا و نسائ
 برابری های اجتماعی و مناسبات ناشی از آنرا بطور کامل از میان بردارد
 در این مرحله ، "حقوق بورژوازی" فقط به میزانی ملغی شده و از بین می رود
 که تحولات اقتصادی اجازه می دهد ، یعنی فقط در مورد وسایل تولید ، که
 در مالکیت خصوصی به تملک تمام جا مع در می آید ، اما بخش دیگر آن کسه
 عبارت است از تقسیم کار و تقسیم محصولات بین افراد جا مع هنوز باقی میماند
 و این نقص بطور کلی زمانی بر طرف خواهد شد که ما به جا مع کمونیسم کامل
 رسیده باشیم ، جا معهای که در آن تمام می تفا و تفا و تهای اجتماعی
 و مناسبات ناشی از آن لغومی گردد ، به عبارت دیگر زوال می یابد ، از
 این روتا گذار به این مرحله از جا مع کمونیستی دولت بعنوان ابزار و
 وسیله حراست از مالکیت همگانی بروسایل تولید ، برابری کار و برابری
 محصولات و بطور کلی هدایت جا مع در مرحله گذار تا محوطبات و زوال خود ،
 ضرورت دارد . ما ر کس در مورد این مرحله از جا مع کمونیستی (فلسا زاول)

می گوید : " این نقیصه‌ای است ولی در نخستین فاز کمونیسم این نقیصه ناگزیر است و در این حدود هم ضرورت وجود دولت که با ید ضمن حراست مالکیت همگانی بروسایل تولید ، برابری کار و برابری تقسیم محصولات را نیز حراست نماید ، باقی است . برای زوال کامل دولت ، کمونیسم کامل لازم است " اما این کمونیسم کامل که در آن کلیه تفاوتها و تفاوتهای فوق الذکر زایل شده و از بین می رود کدام هستند ؟ ما رکن در تعریف فاز با لائی کمونیسم می گوید : " در فاز با لائی جا معه کمونیستی ، پس از آنکه تبعیت اسارت آمیز انسان از تقسیم کار زمین برود ، هنگامی که به همراه این وضع تقابل بین کار فکری و جسمی نیز از میان برخیزد ، هنگامی که کار دیگر تنها وسیله زندگی نبوده ، بلکه خود به نخستین نیاز زندگی مبدل شود ، هنگامی که به همراه تکامل همه جا نبه افراد نیروهای مولده نیز رشدیابد و کلیه سرچشمه های ثروت اجتماعی سیل آسا به جریان افتد ، تنها آن هنگام میتوان به افق محدود حقوق بورژوازی از جهت فائق آمدن و جا معه می تواند بر پرچم خود بنویسد : " زهرکس طبق استعدادش ، به هرکس طبق نیازش " (۸۴) .

با این گفتار ما رکن همچنین مشخص می شود که اولاً این غذا را جامعه سرمایه داری به فاز با لائی کمونیسم که مشخصاً در آن اصل " زهرکس طبق استعدادش ، به هرکس طبق نیازش " عملی می شود ، فقط یک دوره وجود دارد و می تواند وجود داشته باشد ، و آن هم فاز اول کمونیسم و یا به قول لنین " بطوری که معمول است جا معه سوسیالیستی " می باشد ، ما بین این دو دوره ، یعنی جا معه سوسیالیستی (فاز پائین کمونیسم) و جا معه فاز با لائی کمونیسم ، هیچگونه سیستم و یا سازمان اجتماعی و یا دوره کامل دیگری نمی تواند وجود داشته باشد ، و خود گذار از سوسیالیسم به (فاز با لائی کمونیسم) در نتیجه تکامل جا معه بطور کلی صورت می گیرد و نمی توان از پیش خط و مرز و یا تاریخ دقیق و مدت معینی برای آن در نظر گرفت ، این پروسه طولانی مدت بوده و سرعت آن ، وابسته به سرعت تکامل ملی است که جا معه در حال طی کردن آن می باشد و نیز روشن است که از لحظه سرنگونی

بورژوازی و کسب حاکمیت توسط پرولتاریا ، و از موقعی که دولت پرولتری
 وسایل تولید بطور کلی را از مالکیت خصوصی بدر آورده و بنا بر ما معنه در
 اختیار می گیرد ، تا محو و نابودی طبقات و مناسبات ناشی از آن (کمونیسم
 کامل) ضمن اینکه وجود دولت ضروری است ، همچنین این دولت نمی تواند
 دارای خصلت طبقاتی نباشد ، دولت فقط می تواند دولت طبقه ای باشد
 که از لحاظ تاریخی ، رسالت ، هدایت و رهبری جامعه را در راستای اهداف
 عالی فوق بعهدده دارد ، و نیز برخلاف تصور پورتونیستهای قدیم و جدید ،
 این دولت به هیچ وجه نمی تواند دولتی " آزاد " و " خلقی " و فراطبقاتی
 باشد و نیز این دولت ملغی نمی شود ، بلکه بموازات تکامل اقتصادی ،
 اجتماعی ، فرهنگی ... جامعه زوال می یابد ، لذا جهالت محض و ناشی
 از کودنی و یا فریب مردم است که ادعا شود در فاصله این دو فاصه زو قبل از گذار
 به فاز بالاتری کمونیسم ، دولت " ملغی " می شود ، و یا اینکه تبدیل به دولت
 " آزاد " و " مطلق " می شود . همانگونه که در بالا متذکر شدیم اساسا کلمه
 " آزادی " با وجود " دولت " نمی تواند مفهوم داشته باشد . آزادی همانا با
 وجود دولت است که محدود می گردد و آزاد آنجا که دولت موسسه گذرنده ایست
 که در مبارزه و انقلاب با پیدای آن استفا ده کرد تا دشمنان خود را قهرا سرکوب
 کند ، لذا سخن گفتن درباره دولت " خلقی " و " آزاد " ، خام فکری خالص
 است ، مادامی که پرولتاریا هنوز به دولت نیا زنداست ، این نیز مندی
 از لحاظ مصلح آزادی نبوده بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش است و
 هنگامی که سخن گفتن درباره آزادی ممکن می گردد ، آنگاه دولت بمعنای
 خاص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست می دهد " (۸۵) بدین ترتیب روشن
 می شود که منظور ما رکس ، انگلس و لنین از دوران گذار ، همان فاز اول
 کمونیسم (سوسیالیسم) است و وقتی از دولت مرحله گذار صحبت می کنند
 چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا (پرولتاریائی که بصورت طبقه حاکمه
 متشکل شده) نمی باشد ، دیکتاتور پرولتاریا عبارت است از شکل
 دولت دوران کامل گذار از سرمایه داری به فاز دوم یا مرحله عالی کمونیسم
 ما رکس می گوید " بین جامعه سرمایه داری و کمونیستی دورانی وجود دارد

که دوران تبدیل انقلابی اولی به دومی است ، مطابق با این دوران یک
 دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیزی نمی تواند
 باشد جز دیکتاتور پرولتاریا " (۸۶) ، این دولت آخرین شکل دولت در
 جامعه بشری است که همراه با تکامل این مرحله و گذار آن به مرحله عالی تر
 زوال یافته و نابود می گردد ، منتهای مراتب "تازمانی که فاز لائسی
 کمونیسم فرانسیده است ، سوسیالیست ها خواستار آنند که از طرف جامعه
 و از طرف دولت ، میزان کار و میزان مصرف (و تمام آن ضوابط و روابطی
 که برای ساختن سوسیالیسم و گذار پیروز مندانند به کمونیسم لازم است . *
 (نویسنده) " به شدیدترین نحوی کنترل شود ، منتهای این کنترل باید از
 خلق بیدرمان و تحت کنترل قرار گرفتن سرمایه داران از طرف
 کارگران آغاز گردد و به دست دولت کارگران مسلح عملی شود نه به دست
 دولت پشت میز نشین ها " (۸۷) و این موضوع (دیکتاتور پرولتاریا) از
 جمله یکی از نکات محوری بحث و مجادله مارکس ، انگلس و لنین با انواع
 اپورتونیستهای دوران خود بوده است که تلاش می کردند تا با طرح مسائلی
 نظیر "دولت عموم خلقی" یا "دولت آزاد" و "خلقی" گذار پارلمانی و نیز ضمن
 رد دولت بمثابه بازار سرکوب ، اساسی ترین آموزش مارکسیسم درباره مبارزه
 طبقاتی پرولتاریا را که همان "انقلاب قهرآمیز و دیکتاتور پرولتاریاست
 تحریف کرده و مبارزه طبقاتی را به آن چنان سطحی برسانند که از دایره
 مناسبات بورژوازی فراتر نرفته و مورد توافق و پشتیبانی بورژوازی قرار
 گیرد . اکنون نیز مدتهاست که اپورتونیسم مارکس و معروف ترین نماینده
 آن خروشچف به همان تلاشهای عبث متوسل می شوند تا با تحریف و تجدید
 نظر در تئوری مارکسیسم-لنینیسم آنرا در دایره مناسبات بورژوازی
 محدود کرده و به آن چنان سطحی تنزل دهند که مورد توافق بورژوازی قرار
 گیرد . خروشچف و پیروان او معتقدند که در اتحاد شوروی سوسیالیستی
 "دیکتاتور پرولتاریا ضرورت خود را از دست داده و دولتی که بشکل دولت
 دیکتاتور پرولتاریا وجود آمده بود ، در مرحله جدید کنونی به دولت
 "عموم خلقی" تبدیل گشته است" این حکم را از جمله برای پایه قرار

می دهند که گویا منظور ما رکس ، انگلس و لنین از دیکتا تروی پرولتاریا " فقط مرحله اول یا بخش ویا مراحل اول از مرحله اول را شامل می شود ، نه اینکه مرحله کامل گذار از سرمایه داری به کمونیسم را . . . ! و دیکتا توری پرولتاریا قبل از زوال دولت ضرورت خود را از دست می دهد و بدولت "عموم خلقی" تبدیل می گردد ، همانطور که در بالا شرح دادیم ، این یک تحریف اپورتونیستی آشکار نظرات ما رکس ، انگلس و لنین در مورد تئوری دولت مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیسم کامل و شکل سیاسی این مرحله ، یعنی دیکتا توری پرولتاریاست ، انگار لنین از پیش می دانست که این امر (مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیسم) ممکن است دستاویز اپورتونیستها قرار گرفته و مورد سوءاستفاده آنان قرار گیرد ، لذا در بررسی نظرات مارکس و انگلس هرگاه به جمله (فا زاولویا مرحله پائینی کمونیسم) برخورد میکرد بلافاصله داخل پراتزمتز مذکرمی شد که (معمولاً آنرا سوسیالیسم مینا مند) ، اودر برابر کائوتسکی ، تسرتلی ، چرنف و دیگران که فا در به درک مراحل مختلف گذار از سرمایه داری به کمونیسم نبودند ، و برخی از آنها معمولاً داشتن سوسیالیسم را ، همان معمول داشتن کمونیسم می دانستند و یا این که بین دو مرحله از کل این پروسه ، مراحل مستقل مختلفی می دیدند ، می گفت : "فرق علمی بین سوسیالیسم و کمونیسم روشن است ، آنچه را که معمولاً سوسیالیسم می نامند ، مارکس فا ز نخستین پائینی جامعه کمونیستی نامیده است ، از آنجا که وسایل تولید به تملک همگانی درمی آید ، لذا در اینجا هم کلمه "کمونیسم" را می توان بکاربرد ولی در صورتی که فراموش نشود این یک کمونیسم کامل نیست ، اهمیت عظیم توضیحات مارکس در این است که وی در اینجا هم دید لکتیک ماتریالیستی ، یعنی آموزش مربوط به تکامل را بنحوی پیگیری بکار می برد و کمونیسم را بمثا به چیزی که تکاملش از سرمایه داری آغاز می گردد مورد بررسی قرار می دهد" (۸۸) . امروز آنها که بین فا ز اول کمونیسم و فا ز لائی آن ، دوره جدیدی را مدنظر دارند که نه این است و نه آن ، (مثل خروشچف) نیز دچار همان انحراف رویزیونیستی گردیده اند . از آنجا که واقعیات موجود و تکامل اقتصاد اجتماعی کنونی

(که در رای همان مضمون دوران اول است که مارکس ولنین آنرا تشریح کرده اند و ما در صفحات قبل آنرا متذکر شدیم) به کشورهای سوسیالیستی اجازه و امکان چنین تحریفی را نمی دهد که به آن فازبالائی جا معسه کمونیستی گفته شود، چون در آثار مارکس، انگلس ولنین، مشخصات آن به روشنی بیان گردیده، لذا قضیه بدین صورت تحریف می گردد که گویا بین جا معسه سوسیالیستی و مرحله عالی کمونیسم، دوره گذار (دوره گذار کامل و مستقل) دیگری نیز وجود دارد که از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و شکل سیاسی آن، (دولت) با مرحله اول فرق داشته و گویا در این مرحله دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت خود را از دست داده و جای خود را به دولت "عموم خلقی" می دهد، یا اینکه "دمکراسی پرولتاریا به دمکراسی عموم خلقی تبدیل می گردد" (۸۹). این تحریف و تضاد آن با نقطه نظرات مارکسیسم-لنینیسم روشن تر از آن است که احتیاج به تفسیر داشته باشد اما لزوم درک و برخورد با این دیدگاه زمانی روشن می شود که عمق انحرافی بودن آن از مشی مارکسیسم نه بطور مجرد و در محدوده یک شاخه از مباحث مبارزه طبقاتی پرولتاریا (مارکسیسم) بلکه بصورت کنکرت، من حیث المجموع و در تمام جنبه های آن و بصورت تاثیر متقابل (دیالکتیکی) مورد مذاقه قرار گیرد، بدین صورت که این اعلام "دولت عموم خلقی" یا "دمکراسی عموم خلقی" و نه در رابطه با پیشرفت و تکامل، مرحله به مرحله (پروسمه گذار) جا معسه سوسیالیستی (شوروی) اختراع می گردد، بلکه این خود از نظری دیگر جنبه های اساسی مارکسیسم منتج می گردد، روشن است که مارکس و ولنین با رها تاکید کردند که دولت دیکتاتوری پرولتاریا فقط می تواند بر روی ویرانه های دولت دیکتاتوری بورژوازی بنا گردد همانگونه که دمکراسی پرولتری یا نفی دمکراسیهای دیگر استقرار می یابد، لذا بدون انقلاب قهری و داغان کردن ماشین دولتی بورژوازی، دیکتاتوری پرولتاریا و بطریق اولی دولت دیکتاتوری پرولتاریا امکان استقرار ندارد، از این روزمانی که انقلاب قهری و داغان کردن ماشین دولتی بورژوازی از برنامه حذف می گردد، در آن صورت بدیهی است که هیچگونه

صحتی هم از دیکتاتور پرولتاریا نمی تواند در میان باشد، حال چه این امر مربوط به دوران کامل باشد که جا مع سرمایه داری را از جا مع کمونستیسی جدا می سازد و چه نسبت به مراحل مختلف آن، لذا منظور آنها از ذکر مراحل مختلف و غیره، جز پرده پوشی اپورتونیسمنهفته در نقطه نظرات مزبور چیز دیگری نیست "مارکس در انتقال از برنا مه گتسا نوشته است که "بین جا مع سرمایه داری و جا مع کمونستیسی دوران تبدیل انقلابی جا مع اول به جا مع دوم قرار دارد، متناسب با این دوران یک دوران انتقالی سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیز دیگری جز دیکتاتور انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد" و با آن منطق است که تا کنون این حقیقت برای سوسیالیستها غیر قابل مباحثه بوده و اعتراف به لزوم وجود دولت تا رشد و نمو پیروز مندان سوسیالیسم به کمونیسیم کامل جزو این حقیقت است" (۹۰). تعریف روشن تر از این را مارکس به دست می دهد "سوسیالیسم عبارت است از اعلان انقلاب غیر منقطع و پیگیر، اعلام دیکتاتور طبقه ای پرولتاریا بمثابه پله ضروری گذار به ناهبودی وجدانی طبقه ای بطور عموم، به ناهبودی تمام مناسبات تولیدی که این تها و تها بر روی آن استوار است، به ناهبودی تمام مناسبات اجتماعی که موافق با مناسبات تولیدی میباشد، به زیور و روشن کلیه ایده های که از این مناسبات اجتماعی سرچشمه می گیرد" (۹۱).

احکام فوق مبین این واقعیت است که برخلاف گفتار خروشچفسکی و "کوچک ابدالهای" آن ما بین جا مع سرمایه داری و کمونیسیم کامل هیچ دوره خاص دیگری وجود ندارد که در آن دیکتاتور پرولتاریا (دولت دیکتاتور پرولتاریا) ضرورت خود را از دست بدهد، بلکه بین جا مع سرمایه داری و کمونیسیم کامل، فقط یک دوران انقلابی تبدیل جا مع اول به جا مع دوم (کمونیسیم کامل) وجود دارد که آنرا صراحتاً "فاز اول جا مع کمونستیسی" و یا بقول لنین "جا مع سوسیالیستی می نامند" و فقط یک دوران انتقال سیاسی منطبق با آن وجود دارد که دولت آن به جز دیکتاتور انقلابی پرولتاریا چیز دیگری نمی تواند باشد. "طبقات در

دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقی مانده اند و باقی خواهند ماند، خواهند ماند، دیکتاتوری زمانی غیر لازم خواهد شد که طبقات از بین بروند، طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت" (۹۲). برای محسوس طبقات، دورانی از دیکتاتوری یک طبقه واحد و هم‌اکنون طبقه‌ای از طبقات ستمکش لازم است که قادر باشد تنها استثمای رگران را سرنگون کند، نه تنها مقاومت آنان را بی‌امان درهم شکند، بلکه زلحاظ مسلکی نیز با سرپای ایدئولوژی بورژوا - دمکراتیک، با تمام عبارت پردازی خرده‌بورژوا - منشا نه‌در باره آزادی برابری بطور عمیق پیوند بگسلد" (۹۳).

می‌بینیم که مارکس و لنین با صراحت تمام، این فقط این دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا بعنوان تنها ابزار ضروری و بمنا به پله گذارتنا بودی طبقات و محو کلیه تضادها، تفاوتها و مناسبات ناشی از آن اعلام می‌دارد "مارکس از تمام تاریخ سوسیالیسم و مبارزه سیاسی نتیجه گرفت که دولت می‌با پیدای زمین برود. شکل گذار به ناپدید شدن آن، (گذار از دولت به نبودن آن) پرولتاریائی است که بصورت طبقه حاکم متشکل شده است" و تنها زمانی این دیکتاتوری بعنوان دولت (پرولتاریائی که بصورت طبقه حاکم متشکل شده) ضرورت خود را از دست خواهد داد که کلیه تضادها، تفاوتها و مناسبات ناشی از آنها از بین بروند، از آنجا که این دووجه، در ارتباط دیالکتیکی با هم بوده و در هم اثر می‌گذارند، بنا بر این بموازات هم روبه زوال گذاشته و ناپدید خواهند شد، از این رو دولت دیکتاتوری پرولتاریا در پروسه تکامل خود ممکن است اشکال سیاسی متفاوتی بخود بگیرد اما به هیچوجه ملغی شدنی نیست بلکه زوال می‌یابد. اما خروشچف همچنین از تبدیل دمکراسی پرولتری به دمکراسی سوسیالیستی عموم خلق صحبت می‌کند. حال گذشته از اینکه خودبیا نفوق - الذکر غیر علمی است معلوم می‌شود گوینده آن مفهوم دمکراسی را در کنار کرده و دیالکتیک سیر تکامل را هم نفهمیده است. اولاً دمکراسی هم مانده دیکتاتوری بمنا به شکل دولت دارای مفهوم و مضمون طبقاتی بوده و بسبب عنوان ابزاری در دست طبقه مسلط عبارت است از اعمال قهر متشکل و

سیستما تیک در مورد افراد، دوما دیا لکتیک سیرتکا مل دمکراسی چنین است " از حکومت مطلق به دمکراسی بورژواشی - از دمکراسی بورژواشی به دمکراسی پرولتری - از دمکراسی پرولتری به هیچ دمکراسی" اما خروشچف با طرح دمکراسی نوین عموم خلقی بجای دمکراسی پرولتری در عمل چنین وانمودی کند که گویا با الغای دیکتا توری پرولتاریا، دمکراسی بطور همه جانبه بسط و تکامل می یابد! در صورتی که در تمام آثار ما رکس، انگلس، لنین فقط دو شکل دمکراسی مشخصا بیان شده است و آن عبارت است از دمکراسی پرولتری و دمکراسی بورژواشی - دمکراسی بورژواشی - دمکراسی است که از بدو سرودم بریده و منحصر به توانگران و اقلیت استثما رگران و ستمگران خلق و دیکتا توری بر اکثریت جامعه - دمکراسی پرولتری - دمکراسی است برای اکثریت عظیم توده های مردم و اعمال دیکتا توری و سرکوب برای اقلیتی از مردم یعنی استثما رگران و ستمگران خلق، از نقطه نظر لنین، شکل و محتوای این دمکراسی در دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، عبارت از این است که "دمکراسی برای اکثریت عظیم خلق و سرکوب نمودن با توسل به جبر، یعنی محروم ساختن استثما رگران و ستمکاران از دمکراسی، چنین است منظره دمکراسی در جریان گذار از سرمایه داری به کمونیسم". پرولتاریا با توسل به قهر و دیکتا توری، اقلیت استثما رگران و ستمکاران را سرکوب کرده و با تاسیس دمکراسی برای اکثریت آهالی (دمکراسی پرولتاریا) بورژوازی و تمام بقایای مادی و ایدئولوژیک آن را منقاد خود ساخته و راه را برای تکامل همه جانبه جامعه به سوی کمونیسم بازمی نماید و بطور کلی با اعمال دیکتا توری بر دشمنان داخلی و خارجی از دستاوردهای خود دفاع می کند، هر قدر دمکراسی بورژوازی عمیق تر ریشه کن گردد، هما نقدر دمکراسی پرولتری بیشتر تکامل یافته و بسط و گسترش می یابد، اما تنها با دیکتا توری پرولتاریاست که بسط و توسعه دا منه دمکراسی برای اکثریت آهالی (کارگران و زحمتگشان) جامعه مکان پذیرمی گردد، و هر چقدر این دمکراسی کامل تر شود به همان نسبت زودتر ضرورت خود را از دست داده و خود بخود زوال می یابد.

اما خروشف نقطه نظرات فوق را قبول ندارد، و از یک طرف ادعا می کند که در اتحاد شوروی طبقات (تضادها، تفاوتهای و...) از بین رفته و دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت خود را از دست داده است، از طرفی تمام نهادها و طبقاتی، با تمام مضمائم سر جای خود هستند!

اگر بزرگم خروشف تضادها، تفاوتهای و مناسبات ناشی از آنها از بین رفته است و در حقیقت جامعه به فاز دوم (فازبالاتری کمونیسم) گذر کرده، در آن صورت می بایست دولت نیز زوال می یافت، بالطبع دمکراسی نیست تبدیل به عادت شده از بین می رفت. در آن صورت دیگر "دولت عموم خلقی" و "دمکراسی عموم خلقی" چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ این نهادهای طبقاتی برای چیست؟ و اگر چنین نیست و هنوز تفاوتهای طبقاتی و مناسبات اجتماعی ناشی از آن وجود دارد و اصل "از هر کس طبق استعدادش به هر کس نسبت به نیازش" متحقق نشده، در این صورت جایگزینی "دولت عموم خلقی" بجای دولت دیکتاتوری پرولتاریا، و دمکراسی "عموم خلقی" بجای دمکراسی پرولتری چه معنی می دهد؟ گویا خروشف برخلاف نظر مارکس انگلس و لنین، بین دمکراسی پرولتری و دمکراسی بورژوازی، حد وسطی قائل است که نه این است و نه آن، از نظر خروشف دمکراسی است پیشرفته تر و متکامل تر از دمکراسی پرولتری!! وقتی می بینیم چنین استدلالی دارای هیچگونه پایه علمی نیست و مخالف آموزش مارکسیسم-لنینیسم و تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریاست، لذا حق داریم بگوئیم که خروشف نیز بنوعی از همان دمکراسی ناب "خالص، آزاد و خلقی" دم می زند که کائوتسکی و دیگر پورتونیست های انترناسیونال دوم از آن دفاع می کردند و لنین در رد نظرات کائوتسکی و... می گفت:

"دمکراسی خالص نه تنها یک عبارت ابلهانه است که عدم درک مطلب را خواهد در مورد مبارزه طبقاتی و خواه در مورد ماهیت دولت آشکار می سازد بلکه عبارتی است سه کرت پوچ و میان تهی، زیرا در شرایط جامعه کمونیستی، دمکراسی ضمن استحاله تبدیل به عادت شده از میان خواهد رفت، ولی هیچ وقت دمکراسی خالص وجود نخواهد داشت" (۹۴).

بدین ترتیب روشن می شود که دمکراسی عموم خلقی "خروشچف هم مثل
دولت "عموم خلقی" او جز تحریف مارکسیسم-لنینیسم و تجدید نظر در اصول
مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا چیز دیگری نیست .

www.iran-archive.com

چگونه می توان دیکتاتور پرولتاریا را حذف کرد و به ساختمان حزب کمونیست پرولتاریا، "حزبی که نیروی اساسی رهبری کننده در سیستم دیکتاتور پرولتاریاست" هیچگونه گزندی نرساند.

اما آنهایی که مبنای تجزیه و تحلیل تئوریک خود را بر پایه تجدید نظر در اصول مارکسیسم-لنینیسم قرار داده اند در این مورد هم یکی از شاهکارهای تئوریک خود را عرضه داشتند.

در برنامۀ حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته شده "در نتیجه پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و تحکیم وحدت جامعه شوروی، حزب کمونیست طبقه کارگر، به پیشاهنگ خلق اتحاد شوروی مبدل شده (مثل اینکه تا آن موقع نه پیشاهنگ بلکه پس آهنگ خلق بوده) و به حزب تمام خلقی تبدیل شده است" اولاً مارکسیسم-لنینیسم علم مبارزه طبقاتی پرولتاریا بماند و می آموزد که هر حزبی دارای مضمون طبقاتی بوده و مثل دولت، بعنوان ابزار پیشبرد مبارزه بکار گرفته می شود، دوماً تاریخ مبارزه طبقاتی هیچ حد و سبب و جمعیت سیاسی را بیادندازد که نماینده منافع طبقه خاصی نبوده باشد، در تاریخ جوامع بشری احزاب سیاسی همواره جنبه شدیداً طبقاتی داشته و هیچ حزبی فرا طبقاتی "خلقی" و آزاد از لحاظ عدم وابستگی به طبقات و اقشار مختلف وجود نداشته، لذا در اینجا صراحتاً خصوصیات پرولتری حزب کمونیست بمانا به پیشاهنگ طبقه کارگر "پیشوای سیاسی طبقه کارگر"

"دسته متشکل طبقه کارگر"، عالی ترین شکل سازمانی طبقاتی پرولتاریا و بیما به ایزاردیکتاتور پرولتاریا وستاد درزمنده آن که رسالت رهبری و هدایت جامعه را تا رسیدن به هدف نهایی یعنی محو کلیه طبقات و گذار به جامعه بی طبقه "کمونیسم" را بعهده دارد، تحریف شده و از مضمون تهی می گردد. لذا به چنان آش در هم جوشی، به هیچ وجه نمی توان حسرت سیاسی بطور کلی و حزب کمونیست بطور خاص اطلاق کرد."

حزب کمونیست حزبی است که در راستای اهداف خود و بر اساس نظریه مارکسیسم-لنینیسم و بر مبنای اصول انقلابی و شیوه های سازمانی آن بنا گردیده است. این حزب همچنین طی سالها مبارزه و گذار از راههای پربینج و خم مبارزه طبقاتی پرورش یافته و مثل فولاد آبدیده شده است. حزب طبقه کارگر نه تنها شکل متشکل سازمانی پرولتاریاست، بلکه عنصر رهبری آن در مبارزه طبقاتی تا محو آن بودی "طبقات" است، در ضمن تنها حزبی است که بنا به خصلت و اهداف عمومی پرولتاریا نماینده واقعی منافع تمام خلق نیز میباشد. زیرا مارکسیسم-لنینیسم بما می آموزد که منافع وسیع پرولتاریا با منافع سایر زحمتکشان در نهایت یکی است. حزب کمونیست تنها حزبی است که قادر است تمام توده های رنج دیده را رهبری کند. موقعیت زحمتکشان و منافع آنها را در راستای تحولات اقتصادی-سیاسی، و تکامل همه جانبه جامعه، از گزند حملات بیامان مرئی و ناکارآمد بورژوازی حراست نماید. چون به سلاح مارکسیسم-لنینیسم مجهز است وقا در است نسبت به تغییر و تحولات و نسبت به شرایط مشخص هر موقعیت تاریخی، رهبری درستی بکار بندد. "حزب مقدم بر هر چیز بطور کلی، رهبر، پیشوا و معلم طبقه کارگر است" (۹۵). "مارکسیسم با پروردن حزب طبقه کارگر پیشاهنگی از پرولتاریا را پرورش می دهد که قادر است قدرت حاکمه را به دست گیرد و همه مردم را بسوی سوسیالیسم را همتا می کند، رژیم جدید را هدایت نماید و متشکل سازد و در مرتبه تنظیم زندگی اجتماعی خود، بدون بورژوازی و علیه آن، معلم و پیشوای همه زحمتکشان و استشارشوندگان باشد" (۹۶) لنین در مقابل کسانی که دیکتاتور پرولتاریا را بهانه قرار داده و

خواستار لغویا سست نمودن پایه های رهبری حزب کمونیست بودند و مدام از
 "به اصطلاح دیکتاتور توری تک حزبی" انتقاد می کردند و از "دمکراسی عموم
 خلقی"، "دولت آزاد" و سپس از جنبه سوسیالیستی و غیره ... دم می زدند
 می گفت: "هنگامی که ما را در مورد دیکتاتور توری یک حزب ملامت می کنند
 و همانطور که شنیده اید جنبه سوسیالیستی را پیشنهاد می کنند، می گوئیم
 آری، دیکتاتور توری یک حزب، ما طرفدار آن هستیم و از این زمینه هراس
 نمی توانیم خارج شویم، چون این حزبی است که در ظرف دهها سال موقعیت
 پیشاهنگ تمام پرولتاریای کارخانه ها، فابریکها و صنایع را به دست
 آورده" بنا بر این صلاحیت او در رهبری پرولتاریا و جامع بسوی اهداف
 عالی خود، از همه و هر نوع حزب دیگری ارجح تر است، لذا حزب طبقه کارگر
 (حزب کمونیست واقعی) از آنرو بایستی ایدئولوژی، خلصت و ماهیت خود را
 بعنوان عالیترین شکل سازمانی و طبقه ای پرولتاریا حفظ و تحکیم کند،
 چون در سراسر دوران مبارزه، چه قبل از کسب حاکمیت و چه در سراسر دوران
 گذار از سرمایه داری به کمونیسم، بعنوان ابزار دست پرولتاریا برای
 استقرار دیکتاتور توری، و بسط و تحکیم آن، کاملاً ضروری است چون "این
 سازمانیایی پرولتاریا بمشابه حزب سیاسی خاص برای تضمین پیروزی
 انقلاب اجتماعی و عالی ترین هدف آن یعنی حذف طبقات اجتناب ناپذیر
 است" (۹۷) این حکم داده ها نه ما رکس ناظر بر این امر است که پرولتاریا
 نه تنها از آنرو به حزب سیاسی خاص خود دنیا زدا رده بعنوان ستاد در زنده
 بورژوازی را سرنگون و قدرت سیاسی را بکف آورد، بلکه همچنین در دوران
 تا موتام گذار از سرمایه داری به جامعه کمونیستی بدان نیاز مند است تا
 بتواند هم مقامت بورژوازی شکست خورده را مانا بودنشده را درهم شکنند و هم
 برای محو و نابودی طبقات و بطور کلی حذف تفاوتها و مناسبات اجتماعی
 ناشی از آنها، رهبری و هدایت پرولتاریا و از طریق پرولتاریا تمام
 توده های زحمتکش را برای فائق آمدن به عادات و سنن کهنه و مقامت
 نظری و عملی در برابر عناصر بورژوازی و خرده بورژوازی، بطور کلی رهبری
 قدم به قدم جامع بسوی عالی ترین هدف خود یعنی کمونیسم کامل، رهنمون

گردد، چراکه "نیروی عادت میلیونها و دهها میلیون انسان مخوف ترین نیروهاست، بدون حزب آهنین که در مبارزه آبدیده شده باشد، بدون حزبی که موردا اعتمادتاً معنا صریحا کدا من این طبقه باشد، بدون حزبی که بتواند افکار و روحیات توده ها را در نظر بگیرد و در آن نفوذ کند غیر ممکن است چنین مبارزه ای را موفقیت پیش ببرد" (۹۸). اما در مقابل تاکیدات لنین بر استحکام طبقاتی، پیشرو بودن حزب و مخدوش نشدن خط و مرز بین حزب و طبقه (طبقه کارگر) خروشچف تلاش کرده نهمتنها مرز بین طبقه و حزب، بلکه کلیه خط و مرزها و حدود مشخص و صریح بین حزب و طبقه و توده ها را مخدوش کرده و همه را علیرغم، تفاوتها، تضادها و منافع مختلف و گرایشات متضاد، در یک اجتماع نا همگون گرد آورده و در هم مخلوط نماید، و برای موجه جلوه دادن چنین آشفته فکری، به توجیها تی نظیر "تحکیم وحدت جامعه" "منافع عموم خلق" متوسل می شود که هیچکدام با به علمی نداشتند و با ما رکیسیم بیگانه است.

حال پرسیدنی است که آیا در سوسیالیسم مورد نظر شما، تما می تفاوتها تضادها و مناسبات ناشی از آنها و بطور کلی همه آن تضادها و تناقضاتی که بنا به گفته ما رکیس در جامعه سوسیالیستی (فاز اول کمونیسیم) اجتناب ناپذیر است، زایل شده و از بین رفته است؟ و جا معه به مرحله دوم، یعنی کمونیسیم کامل گذر کرده است؟ در این صورت که دولت و تما مضام آن از جمله وجود حزب زانگنده و خود بخود از بین میبرود، پس معلوم می شود قضیه غیر از این است، بنا بر این آیا طبقه کارگر و حزب سیاسی - طبقاتی او که به ما رکیسیم - لنینیسم مجهز است، نمی تواند منافع اکثریت خلق سیاسی اکنون بطور کلی منافع خلق را نمایندگی کند؟ اگر غیر از این است، چه لزومی دارد که حزب طبقاتی پرولتاریا، حافظ منافع عموم خلق، که علم م - ل را هنمای اوست، به حزب تمام خلقی تغییر ماهیت دهد؟ اینکسه گفته می شود، "بخاطر تحکیم وحدت خلق"، مگر وحدت خلق جز زیر پرچم پرولتاریا که بوسیله حزب سیاسی خویش (حزب کمونیست) رهبری می شود، میسر است؟ برغم خروشچف، وحدت خلق عبارت است از اینکه تما م خلق را

علیرغم تفاوتها و گرایشات مختلف، در یک حزب سیاسی درهم ادغام کرد،
 کجا و کی دیده شده که با تجمع افراد مختلف اقسام و طبقات اجتماعی
 گوناگون در یک حزب سیاسی (با عنایت به اینکه ما هنوز در مرحله‌های از
 جامعه کمونیستی قرار داریم که تفاوتها و تناقضات اجتماعی و... که به
 همراه آن دولت از میان نرفته) آنرا حزب تمام خلقی و بدتر از آن کمونیست
 نامید؟ در این صورت باید هر حزب بورژوازی را که در آن افراد مختلف از
 کار گرفته تا سرمایه‌دار عضو هستند و فعلاً لیت هم می‌کنند، حزب تمام خلقی
 و نماینده منافع تمام خلق قلمداد کرد و یا اینکه گفته می‌شود "کنسون
 حزب کمونیست تکامل یافته! نماینده خلق شده و از این روبه حزب تمام
 خلقی تغییر می‌یابد" اما باز هم درست نیست، آیا در این صورت نمیتوان
 بر اساس اصول تخطی ناپذیر - ل چنین استدلال کرد که حزب کمونیست از
 همان اول که بعنوان ستاد درزمنده پرولتاریا هدف سرنگونی بورژوازی را
 در دستور داشت، مگر نماینده آتی منافع تمام خلق نبود؟ بر این اساس
 می‌بایست از همان اول نه حزب طبقه کارگر بلکه حزب تمام خلق نام می‌ساخت
 می‌شد، بدیهی است که این نظر سراسراً مخالف ما رکیسم - لنینیسم است
 علی‌الحال این تزخروشف نیز مثل سایر اختراعات او نه می‌تواند بسا
 جامعه شوروی و نه اوضاع بین‌المللی تطبیق حاصل کند، تئوری بی‌باز
 واقعیت است اما نقطه نظرات خروشف منطبق بر واقعیت نبوده از این رو
 پاره‌هاست، از جمله در شرایط کنونی جامعه شوروی، قابل تحقق نبوده
 و محکوم به شکست می‌باشد، در عین حال حزب تمام خلقی خروشف، با توجه
 به ترکیبی که بر آن متصور است، نه تنها قادر نیست به عناصر سرمایه‌داری
 و عادات و سنن کهنه، فاشی آید بلکه به آنها امکان می‌دهد تا با نفوذ در
 ارگانهای حزبی و دولتی آنها را فاسد کرده و در مقابل تکامل به پیش
 جامعه مانع ایجاد کند، (۹۹). آنها شی که پی‌روبی چون و چرای این نظر
 هستند، بهتر از ما می‌دانند که در جامعه شوروی هنوز عادات و سنن کهنه
کاملاً زبین نرفته، هنوز "حقوق بورژوازی" زایل نشده، تفاوتها و
 تضادهای مشخصی که ما رکیس برای مرحله اول کمونیسم بیان کرده‌کاملاً از

میان نرفته و عمل می کند، هرچه سیستم دیکتا توری پرولتاریا ضعیف تر می گردد و ترکیبات حزب بوسیله عناصر غیر پرولتری (بقول خروشچف حتی غیر مارکسیست) آلوده می گردد، امکان رشد فرهنگ، عادات و سنن و خصلت های بورژوازی که مخالف حرکت به پیش و تکامل جامعه سوسیالیستی است، بیشتر شده و جنبه های اقتصادی و اجتماعی را نیز در بر می گیرد. هر چند که امروزه در دنیا شد در مقابل پرولتاریای اتحاد شوروی عرض اندام کند (و معتقدیم که در آینده هم نخواهد توانست) اما در راه پیشرفت آن ایجا د مانع کرده و ضربات شدیدی بدان خواهد زد، بطور مثال هنوز حتی در خود اتحاد شوروی، مذهب، کهنه پرستی، خرافات و عادات و سنن بورژوازی در مناطق زیادی نابود نشده و بجای خود باقیست. از آن جمله است گرایش به مذهب در مناطق آسیای میانه، آذربایجان، ارمنستان و... پیدایش گاه گدا رز شوه دهی، رشوه ستانی و...، یا همین لهستان را در نظر بگیرید، در آنجا امپریالیستها، سرنا را بقول معروف از سرگشادش می نوازند. البته صدای گوشخراش آن هر چند که مارکسیست لنینیستهای واقعی سراسر جهان و هر کارگر با شرفی را می آزارد و خشم و رانسبت بسه بورژوازی بین المللی و جاسوسان داخلی آنها صدچندان می کند، اما این صدا برای بورژوازی و تما می مرتجعین عالم بسیار مهم دلنوازا است، اکنون در یک کشور سوسیالیستی کما ریجائی رسیده که بورژوازی (در هر صورت حالا چه از داخل و چه از خارج و بوسیله حمایت های مادی و معنوی) تعداد بسیار زیادی از کارگران را در مقابل دولت و حزب پرولتری قرار داده است بسیار خنده دار و در عین حال آموزنده است که از جیب و روی سینه آنها عکس مرتجعین رسوائی نظیر پاپ و از این نوع سگهای خانگی سرمایه داری - بیرون می آید! آیا این همه رسوائی جز نتیجه بکار بست و تاثیر تئوریهای غلط خروشچفی است؟ آیا با وجود حزب پولادین و دیکتا توری آهنین طبقه کارگر، که آموزش و پرورش طبقه و توده ها را با سرکوب بی امان بورژوازی عناصر بورژوا شده و ایدئولوژیهای منحط غیر پرولتری توأم می کرد، چنین چیزی امکان پذیر می شود؟ شاید ما را بیش از حد متهم به دگم بودن بکنند،

کرنش در برابر منافع حقیر بورژوازی چشمان آنها را نابینا ساخته است ، اما واقعیات به کدما میک از نظرات تئوریک صحنه می گذارند ، به ما رکسیسم یا برنشتینیسیم ؟ به لنینیسیم یا کائوتسکیسم و خروشچفیسیم ؟ .

* ما رکسیسم ... لنینیسیم به ما می آموزد که در سراسر مرحله گذار از جامعه سرمایه داری به کمونیسم کامل ، باید که دیکتاتور پرولتاریا بسط و تحکیم یابد ، از آن رو که "تکامل به پیش بسوی کمونیسم از مسی... دیکتاتور پرولتاریا می گذرد ، در غیر این صورت نمی توان به پیشش رفت" (۱۰۰)

* ما رکسیسم - لنینیسیم به ما می آموزد که همچنین در مرحله گذار از محو شدن بودی طبقات ، حزب کمونیست ، حزب طبقه کارگروستا در زنده آنرا بسای مردمک چشم خود حفظ و حراست نماید و درون آنرا از تولیدیهای عناصر وایدتولوژی بورژوازی و خائنین به اهداف و دیکتاتور پرولتاریا پاک و منزه نگهداردیم . چون "سازمانیایی پرولتاریا بمنظور حزب سیاسی خاصی برای تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی و عالیترین هدف آن ، یعنی حذف طبقات اجتناب ناپذیر است" (۱۰۱)

* ما رکسیسم - لنینیسیم به ما می آموزد که تکامل بسوی کمونیسم ، یعنی تکامل در جهت نابودی و زوال دولت .

* سرانجام ما رکسیسم - لنینیسیم به ما می آموزد که بدون مبارزه لاینقطع و بی رحمانه علیه اپورتونیسیم ، صحبت کردن از پیروزی امر بیست

پوچ .

* و اکنون آموزشهای فوق به هیچوجه کهنه نشده و کاملاً منطبق بر اوضاع و شرایط عصر کنونی است .

انقلاب مشروطیت ایران که در آستانه عصر امپریالیسم و سیادت سرمایه مالی یوقوع پیوست، نمی توانست خود ویژگیهای ناشی از خصوصیات این دوران را همراه نداشته باشد.

در این دوره سرمایه مالی مبارزه برای منابع مواد خام و صدور سرمایه و بدست آوردن مناطق نفوذ، یعنی مناطق معاملات سودآور، امتیازات و سودهای انحصاری و غیره را به روشهای متعدد قدیم سیاست استعماری افزوده بود. تحت لوای این خصوصیات عمده، سرمایه مالی در راه تلاش بخاطر نقض استقلال ملی، اقتصادی و سیاسی کشورهای دیگر، خلقهای زحمتکش ایران را نیز، بسوی بردگی نوین سوق میداد. بدین معنی که از لحاظ صدور سرمایه، کالوگارت منابع مواد خام و... مدتها بود که سرمایه امپریالیستهای روس و انگلیس و به درجات کمتر سایر امپریالیستهای پنجه های غارتگرانه خود را به کمک طبقات ارتجاعی حاکم، دربار، اشراف فئودالها، روحانیون بلندپایه، کمپرادورها... در اقصی نقاط ایران فرو کرده بودند. قراردادهای ۱۸۶۲- ۱۸۶۵- ۱۸۶۸- ۱۸۷۲، مربوط به خطوط تلگراف، قراردادهای اسارت با معروف به "رویتز" ۱۸۷۲- شوسه ۱۸۸۸- معاهدات مربوط به پرداخت وام ۱۸۹۰، امتیازتینیا کو ۱۸۹۰- نفت ۱۹۰۱، مربوط به امپریالیسم انگلیس، معاهدات ۱۸۷۹ خطوط تلگراف... امتیاز شیلات ۱۸۸۸- امتیاز ایجاد بانک ۱۸۹۰- بیمه حمل و نقل دریایی.

زمینی ۱۸۹۱- مربوط به اخذوا ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲- مربوط به امپریا لیسروس، بلژیک ۱۸۸۰ و ۱۸۹۸ - فرانسه ۱۹۰۰ و دهها قرارداد دومعا هدا ت اساسا رتبار ریزودرشت دیگرکه ایران را نیز بعنوان نمونه ای تیبیک در ردیف کشورهای نیمه مستعمره جهان قرار میداد .

اما خصوصیات دیگر عصر امپریا لیسیم، در ایران آن روز بدین صورت متجلی شده که ایران بواسطه وضعیت اقتصادی و اجتماعی، سیاسی و جغرافیائی خود به نسبت نفوذی که امپریا لیستهای انگلیس و روس در آن داشتند، این طعمه لذیذ نمی توانست از آن یکی از دو قدرت، یعنی روسیه تزاری و یا بریتانیا ی کبیر به تنهایی گردد، چرا که هر دو قدرت از مدت ها قبسل در رقابتی شدید توانسته بودند هم در دستگاه حکومتی و هم در میان طبقات ارتجاعی نفوذ قابل توجهی کسب کرده و هر قدرت به فراخور حال خود، عملابخشهای مختلف اقتصادی، مالی، نظامی حتی ارضی (شمال امپریا لیسیم روس، جنوب امپریا لیسیم انگلیس) را در چنگ خود نگهدارند. اوایل این رقابت شدید که در عین حال توازن نسبی را بین این دو امپریا لیسیم برقرار می کرد، مانع از آن بوده که تقسیم ارضی و نهائی آن تحقق یابد، اما تحت تاثیر قدرت گیری امپریا لیسیم آلمان و تغییر توازن قوا در عرصه های بین المللی، بروز تفاذهای شدید و اتحادهای موقت در بین جناح بندیها امپریا لیستی، ایران را در موقعیتی قرار میداد که میبایست بین این دو امپریا لیسیم تقسیم گردد، لذا در پی جناح بندیهای جدید امپریا لیستی و تحت تاثیر تشدید تفاذ بین امپریا لیسیم روسیه و انگلستان از یک طرف و امپریا لیسیم آلمان و متحدین آن از طرف دیگر باعث گردید تا این امر صورت رسمی بخود بگیرد. یعنی طبق مذاکرات ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (۱۲۸۴ شمسی) ۷۹۰ هزار کیلومتر مربع از مناطق شمال از حد مرزی قصر شیرین اصفهان به طرف خراسان و به شمال تا مرزهای روسیه برای امپریا لیسیم روس، و ۳۵۰ هزار کیلومتر مربع از مناطق جنوب حد فاصل بندرعباس، کرمان، بیرجند و روسیه طرف مرزهای پاکستان و افغانستان، تحت نفوذ امپریا لیسیم انگلیس قرار گرفت. در این موافقتنامه ها پیش بینی شده بود که اگر دولت ایران

نتواند بموقع (که آنموقع مسلما نمی توانست) بدهیهای خود را پرداخت کند، مناطق فوق الذکر به تصرف دولتین مزبور درخواهد آمد، تحت چنین شرایطی، ستم و استثمای امپریالیستی به ستم و استثمای رفئودالی افزوده گشته و توده های زحمتکش ایران را، به فقر و فلاکت و سیاه روزی بیشتر می کشاند، مالکین دهقانان را به وضع بی رحمانه ای استثمای می کردند کارگران تحت شرایط طاقت فرسائی در فقر و گرسنگی، کوچ و آوارگی به سر می بردند، کسبه، پیشهوران، روشنفکران همه و همه تحت انقیاد سیاست های نواستعماری دول امپریالیست و ظلم و ستم طبقات ارتجاعی حاکم قرار گرفته و در اثر کوداقتصاد کشاورزی، تغییر رشته های تولید کشاورزی، تحت تاثیر تحولات داخلی و خارجی، قحطی های مکرر، گرسنگی و آوارگی را به یک امروز مرمه تبدیل نموده بود، از طرفی فشار سرمایه و کالاهای خارجی از یک طرف و مناسبات مسلط رفئودالی متکی بر رژیم استبدادی سلطنت از سوی دیگر، بورژوازی جوان ونوپا را همواره با اقشاری از خرده بورژوازی، تحت فشار قرار داده و به مانع عظیمی در جهت رشد صنایع و تولیدات ملی در آمد و بدین ترتیب روز بروز تضادهای اجتماعی به منتهای درجه خود شدت می یافت.

تحت این شرایط، بطور عمده صف بندی طبقاتی منتج از تکامل اقتصادی، اجتماعی و مناسبات بین المللی در اوایل جنبش، بدین صورت شکل گرفته بود.

در یک طرف نیروهای دمکراتیک شامل بورژوازی ملی، بخشی از خرده مالکین (لیبرال)، روحانیونی که دارای تضادهای شخصی و تقریباً نیمه مستقلی از ساقش را نسبت به رژیم و سلطه امپریالیستی بودند (۱۰۲) کسبه و پیشهوران، دهقانان و کارگران (هرچند که طبقه کارگر در آن مقطع دارای کمیت و کیفیت زیادی نبود) در مقابل اشراف، فئودالها، روحانیون بلندیپیه، زمینداران بزرگ، بورژوازی کمپرادور (تجار و سرمایه دارانی که در معامله با کشورهای امپریالیستی و دلالتی کالاهای خارجی سودهای هنگفتی را تصاحب می کردند)، دستگاه سلطنت مستبد که بطور مستقیم توسط

امپریالیستها و عمدتاً امپریالیسم روس و انگلیس حمایت شده صف متحدی را تشکیل می دادند.

بطور کلی اینها بودند مشخسات عمده جامعه ایران از لحاظ ملی و بین المللی در آستانه عصر امپریالیسم.

در چنین شرایط و موقعیت تاریخی، کشمکشهای بین المللی و نتایج حاصل از آن تفرادهای درون جامعه را مدام شدت می بخشید و در پاره ای موارد باعث تقویت جبهه انقلابی داخل می گردید. از جمله شکست روسیه تزاری از ژاپن، شکست انگلستان در جنگ با بوئرها و از همه مهمتر، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه^{سپه} انفجار انقلابی را در ایران تسهیل کرد. بدین ترتیب انقلاب ضد امپریالیستی - ضد فئودالی با شرکت توده های وسیعی از اقشار و طبقات مختلف مردم شروع گردید. اما بورژوازی ملی که در اوایل انقلاب بطور عمده رهبری جنبش را بدست داشت (۱۹۰۳) بنا به موقعیت اقتصادی، اجتماعی و خصلت خود، در آستانه عصر امپریالیسم و سلطه انحصارات امپریالیستی، نمی توانست آن را دیگالیزی را که جنبش توده های بدان نیاز داشت، در رهبری خود بکار بندد. در کنار این زلزله، موضع ارتجاعی و سدکننده روحانیت با لانیز قرار داشت که در رهبری نقش قاطعی ایفا می نمود (۱۹۰۴) و در کنار مالکین لیبرال با کسب امتیازاتی، از سیستم موجود دفاع می کرد و مانع تعمیق جنبش توده ای و نهضت انقلابی می گردید. لذا بموازات رشد و گسترش جنبش توده ای، خود غرضی، جیونی و ترس و خیانت بورژوازی، نمایان تر شده و در حالیکه بخشی از خرده مالکین و اقشار بالائی خرده بورژوازی را با خود به همراه داشت، در هر اساز عمیق تر شدن جنبش، بتدریج از خواسته های دمکراتیک توده ای فاصله گرفت و پس از قبول مشروطیت توسط شاه و تشکیل مجلس شورا، این ترکیب وظایف اصلی انقلاب را حل شده دانسته و بقیه اصلاحات را در دایره قبول پارلمان می دانست. در حالیکه کارگران، دهقانان، پیشه وران و بطور کلی خرده بورژوازی شهر و روستا، خواهان ادامه انقلاب تا به آخر بودند و هنوز هیچکدام از خواسته های آنها که بیخاطر آن جنگیده بودند، متحقق نشده بود و تحت تاثیر مبارزات و

فداکاریه‌های زحمتکشان، ارتجاع دست به عقب نشینی زد، اما مالکین و بورژوازی (روحانیت هم جزو اینها بود) با ستفاده از ناگامی توده‌ها و در خلا رهبری انقلابی، توده‌های وسیع خلق را از شرکت در مسائل سیاسی، اقتصاد و غیره محروم نمودند، بدیهی است که این امر نمی‌توانست به سادگی جلو حرکت توده‌ای و تعمیق جنبش انقلابی و ملی را سد نماید. از این رو، علیرغم تمثیقات فراوان و محدودیت‌های زیاد، جنبش توده‌ای متوقف نگشت بلکه جنبش دهقانان، کارگران و پیشه‌وران اوج تازه‌ای گرفت، این حرکتها که ابتدا خودبخودی بود، به تدریج و بموازات عمیق‌تر شدن جنبش، دست به تعرض آشکار نسبت به منافع مالکان، اشراف و عوامل حکومتی می‌زد. به تدریج که عنصر آگاهی در آنها نفوذ می‌یافت، حرکت خودبخودی تبدیل به حرکت سازمانیافته شده و به سلاح آگاهی مجهز می‌گردید، از ۱۹۰۶ نهضت‌های آذربایجان، گیلان و مازندران و خراسان بدون توجه به توطئه‌های دربار، روحانیون، تجار، با امتناع زبردخت مالیات، حق مالکانه و مصادره زمینها و غیره، با تشکیل دسته‌جات مجاهدو فدائی، جنبش را به پیش راند. آنرا به جنوب، اصفهان، کرمان، سیستان و بلوچستان نیز گسترش دادند، در عین حال نتایج توافقنامه ۳۱ اوت ۱۹۰۷ امپریا لیس‌مروس و انگلیس، افشاشدن دسایس امپریا لیس‌م انگلستان (۱۰۵)، جنبش در مقابل جبهه متحد امپریا لیستها قرا گرفته و دارای جنبه‌های ضد امپریا لیستی شدید می‌گردید، افشای این توافقنامه در عین حال که خلق ما را متحد می‌کرد، ماهیت ارتجاع داخلی و نقش آنرا در خدمت به غارتگران خارجی و تحکیم پایه‌های سلطنت مستبدانه آشکارترین وجهی به نمایش می‌گذاشت. خلقهای زحمتکش ما در حالی به مرحله دوم انقلاب قدم می‌گذاشتند که متحدین دیروزی و دشمنان امروزی آنها (روحانیون بلندپایه، قشربالای بورژوازی، مالکین متوسط) در پی کسب امتیازاتی از جنبش روگردان شده و به خدمت امپریا لیستهای خارجی و عوامل آنها در داخل درآمده بودند و دستاوردهای مرحله اول نیز در حال به تاراج رفتن بود، هرچند که تلاش می‌شد تا با پیش کشیدن فقط شعارهای "احیای مشروطیت

تشکیل مجلس جدید، اجرای قانون اساسی"، آنرا در همان محدوده‌های قبلی محصورکنند، اما جنبش تحت تاثیر خودمکراتیکی که ابتدا ایجاد شده بود، رشد کرده و تا حدودی جنبه‌های طبقاتی بخود گرفته بود، توده‌های وسیع خلق نسبت به سطح تکامل اقتصادی اجتماعی محیطی که در آنجا زندگی می‌کردند، در انجمنها و مجامع خاص خویش متشکل شده و هماکنون قبلا گفتیم، حتی با زوان مسلح خود (مجاهدین فدائیان) را نیز سازمان داده و مسلح کرده بودند (انجمن‌های آذربایجان، شمال و تهران و...) در حالیکه توده‌های زحمتکش مردم، تحت رهبری انجمنها تلاش می‌کردند تا با حفظ دستاوردهای قبلی، انقلاب را به پیش برانند، مجلس در حال چانه‌زدن و معامله با ارتجاع بود. اما علیرغم مذاکرات، درباریان و مجلس وسایلیر قول و قرارها که نشانهای ارتزلزل بورژوازی دسایس‌مترتجعی و دخالت امپریالیستها بود، شاه بعد از تجدید قوا دست به تعرضی تازه زد، این بار در پی کسب تجربه از انحلال دوما در روسیه، مجلس را به توپ بست و آنرا منحل نمود. بدین ترتیب انقلاب بطور عمده در تبریز، شمال و پاره‌ای نقاط دیگر، با توجه به نفوذ رهبری، عنصر آگاهی و تحت تاثیر دیکتاتورلیزمی که از طریق مصادرها ملامک، تعرض به سیستم فئودالیسم و غیره، اعمال میگردد ادا می‌یافت و در مقابل دسایس و تعرض رژیم وایا دی آن به تعرض و مقابله برخاست. شوراها و تبریز نه تنها در خود تبریز بلکه بتدریج در سراسر آذربایجان گسترش یافت و هر چند در ابتدا نقش دوگانهای ایفا می‌نمود، اما این دوگانگی از حالت قبلی خودرها شده و عملاً بعنوان قدرت حاکمه ابراز وجود می‌کرد. انجمنهای مسلح در دوران تعرض و مقاومت عملی— ارگانهای حاکمه قدرت توده‌ای بدل شده بودند، و این راه هر چه سریع‌تر طی می‌گردید، به همان اندازه تجزیه و ترکیب و صف بندی نیروهای انقلاب و ضد انقلاب تغییر می‌نمود. هنگامی که شوراها در تقابلی سخت و خونین با دربار قرار داشت، مورد پشتیبانی دهقانان متوسط، فقیر، کارگران، کسبه، پیشه‌وران و سایر اقشار خرده بورژوازی قرار می‌گرفت. بورژوازی ملی نیز در چارتجزیه می‌گردید، بخش قابل توجهی از تولیدکنندگان و

سرما به داران متوسط داخلی نیز بطرف انقلاب گرایش نشان می دادند در حالی که تجار و صاحبان صنایع نسبتاً بزرگ، روحانیت مرتجع که تا دیروز به ظاهراً جنبش حمایت می کرد، در اتحاد با فتوایها، خانها، اشراف و بطور کلی دربار قرار می گرفت، ارتجاع مذهبی مخصوصاً بعد از کسب امتیازات فوق العاده ای (که در مجموع بنفع دربار، امپریالیسم و فتوای لیسم بود و بضررتوده های زحمتکش خلق)، نقش بسیار خائنه ای بازی کرد، می توان گفت در واقع به آلت دست امپریالیستها و طبقات ارتجاعی حاکم در جهت مسدود کردن راه جنبش و شکست آن، تبدیل شده بودند. آنها در مقابل انجمنهای دمکراتیک توده ای (با توجه به توهم توده ها نسبت بسه مذهب)، انجمنهای اسلامیه را علم کردند و دست به تسلیح اراذل و وایاشی زدند که از طریق دربار و امپریالیستها موجب می گرفتند.

این تقابل و درگیری رفته رفته نقاط با زهم بیشتری از کشور را دربر می گرفت، اما هسته اصلی و قدرت انقلابی آن بیش از همه در آذربایجان و بطور عمده تبریز قرار داشت که از طریق عمل به خواسته های توده ای پایگاه مادی خود را استحکام می بخشید. به موازات این مقابله و متبلی نظیر کسه ارتجاع را نتوان کرده بود، قیامهائی نیز در شمال (گیلان...) و در جنوب (اصفهان...) در حمایت از مشروطه خواهان و مقابله و مت تبریز صورت پذیرفت. اما برعکس مقابله و مت آذربایجان، اینها تحت تاثیر پایگاه طبقاتی دستگاهات رهبری کننده خود و زیر نفوذ امپریالیستها مخصوصاً انگلستان (که تلاش می کردند تا رهبری را بدست عنا صر طرفدار خود بیندازند و یا اینکه تحت تاثیر خود قرار دهند) خواستار آن نبودند که جنبش هر چه را دیکار و خواسته ها هر چه توده ای تر گردد. بنا بر این در مقابل خواست و برنامهای مبارزه جوی تبریز که (عمدتاً خواسته های دمکراتیک را دربر می گرفت، مثل تأمین حق انتخاب عمومی برای مسای و مخفی و مستقیم که مفا یر مصوبه های دوره اول مجلس بود که در آن زنان بخش عظیمی از زحمتکشان نیز از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند، و بسا حذف کنترل مذهبی شورای پنج نفره، آزادیه های بیان، مطبوعات،

اجتماعات ، اعتمادات ، مصادرهراضی شاه ، باز خرید زمینهای خوانین و تقسیم آنها بین دهقانان ، هشت ساعت کار روزانه ، تعلیمات عمومی و...)

خواست احیای مشروطیت ، افتتاح مجلس و خلع محمدعلی میرزا را پیش کشیده بودند (اولا میرزا لیسما نگلیس در تاضا دبا امپریا لیسروس - محمد علی شاه بیشتر متمایل به تزار بود با خلع او موافق بود. این نقطه نظر تاضا دبین دوا میرزا لیسما ، شانیدار با بطنه با جلوگیری از اذیکال شدن جنبش ، کسب رهبری و انحراف آن ، هر دوا میرزا لیسما در خلع محمد علی شاه و برقراری امتیازات قبلی توافق داشتند ، در این صورت آنها در مجموع چیزی از دست نمی دادند. همانگونه که تجربه ثابت کرد که چیزی از دست ندادند جز اینکه بدست ظاهرا انقلابیها ، انقلابیون واقعی و جنبش توده ای را سرکوب نموده و مردم را فریب دادند). جالب توجه است که بموازات این تعرض ، دو قیام ، یکی به رهبری فتوادالها و خانهای بختیاری (برادران مصما م السلطنه) و دیگری تحت رهبری فتوادال و خان بزرگ شمال (سپهدار اعظم) و نیروهای مسلح بیرم خان داشناکیست ، منجر به تسخیر پاایتخت گردید ، قشون روس وارد آذربایجان و سپس تبریزی شود و هم آنها مصروف این می شود که از یک طرف با انقلابیون مدارا کنند و به آنها تعرض نکنند تا خشم عمومی را بر نیا نگیزند از طرفی تا حد ممکن قلسب تپنده جنبش را منفرد سازند تا رهبری تسخیر تهران و خلع محمدعلی شاه بتوانند بطور کامل بدست مرتجعین و عوامل بورژوازی بیفتد ، یعنی اگر انقلابیون تبریز که متکی به توده های زحمتکش و از طریق طبقاتی کردن مبارزه توانسته بودند در اذیکال لیزم لازم را در جنبش بکار بندند و با توجه به عنصر آگاه (شرکت سوسیال دمکراتهای ایرانی و کمیگ سوسیال دمکراتهای روس) در آن ، می توانستند در جریان تسخیر تهران و خلع محمدعلی شاه و غیره دخالت انقلابی داشته و بدون شک چه به لحاظ سوابق مقام و آن وجه به لحاظ اصلاحات را اذیکال دمکراتیک ، برنامہ و شعارهای توده ای می توانستند رهبری آن را به چنگ آورند. در چنین صورتی (در حالی که هم میرزا لیسما و هم مرتجعین داخلی از نقش سوسیال دمکراتها در آن

آگاه بودند) وبا وجود نزدیک شدن جنگ امپریالیستی اول و موقعیست متزلزل تزاریسم در مقابل جنبش داخلی روسیه ، معلوم نبود که منافس امپریالیستها و طبقات ارتجاعی حاکم چه سرنوشتی پیدا می کرد ، در چنین شرایطی بود که انفرادی و محصور شدن سازمانها و شوراهای رزمنده تهریز و عدم شرکت آنها در جریان تسخیر تهران و خلع پیداز محمد علی شاه ، بسر ای امپریالیستها ، فتوایها ، اشراف و سرمایه داران کمپرادور و حتی افسار بالائی سرمایه داران ملی ، روحانیون و غیره ، الزام آور بود . هم از این رو بود که به ظاهر دشمنان دیروزی در یک جبهه با هم متحد می شدند ، بورژوازی که تا کنون نقش دوگانه ای ایفا می کرد ، به موازات پدیدار شدن عناصر رادیکال در برنامہ و شعارها ، وبا در نظر گرفتن اهداف و چشم انداز نیروهای تسخیر کننده تهران ، بدان سمت گرایش پیدا کرد . نتایج این اوضاع بدان جا منجر شد که بعد از تسخیر تهران و خلع محمد علی شاه ، نه به پایتختی رژیم استبداد سلطنتی آسیبی رسید ، نه سیستم فتوای و نه نفوذ سرمایه ملی امپریالیستی مورد سوال واقع شد ، دولت موقت در نتیجه دسائیس متعدد امپریالیستها و همکاری کلیه مرتجعین ، در باره روحانیونی که خواستار تثبیت امتیازات انحصاری خویش بودند ، تشکیل شد . ترکیب این دولت را که میبایست محصول مبارزات و قیامهای متعدد توده ها می شد ، خوانیست بخشنده ، سپهدار را عظم (فتوای بزرگ) و پیرمخان دانشنا کیست تشکیل می دادند . تحت برنامہ این دولت بود که سلطنت حفظ گردید ، امتیازات ارتجاع از جمله شورای پنج نفره اسلامی ، بر جای خود ماند ، ترکیب مجلس به نفع ملاکین به هم خورد ، کلیه امتیازات مربوط به طبقات با لاصورت قانونی بخود گرفت ، محدودیت مربوط به انتخابات برداشته نشد ، زنان عموماً و کارگران و بخش عظیمی از زحمتکشان جامعه که با راضی انقلاب را بدوش داشتند ، همچنان از حق شرکت در سرنوشت سیاسی و حتی اجتماعی خود محروم شدند ، تضییقات علیه زحمتکشان جامعه و مدافعین منافع آنها شدت گرفت استبداد شدید تر اعمال شد ، در حالیکه ارتجاع و دشمنان دیروز خلصاً کرسی های مجلس و پستهای دولتی را اشغال کرده بودند ، حکومت سپهدار

و خوانین بختیاری با کمک روحانیون با لوتحت مساعدت امپریالیستها سرکوب خلق را پیشه کرد. این دولت از انقلاب بیشتر از ارتجاع هراس داشت، آنها طی دسایس بی شرمانه ای نیروهای مسلح واقعی انقلاب، یعنی فدائیان و مجاهدین را که تحت رهبری ستارخان و باباقرخان قرار داشتند، خلع سلاح کردند، قراردادهای اسارتی را منعقد و با امپریالیستها نه تنها لغو نکردید بلکه پای امپریالیستهای دیگر نیز به کشور بازگردید. قراردادهای امپریالیستی با آمریکا، آلمان، بلژیک، اخذ و امهائی جدید از امپریالیسم روس و انگلیس، بازگذاشتن دست فئودالها، خوانین در غارت و چپاول خلق، همه و همه اینها، درغیا بر رهبری متمرکزپرولتری و خیانت بورژوازی و دسایس مرتجعین، عملی گردید.

بدینوسیله زمینه‌های لازم برای شکست این مرحله نیز آماده شد. تسابا لآخره با کودتای ضدانقلابی ۱۹۱۱، انقلاب ناکام مانده و به هدفهای خود نرسید.

خصلت جنبش توده‌ای این دوره که با شرکت سوسیال دمکراتها ایران نیز توأم بود، جنبش‌های بخش انقلابی ملی بود که راه‌های ازسلطه امپریالیسم و استعمار، بخاطر کسب استقلال ملی و راه‌های ازقید فئودالیسم و رژیم استبداد سلطنتی، کسب آزادی و بطور کلی راه‌های از ظلم و ستم و استثمار، کسب دمکراسی و رفاه عمومی را هدف خود قرار داده بود. در این دوره بورژوازی با اینکه تحت تاثیر خیزش انقلابی توده‌ها از خود حرکتی نشان می‌داد ولی همانطور که فوقاً متذکر شدیم، از ادامه این حرکت و ادامه داشت. او در مقابل راهی که جنبش در پیش گرفته بود و راهی که خود قادر و حاضر به پیمودن آن بود، قرار گرفته و وحشتش از طریق اول اورابه طرف استبداد سلطنتی می‌کشاند، بموازات پیشرفت جنبش در پی آن بود تا با مجبور کردن حکومت مطلقه به اجرای برخی رفرمها، و انصراف از برخی زیاده‌رویها و قبول تقسیم قدرت بین خود و سلطنت، مانع جوش و خروش و تعمیق جنبشهای توده‌ای گردد و عملاً همزمانی که تحت تاثیر مبارزات خونین توده‌های مردم، حکومت مستبدان جا را، حاضر به عقب نشینی شد و دوباره قول

مشروطیت داد و دست آنها را تا حدودی (حتی نه به آن اندازه که نیا زداشتند) برای نفوذ در مجلس و حکومت و غیره، با ز گذاشت، با دستگاه سلطنت از در سازش درآمده و به جنبش پشت کردند، اما این ادا و اطوار اقشار مختلف بورژوازی را (که هر کدام در مقاطع مختلف دچار این مرض می شدند) تسامدتهای مدید و مراحل مختلف جنبش می بینیم. لنین در کمیسیون مسائل ملی و مستعمراتی درباره این طبقه چنین می گوید: "این طبقه با اینکه در مبارزه علیه فئودالیسم و ساختهای ماقبل کاپیتالیستی با دهقانان همزیمی می کند، انقلابی نیست، بورژوازی این سرزمینها آماده همکاری با امپریالیسم علیه نیروهای انقلابی کشور خود میباید، امپریالیستها خصلت ضد انقلابی او را می شناسند و می کوشند که با آنجا بعضی اصلاحات نظر او را به اتحاد با خود جلب کنند، با این دلیل بین بورژوازی کشورهای استثمارگر و کشورهای مستعمره تفاهمی بوجود آمده است بطوری که بورژوازی کشورهای سرکوب شده با اینکه از جنبش ملی حمایت می کنند با زبنوعی با بورژوازی امپریالیستی وارد توافق می شوند، یعنی همگام با او علیه تمام جنبشها و طبقات انقلابی مبارزه می کنند". صحت نظرات لنین از اینجاشی می شد که در عصر امپریالیسم و سیاست سرمایه مالی، اساسا بورژوازی رسالت رهبری جنبشهای رها بی بخش ملی را تا پیروزی قطعی و نهائی از دست داده و علیرغم تضاد بین بورژوازی ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره (وابسته) با امپریالیسم، سرمایه های خارجی، حکومتهای استبدادی مطلقه که بورژوازی ملی را در مخالفت با آن قرار می دهد، اما به لحاظ وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ناشی از سلطه امپریالیسم و رادیکالیزاسیون جنبشهای توده ای، زمینه های موجود این طبقه را به سازش و خیانت بیشتر سوق می دهد تا با پیداری مبارزه علیه امپریالیسم و نظامات کهن، لذا جنبشهای توده ای این کشورها زمانی به پیروزی نهائی وقتی خود می رسد که پرولتاریا هر چند دارای کمیت محدود، اما در اتحاد با دهقانان و سایر اقشار فقیرا معه، توسط حزب مستقل خود (حزب کمونیست) رهبری آن را بدست گیرد. لنین می گفت علیرغم نطفه ای بودن

وجود پرولتاریا در این کشورها و علیرغم این واقعیت که توده اصلی عملی کننده این انقلابها را دهقانان تشکیل می دهند، کمونیستها بازم میتوانند رهبری آنها را بدست گیرند و در بعضی موارد این کار را هم کرده اند" (کنگره دوم ج.ک.س).

جنبش انقلابی ملی ایران نیز در آن دوره با خصلت "بورژوا دمکراتیک طرازنوین" درغیا بر رهبری متمرکز پرولتری نتوانست به پیروزی قطعی خود برسد اما شرکت موثر سوسیال دمکراتها که شامل توده های آن قبل از انقلاب شروطیت ریخته شده بود و نیز تحت تاثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و کمک و مساعدت سوسیال دمکراتهای روس، انقلاب تداوم یافت. تا شیرات عنصر آگای و تلفیق آن با جنبش خود بخودی، در راه دیکالیزاسیون دوره های بعدی جنبش و ارتقا آن را تا حد جنبش توده ای مسلحانه طولانی علیه امپریالیستها طبقات ارتجاعی و سلطنت مطلقه به پیش رانند بطوری که اجرای برخی از نقشه های امپریالیستی (از جمله تقسیم ایران بین امپریالیسم روس و انگلیس) را تا پایان جنگ جهانی و پیروزی انقلاب اکتبر که همه این دسایس را بر هم زد، به تعویق انداخت. لنین تحت تاثیر مبارزات مسلحانه خلقهای رنجمنگش ایران علیه ارتجاع و امپریالیسم، در مقاله (موا سوخت در سیاست جهانی) می نویسد: "وضع انقلابیون ایران در کشوری که صاحبان هندوستان از یک طرف و حکومت ضد انقلابی روس از طرف دیگر، تقریباً تقسیم آن را بین خود شروع کرده اند، بس دشوار است ولی مبارزه سرسخت تبریز، کامیابیهای مکرر نظامی انقلابیون، که بنظر می رسد در هم شکسته اند، نشان می دهد که سردمداران شاه حتی با گرفتن کمک از لیاخوف های روسی و دیپلماتهای انگلیسی نیز با شدیدترین مقاومت های توده ای مردم روبرو هستند. چنین جنبش انقلابی که می تواند بکوشندگان با زگشت به دوران گذشته، اسلحه بدست پاسخ دندان شکن بدهد و قهرمانان چنین کوششهایی را مجبور به درخواست کمک از خارج بکند، محوشدنی نیست و حتی پیروزی کامل ارتجاع ایران در این شرایط می تواند آستانه هیجانات نوین توده ای شود".

انقلاب ایران علیرغم نشاقی که در آن بوجود آمد، طی سالهای بعدی

قیامها و جنگهای مسلحانه توده‌های همراه بود که سراسر ایران با لایح خراسان گیلان و مازندران و آذربایجان را دربرمی گرفت درحالیکه جبهه‌های نیروهای دمکراتیک انقلاب در راه‌تأمین دمکراسی و تحقق خواسته‌های خود به پیش می‌رفتند، جناح لیبرال شامل بورژوازی، ملاکین خرد، خرده بورژوازی، روحانیت بالا، تجار و... از حرکت انقلابی مردم جلوگیری کرده و تلاش می‌کردند تا با قبضه رهبری نهضت‌انگزارند سمت و سوی امپریالیستی و ضدفئودالی لازم بخود گیرند. به هر حال در تمام این دوران نقش بورژوازی ملی، اقشار مرفه خرده بورژوازی، توأم با کاهلی پوسیدگی و بزدلی و سرانجام خیانت به جنبش توده‌ای مشخص می‌شود. اما لازم است تا نقش گروه‌های سوسیال دمکرات نیز که تا حدودی در این جنبشها منشا اثر بودند بررسی شود.

مبارزه طبقاتی و نقش گروه‌های سوسیال دمکرات

گروه‌های سوسیال دمکرات که قبل از اوچگیری انقلاب (مشروطیت) به وجود آمده بود، علیرغم داشتن برنامه نسبتاً انقلابی دمکراتیک، بدلائیل متعدداً ز جمله عدم تکامل طبقه کارگر، ناتوانی در شناخت دقیق و صحیح از ماهیت و خصلت و ویژگی‌های عصر امپریالیسم، به تبع آن، نقش امپریالیستها در حیات اقتصادی - سیاسی کشور، عدم تشخیص صحیح صف بندی طبقاته نیروها، ذهنیت و گرایشات توده‌ها، تضادهای موجود در عرصه ملی و بین المللی و مهم‌تر از آن وجود اختلاف نظرها ستراتژیک و اساسی بین این گروهها (که بخشی از آن انعکاس اختلاف نظر بین سوسیال دمکراتهای روس - بلشویکها و منشویکها بود)، نتوانستند نقش تاریخی خود را ایفا کنند. در عین حال شرکت با برنامه‌های این گروهها که بعدها پایه حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند در جنبش توده‌ای، سازماندهی قیامها و جنگهای مسلحانه

ارتقا عمومی سطح جنبش ، نقش فوق العاده موثری داشته است. (ما از وارد شدن در جزئیات آن خودداری می کنیم) اما خطوط عمده برنامہ آنها که در سال ۱۹۰۵ تدوین و در ۱۹۰۷ تکمیل گردید عبارت بود از :

* ضبط کلیه اراضی ، اعم از دولتی یا اراضی فئودالها و ملاکان ، تقسیم آن میان زارعین ، آزادی مطبوعات ، گفتار ، مجامع ، اشخاص ، احزاب ، اعتمادات ، تعلیمات عمومی اجباری ، تغییر سیستم مالیاتی از طریق بستن مالیاتهای تعامدی بر ثروت ، تأمین حق انتخابات عمومی برای مسای ، مخفی ، مستقیم ، و سایر خواستههای دمکراتیک. در واقع می توان گفت این اولین برنامه سوسیال دمکراسی ایران در انقلاب بورژوا دمکراتیک دوران انقلاب مشروطیت بود. که دارای مضمونی است مترقی که توانست زحمتکشان وسیعی را حول خواسته های فوق بسیج کند اما هر چند جنبش توده ای تر و لاجرم طبقاتی ترمی گردید و هر چه لزوم شرکت با برنامه ، روشن و صریح ضرورت پیدا می کرد ، بروزا اختلاف نظر بین رهبری این گروهها نیز اجتناب ناپذیر می نمود که در انجام و فعالیت آن بی تاثیر نبود. از جمله اختلاف نظراساسی که ناشی از تغییر و تحولات درون جامعه و اتخاذ تاکتیکهای مختلف از سوی امپریالیستها و طبقات فدا انقلابی بود. مساله فعالیت مستقل سوسیال دمکراسی در انقلاب بورژوا دمکراتیک (مشروطیت) بود و حل آن بقدری عمده می گردید که متوسل به رجال سوسیال دمکرات از جمله کاتوتسکی و پلخانف می گردند. صورت جلسه نشست ۳۰ نفر از سوسیال دمکراتهای تبریز حاکی از این است که در این جلسه لزوم فعالیت مستقل گروه سوسیال دمکرات و صلاح نبودن فعالیت صرفا سوسیال دمکراتیک، به مذاکره گذاشته می شود. طرفداران فعالیت مستقل سوسیال دمکراتیک استدلال می کردند که در رابطه با اوضاع عمومی جامعه ، سوسیال دمکراتها ضمن فعالیت میان کارگران فابریکها و سایر کارگران باید بطور مستقل در مبارزه عمومی شرکت کنند ، "در صورت عدم فعالیت ممکن است بورژوازی از پرولتاریا بِنفع خود استفاده کند. همچنانکه در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه ، سپس انقلابهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ دیده شده ، امروز هم در ایران مبارزه فعال

را مردم یعنی در درجه اول عناصر فاقد مالکیت انجام می دهند، اعتقاد داشتند در چنین شرایطی "پشتیبانی مطلق از شعارهای بورژوازی، در حقیقت بمعنی دفاع از این طبقه و جلوگیری از رشد انقلاب خواهد بود. سوسیالیستها نمی توانند با نمایندگان دمکراسی بورژوازی آمیخته شوند زیرا: ۱- سوسیالیست و دمکرات عادی دارای جهان بینی های مختلف هستند. ۲- دمکراتیسم یک نفر سوسیالیسم با دمکراتیسم یک دمکرات عادی از لحاظ پیگیری خودمختفیات است. ۳- سوسیالیست اگر متکی به نقطه نظر پرولتاریا باشد، با کامیابی بیشتری می تواند در انقلاب بورژوازی شرکت کند"

مخالفین این نظر معتقد بودند که "در ایران هنوز شرایط عینی و ذهنی برای متشکل و متحد کردن پرولتاریا نرسیده است، پرولتاریای معاصر بوجود دنیا مده، لذا زمینه ای برای کار سوسیال دمکراتیک موجود نیست. تشکل پرولتاریا می تواند عناصر را دیکال بورژوازی را به آغوش ارتجاع بیندازد". لذا عقیده داشتند "با بدفع لاجبای کار خالص سوسیال دمکراتیک در صفوف دمکراسی وارد شده، این دمکراسی را از تمایلات ارتجاعی تصفیه نمود و به تشکل آن کمک کرد و در همه این احوال البته همانند رادیکال ترین عناصر در آن میان عمل نمود."

اختلاف نظراساسی فوق درحالی گروههای سوسیال دمکرات را در چنبره مسائل درونی گرفتار کرده بود که جا معه تحت تاثیر مباحثه طبقه بندی حاد، بسان تنوری داغ شعله می کشید.

اختلافات فوق ضمن اینکه ضعیف و ریشه دار نبودن گروههای سوسیال دمکرات را در آن دوره نشان می دهد، همچنین مبین این واقعیت است که رهبران این گروهها شدیداً تحت تاثیر اختلافات موجود در حزب سوسیال-دمکرات روس و شکست انقلاب ۱۹۰۵ قرار داشتند. رهبران این گروهها بدون اینکه به کینه اختلاف نظرات بین جناحهای سوسیال دمکراتهای روس پی برده باشند، آنرا مورد مطالعه و مذاکره قرار داده باشند، تحت تاثیر آن، قادر به درک واقعی مارکسیسم و تطبیق اخلاق آن با شرایط ویژه جا معه نبوده و از

ارزیابی تحولات بین‌المللی، تا شیرآن در روند مناسبات داخلی و جنبش‌های توده‌ای آنطور که ملزومات جنبش‌های طلبید، عاجز ماندند. اکثر رهبران و پیشروان سوسیال دموکرات‌ها را مهاجرینی تشکیل می‌دادند که خود تحت تاثیر انشقاق در سوسیال دموکراسی روس و شکست انقلاب ۱۹۰۵ روس، دچار سردرگمی شده بودند، درحالی‌که عمیق بودن جنبش توده‌ای، ناشی از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و سلطه امپریالیستی بر آن، نه تنها نیروهای بالفعل و وسیعی را تحت اختیار گروه‌ها و سازمان‌های دموکرات و بورژوازی قرار می‌داد، همچنین تحت تاثیر جهت‌گیری ضد امپریالیستی و ضد فئودالی جنبش، نیروهای بالفعل و وسیعی را نیز به سمت برنام‌سویان دموکراسی سوق می‌داد. لذا اگر زمینه‌های عینی داخلی و بین‌المللی که انقلاب ایران را به یک نمونه تپیک از انقلابات بورژوا دموکراتیک طراز نوین مبدل می‌کرد (وما در صفحات قبل مختصراً به آن اشاره کردیم) در نظر بگیریم، اگر نقش سوسیال دموکرات‌ها را در بسیج و سازمان‌دهی حرکت‌های مسلحانه مدنظر قرار دهیم، هرگاه ارتباط این گروه‌ها را (که هنوز به یک سازمان منسجم، رزمنده و سراسری که به سلاح مازکسیسم مسلح بوده و از استراتژی و تاکتیک‌های پرولتری برخوردار بوده باشد، تبدیل نشده بود) در حل معضلات درونی با سران اپورتوننیسم از جمله پلخانف و کاتسکی و غیره... را بحساب آوریم و هرگاه توجه پذیریه‌های انحرافی و اپورتونیستی را در پی شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، مدنظر قرار دهیم، آنگاه بیشتر معلوم خواهد شد که چرا بعداً فروکش کردن جنبش توده‌ای و حتی شکست انقلاب ۱۹۰۵، درحالی‌که انقلاب ایران فروکش نکرده و تداوم داشت، سوسیال دموکرات‌ها از تعمیق و پیشبرد آن در شنا سبب با صف بندی نیروها و قدرت واقعی خود، عاجز مانده و با نفوذ نظرات اپورتونیستی، هیچگاه نتوانستند رهبری عمومی آن را قبضه کنند.

در رابطه با اختلافات فوق‌الذکر، در مقابل انحرافات بغایت راست گروه دوم، دیدگاه چپ‌گروه اول را هم‌بایستی در نظر گرفته که انقلاب ایران را مطابق النعل بالنعل انقلاب روس ارزیابی می‌کرد، درحالی

که گذشته از سطح تکامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و به تبع آن کمیت و کیفیت طبقه کارگر دو کشور که از هم متفاوت بودند، جامعه مادرای ویژگیهای با رزی بود که آنرا از روسیه آن زمان کاملاً متمایز می کرد. جامعه مادر مقطع انقلاب مشروطیت نهان و آشکار در اشغال امپریالیستی روسیه تزاری و بریتانیا کیبیر قرار داشت که سلطه بلامنازع خود را چه با حضور آشکار نظامی و چه با قیود اقتصادی و سیاسی اعمال می کردند. انقلاب ایران در آن شرایط قبل از اینکه با انقلاب روس همطرازی کند، بیشتر با انقلابات چین و ویتنام (که بعدها به پیروزی رسیدند) همخوانی داشت. از این رو آنها در اینکه "سوسیال دموکراسی بایدفاعیستی مستقل داشته باشد و نباید از شعارهای بورژوازی پشتیبانی مطلق کند" ذیحق بودند، اما در عین حال این امر بدین مفهوم نبود که آنها نتوانند از تضاد بین امپریالیستها فواید آنها، دربار بورژوازی ملی، که در آن موقع نیمه نقشی داشت، بطور کلی از موقعیت ملی و بین المللی استفاده کنند، آنها می بایدست در عین حفظ استقلال طبقاتی خود، توازن طبقات، صف بندی نیروها، با لایحه موقعیت داخلی و بین المللی امپریالیسم روس را که توسط جنبش ریشه دار و عظیم توده ای تهدید می شد، مدنظر قرار می دادند، در مراحل مختلف استراتژیک و تاکتیکی، از تحاد های جبهه ای، منفرد و مرکب استفاده می کردند. با توجه به زمینه موجوداتحاد مستحکم توده های دهقانی و کارگران و فقرای شهری را با اشکای به شعارهای عملی (انقلاب ارضی و...) ممکن می گردانند، راه اصلی جنبش را گسترش داده و دشمن را در مقابل یک جنگ طولانی مدت توده ای کسسه شاره های آن وسیعاً دا من گسترش داده بود، قرار می دادند، معادله گروه های سوسیال-دموکرات علی رغم شرکت موثر در سازماندهی و بسیج مسلح توده ها نتوانستند نقش تاریخی خود را ایفا نمایند.

بطور خلاصه، سیمای عمومی جامعه ما از لحاظ داخلی و بین المللی در این دوره از این قرار بود. از لحاظ بین المللی سرمایه داری روسیه دوران جدید یعنی انحسارات بین المللی گام می نهاد، تحت این شرایط صدور سرمایه و مبارزه بخاطر منابع مواد خام، مناطق معاملات سوسودآور،

امتیازات و سودهای انحصاری به روشهای قدیم سیاست استعماری دول امپریالیستی اضافه شده و خصوصیات عمده آن را تشکیل می‌داد. تحت این خصوصیات میهن ما نیز رفته رفته به مداربازار جهانی گشاده شده و مدار تحت اشغال و تسلط امپریالیستهای روسیه تزاری و بریتانیا کبیر قرار گرفته بود. بدین ترتیب در پی نقض استقلال ملی، دستیابی به منابع مواد خام و نیروی کار ارزان و کسب بازارهای داخلی و بطور کلی، بلعیدن ایران، این دولت امپریالیستی را در رقابتی شدید با هم قرار داده بود. از طرفی شکست انگلستان در جنگ با بوئرها، شکست روسیه تزاری در جنگ با ژاپن، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و تشدید تضاد بین امپریالیستها آن تحولات ویژه‌ای بود که موازنه موجود را بنفع نیروهای انقلابی داخل تغییر می‌داد (هر چند در پی سرکوب انقلاب ۱۹۰۵ روس توسط تزار، ارتجاع داخل ایران را موقتاً قدرت بخشید اما تحولات بین‌المللی بعدی و پیروزی بلشویکها در تعمیق و گسترش جنبش توده‌ای مانع از آن بود که این امر بطور استراتژیک مانع رشد جنبش در ایران گردد). از لحاظ داخلی سلطه امپریالیستی و سلطنت مطلقه دهها ساله سلسله قاجار و مناسبات فئودالی حاکم که توسط امپریالیستها حمایت می‌شد، مانع رشد و انکشاف صنایع داخلی و علت اصلی سیه‌روزی و فقر و نیستی توده‌های زحمتکش مردم بود. در این دوره کارگران و دهقانان که اکثریت مطلق جامعه را تشکیل می‌دادند، با رسنگین غارت و چپاول دربار سلطنتی، فئودالها و حکام داخلی و امپریالیستهای خارجی را به دوش می‌کشیدند. پیشه‌وران، بازرگانان و صاحبان صنایع داخلی نیز، زیر بار زحمتکش سرمایه‌ها و کالاهای خارجی و مناسبات پوسیده حاکم باورشکستگی و خانه‌خوابی مواجه بودند، بدین ترتیب منافع مشترک، توده‌های وسیع خلق را به میدان مبارزه سوق می‌داد، در چنین شرایطی وظایف سوسیال دمکراتها و سایر انقلابیون می‌بایست اخراج امپریالیستها و قطع سلطه آنها، سرنگونی رژیم مطلقه سلطنتی و مناسبات فئودالی حاکم و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق را نشان می‌رفت، این امر می‌بایست بر وسیله متحد کردن کارگران، دهقانان خرده بورژوازی ملی (همانطور که

قبل گفته شد، در مقاطع مختلف در برابر جنبش توده‌ای، اقشار مختلف بورژوازی ملی با لاکس قشربالای آن همراه با مالکین لیبرال، قشور با لای روحانیون و بازرگانان و... شرکینی را ایجاد می‌کردند که تلاش می‌کرد تا رهبری را قبضه کنند و قبضه هم کردند. اما این اقشار دارای تضادهای مشخصی نیز بودند که در صورت برقراری جبهه خلقی و در پیش گرفتن استراتژی اتحاد و سرنگونی، این ائتلاف ناگزیر از هم می‌پاشید و جناح را دیکتاتور بورژوازی ملی تقویت شده و در جبهه خلق باقی میماند (در یک جبهه وسیع میسر می‌گردد، بدیهی است که همراه بارش و تکامل جنبش انقلابی و بموازات آن صف بندی نیروها نیز تغییر می‌کند. مثلاً زمانی که اخراج امپریالیسم روس در مناطق اشغالی شمال ویا امپریالیسم انگلیس در جنوب، هدف مرحله‌ای بود، می‌شد نیروهای بینابینی دیگر را هم که حاضر به جنگ علیه آنها بودند بطور تاکتیکی در جبهه شرکت داد و یا آنها را منفرد کرد (مثلاً بخش وسیعی از نیروهای عشا یبری این حالت را داشتند). به هر حال با بدسعی می‌شد نیروها بی‌راکه می‌توانستند متحد شوند، متحد کرد، نیروهائی را که می‌باید منفرد شوند مقود کرد و دشمن را در یک جنگ طولانی مدت توده‌ای که زمینه‌های عینی آن آماده بود از پای در آورد... اما آنچه که مسلم است اخراج امپریالیست‌ها و قطع سلطه آنها بدون سرنگونی رژیم استبداد سلطنتی و فتودالها و برعکس سرنگونی رژیم سلطنتی و فتودالها بدون اخراج و قطع سلطه امپریالیست‌ها امکان پذیر نبود.

جنگ جهانی اول و اوج گیری مجدد جنبش توده‌ای

سرکوب انقلاب ۱۱- ۱۹۰۵، تغییر و تشدید تضادهای امپریالیستی (که در ایران بصورت تضاد بین امپریالیسم روس و انگلیس از یک طرف و امپریالیسم آلمان و متحدان و دولت عثمانی از طرف دیگر تبلور می‌یافت)، زمینه را برای بردگی با زهم بیشتر خلقهای ایران آماده کرد، از طرفی با وجود دولت ضد انقلابی حاکم و با توجه به رکود کوتاه مدت جنبش توده‌ای، نه تنها قرارداد ۱۹۰۷ که بخاطر لغو آن مبارزات خونینی صورت گرفته بود، رسمیت یافت، بلکه قرارداد های اسارتبار جدیدی نیز بسته شد. امپریالیستهای روس و انگلیس، نه تنها از اشغال ایران صرف نظر نکردند، بلکه طبق مذاکرات ۱۹۱۵ حتی منطقه بیطرف را نیز به مناطق تحت نفوذ خود افزودند بدین ترتیب غارت منابع داخلی گسترش یافت، تحت تاثیر رکود اقتصادی و کشاورزی، دولت ضد انقلابی برای تأمین مخارج خود (که تیمار در راه - منافع امپریالیستها و طبقات ارتجاعی حاکم به مصرف می‌رسید) مجبور به اخذ وامهای اسارتبار جدیدی گردید، دستگای دولتی، نظام اقتصادی سیاسی و نظامی کشور تماما تحت سیطره امپریالیستهای درآمده بود که در آستانه جنگ جهانی اول کشور را عملاً به مستعمره کامل امپریالیستهای روس و انگلیس مبدل شده بود.

از سوی دیگر در نتیجه تشدید تضادهای امپریالیستی و گروه بندیهای جدیدی که در سطح بین المللی پدید آمده بود، ایران را نیز که تحت اشغال امپریالیستهای روس و انگلیس قرار داشت (که اکنون در برابر توسعه طلبی

آلمان و متحدین بین المللی آن با هم متحد شده بودند) و از موقعیست
استراتژیک مهمی برخوردار بود، به مدار این درگیریها سوق می داد، در
بحبوحه جنگ، امپریالیسم آلمان که در اقتصاد، مقام سوم را داشت، در اکتفا
با دولت عثمانی، بخش قابل توجهی از خاک کشور را به اشغال خود درآورد
بدین ترتیب تضاد بین امپریالیسم روسیه و انگلستان از یکسو و امپریالیسم
توسعه طلب آلمان از طرف دیگر، بروز جنگ های خونین بین آنها را در
خاک کشورها نیز اجتناب ناپذیر می ساخت. لذا عملیات جنگی متعدد بین
گروه بندیهای مختلف خارجی و داخلی، وضعیت اقتصادی را با بحرانهای
عظیمی روبرو ساخت، روستاها و مناطق کشاورزی متروک و تولیدات شهری
فلج گردیده و سقوط اقتصادی را تسریع می نمود، طی ۱۹۱۲ تا مقطع
انقلاب اکتبر، صادرات عمده ایران که شامل محصولات کشاورزی و صنایع
دستی از قبیل خشکبار، پنبه، برنج، پوست، فرش و... بود بنحو چشمگیری
تقلیل یافت و بموازات محدود شدن زمینهای زیرکشت، تا مین آذوقه نیز
با مشکلات زیادی مواجه گردید و کمبود نمود. قیمت نان و سایر
نیازمندیهای اولیه زحمتکشان به چندین برابر قیمت قبلی افزایش یافت،
شبه قحطی سراسر کشور را فرا گرفت، با مسدود شدن راههای تجارت خارجی،
رکود در تولیدات و با زار داخلی، احتکار و گرانفروشی و بطور کلی تشدید
ستم و استثمار سه گانه قبلی، همراه با فشار اقتصادی و سیاسی ناشی از
جنگهای محلی، نه تنها در اوضاع اقتصادی کشور، اثرات عمیق گذاشت،
بلکه در روند مبارزاتی توده ها نیز تا ثیر فوق العاده ای بخشید. این
وضع نمی توانست خشم توده ها را برنیا نگیزد، لذا بزودی دوران رکود
کوتاه مدت پایان یافت و جرقه های جنبش توده ای، علیه امپریالیستهای
اشغالگر، جنگ، دربار، اشراف، فئودالها و... در اینجا و آنجا
برافروخته شد که عمدتاً در ابتدا از خصوصیات خود بخودی برخوردار بود.
اما در عین حال پیکار آزادیبخش ملی انقلابی در حالی اعتلام یافت
که پایه های بزرگترین قدرت ستمگرو استعمارگر خلق ما (یعنی امپریالیسم
روس که تا آن مقطع در اقتصاد دو سیاست کشور ما نقش مسلط را داشت) در برابر

بحرانهای عظیم داخلی و خارجی بلرزه افتاده بود، شکستهای متعدد رژیم امپریالیستی روسیه تزاری در جنبه‌های مختلف جنگ و ناتوانی او در سرکوب و مهار جنبش انقلابی داخل روسیه، متحدین او را در هیئت حاکمه ایران و بین طبقات ارتجاعی بوحشت می انداخت، لذا بموازات رشد روزافزون جنبش طبقه کارگر که به انقلاب اکتبر و پیروزی آن منجر شد، صف بندی نیروهای داخل ایران و تفادهای ناشی از آنرا نیز تغییر میداد. امپریالیستها و دربار، بطور کلی متکی به اشراف فئودال و قشعر روحانیون مرتجع صاحب زمین و بورژوازی کمپرا دور بودند که بیش از ۹۵ درصد زمینهای زیرکشت و کل اقتصاد و تجارت عمده داخلی و خارجی را در چنگ داشته و عامل عمده استثمای روغارت توده‌های زحمتکش خلق بودند. این اشراف و طبقات که در مقابل جنبشهای توده‌ای با هم متحد بودند، تحت تاثیر نفوذ تاریخی و رقابت آمیز امپریالیستهای روسیه و انگلیس، حاصل تفادهای درونی معینی نیز بودند که با درجه وابستگی سنتی و محلی آنها نسبت به یکی از دو قدرت امپریالیستی مشخص می شد، هرگاه تضاد بین این دو شدت می یافت، بموازات آن شکاف در درون هیئت حاکمه و طبقات ارتجاعی پدید آمده و آنها را به درگیریهای معینی نیز می کشاند و زمانی که در برابر جنبش توده‌ای و یا عمال خارجی، این دو قدرت بطور موقت با هم متحد می شدند و مواردی مثل قرارداد آسارتبار ۱۹۰۷، به توافق می رسیدند، دستگای داخلی نیز ظاهرا انسجام و اقتدار خود را بازیافت. (از دهه‌های نخست قرن اخیر، یکی از خود ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میهن ما، در رابطه با جنبشهای توده‌ای و انحرافات موجود در آنها به زمینه‌های فوق مربوط می شود، وقتی ویژگی تسلط اقتصاد، سیاسی و رقابت شدید این دو امپریالیسم را در مناطق مختلف کشور و بمدت طولانی و بتبع آن ناموزونی تکامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی مناطق مختلف کشور را مدنظر قرار دهیم، آنگاه درک این امر آسان تر خواهد بود، چه در میان بورژوازی و خرده بورژوازی و بعدها حتی در میان کمونیستها نیز، بودند رهبران ما دقی که قادر به درک تا شیرین

تضادها در شکل گیری رهبری ، شکست و یا پیروزیهای کوتاه مدت جنبشهای توده‌ای که توسط آنها هدایت و مهار می شده ، نبودند ، و در نتیجه به دام نیرنگ و فریب امپریالیستها و طبقات ارتجاعی حاکم گرفتار می آمدند . لازم به تذکر است که بلحاظ شرایط عینی و ذهنی و خلعت عمومی جنبشهای توده‌ای این دوران ، می توان گفت که امپریالیستها در عملی نمودن دسایس و توطئه‌های خود بطور عمده به طبقه بورژوازی ایران که بخشی از مالکین لیبرال ، خرده بورژوازی ، بازرگانان ، کسبه ، پیشه‌وران و دهقانان را به همراه می کشید ، متکی بودند . مبارزه جوشی او علیه برخی محدودیت‌های فتوای لیس و سلطه امپریالیستی و خلعت سازشکارانه او در این مبارزه ، آن زمینه عینی بود که از یک طرف اعتماد توده‌ها با لایحه خرده بورژوازی و دهقانان را نسبت به خود جلب می کرد ، از طرفی امپریالیسم با آگاهی از خلعت سازشکارانه او به هزار و یک حیل ، از جمله مذهب ، متوسل می شد و با کمک می کرد تا بجای رهبری واقعی و انقلابی توده‌های تحت ستم و استثمار ، در رأس جنبش قرار گیرد . تاریخ مبارزه طبقاتی صحت این امر را بارها به اثبات رساند) به هر حال تا شیرتغییر و تحولات فوق الذکر در مناطق شمالی کشور ، که سابقا ن متممادی تحت تسلط و نفوذ امپریالیسم روسیه بود ، خیلی بیشتر از سایر مناطق کشور نمود پیدا می کرد . بورژوازی کمپرادور ، اشراف زمیندار ، فتوادله‌ها و روحانیون متنفذ شمال در اتحاد با هم ، اقلام عمده صادرات و واردات مربوط به روسیه را در دست داشتند ، به همین خاطر هم نزدیک به ۹۰ درصد زمینهای قابل کشت در این نواحی ، زیر پوشش محصولات کشت و ریزی و صنعتی صادراتی به روسیه قرار گرفته بود ، لذا با مسدود شدن راههای تجاری و عدم امکان ادامه مناسبات اقتصادی و تجاری غارتگرانه ، و رکود حاصل از آن ، نه تنها طبقات استثمارگر فوق را من حیث المجموع از درآمد های سرشار خود محروم می کرد ، بلکه زمینه ساز جنبشهای توده‌ای را نیز در این مناطق ممکن می گرداند . این امر گرایش طبقات ارتجاعی فوق را (که بواسطه وابستگی همه جانبه به امپریالیسم روس تا دیروز در تضاد با امپریالیسم انگلیس قرار داشتند) به اتحاد با

امپریا لیسم انگلیس و امپراتوری که در آن ماه این پروسه، بخاطر وحدت منافع، کلیه آنها را صرف نظر از اینکه در کدام منطقه و به چه نحوی در غارت و چپاول خلق شرکت داشتند، به پایگاه عمده امپریا لیسم انگلیس تبدیل کرده بدین ترتیب زمینه‌های قرارداد ۱۹۰۹ که ایران را بطور کلی تحت الحمايه امپریا لیسم انگلیس قرار می‌داد فراهم گردید.

از سوئی تحت تاثیر جنگ و انقلاب روسیه، رشد جنبش داخلی، فرار کمیرا دورها، مالکین بزرگ و... به سایر مناطق (مناطق تحت نفوذ انگلیس)، کمیابی کالاهای امپریالیستی، فعالیت صنایع کوچک محلی را ممکن گردانند، لذا صنایع ملی در پاسخ به نیازمندیهای داخلی شروع به انکشاف نمود و بدین ترتیب یکبار دیگر زمینه مخالفت و مبارزه بورژوازی ملی را با سرمایه‌های خارجی بوجود آورد، از این روبرو آزادی ملی که خود را مخالف امپریالیسم و مناسبات فئودالی نشان می‌داد، در اتحاد با بازرگانان متوسط، مالکین کوچک و لیبرال و بخشی از خرده بورژوازی مرفه، تلاش می‌کرد تا با نفوذ و حمایت از جنبشهای توده‌ای، رهبری آنها را قبضه کرده و آنرا در جهت منافع خود سوق دهد.

در حالیکه توده‌ها بطور کلی با امپریالیستها، فئودالها و رژیم سلطنتی پیکار می‌کردند، بورژوازی در مخالفت با امپریالیستها و روس و انگلیس، به سایر امپریالیستها از جمله آلمان، ترکیه می‌کرد و در مخالفت با اشراف زمیندار، فئودالهای بزرگ و دستگاه دربار، خواهان آن بودند تا با حفظ سیستم موجودا صلاحاتی در آن بوجود آید، آنها که در تلاش قبضه رهبری بودند نه می‌خواستند و نه می‌توانستند که توده‌های به پا خاسته را به یک جنگ مسلحانه از دیدبخش هدایت کنند. اما جنبش توده‌ای این دوره، با جهت‌گیری شدید ضد امپریالیستی و ضد فئودالی خود، تحت تاثیر شکستهای متعدد روسیه تزاری و مارش ظفر نمون انقلاب اکتبر، هر روز اوج تازه‌ای می‌گرفت. رادیکالیسم موجود در این جنبشها مانع از آن بود که بورژوازی بتواند رهبری بلا فصل خویش را اعمال کند. از طرفی بدلیل نبود یک حزب سازمان‌یافته پرولتری، جنبش خود بخودی توده‌ها، به ناگزیر حول محور جریان‌های خرده بورژوازی سازمان می‌یافت، که

عمده‌ترین آنها جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان و به فاصله کمی بعد از آن، جنبش خیابانی در آذربایجان و کلنل محمدتقی خان در خراسان، رومی توان نام برد که در این میان جنبش جنگل، بواسطه نقش و اهمیت آن در جنبش سراسری از برجستگی خاصی برخوردار می‌باشد. جنبش جنگل که بواسطه ایدئولوژی و اهداف آتی آن، یک جریان خرده‌بورژوازیستی و ناسیونالیستی بود، تحت تاثیر ایدئولوژی (اسلام) درسالهای ۱۹۱۲ به بعد شکل گرفته و بعدها با رهبری میرزا کوچک خان، مبارزه مسلحانه را بر علیه اشغالگران خارجی، با هدف کسب استقلال سازمان داد. این جنبش در اوایل سلسله از حمایت وسیع توده‌های فقیر دهقانان و سایر زحمتکشها برخوردار بود، معذالک نمی‌توانست به تنهایی از محدوده محلی خود خارج شده و پیکار آزادیبخش انقلابی ملی را توسعه داده و به سرانجام برساند، گذشته از این که رهبری این جنبش به زهرناسیونالیسم آغشته بود، تحت تاثیر ایدئولوژی اسلام نمی‌توانست به نیاز توده‌های جنبش پاسخ مثبت دهد. بطور مثال با توجه به اینکه دهقانان عمده‌ترین نیروی آن (نیروی انقلاب) بشمار می‌رفت، معذالک برنامهای که از چارچوب مناسبات فئودالی فراتر نمی‌رفت، آنها تحت لوای برگشت به اصول اسلام، حق‌السهم ارباب را که مطابق قوانین اسلام $\frac{1}{10}$ بود، تثبیت و تضمین می‌کردند، و دهقانان را در حالی وادار به رعایت آن می‌نمودند که حداقل خواست جنبش، لغو مناسبات فئودالی و (بالاخص در منطقه شمالی) مصادر اراضی اشراف و زمینداران بزرگ و فئودالهای فراری و غیره بود. رهبری جنگل گمان می‌کرد که با اتکا به (اسلام) و افکار خرافاتی و با تکیه بر بخشی از مالکین و بورژوازی، می‌توان به امپریالیسم و ارتجاع داخلی پیرو شد. و به همین دلیل آنها ابتدا گرایش به اتحاد با کمونیستها را نداشتند، آنها از گذشته درس عبرت نگرفتند، نیم‌نگاهی به گذشته نزدیک نشان می‌داد امپریالیسم و ارتجاع داخلی در استفاذه از مذهب و خرافات مهارت بیشتری داشتند، رهبری جنگل در واقع امر، به ایدئولوژی و نیروهای تکیه می‌کرد که خود متحان خویش را پس داده و با رها مود استفاذه امپریالیستها

و در باره در تجدید و سرکوب جنبش قرا ر گرفته و بخشی از پیاپیها ی داخلی امپریا لیسم را تشکیل می دادند. بی جهت نبود که حتی امپریا لیسم آلمان در تقابل و ضدیت با امپریا لیسم روس و انگلیس در کشورما ، از جنبشهای ارتجاعی پان اسلامیستی حمایت می کرد و آنرا در میان توده ها اشاعه می داد. اینها از جمله عواملی بودند که تحقق وحدت با کمونیستها را به تعویق مینداخت ، حتی بعد از تأمین این وحدت نیز (که عوامل متعددی در آن دخیل بودند) رهبری جنگل نتوانست بطور کامل خود را از قید نفوذ عوامل ارتجاعی رها سازد ، این گرایشات از جمله عواملی بودند که بعدها زمینه اختلافات ، پراکندگی و سرکوب آنرا فراهم ساخت .

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر ، پایان جنگ جهانی اول ، جنبش انقلابی را ، مثل سایر کشورها ، در ایران نیز قدرت و اوج تازه ای بخشید. افشا و لغو قراردادهای تزاری و فراهوایی قشون مستقر در ایران ، دسایس امپریالیستها را عقیم می گذاشت ، توده های زحمتکش مردم آشکارا می دیدند که هم زنجیرهای آنها در اثر مبارزه تا پای جان ، توانسته اند یکی از بزرگترین قدرتهای امپریالیستی جهان و حاکم رژیم سلطنت مطلقه ایران را که سالیان متماد با سلطه جا برانه و مفسارزه کرده بودند ، شکست داده و حاکمیت سیاسی را به کف بگیرند. از طرفی سرنگونی حاکمیت تزاریسم در روسیه ، قطع سلطه وستم چندین ساله آن ، اخبار مبارزه کارخانه ها ، تاسیسات و تقسیم ملاک فئودالها ، اشراف و ملاکین بین دهقانان ، آنها را به شور و شعف و امید داشت و انقلاب را در ایران شعله و رتری ساخت .

امپریا لیسم انگلیس که در این دوره خود را در بلعیدن ایران بی رقیب می دیدا بتدا تلاش کرد تا با تکیه بر طبقات ارتجاعی حاکم (اشراف و فئودالها ، بورژوازی کمپرادور ، روحانیون صاحب زمین و دربار) و بستن قراردادهای ننگینی نظیر قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را تحت الحمایه کامل انگلیس قرار می داد ، و بطور کلی در غیاب رقیب خود و با توجه به اوضاع پیش آمده ، به اهداف قبلی خویش جامه عمل پوشانده و کار را یکسره

کند. این کوشش که به اشغال کامل ایران توسط انگلیس رسمیت می داد، تحت فشار جنبش انقلابی مسلحانه توده های مردم و حمایت بی دریغ حکومت نوبنیاد کارگران و دهقانان اتحاد شوروی از آن، این امر را برای مدتی به تعویق انداخت.

از طرفی متعاقب تثبیت و تحکیم دولت اتحاد شوروی و پیروزی آن بر دشمنان داخلی و خارجی و بیرون رانده شدن ارتش انگلیس و نیروهای ضد انقلابی روسیه از مناطق شمالی کشور توسط ارتش سرخ و تشدید مبارزه بر علیه امپریالیسم انگلیس، برقراری جمهوری اشتراکی گیلان، موج قیامهای مسلحانه توده های در سایر مناطق وحشت امپریالیسم انگلیس و طبقه کارترتجاعی حاکم از رشد و قدرت گیری و نفوذ روزافزون کمونیستها در بین توده های زحمتکش اهالی، پوسیدگی و عدم توانائی سلسله قاجار در مقهور کردن جنبش توده های انگلستان را بر آن داشت تا در سیاستهای خود نسبت به ایران تغییراتی را صورت دهد. این تصمیمات که ناظر بر پیش گرفتن سیاست نواستعماری در ایران بود، عمدتاً حول محور ایجاد حکومت متمرکز و قوی دور می زد که بتواند ضمن فریب و سرکوب جنبش توده های از لحاظ ضدیت با اتحاد شوروی، بمنظور تنگ تر کردن حلقه محاصره بدوران، و ضمن کارائی لازم، سرسپردگی مطلق نیز به انگلستان داشته باشد. این یکی از مشخصه های اساسی سیاست نواستعماری امپریالیسم انگلستان بود که در انطباق با شرایط ایران ب مورد اجرا گذاشته می شد. اما آنها که با روی کار آوردن سیدضیا، قدم اول را در عملی کردن سیاست جدید خود برداشته بودند با عدم موفقیت روبرو شدند، سیدضیا علیرغم نوکری حلقه به گشوش انگلیس، در دوره اول زمامداریش خواست تا با دستگیری پاره ای از اشراف و زمینداران بزرگ و عناصری از دربار، توقیف برخی از وابستگان به انگلیس و نزدیکی با اتحاد شوروی، توده ها را فریب دهد. سیدضیا پل را فرا تر گذاشت و در اعلامیه خود موزورانه از تفویض اراضی خالصه به دهقانان اعلام حق زحمتکشان در تماحب دسترنج خود اصلاح دوایر مالی و قضائی، استقرار انجمنهای شهر، ارتش ملی، سیاست خارجی معطوف به استقلال

واقعی، ابطال کاپیتا لاسیون، تجدیدنظر در مسأله امتیازات، الفسای قرار داد ۱۹۱۹، برقراری مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی و... را برای فریب افکار عمومی گنجانده بود. ما او شناخته شده تر از آن بود که بتواند با چنین مانورهائی نیات واقعی خود را پرده پوشی کند، لذا این تاکتیکها با شکست مواجه شد، از این رو چهره دیگری لازم بود. رضا خان چهره‌ای بود فاقد سوء پیشینه و تقریباً مستقل از اشراف و فئودالها، بطور کلی دارای آن ویژگیهای لازمی بود که می توانست در خدمت سیاست جدید امپریالیسم انگلیس قرار گیرد. رضا خان با تظاهر به آزادیخواهی، میهن پرستی و با سابقه عدم تعلق به طبقات ارتجاعی حاکم و مبارزه با سیدضیا که در آن موقع به عنوان نوکر انگلیس شناخته می شد و از طرفی مبارزه با رژیم پوسیده و استبداد سلطنتی قاجاریه، باعث شد تا اقشار نسبتاً وسیع جامعه به دنبال او بروند. از طرفی رضا خان با دادن شعار جمهوری همراه با تجددخواهی و اعلام برخی رفرمها، بورژوازی ملی ایران را نیز که اقشار وسیعی از خرده بورژوازی را بدنبال خود می کشید و در پی راهی برای کسب قدرت بود، با خود همراه کرد، بدین ترتیب نه تنها مورد حمایت اقشار وسیعی از مردم قرار گرفت بلکه اعماد نیروهای انقلابی، از آن جمله کمونیستهارا نیز به خود جلب کرد. اما همه اینها جز فریب بیش نبود، رضا خان به کمک امپریالیسم انگلیس روی کار آمده بود و در آن دوره، اوضاع خاص و شرایط ویژه‌ای که او را سرکار آورده هیچ وجه نمی توانست حکومتی ملی و دمکراتیک را جایگزین سلطنت استبدادی و مناسبات مطلق فئودالی بنماید، همان گونه که حتی انقلاب مشروطیت با آن همه فداکاری و مبارزات تسوسوده‌ای، نتوانست چنین تغییر کیفی را بوجود بیاورد. از این رو رضا خان از همان اول با برنامه امپریالیستها در فکر تصاحب تاج و تخت سلطنت بود. از آن رو که در آن شرایط این شکل حکومت مناسب ترین شکلی بود که هم انگلستان و هم طبقات ارتجاعی حاکم متفقاً خواهان آن بودند، حکومتی که بتواند ضمن سرسپردگی به امپریالیستها از منافع اشراف فئودال، ملاکین و کمپرادورها در مقابل جنبش کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان شهری و

روستائی حمایت کرده و نسبت به نیا زهای سرمایه خا رچی اقدامات مثبتی را در عرصه های مختلف سیاسی ، اقتصادی جامعه به عمل آورد . لذا بعدها او نه تنها شعار جمهوری خواهی را بکناری نهاد و سلطنت را تصاحب کرد ، بلکه بعنوان عامل سرسپرده امپریا لیسیم ، کمپرادورها و فئودالها ، سرکوب جنبشهای توده ای و سازمانهای انقلابی را پیشه کرد و بتدریج خود نیز با تملک املاک وسیع و تصاحب کارخانه ها و صنایع بزرگ به یکی از بزرگترین فئودال کمپرادورهای زمان خویش تبدیل گردید . دقیقاً تمامی اقدامات او در جهت تمرکز قوا ، سیستم بندی ادارات ، اقدامات در مورد راههای شوسه و آهن ، سرکوبی برخی خوانین ، منطبق بر خواست امپریا لیستها و برای تسهیل غارت منابع کشور و اعمال ستم و استثمای بر توده های رنج دیده مردم عملی می گردید .

www.iran-archive.com

تاسیس حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست ایران که در شرایط اقتصادی، اجتماعی فوق الذکر پایه گذاری شده بود، تا آن موقع با شرکت موثر در مبارزات مسلحانه و فعالیتهای سیاسی وزنه عمده ای را در جنبش بخوداختصاص داده و از اعتبار زیادی برخوردار شده بود، نیز دچرا انحرافات و اشتباهات مهمی گردید. از جمله بخش اکثریتی از آن بدام نورهای فریبکاران ارتجاع در غلطید و به حمایت از رضاخان پرداخت و تاکنگره دوم که با کمک کمینترن، جناح انقلابی اقلیت توانست جناح پورتونیست را از صفوف حزب تصفیه کند، باعث انفعال حزب و کمک به انحرافات فکری عمومی از شناخت ماهیت ارتجعی و وابستگی رضا شاه به امپریالیستها گردید.

لذا اکنون که بطور اجمال نقش طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی تابع آنها و چگونگی شرکت در مناقشات اجتماعی، برنامه، اهداف، تاکتیکها و همچنین نقش امپریالیسم و طبقات ارتجعی حاکم تا حدودی روشن شد، تاریخچه، برنامه و تاکتیکهای حزب کمونیست بعنوان حزب طبقه کارگر ایران را مورد بررسی اجمالی قرار داده و تحولات را همراه با آن

دنبال می کنیم .

ستمواستثما چندین ساله اقتصاد سیاسی ایران توسط امپریالیستها و ستم‌توانفرسای فئودالیسم ، هر ساله دهها هزار نفر از کارگران ، دهقانان ، پیشه‌وران و صنعتگران خرد را از هستی ساقط کرده روانه بازارهای کار در روسیه می نمود . این انبوه مهاجرین که عمدتاً جذب صنایع نفت ، گاز و سایر صنایع باکو ، ماوراقفاز ، ترکستان و دیگر استانهای همجوار می گردیدند ، از اوایل قرن بیستم ، بموازات رشد و گسترش جنبش سوسیال دمکراتیک و کارگری روسیه ، نه تنها به خود آگاهی طبقاتی و آگاهی سوسیال دمکراتیک دست می یافتند بلکه بتدریج جذب تشکلهای کارگری و حزبی شده و همراه با سایر کارگران پیشرو به فعالیتهای سوسیالیستی و دمکراتیک روی می آوردند . این انبوه کارگران که همواره بین ایران و روسیه در رفت و آمد بودند ، همراه خود ، آگاهی سوسیال دمکراتیک را نیز با کوله باری از تجربه مبارزاتی به ایران می آوردند . بدین ترتیب زمینه‌های شکل و فعالیت هسته‌ها و گروه‌ها سوسیال دمکرات از بدو انقلاب مشروطیت بوجود آمد (در صفحه‌های قبل راجع به فعالیت سوسیال دمکراتها در مراحل مختلف انقلاب مشروطیت سخن گفتیم) در آستانه انقلاب اکتبر ، تعداد این کارگران به "حدود ۳۰۰ هزار نفر" می رسید که ترکیب عمده آنها را اهالی مناطق شمال ایران با لایح آذربایجان ، گیلان و مازندران و خراسان تشکیل می داد . از اوایل ۱۹۱۱ تا اوایل جنگ جهانی اول و انقلاب فوریه و در دوران تسلط ارتجاع و رکود کوتاه مدت جنبش توده‌ای ، فعالیت سوسیال دمکراتیک چند سال موقری در داخل صورت نگرفت ، لذا پیشروترین و آگاه‌ترین کارگران مهاجر ایرانی ، همراه با روشنفکران کمونیست یا در چارچوب تشکیلاتی احزاب سوسیال دمکرات و با لایح حزب بلشویک فعالیت و مبارزه می کردند و با اینکه بصورت مستقل در هسته و سازمانهای کارگری فعال بودند ، بعد از انقلاب فوریه - اکتبر ، کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی از صفوف احزاب سوسیال دمکرات خارج شده و همراه با هسته‌های سوسیال -

دمکرات داخل که بتدریج شکل گرفته بودند ، تشکیلات مستقلی بنام حزب عدالت بوجود آورده‌اند . بعد از پیروزی انقلاب کمپرسوسیالیستی اکتبرورشد وگسترش جنبش انقلابی در داخل ، فضای مناسبی جهت فعالیت‌های سوسیال دمکراتیک ایجاد گردید ، قبل از انقلاب اکتبر ، اشراف زمیندار ، مالکین بزرگ ارضی ، بورژوازی کمپرادور ، درسراسر شمال و مرکزیمثلاً به پایگاه داخلی امپریالیسم روسیه تزاری و عامل سرمایه آن بشمار می رفت که بعد از سرنگونی تزاریسمزیرفشار جنبش انقلابی ، بمنطق مرکزی تحت سلطه انگلیسها عقب نشینی کرده ویا به دست انقلابیون اسیر شدند . بدین ترتیب پیروزی انقلاب اکتبر به سلطه چندین ساله امپریالیسم روس در ایران خاتمه داد و عامل داخلی آنرا از خطه شمال به عقب راند ، بموازات این تحول بزرگ ، جنبش انقلابی که سالها در این مناطق جریان داشته و هیچوقت به خاموشی کامل نگراشیده بود ، اوج وگسترش با زهم بیشتری گرفت . تحت تاثیر بحران اقتصادی سالهای ۱۲۹۷-۸ قحطی وگرسنگی ، مصائب جنگ و... ، کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی این مناطق به جنبش انقلابی رو آورده و فضای دمکراتیک مناسبی جهت فعالیت‌های سیاسی همه جانبه ایجاد گردید ، در چنین شرایطی حزب عدالت بمثلاً به نماینده طبقه کارگران ایران ، لزوم فعالیت گسترده در داخل را بمثلاً به امری فوری در دستور روز قرار داد . از لحاظ تشکیلاتی ابتدا مبلغین و مروجین را بداخل اعزام نمودند سپس در زمینه ایجاد شده ، کمیته های اصلی را ابتداء در شهرهای خراسان ، گیلان ومازندران ، آذربایجان و سپس در مناطق مرکزی ، قزوین ، زنجان ، کرمانشاهان ، تهران... سازماندهی کرده و بصورت فعالی در جنبش مسلحانه جنگل شرکت نمودند . طبق اسناد موجود ، تامقطع کنگره اول حزب ، مجموعاً ۶۰۰۰ عضوا در صفوف خود متشکل کرده بود در سخت ترین روزهای ارتجاع ، حزب کمونیست (حزب عدالت) بیش از شش هزار عضو در سازمانهای مخفی خود داشت ، دوماه پیش مانام نویسی در ارتش سرخ ایران را آغاز کردیم . تعداد دادا وطلبین آنقدر کثیر بود که مانا چارنا نویسی را متوقف ساختیم ، زیرا از نظر فنی این

امکان را نداشتیم که همه‌دا و غلبین را با نذازه کافی آماده سازیم" (گزارش اولین کنگره حزب توسط سلطانه نژاده). بدین ترتیب حزب عدالت کسه فعالیت خود را در فضای نیمه‌دمکراتیک با عناصراکادری که از نزدیک در مبارزات طبقه‌کارگروسیه شرکت کرده و تجربه اندوخته بودند، آغاز نمود، با استفاده از شرایط و موقعیت مناسب پیش آمده و علیرغم نحرافات و اشتباهات متعدد توانست سازمانهای خود را در داخل رشد و استحکام بخشد و به نحو موثری در مبارزات توده‌ای شرکت کند.

با انعقاد نخستین کنگره حزب در ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۵ که در آن ۴۸ نماینده از بخشهای مختلف تشکیلات در داخل و نمایندگان کمونیستهای مقیم ترکستان و قفقاز شرکت کرده بودند، نام حزب عدالت به حزب کمونیست ایران تغییر یافت. از سایر مسائل که بگذریم، نکات اساسی برنامه و شعارهای حزب که در این کنگره به تصویب رسید عبارت بود از:

"اخراج امپریالیسم انگلیس، سرنگونی رژیم قاجار، اعلام جمهوری دمکراتیک". از نکات برنامه‌ای: "مصاحبه زمینهای مالکان بزرگ، فئودالها و تقسیم بلاعوض آن میان دهقانان، لغو کلیه امتیازات خارجی، پشتیبانی از جنبش پرولتاریای سراسر جهان و دفاع از اتحاد شوروی" (۱۰۶). اما بعد از پلنوم اول که همزمان با برگزاری کنگره خلقهای خاور بزرگزار شد، تزه‌ای سیاسی حیدرخان عمواوغلی همراه برنامه حد اقل بعنوان مکمل این برنامه در دستور حزب کمونیست ایران قرار گرفت (۱۰۷) کسه رئیس عمده آن مسائل اساسی زیر را در بر می گرفت:

"ایران در حال حاضر در آستانه عبور از پذیرش‌های وایلی و فئودالی به سوی سرمایه‌داری است... ایران فاقد صنایع بزرگ است... بدلیل رقابت امپریالیستها، گامهایی که برای ایجاد صنایع داخلی برداشته شده بود، خنثی گردید... یگانه طبقه مولد دهقانان هستند که زیر استعمار شدید ملاکان فئودال و دولتهای متکی بر این طبقات می باشند...

ایران فاقد صنایع بزرگ ماشینی است، گامهایی که برای ایجاد صنایع در اوایل سده حاضر برداشته شده، در نتیجه رقابت امپریالیسم

انگلیس و روس خنثی گردید، بنا بر این در مرحله فعلی ایران فاقد پرولتاریای صنعتی است ... صدها هزار از پیشه‌وران صنایع دستی در اثر رقابت خارجی به صف بیکاران و لومپن پرولتاریای شهرا فزوده شده‌اند، سرمایه‌بازرگانی که مقامت بیشتری نشان داده‌اند نیز در اثر انحصار اعتبارات در دست بانکهای خارجی در آستانه ورشکستگی کامل است ... این وضعیت سخت و سنگین تجار کوچک و متوسط بورژوازی ایران تاحدی روحیه انقلابی در آنان ایجاد می‌کند ... از آنجائی که فعالیت اقشار مختلف روحانیون نقش مهمی در صف بندی نیروها و طبقات اجتماعی بازی می‌کرد لذا در تظاهرات این مورد نیز اشاره می‌شود، مثلاً گفته شده: "روحانیون در ایران فوق العاده زیادند (این قشر تقریباً دارای سه میلیون نفر است!!) و در زندگی کشور نقش بزرگی بازی می‌کنند زیرا که قدرت قضائی، فرهنگ مردم و کارتا مین اجتماعی همه در دست روحانیون است ... قشر فوقانی آن، زمینهای وسیعی بدست آورده به مالک تبدیل شده‌اند که دهقانان را استثمار می‌کنند، این روحانیون تاحداً علامت جمعند و کاملاً طرفدار دولت شاه‌اند، بخش دیگر روحانیون که بیشتر شهری هستند از زمین و املاک وقفی عایسده ندارند لذا از لحاظ منافع اقتصادی خود کاملاً به بورژوازی وابسته‌اند بعضی از اینها طرفدار اصلاحات دمکراتیک هستند و عملاً در انقلاب ۱۹۰۸ شرکت کردند ... در این تظاهرات گفته می‌شود: "طبقه حاکمه متکی به ملاکان بزرگ است که تعدادشان در سرانگشور از ۳۰۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کند و هر یک از آنها دارای دهها و صدها ده هستند ..."

از اینجاست نتیجه گرفته میشود که ایران نه تنها در حال معیشت اقتصادی نیست بلکه منحنی نزول را طی می‌کند لذا وضع موجود زمینه مناسبی برای انقلاب فراهم ساخته است "جمهوریخواهان در تظاهرات خود صف بندی نیروها و طبقات اجتماعی را بدین شکل فرموله کرده‌اند:

الف - هزاران صنعتگر و پیشه‌ور ورشکسته، کارگران کارخانه‌های بسته شده و دهقانان بی زمین

ب - دهقانان، رعیت چندین میلیونی که تحت فشار حاکمیت بسر

زمین آبا دگرده خود و بر باغ و احشام محرومند، بیرحمانه از طرف مالکین
خانها و مجتهدها استثمار می‌شوند

ج - طبقه چندین میلیونی کسبه کوچک و متوسط که عده شان به $\frac{2}{5}$ -
میلیون نفر بالغ می‌شود.

تمامی طبقات نامبرده در بالا اینک پانزده سال است که در حال جوش
و خروش انقلابی هستند و بدتر شدن وضع اقتصادی موجب افزایش انسرژی
انقلابی آنهاست ... از احکام نامبرده در بالا بر می آید که حزب کمونیست
ایران در مقابل خود دو هدف نزدیک دارد:

۱- تا مبنی اعتلا و گسترش نهضت آزادبخش ملی که هدف را نهدن
امپریالیستهای انگلیسی از ایران و در ارتباط نزدیک با آن سرنگون
ساختن حکومت شاه ...

۲ - در جریان مبارزه علیه امپریالیستهای انگلیس متحد و متشکل
کردن دهقانان و مستمندان شهری و ایجاد خودآگاهی طبقاتی در آنان تا
پس از پیروزی بر امپریالیستها، بتوان مبارزه ملی را به مبارزه طبقاتی
و نهضت آزادبخش ملی را به نهضت کمونیستی تبدیل کرد.

موافق با این هدفها، حزب کمونیست ایران نزدیکترین وظایف
خود را چنین مطرح می نماید:

۱- تربیت عده زیادی که در محکم حزبی که حزب بتواند بوسیله آنان
رهبری مستقیم بر توده های وسیع طبقات زحمتکش را در دست بگیرد

۲ - گردآوردن همه نیروهای انقلابی کشور در اطراف حزب و زیر پرچم
نهضت آزادبخش ملی

۳ - تبلیغ و تهییج وسیع برای نشان دادن ماهیت امپریالیسم
جهانی و سیاستهای انگلیس در ایران

۴ - کار تبلیغاتی دامنه دار در میان دهقانان و مستمندان شهری به
منظور ایجاد آگاهی طبقاتی

۵ - کار وسیع تشکیلاتی بین طبقات زحمتکش، ایجاد اتحادیه ها و
مساعدت به گسترش نهضت سندیکائی و تعاونی و دادن محتوای انقلابی به

آنها ورهبری مشی سیاسی آنها

۶ - ایجاد نیروهای مسلح انقلابی ملی برای مبارزه با امپریالیستها

ودولت شاه

۷ - سرنگون ساختن دولت شاه و ایجاد نظام سیاسی نوینی که از لحاظ

سازمانی شکل حکومت شوروی داشته باشد بدون کنار گذاشتن خرده بورژوازی

و بطور کلی خط مشی عمومی در این تزه عبارت است از اتحاد بر علیسه

سلطنت مستبدقا جا روا مپریالیسم .

بعدا زکنگره وپلنوم اول ، علیرغم بروز اختلافات متعدد که حول محور

نیروهای رهبری کننده انقلاب ، شعارهای عمده ، مسائل ارضی دور

می زد ، حزب کمونیست با اتکا به خط مشی عمومی فوق و با توجه به موقعیت

ویژه ای که حضور ارتش سرخ در مناطق مرزی شمال ، پیش آورده بود ، در

ائتلاف با نیروهای جنک حکومت شوروی گیلان را بصدارت میرزا کوچک خان

تشکیل دادند . در مبارزات مسلحانه و قیامهای آذربایجان (خیابانی)

خراسان (کلنل محمدتقی خان) با زهم آذربایجان (لاهوتی) نقش فعالی

ایفا نمودند ، نیروهای مسلح حزب در جنگ با نیروهای دولتی و امپریالیسم

انگلیس و عقب راندن آنها از مناطق شمالی ، به موفقیت های شایانی

رسیدند .

در این مقطع حزب کمونیست با گسترش تشکیلات خود به مناطق مرکزی

و با سازماندهی و کارمیان کارگران و حمتکشان و نفوذ در بین دهقانان ،

تشکیل اتحادیه ها ، جمعیت ها ، سازمان جوانان ، زنان ، نفوذ و تشکیل

فراکسیون در حزب اجتماع عیون ، رهبران خرده بورژوازی جنبشها به هراس

انداخت ، لذا تحت تاثیر تبلیغات امپریالیستی و مرتجعین داخلی و برخی

اشتباهات رهبری حزب (که در جای خود بدان خواهیم پرداخت) باعث شد تا

میرزا کوچک خان نسبت به کمونیستها روش خیانت آمیزی در پیش بگیرد . از

این روزمانی که نیروهای ارتجاع و در رأس آن رضا خان سردار سپه آماده

قشون کشی به مناطق شمالی بود ، بزرگترین ائتلاف کمونیستها و خرده -

بورژوازی که حکومت شوروی گیلان متکی بر آن بود ، از هم پاشید و در پی

یک سلسله عوامل دیگر، سرانجام نهضت جنگل باشکست مواجه گردید، و به موزات آن تشکیلات حزب نیز در این مناطق از هم پاشید و کمیته مرکزی به تهران منتقل شد.

"در این دوره حوزه های کمونیستی در تهران رونقی گرفت. اتحادیه ها زیادی تشکیل شد از قبیل اتحادیه چا پخانه ها، کفاشها، خیابانها، نساجها، تگرافچیها، کارمندان پست، قنادها، مستخدمین، معلمین و غیره، در این ایام در حدود ۸۰۰۰ کارگردان اتحادیه ها عضویت داشتند و فعالیت این اتحادیه ها تقریباً علنی بود. در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۲: اعتصابات گوناگونی در ایران از جمله در تهران رخ داد، اعتصابات کارگران خیابان، مستخدمین پست، اتحادیه معلمین، نساجان و چا پخانه های تهران معروف است. اعتصاب کارگران چا پخانه دولت را مجبور کرد بیست روزنامه مترقی را از توقیف درآورد. در سال ۱۹۲۲، سی هزار کارگردان اتحادیه های صنفی متشکل و به مبارزه سیاسی - اقتصادی مشغول بودند" (خاطراتی از حزب کمونیست ایران، اردشیر آوانسیان). در نوامبر سال ۱۹۲۲ (سلطانزاده در گزارش خود می نویسد: "در حال حاضر در ایران این سازمان (حزب کمونیست) دوازده هزار عضو دارد. در کنایه این اتحادیه های کارگری در ایران در سراسر کشور پانزده هزار عضو دارند که از آنها دوازده هزار نفر در تهران متمرکز است" اتحادیه های تبریز نزدیک به بیست هزار...") حزب کمونیست هنوز بر زمین میخوابیده و کمالاتیک ناشی از فشار توده ای و مناقشات داخلی و بین المللی فعالیت می نمود که زمینه روی کار آمدن رضاخان توسط امپریالیسم انگلیس فراهم شده و براریکه قدرت تکیه زد. در این دوره بورژوازی ملی همراه با عناصر لیبرال و اقلیت رومانیایی خرد بورژوازی که در جنبش ضد سلطنت قاچاریه، حرکتی از خود نشان می دادند به خاطر حفظ منافع اقتصادی خود که (بخاطر محدودیت های جنگ و به طور قطعی، گسترش یافته بود) و نیز بواسطه ترس از تعمیق جنبش توده ای و در پی وعده و وعیدهای رضاخان و در تلاش برای سهم شدن در قدرت سیاسی، از خود تردید و تزلزل نشان داده و به دنبال آن روانه گردید. اما همان

طور که قبلاً اشاره کردیم، اکثریتی از رهبری حزب کمونیست نیز بیدار مفریب
 امپریالیسم انگلیس و عامل دست نشاندگان، رضاخان، گرفتار آمدند،
 حزب کمونیست در اثر سلطه اپورتونیسیم در صفوف ورهبری خود، گذشته از
 اینکه به تاکتیکیهای مبارزاتی خودناشی از مصوبات کنگره اول و پلنوم
 اول پشت کرد، بلکه کار را بجائی رساند که از رضاخان (هنگامی که از سر-
 کوب شورش جنوب برمی گشت) با شعار "من رضا و تورا و ملت ایران رضا"
 استقبال نمود. جناح اپورتونیست حزب در وجود رضاخان آن عنصر
 دمکرات و ملی را می دید که با هدف کسب استقلال اقتصادی و سیاسی وندای
 جمهوریخواهی وارد صحنه سیاسی کشور شده بود. سیاست "ملی" دانستن
 رضاخان از سوی بخشی از رهبری اپورتونیست حزب کمونیست، در این دوره
 لطمات جبران ناپذیری بر جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلق وارد
 آورد اما رضاخان که با دسایس امپریالیسم انگلیس و با تکیه بر فریب و
 سرکوب روی کار آمده بود، بعد از انفراد حزب و عناصر انقلابی بورژوازی
 ملی و بعد از کسب موفقیت در سرکوب جنبشهای مسلحانه مناطق شمال،
 آذربایجان و خراسان، با توجه به اینکه حزب کمونیست با تشکیلات گسترده
 و سراسری خود می توانست آن مانع عمده ای باشد که در برابر امپریالیسم
 انگلیس و رژیم دست نشاندگان مقاومت کند، لذا علیرغم حمایت جناح
 اکثریت حزب از رضاخان و معرفی او بعنوان چهره ملی و انقلابی، کسار
 سرکوب سازمانهای حزبی را در دستور قرار داد، رضاخان تا وقتی اجازه
 فعالیت به احزاب از جمله حزب کمونیست را می داد که در فریب توده ها و
 تکمیل نقشه های ضد خلقی خود توفیق حاصل نماید، اکنون که پایه های
 حاکمیت خود را مستحکم می دید نمی توانست دست خود را رو کند، او که به
 وسیله دیپلماسی امپریالیسم پیرو مکاران انگلیس تغذیه می گردید، با توجه
 به موقعیت مشخص و شرایط ویژه تاریخی و اوضاع عمومی جنبش و سازمانهای
 انقلابی، دقیقاً تاکتیکی را بکار می بست که توسط آن به ترتیب دشمنان
 خود را شناخته، آنها را منفرد کرده و به ترتیب از میدان به در می کرد، به
 طوری که بعد از استحکام پایه های سلطنت خود، تقریباً همه احزاب و

سازمانها، از جمله احزاب دولتی را ممنوع و سرکوب و اکثر حرکتها را خاموش نمود، (لازم به یادآوری است که همان تاکتیک بعد از گذشت نزدیک به شصت سال توسط رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در کشور ما، علیه جنبشش بوده‌ای و سازمانهای سیاسی انقلابی آن به کار گرفته شد)

رضاخان که بموازات تحکیم پایه‌های سلطنت خود، با تماحب زمینها کشاورزی وسیعی، تبدیل به یکی از زمینداران بزرگ می‌شد، حرص جمع آوری ثروت اورا بسوی خریدکارخانه‌ها، از جمله نساجی مازنداران کشاند بطوری که در اندک مدتی خود جزو بزرگترین سرمایه‌دارها و فنودالهای ایران گردید. لذا بتدریج که چهره واقعی رضاخان نمایان می‌گردید، و برنامهای امپریالیسم انگلیس جنبه عملی تری به خود می‌گرفت سرمایه ملی فرصت کوتاه مدت انکشاف دوباره خود را از دست داده و یکبار دیگر به زیر منگنه پول و گالاهای امپریالیستی و مناسبات فنودالی حاکم قرار می‌گرفت، لذا بتدریج بخشی از بورژوازی ملی و خرده بورژوازی که فشار و محدودیت بیشتری احساس می‌کرد، ندا را جدا می‌شدند، این پروسه هر چه سریع تر جلومی رفت، بورژوازی کمپرادور، مالکین فنوسودال، زمینداران بزرگ، روحانیون صاحب زمین و سایر مرتجعین حامی رضاخان، اورا شدیداً مورد حمایت قرار داده و بعنوان پایگاه داخلی سلطنت او عمل می‌کردند.

علت وزمیننه عینی اتحاد فنودالها و کمپرادورها و حمایت بی چون و چرای آنها از رژیم سلطنتی رضاخان، عبارت از این بود که بورژوازی - کمپرادور که از تجارت گالاهای امپریالیستی به سودهای کلانی دست می‌یافت، مسلماً انباشتی که از این طریق بوجود می‌آمد در آن شرایط نمی‌توانست در راه ایجاد صنایع داخلی (ملی) بکار گرفته شود، سرمایه گذاری در صنایع داخلی گذشته از اینکه مواجه با مشکلاتی از قبیل مسائل کارگری و غیره بود بلکه اساساً کارهای داخلی در رقابت با محصولات خارجی سودآوری خود را از دست داده و نمی‌توانست سرمایه گذاری را بسوی خود جلب کند. بقول مارکس "سرمایه همیشه و همواره گرایش به افزایش نرخ

سود حاصله از تجارت خارجی نسبت به نرخ سود در صنایع و تولیدات داخلی در صد بالایی را بخود اختصاص می داد. از طرفی تحت تاثیر تحولات ناشی از سلطه امپریالیستی که بخش زیادی از اقتصادیات کشاورزی به محصولات صادراتی بعنوان مواد خام تخصیص یافت، کمپرادورها را بر آن میداشت تا در ارتباط با مناسبات حاکم، اضافه انباشت سرمایه های با آورده خود را بیشتر به خرید و اجاره زمینهای بزرگ کشاورزی اختصاص دهند تا از طریق استثمار شدید دهقانان سودهای با زهم بیشتری را بدست آورند، بنا بر این وجود مناسبات فئودالی در شرایط سلطه امپریالیستی، نسه تنها مانع سودبری آنها از تجارت کالاهای خارجی نبود بلکه با اتکال به این مناسبات اضافه ارزش تولید شده توسط دهقانان را نیز بخود اختصاص می دادند. با این شیوه بصورت بی رحمانه ای دهقانان را استثمار میکردند بدین ترتیب زمینه مادی حمایت از مناسبات فئودالی حاکم و رژیم استبداد سلطنتی رضاخان ایجاد شده و با منافع بورژوازی کمپرادور و اشراف زمیندار و فئودالها همخوانی میکرد. تغییر و تحولات این دوره چهار لحاظ اقتصادی و چهار لحاظ سیاسی دقیقاً منطبق بر خواست سرمایه خارجی صورت می گرفت، تغییرات تاحدی انجام میشد که امکان گسترش بازار و اخذ مواد خام و بطور کلی غارت و چپاول خلق را تسهیل گردانند لذا دستگاه سلطنتی رضاخان از لحاظ داخلی متکی بر بورژوازی کمپرادور، مالکین بزرگ، فئودالها و لحاظ خارجی مورد حمایت امپریالیسم و متکی به آن بود از جمله خود رضاخان هم از مناسبات فئودالی حاکم و هم از کمپرادور و رژیم، به ثروت خود می افزود.

در چنین شرایطی جناح راست حزب دموکریست که رهبری آنرا در دست داشت معتقد بود که با کودتای رضاخان، بورژوازی ملی به حکومت رسیده است، این فرزندان خلف برنشتینها، کائوتسکیها، این منشویکهای وطنی می گفتند " به هر حال رضا شاه از میان توده های مردم برخاسته، دارای روح میهن پرستی است"، " کودتای رضاخان معنایش سقوط حکومت فئودالی و استقرار حکومت بورژوازی است"، " این کودتا مبداء جدیدی

در تاریخ معاصر ایران است. " رویزیونیستهای وطنی (که نوه و نتیجه های آنها هنوز هم دست از سر مردم برنداشته اند) از اینجا با بین نتیجه میرسیدند که با وجود دولت رضا خان و با حمایت پرولتاریا و حزب کمونیست از آن، نه تنها می توان مبارزه ضد امپریالیستی را پیش برد، بلکه گذار مسالمت آمیز نیز با وجود دولت رضا خان امکان پذیر است" ، از جمله در مورد حزب "ایران نو" که توسط کمپرا دورها و عناصر ارتجاعی وابسته به محافل امپریالیستی و نمایندگان اشراف زمیندار و فئودالها و در رأس آنها خود رضا خان تاسیس شده بود، می گفتند "اعضای حزب کمونیست همچنان که قبلا در حزب اجتماع عیون (اجتماع عیون یک حزب ملی و خرده بورژوازی بود که عناصری بورژوازی ملی را نیز در بر می گرفت) فعالیت می کردند باید به حزب "ایران نو" (که حزبی فاشیستی و ارتجاعی بود) نیز داخل شوند فعالیت کنند و از طریق ایجاد فراقسیون، اهداف حزب کمونیست را در آن پیش ببرند. اما در مقابل جناح انقلابی حزب قرار داشت (در آن مقطع در اقلیت بودند) که معتقد بودند "رضا خان از همان ابتدا بنا به صوابدید امپریالیسم انگلستان به سرکار آمده و منافع فئودالها، ملاکین و کمپرادورها را نمایندگی می کند، و حزب "ایران نو" را یک حزب فاشیستی ارزیابی می نمودند که تحت حمایت رضا خان بوجود آمده و هدف آن جز سرکوب کمونیستها و قلع و قمع جنبشهای توده ای و کارگری چیز دیگری نیست و حزب کمونیست بایستی ماهیت ارتجاعی این حزب را در برابر توده ها آشکار سازد و برای توده ها توضیح دهد که "این حزب در دست انگلیسها وسیله جدیدی از وسایل مهم برای فریب ملت و اسیر کردن مملکت است". در تئزهای سیاسی کنگره دوم، (نظراقلیت انقلابی) در مورد ماهیت کودتای رضا خان چنین گفته می شود "درس و تجربه روشنی که از مسأله کودتای رضا خان گرفته می شود این است که این کودتا و مخصوصا رژیم سیاسی که بعد از آن برقرار گردید، هر تصور واهی را راجع به امکان یک ترقی صلح آمیز مبارزه طبقاتی در ایران بر طرف نموده است" یا اینکه گفته می شود "از روزی که رضا خان بر عرصه سیاست قدم گذاشت متکی به انگلیس بود ولی تا

سال ۱۹۲۵ خیلی ها به این حقیقت پی نبرده بودند ، بعد از خفه کردن شورشی انقلابی توده زحمتکشان و بعد از تا جگذاری ، اتحاد محکمی بین رضا خان و انگلیس بسته شد بنا بر این هرگاه بگوئیم که در ردیف مدافعین تخت و تاج رضا شاه پهلوی که عبارت از اعیان ، اشراف ، روحانیون ، یک قسمت از بورژوازی هم کمپرادور هم جا گرفته ، اغراق نگفته ایم . این مساله نافی آن نیست که گاهی هم رضا خان برخلاف سیاست استعماری انگلستان تحت فشار ملت اجبارا قدمهایی بردارد " (اشاره به لغو قرارداد ۱۹۱۹) .

در پی تغییر و تحولات و روی دادهای فوق ، موضع گیری نسبت به حکومت رضا خان آن اختلاف محوری بود که از ضرورت پاسخ به مسائل مبهم جنبش ناشی می گردید که ناگزیر به ارائه دو خط مشی متفاوت در تامل می عرصه های ایدئولوژیک ، سیاسی ، عملی و مسائل مربوط به برنامه و استراتژی و تاکتیک در حزب کمونیست می گردید ، از این رو کنگره دوم حزب کمونیست که در تاریخ ۱۳۰۶ در شهر ارومیه تشکیل گردید موضوع روشن نسبت به حکومت رضا خان را جزو مباحث عمده خود در دستور قرار داد ، لذا در شرایطی که جامعه در وضعیت بحرانی قرار داشت و وضعیت انقلابی بر آن حاکم بود و در شرایطی که امپریالیسم و ارتجاع مشغول فریب مردم ، سرکوب جنبش و تحکیم مواضع خود بودند ، حزب در اثر اختلافات ، نه تنها به انفعال مبتلا شد بلکه دچار انشقاق گردید و بدلیل تسلط اپورتونیسم بر آن از هرگونه عمل انقلابی و مستقیم در راستای تحقق برنامه خود و کسب حاکمیت سیاسی بدور ماند . اما علیرغم آن ، جناح انقلابی (اقلیت) با کمک و مساعدت کمینترن تحکیم یافت و در کنگره دوم موفق شد اپورتونیستها را از صفوف حزب براندوزی تجزیه و تحلیل هشیارانه از ماهیت حکومت رضا خان و نقشه های امپریالیسم انگلیس پرده بردارد ، سیاست روشنی را نسبت به اوضاع در پیش بگیرد . کنگره دوم همچنین موفق شد سیاست بین المللی داخلی را تحلیل کرده و خط مشی اساسی خود را بر آن بنا نهد (۱۰۸) . برخی از اعضای حزب که در انحرافات عقیدتی خود پافشاری می کردند از حزب اخراج گردیدند و تا حدودی وحدت ایدئولوژیک ، سیاسی در حزب تا مین شد ، اما

این وحدت حاصل یک مبارزه ایدئولوژیک اصولی، علمی و همه‌جانبه نبود،
 همانطور که قبلاً متذکر شدیم این انحرافات از همان بدو تشکیل هسته‌های
 سوسیال دمکرات در اوایل قرن (بخصوصاً انقلاب مشروطیت) وجود داشت
 اما هیچوقت مبارزه ایدئولوژیک صحیحی آنطور که در روسیه جریان یافت
 در پیش گرفته نشد و پیرو سه طبیعی خود را طی نکرد. تا شیردخت کمینترن
 و برخی از رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در تصحیح خط مشی حزب و
 تصفیه عناصر راست، خود نشان دهنده میزان تا شیرون نفوذ عوامل خارجی در
 روند مبارزه ایدئولوژیک و غیره می‌باشد (۱۰۹). پیش از اینکه مبارزه
 ایدئولوژیک اصولی در جریان پراتیک حزب، عناصر و جریانهای فاسد
 ایده صحیح و منحرف از خط و مشی ما رکسیست - لنینیستی را به زباله‌دانی
 تاریخ پرتاب کند و آنرا پالایش و تصفیه نماید، مساله اتوریته نقشش
 بارزی بازی می‌کند. از این رو این انحرافات عمیقاً ریشه‌کن نشده و
 بعدها نیز در جریان مبارزه و بصور مختلف خود را نشان داده است (۱۱۰).

به هر حال در کنگره در مورد موقعیت داخلی و بین‌المللی ایران،
 مساله ارضی مساله ملی، مسائل مربوط به سازماندهی و تشکیلات، سندیکاها
 کارگری، سازماندهی شرکتهای تعاونی کار، سازمان جوانان کمونیست،
 کار در میان زنان، برنامه حزب کمونیست، تصویب نظام مناسبات و اسامه
 حزبی، مسایل مربوط به اوضاع جاری و پاره‌ای مسائل دیگر، اتخاذ موضع
 نموده و قطعنامه‌هایی را به تصویب رساند. از جمله در رابطه با ساخت
 طبقاتی جامعه گفته می‌شود "ساختن طبقاتی ایران معاصر موقتاً به
 مقاصد ارتجاعی انگلیس و رضا شاه کمک نمود، طبقه حاکمه مهم یعنی ملاکین
 عمده صاحب‌ارباب حقیقی مملکت می‌باشند، خود رضا شاه در مدت معین -
 قلیلی به ملاک عمده تبدیل شده و باین طریق مظهر اراده این مرتجعترین
 طبقات گردیده است. طبقه مذکور هم بنوبه خود تکیه‌گاه‌ها می‌بخش سلسله
 جدید می‌باشد، رل بورژوازی صنعتی هنوز غیر قابل ذکر بوده و بورژوازی
 کمپرادور (دلالت) با دسته فوقانی بورژوازی نیز که متکی به کاپیتالیزم
 خارجی است مانند روحانیون همیشه در دست ارتجاع و امپریالیستهای

خارجی بوده و خواهد بود. تمام این طبقات حاکمه ایران تحت ریاست رضا خسلان حاضرند. منافع مملکت را به هر قیمت پستی فروخته، به عبارت دیگر قسوه داخلی هستند که سرمایه انگلیس بر آن تکیه کرده است. ایران امروزه طور آشکار بر دو صف متخاصم تقسیم گردیده است: در یک طرف ملاکین یعنی طبقه حاکمه و طرفداران آنها و با بعبارت صحیح تر آنهائی که در عملیات با ملاکین شریک هستند (قسمت فوقانی بورژوازی) و در طرف دیگر کارگران، دهاقین، صنعتگران، بورژوازی کوچک و قسمت خیلی زیاد بورژوازی متوسط می باشند. " در مورد مساله ارضی گفته می شود: برای نضج و توسعه انقلاب زراعتی تنها مبارزه دهاقین جهت بدست آوردن اقدارات سیاسی درها و تصرف زمینهای اربابی کافی نیست بلکه برای این مقصود مساعدت انقلابیون شهر از واجبات درجه اول می باشد. نهضت انقلابی در شهرها زمانی موفق به انقلاب خواهد شد که توده کارگران، صنعتگران و بورژوازی کوچک آنرا تقویت نمایند. کارگران و صنعتگران نه اینکه به دهاقین در راه مبارزه انقلابی مساعدت کرده می کنند بلکه اغلب قانندین آنها هم از میان کارگران و صنعتگران در آمده اند. یکی دیگر از شرایط نضج انقلاب زراعتی انتشار افکار انقلابی در میان قشون و طرفداری قشون از انقلابیون است. اتفاق دهاقین ایران با عناصر انقلابی-دمکراسی شهرها کاملاً لازم می باشد. مخصوصاً این مساله خیلی مربوط به طبقه کارگران ایران می باشد."

در زمینه مسئله حزب انقلابی (جبهه ملی) کنگره تصویب نمود که:
"حزب انقلابی ملی ایران باید حزب اتحاد انقلابی کارگران، دهاقین و بورژوازی کوچک باشد. اساس آن باید تشکیلاتی باشد که حزب کمونیست ایران در آن رل رهبریت را بازی کند. این حزب باید بر ضد استبداد لالی سیاسی و تشکیلاتی حزب کمونیست ایران دست اندازی و اقدامات ننموده، برای تنقیدات او از اشتباهاتی که در مبارزه انقلابی میشود، وی را به مضیقه نیندازد."

در زمینه مسئله ملی کنگره تصویب کرده که: "حزب کمونیست ایران

با ید مطالبات و شعاع عمومی تمام احزاب کمونیستی دنیا را راجع به مساله ملیت یعنی شعاع هر حق هر ملت بر استقلال کامل خود، حتی مجاز شدن از حکومت مرکزی را جزو پروگرام خود قرار داده و موافق آن اقدام نماید. حزب کمونیست ایران در همان حال که برای نابود کردن رژیم سلطنت کسار می کند موظف است که در همه تشکیلات ملل کوچک ایران که در آنها عناصر کارگروه ها موجود است داخل شده و آن عناصر را در اساس مطالبات انقلابی ملی تحت تشکیلات درآورد. حزب با یدی با جدیت و پشتکار برای ایجاد رابطه با همه تشکیلات موجود کارگران، دهاقین، صنعتگران و... دستجات انقلابی بورژوازی کوچک اقدامات و کوشش نموده و این روابط را با اصول تشکیلاتی مستحکم نماید...

کنگره در مورد پارلمان و مبارزه پارلمان تاریستی که یکی از وجوه اختلاف در میان اعضای حزب بود، تصویب کرد که: " اصول پارلمانی در ایران همیشه در دست طبقه حاکمه آلت فریب و ریشخند و وسیله تعدی و ظلم بر توده های زحمتکش بوده است. حزب کمونیست ایران در همان حال که خاصیت و صفت حقیقی پارلمان های حالیه را برای توده های زحمتکش تشریح می نماید، نباید از شرکت در انتخابات مجلس امتناع ورزد... " مهمترین شعارهای حزب کمونیست ایران در این دوره بایدنا بود کیردن رژیم سلطنت و استقرار جمهوریت انقلابی باشد. جمهوریت انقلابی بسا وسایل لازم اجرای وظایف زبر را عهده دار شود:

- ۱- حفظ استقلال و تمامیت ایران در مقابل دول امپریالیست
- ۲- استحکام علاقه و دوستی ما بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی
- ۳- سپردن امور و مهام حکومتی به دست عناصر انقلابی
- ۴- محو نابود کردن بقایای فئودالیزم و تقسیم زمینهای اربابی و غیره بین دهاقین

۵- استقرار کامل آزادی و دمکراسی

۶- وضع قوانین برای کارگران و حفظ حقوق آنها و مسلح کیردن تشکیلات انقلابی کارگران و دهقانان و صنعتگران

۷ - وضع قوانین انقلابی که با شدیدترین وجهی همه اقدامات و کوششهای ضد انقلابی را برای استقرار اصول قدیمه محوونا بودسازد (۱۱۱) کنگره در آخرین نشست خود کمیته مرکزی را انتخاب کرد. در کنگره آنها و جلسات عمومی بخشهای مختلف و ایالات با حضور نمایندگان کمیته مرکزی مسئولین کمیته‌های اصلی تعیین شدند، اکیپهایی به نواحی فاقسه سا زمان حزبی فرستاده شدند تا امرا زمانه‌ها را پیش ببرند، از جمله برای که در میان جوانان، زنان، دهقانان و ارتش کمیته‌ها و مسئولین انتخاب شدند. همانگونه که معلوم است حزب کمونیست در کنگره دوم به بخشش زیادی از انحرافات خود فائق آمد، موفق شد برنامها و اساسنامه‌های تدوین و تنظیم کند که در مقابل برنامه‌ها و خط مشی سابق نسبت به وضعیت مشخص جامعه و شرایط ویژه آن زمان انطباق بیشتری می‌یافت، اما متأسفانه این انسجام و جهت‌گیری انقلابی زمانی میسر گردید که امپریالیسم و ارتجاع بقول معروف "میخ خود را کوبیده بودند" یعنی رضاخان با کمک امپریالیسم انگلیس با تمرکز نیروها ایجاد برخی تغییرات و تحولات و دست زدن به پاره‌ای رفرمها، جنبش را بطور کلی سرکوب کرده بود و در حال سرکوبی بقایای آن بود، حزب کمونیست با درک شرایط خفقان که از قبیل ادا مداشت و اکنون زویشدت می‌نهاد، مسأله فعالیت گسترده و در عین حال زیرزمینی را در دستور قرار داد. حزب کمونیست با توجه به برنامه‌ها و اهداف خویش تلاش فراوان نمود تا به هیچوجه ارگانها و کمیته‌های حزبی را جدا از توده و به حالت انفعال در دنیا ورد، بلکه از طریق بکارگیری شیوه کار مخفی و تلفیق کار مخفی و علنی، سازمانهای حزبی را در شرایطی کنه بوسیله توده‌ها احاطه شده از ضربات پلیس مصون دارد و ادامه کاری آنها را تضمین کند، بدین ترتیب در مدت محدودی کارمندان دهقانان، کارگران جوانان ارتش و زنان را توسعه داد. نفوذ حزب در بین کارگران نفت، قالیبافی، باربران، صنایع نساجی، کبریت‌سازی، بلورسازی، کفشان، کارگران موسسات دولتی مثل راه آهن، شهرداریها، شیلات و غیره... که بطور عمده از طریق تشکیلات حرفه‌ای حزب در تهران، تبریز، اصفهان،

زنجان ، قزوین ، رشت ، خراسان و خوزستان ، هدایت و سازماندهی می شدند. از جمله اتحادیه کارگران نفت جنوب که توسط هسته های کمیته ایالتی حزب رهبری می شد که در اولین کنفرانس آن ۳۰۰ نفر از نمایندگان کارگران نفت شرکت جسته اند. اتحادیه کارگران نفت تحت رهبری کمیته ایالتی حزب در سال ۱۳۰۸ جشن اول ماه مه را با شعار "مخالفت با امتیاز نفت جنوب" (۱۱۲) برگزار کرد که نزدیک به هزار نفر در آن شرکت کردند که از طرف اتحادیه کارگران بیکار و اتحادیه های کاری سایر استانها و شهرستانها مورد حمایت قرار گرفت. این تظاهرات توسط عمال انگلیسی به خون کشیده شده که تعدادی زخمی و سیصد نفر نیز دستگیر شدند. متعاقب این واقعه ، اعتماد سازمانها فته در تبریز ، اصفهان و تهران و حمایت زحمتکشان از کارگران زندانی و ... یکبار دیگر امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم را از قدرت گیری و نفوذ حزب کمونیست به وحشت انداخت. همزمان انتشار نشریات مختلف در داخل و خارج از کشور ، افشای جنایات رژیم ، دستگاه ها که راه او داشت تا سرکوب کمونیستها را بیش از پیش شدیدتر کند. لذا رضا شاه با گذراندن قانون ضد کمونیستی ۱۳۱۰ در قلع و قمع کمونیستها و سرکوب جنبش کاری خود را به دستاویز قانونی نیز مجهز کرد. این یورش همه جانبه به هیجوجه با تجربه و توان و شیوه مخفی کاری حزب تناسب نداشت. این یورش بجای گسترده و فاشیستی بود که در مدت یکی دو سال تشکیلات حزب را از هم پاشاند. اکثر رهبران آن دستگیر ، زندانی و یا فراری شدند (۱۱۳) لذا حزب تا اعزام نماینده از طرف کمیته جهت تمهید سازماندهی و جمع آوری قوا ، هر چند تلاشهای انفرادی و جسته گریخته ای را در جهت تجدید سازمان صورت داد اما هیچ وقت قادر نشد سازمانهای سابق خود را احیا کند. لذا ضربات ۱۳۱۶ آخرین تلاش کمیته دکترا را می توانیم بگوییم که در جهت احیای تشکیلات صورت گرفته بود در هر سه شکست (۱۱۴) از این روح حزب نیز همراه جنبش زیر ضربات ارتجاع و امپریالیسم بطور کلی با شکست کامل مواجه گردید.

* تغییر و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دوره حکومت رضاخان

دوران حکومت رضا شاه که با قدرت یابی و تمرکز قدرت متمرکز سازی و سیستماتیزه شدن دستگاههای دولتی اعمال دیکتاتوری و تحت سیاست و کمک امپریالیسم غیره مشخص می شود، با اعمال دیکتاتوری و تحت سیاست و کمک امپریالیسم انگلیس، دستگاه دولتی را بر پایه معیارهای بورژوازی تجدید سازمان داد، دستگاه دیکتاتوری رضا شاه بتدریج که شکل می گرفت، ضمن انطباق با منافع امپریالیستها و ملاکین و کمپرادورها که بدانها متکی بوده و پایگاه طبقاتی آنها را تشکیل می دادند زمینه ای را فراهم می کرد تا بتواند سرمایه اضافی را در بخش تولید داخلی، بمنتظر بر طرف کردن برخی نیامندیهای جامعه که لازم می شد و گسترش سرمایه خارجی، کالاهای وارداتی و محصولات کشاورزی و غیره بود بکار اندازد، این امر با لایحه بعد از تحکیم پایه های دیکتاتوری و سرکوب جنبشهای توده ای یعنی دهه دوم حکومت رضا خان که همزمان با فروکش انقلاب در سطح جهانی و قدرت یابی فاشیسم توأم بود، تسریع شد (۱۱۵) و با شروع جنگ جهانی دوم، درگیری امپریالیستها با لایحه امپریالیسم انگلیس در این جنگ و محدودیت تجارت خارجی در شرایط جنگ، نیاز به تولید داخلی و... بخش قابل توجهی از سرمایه ها را بسوی صنایع و تولیدات داخلی روانه کرد، کارگاههای کوچک و متوسط کتوری نسبتاً رشد کردند، برخی از کارخانه های تعطیل شده براه انداخته شدند، از جمله خود رضا شاه برخی از کارخانه های را که بحالت تعطیل درآمده بودند خریداری کرد و براه انداخت و برخی دیگر را تاسیس کرد.

در این دوره رضا خان با حمایت نسبی از سرمایه داری در مقابل شعبدگی فئودالهای محلی، ایجاد انحصار تجارت خارجی، برقراری حمایت گمرکی، تأسیس ثبت املاک، بظواهر امنیت را برقرار کرد. از این لحاظ نیز ضابطینانی برای سرمایه گذاری داخلی بوجود آمد. بدین ترتیب صنایع و تولیدات داخلی طی دهه بیست نسبتاً رشد یافت، درکنار ایجاد کارخانه های مهمات سازی، اسلحه سازی، تأسیسات راه آهن، سیلوا، جاده سازی وغیره، طبق آمار بانک ملی، تعداد شرکت های به ثبت رسیده از ۹۳ به ۱۷۳۵ عدد و سرمایه آنها از ۱۴۳ به ۱۸۶۳ میلیون دریا ل افزایش یافت. گذشته از این در خلال جنگ سرمایه داران جدیدی نیز متولد شدند که سرمایه خود را از راه احتکار، دلالی، برپا کردن هتلها و شرکتها، رتق و فتق برخی از امور خدماتی قشونهای متفقین وغیره، بدست آورده بودند، سرشته و سرکردگی اینها در دست کمبرادورها، اشراف و ملاکین بزرگ قرار داشت. بورژوازی ملی تا جایی که به کمبرادورها استحاله نیافته بود در زمینه اقتصادی، سیاسی و موقعیت ایجاد شده، سرمایه خود را هم در بخش صنعت و هم در بخشهای سود آور دیگر بکار انداخته و سودهای کلانی را به جیب می زد و موقعیت جنگی نیز در تقویت او عمل می نمود.

بطور کلی می توان گفت که در مقطع پایان جنگ جهانی دوم و اوایل ۱۳۲۵ م فبندی نیروها در داخل عبارت بود از اشراف زمیندار، مالکین و فئودالها، بورژوازی کمبرادور و اقشار بالائی بورژوازی ملی که توسط امپریالیستها حمایت می شدند و دستگاه دولتی و دیکتاتور رضا خان به آنها متکی بود. در مجموع اوضاع بین المللی تخفیف تضادهای امپریالیستها در داخل بدلیل تسلط انحصاری امپریالیسم انگلستان، شکست و عقب نشینی جنبش انقلابی، اجزای برخی رفرمها، کلابه وحدت و انسجام طبقات ارتجاعی و ضد انقلابی کمک کرده و موقتاً تضاد بین آنها را مسکون میگذاشت در سوی دیگر طبقه کارگر که از لحاظ کمیت رشد یافته بود ولی از لحاظ کیفیت سازمانهای حرفه ای آن (بجز برخی اتحادیه های کارگری که در خاکار می کردند) تشکیلات حزبی آن در هم شکسته شده بودند، شدیدتر از هر زمان

دیگر مورد استثما قرار داداشند بطوری که در عرض ده سال میزان حقوق و دستمزد آنها کوچکترین تغییری نکرده بود. دهقانان که اکثریت جامعه را تشکیل می دادند تنها توسط اربابان فئودال، اشراف و ما موران دولتی استثماری شدند، از طرف سرمایه داران و کمپرادورها و غیره نیز مورد استمواستثما روحشای قرار داشتند. اینها ستون فقرات و نیروی اصلی جبهه انقلاب را تشکیل می دادند که بخش وسیعی از خرده بورژوازی و سایر حمتکشان خلقی را نیز که تحت ستم مناسبات حاکم قرار داشتند با خود همراه داشتند، از جمله در این دوره برعکس دوران اول، به جز خرید و فروش کنندگان و کسبه جزء که قاعده هر م با زرگانی و سرمایه تجاری را تشکیل می دادند و اصولا همیشه تحت ستم و غارت قرار دارند، کلاس سرمایه بازرگانی در چارچوب موقعیت ویژه فوق الذکر امکان کسب سود و تامين منافع خود را بدست آورده بود، بنا بر این من حیث المجموع نمی توانست در مصف انقلاب قرار گیرد و اکثریتی از آنها لااقل در آن شرایط خواستار تحسول نبودند.

در این دوره اگر چه با پیدایش ورشد طبقات نوین اجتماعی و گرایش دیکتاتوری رضا شاه به جانب فاشیسم و نفرا داو نژاد افکار عمومی داخلی و بین المللی و بهم خوردن توازن نیروها و سیاست داخلی و خارجی او همراه با بحران اقتصادی و اجتماعی، تضادهای درون جامعه را تشدید نموده، و زمینه تحولات اساسی را فراهم کرده بود، اما مجموعه این تضاد و تناقضات داخلی (بدلیل متعددی که در صفحات قبل بدانها اشاره کردیم) قادر نبود به تنهایی وضعیت موجود را دگرگون سازد، لذا عوامل خارجی به اعتبار عوامل داخلی نقش اساسی در دگرگونیهای جامعه بعهده داشت. اما این عوامل کدا مند؟ ما در زیر بجوانب عمده آن اشاره می کنیم:

جنگ جهانی دوم و نتایج آن: جنگ جهانی دوم، گذشته از خصوصیات اصلی آن که همانا از خصوصیات عصر امپریالیسم و تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری ناشی می شد، و از این نظر با خصوصیات اصلی جنگ اول جهانی مطابقت داشت اما در عین حال وا جدویزگیهای نوینی بود که آنرا از جنگ

جهانی اول متمایزی می کرد، درحالیکه جنگ اول صرفاً جنگ بین دو گروه از کشورهای امپریالیستی و با طرمطامع امپریالیستی و تجدید تقسیم جهان به مناطق تحت نفوذ صورت می گرفت، جنگ جهانی دوم صرفنظر از انگیزه های اصلی و اولیه آن، درپروسه تکامل خود، به جنگ بین کشور اتحادشوروی سوسیالیستی و گروهی از کشورهای امپریالیستی متفق آن (آمریکا و انگلیس و فرانسه) از یک طرف و کشورهای فاشیستی آلمان، ایتالیا و ژاپن از سوی دیگر تبدیل شده بود. هجوم فاسا رگسیخته فاشیسم که استقلال کشورهای بزرگی نظیر فرانسه، انگلستان و آمریکا را نیز مورد تهدید قرار داده و حتی به اشغال قسمت‌هایی از خاک دو کشور از سه کشور فوق منجر شده بود، (صرفنظر از اهداف اولیه و اصلی این سه کشور) این امر آنها را در دفاع از استقلال خود در مقابل فاشیسم قرار می داد، از طرفی متحد دیگر آنها یعنی اتحادشوروی سوسیالیستی نیز ضمن دفاع از استقلال و موجودیت سرزمین شوراها و حکومت دیکتاتوری پرولتاریا، از استقلال و آزادی تمام ملل جهان از زیر یوغ فاشیسم و بردگی به پیکار دست زده و در اتحاد با سه کشور فوق الذکر نیروی "متفقین" را در مقابل جبهه فاشیسم تشکیل می دادند. از این رو این خصوصیات ویژه به جبهه متفقین و پیکار آنها در چارچوب این جبهه، جنبه عادلانه می داد، مع هذا نتایج این جنگ (با زهم صرفنظر از خرابی، فلاکت و کشته شدن میلیون‌ها انسان در سراسر جهان) نمی توانست تا شیرات شگرفی در سرنوشت ملل جهان، از جمله خلق‌های تحت ستم ایران بجای نگذارد.

در جنگ جهانی اول نیز کشور ما مورد تاخت و تاز نیروهای بیگانه قرار گرفت (ما در صفحات قبیل نتایج اشغال ایران توسط نیروهای امپریالیسم روس و انگلیس از یک طرف و آلمان و متحدان دولت عثمانی از طرف دیگر را مورد بررسی قرار دادیم) اما برخلاف جنگ اول ورود دشمنان متفقین به ایران (۱۱۶)، بالخصوص ارتش پیروز شوروی تا شیرات دگرگون کننده ای در اوضاع سیاسی، اجتماعی داخل و روابط و مناسبات بین‌المللی آن بجای گذاشت.

اوضاع بین المللی . وضعیت داخلی

اوضاع بین المللی : پیروزی درخشان اتحاد شوروی در جنگ، شکست جبهه فاشیسم و پیروزی جنبش انقلابی در اروپای شرقی، خاور دور، تشکیل اردوگاه کشورهای سوسیالیستی، اوج گیری و گسترش دامنه جنبشهای انقلابی ملی ضد امپریالیستی و آزادیبخش در سراسر جهان، مستعمرات و نیمه مستعمرات، تشدید تقابلهای بین امپریالیستهای "متفق" بعد از فروکش کردن جنگ، عدم توانایی آنها در خارج شدن از بحرانهای درونی و تشدید تقابلهای بین مجموع کشورهای امپریالیستی با اردوگاه کشورهای سوسیالیستی و نهضت‌های ملی انقلابی ضد امپریالیستی و رهاش بخش در مجموع تضادهای داخلی و خارجی جامعه ما را به نفع انقلاب و به ضرر ارتجاع تشدید می نمود.

وضعیت داخلی : (ما در صفحات قبل اوضاع داخلی و صف بندی نیروها را تا این مقطع مشخص کردیم) اما با ورود متفقین به ایران، بنا به صلاح دید امپریالیسم انگلیس (که هنوز نقش مسلط را در امپریالیسم بعهدده داشت) رضا شاه مجبور به استعفا شده و به نفع پسرش کنا رفت، همراه با فروریختن دیکتاتور رضا خان، در حالیکه حاکمیت سیاسی وارگان نیسم حکومتی در دست طبقات ارتجاعی باقی ماند اما نظم و انضباط و تمرکز ایجاب شده، زبردیکتاتور رضا خان، جای خود را به آنا رشی کامل داد، تضادهای موجود در درون سیستم حکومتی و طبقات ارتجاعی حاکم، بیسن توده های زحمتکش مردم و هیئت حاکمه به نهایت درجه تشدید شده باعث شد تا بحران سراسر رژیم را به لرزه در آورده و آنرا از ادامه حکومت به شیوه سابق ناتوان سازد، از طرفی ورود ارتش سرخ و افزایش نقش اتحاد شوروی در اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران، شکستن جودیکتاتوری، آزادی زندانیان سیاسی، بیداری توده های تحت ستم و استثمار، موجب اعتلای جنبش انقلابی و روی آوری توده های مردم به مبارزات سیاسی شد و شرایط نوینی در داخل پدیدار گردید، طبقه کارگر که از کمیت قابل توجهی برخوردار بود، اما فاقد سازمان سیاسی خاص خود، به شکل سازماندهی خویش روی آورد، در حالیکه برخی از مالکین خواستار پیگیری گرفتن اراضی غمبی توسط رضا شاه و

تحکیم موقعیت خویش بودند، دهقانان دست به تعرض زده و خواستار تقسیم اراضی، لغو مناسبات فئودالی و مصادره املاک بودند، از طرفی شورشهای طایفه‌ای، اعمال حاکمیت برخی از فئودالها و خانهای محلی و مسلح شدن آنها، در برابر تعرضات دهقانان یک نوع حکومت ملوک الطوایفی در برخی نقاط پدید آورد، بورژوازی کمپرادور، اشراف زمیندار، فئودالها و مالکین اراضی، روحانیون مرتجع، همگی در جنبه تضادهای درونی و بیرونی خود دست و پا می‌زدند. بخش وسیعی از بورژوازی ملی ایستران تلاشهایی را به منظور جلوگیری از عمق‌یابی جنبش توده‌ای و کارگری و همچنین برای بدست آوردن موقعیت محکم در حاکمیت سیاسی آغاز نموده بود، رفته رفته بحران ژرفی دامگیر را معه شد که منجر به رکود اقتصادی، بیکاری، رکود اقتصادی و رکشای ورزی بدلیل درگیری مالکین با دهقانان شد، احتکار همه جا معده را بسوی قحطی سوق می‌داد، در عین حال اوضاع واحوال فوق زمین بسیار آماجدهای برای فعالیت سوسیال دمکراتیک و سازماندهی کارگران و دهقانان و رهبری حرکت‌های خودبخودی توده‌ها در راستای کسب حاکمیت سیاسی بوجود آورده بود. زمین‌های مادی این جنبشها از سالها قبل ایجاد طی بیست سال دیکتاتور رضاخان کاملاً فراهم گردیده بود، توده‌های مردم دیگری خواستند مثل سابق زندگی کنند در عین حال راه ورسم زندگی نوین و اسلوب رسیدن بدانرا نیز فرا نگرفته بودند.

انعکاس تضاد بین امپریالیستها در اوضاع داخلی ایران: با از صحنه خارج شدن آلمان، ایتالیا و ژاپن، امپریالیسم انگلیس تلاش کرد تا بلافاصله پس از فارغ شدن از مسائل جنگ مواضع قبلی خود را در ایران با اتکا به نفوذ سنتی خود در سازمانهای دولتی، نهادهای اقتصادی میان سرمایه‌داران، اشراف، فئودالها و روحانیون تحکیم کند تا بتواند ضمن مبارزه با گسترش نفوذ شوروی و جلوگیری از اوج‌گیری جنبش توده‌ای با امپریالیسم قدرتمند آمریکا نیز که طی این مدت به نفوذ خود در نهادهای سیاسی و اقتصادی افزوده و در پی کسب امتیازات بیشتری بود، به مقابله بپردازد. از طرف دیگر امپریالیسم آمریکا با توجه به موقعیت ممتازی که

در نتیجه جنگ بدست آورده بود، در ایران نیز تلاش می کرد تا با استفاده از نفوذ اقتصادی و سیاسی که بعد از انقلاب مشروطیت و بتدریج کسب شده بود ضمن مقابله با نفوذ شوروی و جلوگیری از پیشرفت جنبش انقلابی، این طعمه لذیذ را از چنگ امپریالیسم انگلستان بدر آورد، از جمله اقدامات او در این راستا این بود که علی رغم قرار دادهای جنبه بین (آمریکا، انگلیس و شوروی) که ناظر بر چگونگی توقف نیروهای شوروی و انگلستان در ایران بود با بهانه قرار دادن خواست کنترل بر بنادر جنوب، نیروهای نظامی خود را که نزدیک به هفتاد هزار نفر می شدند وارد جنوب کشور نموده و قسمتی از خاک ایران را به اشغال خود درآورد. به هر حال انعکاس رقابت این دو امپریالیسم موجب تشدید تنشها در چارچوب اجتماع ایران شد. لذا قبل از جنگ که تحت سیطره انحصاری امپریالیسم انگلیس هیئت حاکمه از آنجا برخوردار بود، این بار بنا گزیر باعث تجزیه آن به دو گروه فوق گردید و آنها را همراه با پیگانه طبقاتیشان به جریان مبارزه با یکدیگر کشانده و به تضاد میان عناصر حاکمیت دامن می زد، لذا کابینه ها مرتب تغییر می یافتند، مثلاً کابینه فروغی، سهیلی، قوام، با زهم سهیلی، سیدضیاء، که عمدتاً باعث بیداری توده ها و توسعه جنبش انقلابی می گردید، در نتیجه حتی امپریالیسم انگلیس نیز دیگر قادر به اعمال سلطه در ایران به شیوه سابق نبود، اوباطمام قوامی کوشید تا امپریالیسم آمریکا را کنار زده نفوذ شوروی را قطع و جنبش انقلابی را به عقب نشینی وادارد. در چنین شرایطی طبیعی بود که احزاب و گروه های مختلف سیاسی یکی پس از دیگری بوجود می آمدند و تلاش می کردند تا در صحنه سیاسی کشور نقشی به فراخور حال و برنامهمخود بعهده بگیرند.

حزب توده نیز که بعدها و هم اکنون داعیه "حزب طراز نوین طبقه کارگران ایران" بودن را می نماید در چنین زمینه ای بوجود آمد. حزب توده نه همان حزب کمونیست و محصول تکامل آن بود و نه ابزاری بر اساس معیارها و ضوابط و اصول ایدئولوژیک و سازمانی طبقه کارگر بنیاد نهاده شد.

هما منظور که در صفحات قبل دیدیم، احزاب و سازمانهای انقلابی، از جمله حزب کمونیست ایران در دوره‌های قبل از شهریور بیست، بطور کلی در جریان جنبشهای انقلابی مسلحانه، قیامهای توده‌ای و مبارزات خونین خلق علیه امپریالیسم و ارتجاع بوجود آمدند.

آنها برخلاف حزب توده نه یکباره، بلکه محصول طبیعی جنبش انقلابی شکل و بیداری توده‌ها و محصول تکامل سازمانها و محافل مارکسیستی بودند، پایه‌گذاران ورهبران آنها سالیان متمادی در کوران مبارزات انقلابی و خونین خلق پرورش یافته و بزرگترین مکتب جنگی و انقلابی تاریخ ایران را طی کرده بودند، نحوه تکامل گروههای سوسیال دموکرات و کارگری دوران مشروطیت (چه در ایران و چه در روسیه) به حزب عدالت و تکامل آن به حزب کمونیست ایران مبین همین واقعیت است. از آن گذشته کافی است تا پروسه تشکیل حزب طبقه کارگر روسیه، چین و ویتنام و سایر احزاب کمونیست و کارگری را در نظر بگیریم، خواهیم دید که هر حزبی محصول تکامل جنبش انقلابی کشور خویش و لاجرم طبقات مربوط به خود است، و ناگزیر مراحل را طی می‌کند تا به حزب مارکسیست-لنینیست، به حزب طبقه کارگر و به ستاد درآمده آن تبدیل شود. بی‌جهت نیست که با وجود عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه در دوران فعالیت حزب کمونیست و سایر سازمانهای انقلابی و دمکرات، و با وجود ضعف شدید طبقات بورژوازی صنعتی و پرولتاریا و با وجود شرایط نامساعد جهانی نسبی (بالاخص اوقات جنبش توده‌ای در فاصله سالهای ۱۹۲۳ تا اوایل جنگ جهانی دوم) برنامہ، عملیات، استحکام و شایستگی و قابلیت احزاب و سازمانها در رهبری توده‌ها، صداقت، فداکاری و ایمان رهبران و اعضای آنها، با احزاب و سازمانهای سیاسی بعد از شهریور ۲۰ از جمله حزب توده، قابل قیاس نیست. حزب طبقه کارگر یک حزب مارکسیستی است، یک حزب طبقاتی است، این حزب از میان طبقه کارگر و جنبش طبقاتی آن برمی‌خیزد، سلاح جنگی و منعکس کننده منافع طبقاتی آن است، در عین حال حزب مارکسیستی یک قسمت از طبقه کارگر و همانا دسته پیشاهنگ، آگاه و دسته مارکسیستی

طبقه‌کا رگراست که بسلاح علمی مجهز بوده و با معرفت به زندگی اجتماعی و قوانین تکامل آن، به اسلوب وقوا عدمبارزه طبقاتی مجهز است. حزب طبقه‌کا رگر به ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم مجهز است، جهان بینی آن ما تریا لیسمدیا لکتیک بوده و نمی تواند اقشار مختلف طبقات نامتجانس را در خود جا داده، با آنها کنار آمده و ایدئولوژی دیگری را به درون تشکل خود راه داده و آنرا تحمل نماید، این امر از وحدت ایدئولوژیک حزب که به نوبه خود از وحدت طبقاتی آن سرچشمه می گیرد، ناشی می شود.

حزب توده که بعدها خود را حزب طبقه‌کا رگرو مارکسیست-لنینیست نامید، فاقد چنین خصوصیات بود و برخلاف سایر احزاب مارکسیستی، ابتدا از بالا و بطور خلق‌السا عه ساخته شد. نطقه‌های این حزب نه در بطن مبارزات انقلابی طبقه‌کا رگرو جنگهای سیاسی ایدئولوژیک و سازمانی آن بلکه انواع واقسام دشمنان پرولتاریا بسته شد و تکامل یافت، بلکه نتیجه شرایط ویژه‌ای از اوضاع داخلی و بین‌المللی و حاصل تجمع و تصمیم افراد نامتجانس از لحاظ ایدئولوژیک، خصلت منشا و منافع طبقاتی بود که به مثابه هیئت موسس به یکباره تالیف آن را بلا بردند، آنها در مجموع فاقد ایدئولوژی و تجربه مبارزاتی مربوط به طبقه‌کا رگر بودند، همچنانکه خود نیز از ابتدا چنین ادعائی نداشتند. با تجربه‌ترین افراد عضو هیئت موسس حزب از قبیل سلیمان میرزای اسکندری (۱۱۷) و آن عناصری از گروه پنجاه و سه نفر نظیر کامبخش (۱۱۸)، ملکی و غیره بودند که برعکس خود را نمی‌چند نفر از رفقای مارکسیست او، از زیر تیغ رژیم رضاخان سالیم‌صدر برده و اساسا با بدلیل فعالیت صرفا نظری گروه پنجاه و سه نفر، فاقد تجربه انقلابی و عملی بوده و سابقه مشارکت آنها در فعالیت این گروه محدود به دوره کوتاهی از فعالیت نظری و شرکت در هسته‌های مطالعاتی می‌باشد.

منشا طبقاتی اکثر رهبران حزب نظیر سلیمان میرزا اسکندری، ایرج اسکندری، عباس اسکندری، مصطفی فاتح، کیا نوری، قاسمی، کامبخش رادمنش و... عمدتا از روشنفکران برخاسته از خانواده‌های اشراف، تجار و روحانیون ثروتمند و قشر بالای خرده بورژوازی مرفه بودند، عیال رفسم

اینکه برخی شان دارای مطالعات محدود ما رکسیستی بودند بواسطه عدم گذر از مکتب ایدئولوژیک و جنگی پرولتاریا ، بنا گزیرا فکاروتما یلات و به طور کلی خصوصیات خود را بر حزب و از طریق آن بر حوادث و جریاناتی که در آن شرکت می نمودند ، می گذاشت .

تفوق جهان بینی غیر پرولتری در طرز تفکر رهبری و بکارگیری اسلوب متافیزیکی در تمام زمینه ها و انعکاس آن در برنامها و فعالیت های سیاسی و تشکیلاتی حزب ، بطور کلی رهبری فوق الذکر را در مقابل حوادث و جریانات روزمره خلع سلاح کرده و از همان ابتدا به منجلا بقاتالیسم سیاسی و دنباله روی از سیر حوادث سوق داد ، پیرو فعالیت حزب توده گسه از ایدئولوژی و جهان بینی آن نشأت می گیرد خود همین این واقعیت است که آنها همواره بجای تکیه بر شرایط عینی داخلی و در نظر گرفتن اوضاع و تحولات خارجی ، اساس کار خود را روی حوادث و پیشامدهای بین المللی قرار می دادند ، آنها بجای ارزیابی شرایط عینی جامعه و شناختن سیر تکاملی آن و بجای رهبری آگاهانه و با نقشه معین و از پیش تعیین شده جنبش خود بخودی نه تنها بدنبال آن روان بودند بلکه نسبت به آن از خود کودنی و عقب ماندگی نشان داده و در موارد بسیاری به توهم پراکنشی در اطراف وضعیت موجود دست زده و از تعمیق جنبش توده ای جلوگیری کسر کرده و آنرا به انحراف و شکست سوق داده است .

لهذا نه برنامه عمومی این حزب می توانست از محدوده یک برنامه مسه بورژوا فرمیستی فراتر رود و نه اسلوب و شیوه های مبارزاتی ! متخذه از طرف رهبری از چارچوب قوانین ارتجاعی و آزادیهای اهدائی طبقات حاکم فراتر می رفت . آتشین ترین دوران فعالیت مبارزاتی آنها (گذشته از مجالس فرمایشی که حاجت به بیان آن نیست) محدود به دامن زدن به جنبش خود بخودی بوسیله تبلیغات کلی ، برگزاری تظاهرات و میتینگهایی که نه دارای نقشه و تاکتیک معین از پیش تعیین شده ، بلکه اکثرا خود به خودی و با تشبث به قوانین حکومتی ، صورت می گرفت . هر حزب و سازمان سیاسی در کوران مبارزه است که ما هیت حقیقی خود را نشان می دهد ما از

آنجا که حزب توده فاقد تئوری و برنامه موشی انقلابی بود لذا نمی توانست به یک مبارزه انقلابی برای محو ناپبودی سیستم ارتجاعی حاکم دست بزند. برنامه، اسلوب و شیوه های عمل آنها از ابتدا نشان می داد که فکسطدر جامعه های اسفالته و در شرایط آب و هوای مساعد در برهه پیمانی هستند آنها را با حرکت در جامعه های پر پیچ و خم و خطرناک مبارزه طبقاتی و طوفانهای سهمگین آن کاری نیست. بدین سبب اهداف اجتماعی آنها از چارچوب اصلاح جامعه نیمه فئودال و نیمه مستعمراتی ایران گذرنمی کرد.

برنامه حزب توده نه تنها با برنامه حزب کمونیست ایران (که در پیش به آن اشاره کردیم) قابل مقایسه نیست، بلکه از برنامه موشی گروههای سوسیال دمکرات دوران مشروطیت نیز قدمهای بلندی به عقب می باشد. برنامه موشی یک حزب مارکسیست - لنینیستی در شرایط کشورهای نظیر ایران، با لایحه در مقطع تاسیس حزب توده (که خود را به عبث حزب مارکسیست لنینیستی - حزب طبقه کارگری نامید) ناظر بر رهبری انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی و گذران به انقلاب سوسیالیستی و در نتیجه ایجاد جامعه سوسیالیستی و بعد کمونیستی می باشد. اما برنامه حزب توده نه تنها موارد فوق را در بر نمی گیرد، بلکه شامل برنامه حداقل نیز نبوده و قدمی از آن عقب تراست "بدست آوردن آزادیها که به موجب قانون اساسی برای ملت ایران شناخته شده است". این بود چکیده اهداف و برنامه حزب توده که بصورت شعاراسی آن تبلیغ می شده و رهوس برنامه آن عبارت بود از:

- ۱- "حفظ استقلال و تمامیت ایران
- ۲- برقرار کردن رژیم - دمکراسی و تامین کلیه حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان، بیان، نطق، قلم، عقیده، اجتماعات.
- ۳- مبارزه علیه هرگونه دیکتاتوری و استبداد.
- ۴- اصلاحات لازم در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده زحمتکشان ایران (قابل ذکر است که اساسی ترین خواسته های جنبش و توده های محروم به لیبرالی ترین صورتی در این بند فرموله شده است) (تاکید زماست) ۵- اصلاحات

اساسی در امور فرهنگی و بهداشتی، برقراری تعلیمات اجباری مجانی عمومی و تأمین استفاده عموم از کلیه مراحل فرهنگ و بهداشت.

۶ - تعدیل مالیاتها. ۷ - اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد نگهداری راههای شوسه و تکمیل خطوط آهن. ۸ - ضبط اموال و دارائیهای شاه سابق بِنفع ملت ایران (۱۱۹)" (تاکید از ما ست).

بندبند این برنامه به آشکارترین وجهی مبین جهان بینی، طرزتفکر و تمایلات طبقاتی حزب توده و موسسین آن می باشد.

ساختمان تشکیلاتی حزب: لنین می گوید: "چگونگی سازمان هر موسسه ای را طبیعتاً و ناگزیر مضمون فعالیت آن موسسه معین می کند (چه باید کرد)، "طبیعتاً و ناگزیر" ترکیب طبقاتی و سازمان اجتماعی حزب توده نیز منبعت از برنامه مدو می سیاسی و مضمون فعالیت آن بوده و نمی توانست از این امر مستثنی باشد. تا جایی که خود رهبری نیز بدان اعتراف کرده و در توجیه آن می نویسد: "یک حزب سیاسی (منظور حزب طبقه کارگر است) که در مملکت عقب افتاده ای نظیر ایران تشکیل می شود حق دارد و موظف است که عناصر متشکله خود را نه از یک طبقه بلکه از طبقات مترقی اجتماعی اختیار نماید (۱۲۰). از همین جهت حزب توده ایران خود را حزب طبقات زحمتکش قرار داده است". "دسته های متشکل و مترقی چند طبقه که منافعشان با هم در تضاد لاینحل نیستند" (راه حزب توده ...) (تاکید از ما ست) رهبری حزب در اینجا (همچنین در برنامه و اساسنامه خود) نه تنها با ورود عناصری از طبقات مختلف اجتماع را با گرایشات و تضادهای معین و مشخص خود (البته تضادهای که لاینحل نیستند!) بدرون حزب طبقه کارگر ادعائی! مجازمی شمارد بلکه برای ورود دسته های متشکل طبقات مختلف دارای منافع متضاد نیز جواز مادرمی کند! لنین در این باره میگوید: "سازمان انقلابیون حرفه ای (حزب طبقه کارگر) بایدهیش از هر چیز و بطور عمده افرادی را در برگیرد که حرفه آنها فعالیت انقلابی باشد (به همیمن جهت من از سازمان انقلابیون صحبت می کنم و منظورم هم انقلابیون و

سوسیال دمکرات است) در مقابل این علامت که برای همه اعضای چپین سازمانی عمومیت دارد بایدهرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران به کلی زدوده شود، تفاوت حرفه‌های جداگانه که دیگر جای خود دارد" (لنین، چه با ید کرد).

این امر سالها قبل از تشکیل حزب توده بصورتی دیگر توسط حزب کمونیست ایران نیز تجربه شده بود (ما در صفحات قبل بدان اشاره کردیم) بدین صورت مطرح بود که بدلیل وجود اقشار وسیع خرده بورژوازی در کشورهای عقب مانده و نیمه مستعمره و قلت پرولتاریای صنعتی، ورود عناصر روشنفکر خرده بورژوازی به احزاب کمونیست، آنها را به فسادگشا نده و نفوذ و تقویت اپورتونیسیم را تسهیل می گرداند. از این رو حزب کمونیست ایران نیز برای خلاصی و پیشگیری از این امر (که قبلا در دوره کنگره اول تاروی کار آمدن رضاخان با آن مواجه بود) در کنگره دوم خود، ضمن تاکید بر تصفیه عناصر غیر پرولتری حزب، خواستار آن شدند تا ضمن تحکیم و تقویت حزب کمونیست به ایجاد حزب انقلابی مبادرت ورزند که بتواند عناصر مختلف دهقانی و خرده بورژوازی شهری را متشکل کند، البته با این شرط که بتوان آنرا زیر رهبری حزب کمونیست درآورد.

این امر توسط شرقی نماینده حزب کمونیست ایران در کنگره ششم کمینترن (۱۹۲۸) بدین صورت مطرح شد: در خصوص ترکیب احزاب، شرقی شرح مفصلی در مورد این تز داد که احزاب کمونیست در مستعمرات با یستی پرولتاریائی باشند. با قبول این تز به منزله یک خط مشی صحیح، شرقی اعلام خطر کرد که: "احزاب مستعمرات از عناصر اپورتونیسیت خرده بورژوا، پر شده است." و بعنوان نمونه حزب کمونیست ایران را مثال زد. بنابراین این شرقی توصیه کرد که از یک سو عناصرنا مطلوب احزاب کمونیست تصفیه و اخراج شوند و از سوی دیگر با دهقانان کوچک و متوسط، روشنفکران و پیشه وران متوسط همکاری به عمل آید و از آنها استفاده شود " چگونه؟! . در ادامه صورت جلسه آمده است "شرقی با خواستار شدن تشکیل احزاب کارگری-دهقانی بمثا به سازمانهای کمی برای حزب کمونیست" توجه خاصی به

احزاب انقلابی ملی در شرق زمین میزول داشت . وی قبول کرده که این احزاب دارای خلعت طبقاتی واحد نیستند ما می توانیم مفید واقع شوند ، زیرا هم آنها مصروف مبارزه با امپریالیسم می گردد " و اما چون " این احزاب بخودی خود در سه سال زمان دادن مبارزه نیستند ، حزب کمونیست باید بر آنها نظارت و کنترل داشته باشد ... " شرقی ادا مه داد " ما با مساله ایجاد این قبیل احزاب در کشورهای نظیر ایران مواجه هستیم ، بنا بر این من شما تشکیل احزاب انقلابی - ملی را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره یک امر ضروری و حتمی تلقی می نمایم . لیکن البته فقط هنگامی که یک حزب کمونیست نیرومند در آنجا تشکیل شده باشد . " (اسناد کمینترن ، ۱۹۲۸) . اینجا احتیاج به توضیح نیست که منظور شرقی تحکیم هویت پرولتری حزب کمونیست و ایجاد حزب انقلابی خرده بورژوازی تحت سیادت و رهبری حزب کمونیست می باشد . اما ببینیم حتی در این مورد خاص ، کمینترن چه نظری داشته است : " احزاب کارگران و دهقانان " بخصوص صرف نظر از ماهیت انقلابی که ممکن است داشته باشند ، در دوره های مشخص به آسانی قابل تبدیل به احزاب معمولی خرده بورژوا بوده و بدین مناسبت به کمونیستها توصیه می شود که از تشکیل چنین احزابی خودداری نمایند . حزب کمونیست هرگز نمی تواند در آن زمان خود را بر اساس ذوب شدن دو طبقه بنا کند و بهمین ترتیب نمی تواند تشکیل سایر احزاب را بر همین اساس جزو وظایف خویش قرار دهد ، چه این مشخص کننده دستجات خرده بورژواست " در تزی و چهارم راجع به وظایف کمونیستهای هند نیز گفته می شود : " متحد شدن کلیه دستجات کمونیستی و کمونیستهای منفرد که در سراسر کشور پخش گردیده اند ، بصورت یک حزب واحد ، مخفی ، مستقل و متمرکز ، نخستین وظیفه کمونیستهای هند را تشکیل می دهد . کمونیستها در عین رد کردن اصل بنا کردن حزب بر پایه دو طبقه ، با یستی از ارتباطات موجود بین احزاب کارگران و دهقانان با توده های زحمتکش برای تقویت حزب خود استفاده کنند و همواره بجا طرده شده باشند که بدون وجود یک حزب کمونیست مستحکم و استوار و با برجا که به تئوری ما رکیسیم مسلح باشد ، تحقق هژمونی پرولتاریا

غیرممکن است! اما گویا حزب توده (که خود را به غلط حزب طبقه کارگر می نامید و ادعا داشت که وارث سنتهای مبارزاتی و سیرتکارانه ملی حزب کمونیست ایران می باشد) از احکام فوق مستثنی بوده و نه تنها از لحاظ ایدئولوژی و برنامه، فاقد خصوصیات یک حزب کمونیستی بود بلکه منطبق بر آن، از لحاظ سازمانی نیز فاقد خصوصیات حزب طبقه کارگر بوده و عضویت در آن تا حد شرایط عضویت در یک انجمن محلی پائین آمده و دستجات مختلف طبقات گوناگون دارای منافع متضاد "ترکیب سازمانی آنرا تشکیل می داده است! به همین جهت نیز در سراسر فعالیت حزب نه از وحدت ایدئولوژیک - تشکیلاتی و تمرکز واقعی و انضباط درخور خبری هست و نه از سازمانی و مکرراتیک و سایر جنبه های حزب طبقه کارگر در آن نشانی هست. آنچه که از لحاظ تشکیلاتی بوده و در عمل ثابت شده است وجود روح فراکسیونیسیم در بین اعضا و رهبری، دستجات مختلف مخالف و متضاد با هم، درگیریهای غیراصولی درون سازمانی، عدم ابتکار و خلاقیت، عقبسب - ماندگی از رشد و تکامل جنبش، عدم قدرت تصمیم گیری و مانور، رعایت انضباط و پنهان کاری در شرایط لازم، نداشتن تحلیل واقعی منسجم و علمی از اوضاع جامعه، عدم اعتقاد به کار با نقشه، تسلط روح نفراطمانشسی خرده بورژوازی، بی تصمیمی، پراکندگی، عدم لیاقت و زبونی و ترس در موارد حساس... یکی از مظاهر بارز حزب و رهبری آن می گردد. بعدها حزب توده چه در کنگره اول ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ و چه در کنگره دوم در سال ۱۳۲۷ و چه در سایر نشستهای رسمی خود بعد از کودتای ۲۸ مرداد که تحت فشار توده های حزبی و کارگران و زحمتگشان پیرامون خود تغییراتی در برنامه و اساسنامه بوجود آورد، از جمله - ل را ایدئولوژی خود اعلام کرد، همچنان از جنبه های مختلف حزب طبقه کارگر تهی ماند.

در هر حال ساختمان اجتماعی حزب توده ملغمه ای بود از اقلیتها و تفاوت طبقات مختلف اجتماعی که به ناگزیر دارای طرز تفکر، خصوصیات و گرایشات ایدئولوژیک متضاد با هم بوده و مهر و نشان خود را بر جریان اموری که بنحوی در آن شرکت می جستند، می نهادند، از این رو تضادهای بیشمار

درون تشکیلاتی که در سرا سرپروسه فعالیت حزب وجود داشته و در آن عمل می کردند ناشی از همین وضعیت بوده است که مهمترین و اساسی ترین آن را می توان تضاد بین عناصر بورژوازی و پرولتاریا می نامید، که اساسی ترین تضادها از جمله تضادهای شدید ما بین رهبری که به دسته بندیهای مختلف درون آن می انجامید، از این امر ناشی می شود اما بدلیل تفوق عناصر و گرایشات خرده بورژوازی (که خود را در برنا مه و مشی سیاسی حزب نشان می داد و بطور کلی محتوا، مضمون و شکل در ارتباط دیا لکتیکی با هم بوده و در هم اثر می گذاشت. و ما در صفحات قبل بدان اشاره کردیم) در مقابل ضعف ذهنی و عینی پرولتاریا، حزب توده را روز بروز در منجلا ب اپورتونیسیم غوطه ورسا خته و آنرا بمثا به یک حزب اپورتونیستی تپیه -- ک دوران امپریالیسم در کشور ما مبدل کرد.

اما علیرغم همه اینها، همانطور که می دانیم حزب توده بزرگترین حزب سیاسی ایران در فاصله سالهای ۳۲- ۳۳ بود که با اقبال اقسشار وسیعی از طبقات اجتماعی روبرو شده و مدتها مورد حمایت مادی و معنوی آنان قرار گرفت، روی آوری توده های مردم به سمت حزب توده در شرایط مسا عدلی و بین المللی و بدلیل فقدان حزب کمونیست و سایر سازمانهای انقلابی، امری بود ناگزیر، در شرایط و اوضاع و احوال تقریباً دمکراتیک پس از شهریور بیست (که در صفحات قبل به علل عینی آن اشاره کردیم) حزب توده تنها تشکلی بود که توده های تحت ستم سگانها امپریالیسم، فتودا لیسم و سرمایه داری، برای پیشبرد مبارزات جاری خود در دسترس داشتند. رابطه حزب توده با جنبش کارگری نیز بر همین اساس استوار بوده جنبش خود بخودی طبقه کارگر که بعد از شهریور بیست با لایح بموازات جنبش دمکراتیک خلق آذربایجان و کردستان زمینهای عینی را برای تشکیل طبقه کارگر بوجود آورده بود (۱۲۱) اما در نتیجه سرکوب بی امان حـمـزب کمونیست و یک دوره نسبتاً طولانی رکود در زمان دیکتاتور سیاه رضا خان، نبود عامل ذهنی، طبقه کارگر را در عین حرکت خود بخودی با مشکل عنصر ذهنی مواجه ساخت. بدلیل نبودن عنصر ذهنی (پیشاهنگ ما رکسیست--

لنینیست) طبقه‌کارگزار رهبری ایدئولوژیک سیاسی محرومانده و اجباراً به حزب توده گرایش پیدا کرد. اما علیرغم کمیت قابل ملاحظه‌ی عناصر کارگری در حزب، بدلیل عدم تفوق برنامه، اصول ایدئولوژیک و سازمانی و مشی پرولتری در داخل آن، این کمیت بخودی خود نمی‌توانست آنرا در مقابل هجوم افکار و گرایشات بورژوازی و خرده‌بورژوازی (که همراه با ایدئولوژی منافع و خواسته‌های طبقاتی خود در حزب جمع شده بودند) تضمین نماید، با لایحه‌ی که طبق برنامه و اساساً سنا مه حزب، درهای آن بروی همه و هر نوع گرایشی که ملا با گذاشته شده بود، لذا کمیت قابل ملاحظه‌ی اعضا و طرفداران حزب توده نه از سلامت آن بلکه ناشی از بیماری آن بود، این ساختمان چوبین و در عین حال بسیار بزرگ هرگز قادر به پایداری در مقابل زمیــــن لرزه‌های شدید و طوفانهای سهمگین نبود.

خلاصه‌ای از وضعیت بورژوازی ملی :

در مقطع شهریور ۱۳۲۰، بورژوازی ملی ایران که با استفاده از زمینه‌ها بوجود آمده در دوران رضا خان و در خلال جنگ جهانی دوم توانسته بود تا حدودی موقعیت اقتصادی خود را نسبت به سابق تحکیم کند، بطور عمده از سرمایه‌داران متوسط و کوچکی تشکیل می‌شد که در رشته‌هایی از صنایع، بازرگانی و کشاورزی فعالیت می‌کردند و از این لحاظ که خواستار توسعه صنایع ملی و بازار داخلی بودند با نفوذ و سلطه‌ی مپریا لیسومنا سبات نشودا لیسوم در تضاد قرار داشتند اما در عین حال بواسطه ضعف اقتصادی بورژوازی ملی و برخی وابستگیهای آن به سرمایه خارجی و مالکیت ارضی از یک سو و تن و وحشت از رشد و گسترش جنبش توده‌ای از طرف دیگر، از جمله خصوصیات است که آنرا از یک پارچگی انداخته، خصلت دوگانگی آنرا تشدید کرده و درجه ضعف و شدت وابستگی به عوامل فوق خصوصیات اقشار مختلف آنرا تعمیق می‌نماید. لذا در مقابل تردید و نزلت اقشار بالائی و متوسط آن، بورژوازی کوچک و تا حدودی برخی از اقشار بورژوازی متوسط بخاطر وضعیت اقتصادی و موقعیت اجتماعی خویش، در مبارزه به خاطر اهداف فوق، از اادیکالیزم بیشتری برخوردار بودند.

پس از جنگ جهانی دوم، بدلیل محدودیت صادرات و رکود بازارهای داخلی و تشدید رقابت امپریالیستها بر سر تمام منابع مواد خام و بیطور کلی تلاش در جهت نفوذ و در اختیار گرفتن تمام مشغولات اقتصادی یوسیا سوسی کشور، در عین حفظ سیستم فئودال کمپرادوری سابق، قشرهای فوق الذکر بورژوازی ملی را که هنوز فاقد سازمان سیاسی خاص خود بودند، مجدداً به صحنه مبارزه سیاسی سوق داد. علیهذا برای بورژوازی ملی در شرایط بحرانی جامعه و در مقابل تعرض جدید امپریالیستها و تشدید مبارزات توده‌های دوره پیشتر نمی‌ماند، یا می‌بایست نسبت به سرمایه خود بسوی کمپرادور^{سیسم} درمی‌غلطید و یا در صورت تسلط امپریالیسم آمریکا و یا انگلستان که سه در رقابتی شدید بسرمی‌بردند و خواه تحت سلطه هر دو، سراو بی‌کلامی مانند از این رو بتدریج در مخالفت با دستگاه حاکمه و سلطه امپریالیستی خود را از گوشه و کنار جمع و جور نمود و مسأله مبارزه و رقابت در جهت کسب امتیاز نفت توسط امپریالیستها نقطه عطفی بود که عناصر باقی‌مانده بورژوازی ملی را در مقابل خواست امپریالیستها و هیئت حاکمه قرار می‌داد.

ملی شدن صنعت نفت

این نقطه عطف از اینجاست که آمریکا و انگلیسی از سال ۴۴-۱۹۴۳ برای کسب امتیاز نفت، نمایندگان برجسته کمپانیهای نفتی خود را سرانگیز کرده بودند. عمده توافق اینها که در کنفرانس نفت ۱۹۴۴ بدان رسیدند، عبارت از این بود که در عین رقابت فی مابین، میبایست در مقابل اتحاد شوروی که پیشنهاداتی برای استخراج نفت شمال داشت و همچنین برای مقابله با جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها، متحد شوند. لذا در پی جنبش توده‌ای و اعتراضات عمومی در مورد لغو هرگونه امتیاز نفت از طرفی و ورود همزمان هیئت اقتصادی شوروی که با پیشنهادات عادلانه و علنی برای مذاکره آمده بود، زمینه هرگونه دست‌پشت پرده را خنثی کرد، از این رو با توافق امپریالیستها، دولت وقت اعلام کرد که "فعلاً زدادن هرگونه امتیاز خودداری می‌کند" از اینجا مسأله موضع گیری طبقات و نیروهای سیاسی مختلف در مورد نفت آغاز شد. البته قبلاً هم مسأله نفت همیشه در پروسه مبارزاتی سده اخیر از ویژگی خاصی برخوردار بوده است اما بواسطه شرایط مشخص جامعه و اوضاع بین المللی بعد از شهریور بیست، تعمیق مبارزات رهاشی بخش و افزایش نقش نفت در اقتصاد جهانی، در این مقطع مسأله نفت را به آن حلقه اساسی تبدیل کرده بود که نیروهای انقلابی، با لایحه در شرایط وجود حزب کمونیست واقعی می‌توانستند با بدست گرفتن این حلقه اساسی توده‌های مردم را علیه امپریالیسم و پیگاهای داخلی آن متحد کنند. گذشته از این جنبش

ضدا میریالیستی و دمکراتیک خلق، با پیروزی اتحاد شوروی و اوج گیری جنبشهای رهاشی بخش و انقلابات پرولتری در سراسر جهان از شرایط بین-المللی مناسبی برخوردار بوده در داخل نیز جنبش توده‌ای ایران از چندین دژ مسلحانه و انقلابی نظیر جنبش دمکراتیک خلق آذربایجان و کردستان برخوردار بود که در شرایط وجود حزب کمونیست و تلفیق این دو مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه خلقهای آذربایجان و کردستان (که عملاً قدرت رابه دست گرفته بودند) و سایر ملل ساکن ایران، با مبارزه عمومی ضدا میریالیستی و دمکراتیک که در ملی کردن صنایع نفت و مبارزه به خاطر لغو امتیازات امپریالیستی و غیره تبلور می یافت، نه تنها اتحاد کارگران و دهقانان میسر می گردید بلکه زمینه‌های عینی ایجاد جنبه متحد خلق نیز فراهم گردیده و در نهایت پیروزی نهایی جنبش ضدا میریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران تضمین می‌شد (۱۲۲).

به هر حال از دنیای اجتماعی یا دنده در بالا، حزب توده که به ظاهر منافع کارگران و توده‌های مردم را نمایندگی می کرد، بعزت عدم شناخت از تظاهرات ملی و بین المللی وصف بندی نیروها، و نداشتن یک تحلیل جامع، مشخص و علمی از اوضاع اجتماعی و روند مبارزه طبقاتی که از طرز تفکر و بینش ایدئولوژیک و سیاسی آن ناشی می شد، در جنبه خرید و کاری تظاهرات درونی و مسائل دیپلماتیک گرفتار آمده و بعوض هشیاری در مقابل دسایس امپریالیسم و ارتجاع داخلی (که در مجموع اضعیف ترین موقعیت برخوردار بودند) و نیز بجای شناخت ماهیت اقشار مختلف بورژوازی ملی و هشیاری و اتخاذ مواضع صحیح و اصولی در مقابل آنها، بقدری کودنی، ضعف و فتور از خود نشان داد که نه تنها دست امپریالیسم و ارتجاع داخلی را در سرکوب جنبش با زکذاشت بلکه بدلیل خط و مشی و شعارهای عقب مانده و مواضع ارتجاعی خود، در عمل از بورژوازی ملی عقب ماند و از توده‌ها فاصله گرفته و حتی در مقطعی در مقابل آنها قرار گرفت. (اشاره به مطالبه امتیاز نفت شمال، پیش کشیدن شعار ملی کردن نفت جنوب، در مقابل شعار بورژوازی ملی که درخواست ملی شدن صنایع نفت بطور کلی و لغو

امتیازات امپریالیستی را می نمود، و حمایت از قوام السلطنه، شرکت در کابینه‌ها و، بدین وسیله صحنه گذاشتن بر سر کوب و قلع و قمع جنبش دمکراتیک خلق آذربایجان و کردستان). بدین ترتیب ابتکار عمل را عناصر بورژوازی ملی از طریق رهبری دکتر مصدق که پیشینها دمنوع هرگونه مذاکره را در مورد دادن امتیاز نفت در آبان ۱۳۲۳ داده بود، بدست گرفتند. در بن بست قرار دادن حزب توده، نه تنها این حزب را به موضع راست ارتجاعی سوق داد و برای مدتی آنرا بی‌زوله کرد بلکه بورژوازی از طریق شعاع عمده ملی کردن صنایع نفت و محدود کردن حرکت توده‌ای جنبش خلق در محدوده این شعار، ابتکار عمل را در راستای اهداف خود بدست گرفت.

از طرفی اوج گیری جنبشهای توده‌ای که در اکثر مناطق با عملیات مسلحانه توأم بود، خواست و حرکت کارگران و دهقانان، مساله نفت، جنبشهای آذربایجان و کردستان و...، همه اینها خواستها و حرکتها شی بودند که چارچوب قانون اساسی و آزادی چارچوب برنامۀ حزب را می شکافت، بنا بر این این تضاد و تناقضات نمی توانست در درون رهبری و اعضای حزب منعکس نگردد. این امر بلاخره پس از سرکوب و شکست جنبش آذربایجان و کردستان و قتل عام دهها هزار نفر از کارگران و زحمتکشان که بدست ارتجاع و به کمک امپریالیستها صورت گرفت، از شدت وحدت خاصی برخوردار شد، اتخاذ موضع ارتجاعی حزب در برابر قتل عام خلقهای آذربایجان و کردستان توسط ارتجاع حاکم و امپریالیستها که سرکوب جنبش سراسری و تشبیت حاکمیت رانیزدربیی داشت، بی عملی مطلق و اکتفا به دفاع لفظی (آنهم بصورتی که کسی از عوامل امپریالیسم، طبقات ارتجاعی و جلادان خلق را نیازارد) براستی ماهیت سازشکارانه و خیانت آمیز حزب توده و عدم تعلق واقعی آنرا به توده‌های تحت ستم و زحمتکش ایران بنحوی آشکاری به نمایش گذاشت. لذا همه اینها به اختلافات درونی شدت بخشید در حالیکه تمامی نیروها، اشراف فئودال، بورژوازی کمپرادور — امپریالیستها و تمامی مرتجعین، در حال تجدید قوا و آماده نمودن خود برای یکسره کردن کار جنبش توده‌ای بودند، این اختلافات از حزب توده

شکلی ساخته بود که به همه چیز شبا هت داشت بجز به اصطلاح حزب طبقه کارگر !! رهبران حزب و به تبع آن اکثر اعضا ، کادرها و هواداران آن ، هر کدام دسته ای برای خود درست کرده و هر کس سازی می زد این امر نمی توانست دوام بیاورد و در عین حال موجب از هم پاشیدگی کلی حزب نگردد . لذا مسأله انعقاد کنگره دوم مطرح شد ما برای اینکه حزب از هم نپاشد و کار خود را ادامه دهد ، تا برگزاری کنگره دوم رهبری جدیدی انتخاب گردید تحت عنوان هیئت اجرائیه که رهبری حزب را تا کنگره بعده گرفت . اما نه این تغییرات و نه تجربه گذشته و وضعیت پیش آمده ، تحولی انقلابی را در حزب توده پیش نیاورد . هیئت اجرائیه در اولین بیان نامه خود یکبار دیگر پیش خرده بورژوازی خویش را نمایانند و تاکید کرد که : " ما میل داریم از راه مبارزات پارلمانی ما نند کلیه ملل دمکرات جهان افکار صحیح خود را پیش ببریم " چنین بود جوهر طرز تفکر و ما رکسیسم - لنینیسم ادعائی رهبری حزب !! . آنها که در شرایط حاد مبارزه طبقاتی ، بدین وسیله تعلق طبقاتی گرایش ایدئولوژیک ، خصلت و مقام انقلابی ! خویش را به نمایش می گذاشته همچنین یکبار دیگر رابطه خود را با جنبش توده ای ، نیروهای درونی و مخالف خط مشی راست روانه حزب و بِنفع هیئت حاکمه ضد انقلابی یکسره روشن می کردند بدین وسیله علام کردند که علیرغم فشار توده ای دست از پا خطا نخواهند کرد ! بدیهی بود که چنین گرایشی نه پیشا پیش که در پس جنبش توده ای ، نه در جبهه مبارزه بلکه در عقبگاه آن در پی دست و پا کردن جایگاه مطمئن و بی خطری برای خویش بوده ، لذا رهبری جدید بجای مبارزه ایدئولوژیک علنی و برخورد اصولی با انحرافات خویش و اختلافات درونی حزب که آنرا به چند پارچه تقسیم کرده بود تا مدتی با متهم کردن مخالفین به وابستگی به اجنبی و غیره ، مسأله را مسکوت گذاشت ، آنها نه تنها تا کنگره دوم ، حتی بعد از آن نیز قمار نشدند به یک خط و بر نامه اصولی و انقلابی دست یابند و به تفاوتناقضات داخلی پاسخ دهند بلکه به یمن سیاستهای راست روانه و ناروشن خود ، از لحاظ سیاسی همواره از جریان امور عقب مانده و در مناسب ترین حالت ، به زانده بورژوازی مبدل شدند و از لحاظ

درونی نیز در این دوره همان بس که حتی در میان رهبری بندرت دویا سه نفر می توان سراغ گرفت که دارای مواضع بالنسبه همگونی با یکدیگر بوده باشند. از طرفی خروج ارتش سرخ از مناطق شمالی و عدم مقاومت و فرار عده ای ز رهبران سازشکار فرقه، سرکوب ددمنشان و زحمتکشان و قتل و کشتن آن توسط رژیم که با دسایس و پشتیبانی عملی امپریالیستها صورت گرفت، متعاقب آن یورش به آزادیهای نیم بند و دستاوردهای جنبش در سایر مناطق، بی عملی حزب توده و پس کشیدن موقت بورژوازی ملی و... روحیه مبارزاتی را موقتا پائین آورده و آنرا با رکود توأم ساخت. در چنین شرایطی کنگره دوم حزب برگزار شد. تحت فشار افکار عمومی، علیرغم برخی تغییرات که در برنا مومشی حزب توده بعمل آمد، اما جریان تاریخ به خوبی نشان داد که تصمیمات کنگره (علیرغم اینکه از محتوای پرولتری تهی بود) جز سرپوش گذاشتن موقت بر تضاد و تناقضات داخلی و بی عملیهای حزب، نژاد افکار عمومی چیز دیگری نبوده و همواره فقط روی کاغذ باقی ماند و جنبه عملی بخود نگرفت و به هیچکدام از مسائل پیش شمرده پا سخ عملی نداد. به هر حال در این دوره که امپریالیسم انگلیس و آمریکا در سرکوب جنبش و خواباندن اعتراضات و مقابله با نفوذ اتحاد شوروی و... با هم متحد شده بودند، با روی کار آمدن قوا مو انتخابات دوره پانزدهم مجلس رقابت فیما بین امپریالیستها و جناحهای مختلف هیئت حاکمه و جگرفت قوا م با اتکا به حزب دولتی (دمکرات) و اتحادیه های قلابی و سایر اکثریت مجلس را از آن طرفداران خود (در واقع به نفع آمریکا) کند، اما امپریالیسم انگلیس نیز در رقابت با آنها و با استفاده از نفوذ سنتی خود گروه بندیهای از احزاب بورژوازی مانند حزب مردم به رهبری سیدضیاء، حزب ملت، نهضت ملی، حزب استقلال، حزب کشور و... بوجود آورده و با متحد کردن آنها در یک جبهه در مقابل قوام، عرض اندام کرد. هر چند که قوا م و سایر نیروهای طرفدار سلطه امپریالیسم آمریکا در این انتخابات موفق شدند اما بعد در اثر تشدید رقابت بین امپریالیستها مجبور به استعفا گردید، منتهای مراتب توانست طی زمانمداری خود مواضع امپریالیسم

آمریکا را در شئون اقتصادی ، سیاسی و نظامی کشور تحکیم کند ، امنیت روحیه مبارزاتی به امپریالیستها و طبقات حاکم امکان داد تا پایه های دیکتاتوری مجددی ریخته شود ، در این دوره قدرت شاه فزونی گرفت ، تشکیل مجلس موسسان ، تجدید نظر در قانون اساسی ، تشکیل مجلس سنا ، دادن حق تعطیل مجلسین به شاه ، برگردانیدن املاک اختصاصی به شاه ، آوردن جسد رضا خان و دادن لقب کبیریه آن و ایجاد شرایط فعالیت بانگ انگلیس ، مذاکره برای تجدید قرارداد نفت جنوب ، تحکیم مواضع امپریالیسم آمریکا در نیروهای مسلح و ارگانهای سیاسی ، اقتصادی ، امضای قرارداد گس - گلشائیان و . . . همه و همه اقدامات ظالمانه و غارتگرانه ای بود که به یمن سرکوب جنبش توده ای و به کمک امپریالیستها و در شرایط نبود یک رهبری پرولتری واقعی برای جنبش توده ها ، به راحتی امکان پذیر شد . در همین دوره سران حزب توده که بنا بر ماهیت ایدئولوژیک و بینش سیاسی شان از درک علمی تحولات اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ایران ناتوان بودند ، تشبیهت نسبی موقعیت هیئت حاکمه گنج و پیریشا نشان کرده بود ، لذا بجای رهبری نهضت ضد امپریالیستی ، عملاً در مقابل آن قیام کرده و برای تبرئه خود نزد هیئت حاکمه به تخطئه مبارزات توده ها پرداختند در اینجا بدنیت که قبل از پرداختن به مواضع و عملیات حزب توده در سالها انقلابی ۳۲ - ۲۹ ، مختصری به موضع گیریهای آنها در رابطه با قوام السلطنه جلاد جبار و سگ زنجیری امپریالیسم و ارتجاع و سرکوبی خونین جنبش دمکراتیک خلق آذربایجان و کردستان که نتیجه ناگزیر روند عمومی خط مشی غیر پرولتاریائی و غیر انقلابی حزب توده بود اشاره ای بکنیم . در بیانیه کمیته مرکزی حزب توده که در خلال یورش رژیم تنظیم شده است گفته می شود که : " . . . در تاریخ پنج مرداد ماه ۱۳۲۵ بنا به دستور کمیته مرکزی حزب توده ایران برای اجابت از دعوت آقای نخست وزیر ، سه نفر از اعضای میرزحزب در کا بینه ایشان شرکت کردند . در همان موقع از طرف این کمیته ، این نکته توضیح داده شد که علت شرکت وزرای توده ای در کا بینه " قوام " تقویت "جبهه ضد استعماری و کوشش برای رفع اختلاف و

تشتت و سعی در ایجاد وحدت و اتفاق به منظور تحکیم اصول دمکراسی است ، زیرا با در نظر گرفتن شرایط دشوار و حساس تاریخ ایران و نیرنگهای گوناگون امپریالیسم و بازیهای حیل‌گرانه ارتجاع داخلی (با توجه به اینکه در این مقطع جنبش توده‌ای در سراسر ایران ، توسط امپریالیسم و ارتجاع داخلی (قوام السلطنه) سرکوب می‌گردید لذا در این بیان نامه ، عناصرو فوق که حکومت را در دست داشتند نمی‌توانند مورد حمله حزب توده قرار گیرد ، پس معلوم می‌شود منظور کوبیدن جنبش توده‌ای می‌باشد ...) لازم بود که حزب توده ایران برای ابراز صدای و پایداری در تصمیمی که گرفته بود بیهوده و زرای خود دستور دهد حتی المقدور با حکومت آقایی قوام که به آزادخواهان علاقه نشان می‌داد همکاری کنند ... " (بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران ۱۳۲۵) .

در همین سال هنگامی که نزدیک به چهل هزار نفر از انقلابیون و زحمتکشان آذربایجان و کردستان توسط همین حکومت و با کمک امپریالیستها قتل عام می‌شدند و اجساد قطعه قطعه شده آنها درون آرا به‌ها در شهرها و روستاها چرخانده می‌شد ، کمیته مرکزی حزب توده طی بیانیه‌ای اعلام کرد که :

"بنظر حزب توده ایران حوادث اخیر آذربایجان که به هر جهت مانع جنگ و برادرکشی گردید ، در شرایط کنونی جهان و ایران ، دارای نتایجی است که از عکس آن بهتر است " (یعنی تا شایدم می‌تواند اقدامات سرکوبگرانه ارتجاع حاکم) رهبران حزب توده برای جلب ترحم و شفقت ارتجاع حاکم و امپریالیستها نسبت به خود ، در تملق گوئی از آنها و محکوم کردن مبارزه طبقاتی کار را بجای می‌رسانند که در ادامه همان بیانیه اعلام کرد که :

"ما با رها توضیح دادیم و با ردیگر اعلام می‌کنیم که حزب توده هیچگاه نخواسته است اختلاف طبقاتی را در این کشور تشدید کند ... اگر رهبری حزب توده وجود نداشت ، این محرومیت‌ها و بدبختی‌ها با عصیانها و شورشها تظا هرمی نمود ، حرکت گروه‌گرسنگان و برهنگان ممکن بود ترو خشک را بسا هم بسوزانند ... این توده‌های محروم و عصیانی و بعصا محروم از اخلاق ! ! ، می‌بايست در مدت کمی متشکل شده دارای انضباط حزبی گردند . ایسن

وظایف سنگین با فقدان وسایل مادی و معنوی ... البته نمی توانست به طور کامل و ایده آل انجام پذیرد... " (تاکیدات و مطالب داخل پرانتز از ماست). صدا البته که منظور رهبری حزب از این همه صغرا و کبری چیدن آنها، عبارت از این است که حزب توده حکومت قوام السلطنه را که توسط امپریالیسم آمریکا سرکارآمده بود ضداستعمار و آزادبخواه می دادند، موافق سرکوبی خونین جنبش دمکراتیک آذربایجان و کردستان می باشد، هیچوقت نخواستند فعالیت خود را از چارچوب قوانین ارتجاعی حاکم فراتر ببرند و وظیفه اوقبل از این که دادمان زدن به مبارزه طبقاتی و رهبری آن باشد، جلوگیری از آن و برکنارنگهداشتن زحمتکشان و توده های مردم از مبارزات ضدا امپریالیستی و دمکراتیک بوده است، لذا به حکومت اطمینان می دهد که "اگر رهبری حزب نبوده هیچ نیروی دیگری قادر به جلوگیری از عصیان و تظاهرات (بخوان انقلاب) توده های گرسنه و ستمدیده نبوده است. منتهای مراتب اگر در این میان حتی اعضای رده های پائین حزب دست به تعرضاتی زده و در مبارزه شرکت جستند، این دیگر تقصیر رهبری حزب نبوده، بلکه ناشی از "عصبانیت و محروم از اخلاق" بودن آنهاست که به نحای حسا زشکارانه رهبری گوش فراندا داده اند، رهبری در برابر رژیم با ترس و زبونی تمام از خود انتقاد کرده و رفع اتهام می کند که بدلیل "فقدان وسایل مادی و معنوی" نتوانسته آنها را "بطور کامل و ایده آل بنظم" درآورده و به سازش بکشاند. حزب توده که در اوایل به حق نتوانسته بود با شیوه های تبلیغی و تهییجی مبتکرانه ای، دهها هزار نفر از کارگران و خرده بورژوازی شهرویه ویژه روشنفکران را به خود جلب کند، بدلیل بینش طبقاتی غیر پرولتری خود و عدم تجهیز خود به تئوری انقلابی م - ل و ... روز بروز به ورطه اپورتونیسیم و سازشکاری در غلطیده و عملا به منافع توده های جزئی پشت کرد. حزب توده علیرغم چاکری در آستان ضدا انقلاب حاکم از یورش ارتجاع در امان نماند. بعد از سرکوب جنبش آذربایجان و کردستان و تحکیم موفقیت نسبی دربار و عوامل ارتجاعی وابسته به آن، امپریالیستها تلاش می کردند تا با استفاده از موقعیت پیش آمده (رکود کوتاه مدت جنبش توده ای توسط حکومتها ی

دست نشا نده خود ، یکبار برای همیشه با قیما نده بظا هر آزادی و تشکل را به هر شکلی که هست درهم شکسته و موقعیت خود و عوامل خویش را تحکیم و تثبیت کنند ، از این رودر بهمن ماه ۱۳۲۷ با طرح توطئه سوء قصد نسبت به جان شاه و با اعلام حکومت نظامی در اکثر شهرها ، یورش به مجامع کارگری ، انجمنهای دمکراتیک و سازمانهای ملی و احزاب را آغاز کردند ، حزب توده که از تاریخ درس کافینگ گرفته بود یکبار دیگر غافلگیر شده و اکثر رهبران آن بسودن کوچک ترین مقاومتی دستگیر و یا به خارج از کشور فرار کردند و متعاقب آن یورش به سازمانهای محلی و کمیته های مختلف حزب که علیرغم قافبل پیش بینی بودن آن ، هیچگونه مخفی کاری در آن رعایت نشده بود ، تاب نیاورده و از هم پاشیدند . از این پس حزب توده نیز غیرقانونی اعلام شد و متعاقب آن یورش وسیعی جهت تثبیت دیکتاتوری و تحدید آزادیهای جزئی آغاز گردید ، رهبران حزب در دادگاهها ، خود را مشروطه خواه قلمداد کرده مسالء سوء قصد به جان شاه را برخلاف قانون اساسی از یابی کرده و لذا از خود رفع اتهام می نمودند " مردانی که برای سیانت شمات انقلاب ایران از دستبرد قدرت طلبان و تکامل دادن مشروطیت مبارزه کرده بودند ، به اتهام ضدیت بسا مشروطه سلطنتی به پای میز محاکمه کشیده می شوند " . این یکی از بهترین دفاعیاتی است که رهبران حزب مکرر در مکرران یا می کنند احتیاج به تفسیر ندارد که منظور از " سیانت شمات انقلاب ... تکامل ... " همان حمایت و پشتیبانی از رژیم سلطنتی می باشد که آنها به ناحق " به اتهام ضدیت با مشروطه سلطنتی به پای میز محاکمه کشیده " می شدند .

به هر حال حزب توده ایران در چنین وضعی بود که در اثر تشدید دوباره رقابت بین امپریالیسم انگلیس و آمریکا و با زتاب آن در جناهای مختلف هیئت حاکمه ، افشای قراردادهای اسارتباری که در دوران سرکوب جنبش بسته شده بود ، از جمله قرارداد معروف " گس - گلشائیان " ، باعث شد تا جنبش توده ای یکبار دیگر به حرکت درآید ، از آنجائی که مصدق شعسار اصلی را در دست داشت ، با تشکیل جبهه ملی و جذب اقشار وسیع خرده بورژوازی که تا کنون در بن بستایدنولوژیک قرار داشته و بعد از جریانات حزب توده

تقریباً فاقد سازمان سیاسی خاص خود بود، پرچم مبارزه با قراردادها و شعار ملی کردن صنایع نفت را یکبار دیگر بدست گرفت، این جنبش بسا اعتصابات سراسری کارگران، دانشجویان، حرکت بازاری و مبارزه انتخاباتی جبهه ملی، تظاهرات خیابانی و بالاخره با قدم گذاشتن دوباره توده‌ها به صحنه، به مبارزه جبهه ملی ابعاد توده‌ای وسیعی بخشید و بالاخره پیروزی جبهه ملی در انتخابات، عدم تصویب قرارداد از طرف مجلس استعقای دولت علاء و روی کار آمدن دولت ممدق، نقطه عطفی بود که منجر به ملی شدن صنایع نفت گردید. در این مبارزات که ابترتکا و عمل بدست نمایندگان بورژوازی ملی افتاده بود، طبقه کارگر همراه با سایر زحمتکشان و همچنین افسارمختلف روشنفکران بطور وسیع در آن شرکت جستند و از خود جا نشانیها و قهرمانیهای بیشماری نشان داده و امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی برای سرکوب جنبش، علیرغم تضادهای معینی که داشتند، متحد شدند و در اتحاد با نیروهای ارتجاعی و ضدانقلابی داخلی از جمله دربار، اشراف زمیندار، فئودالها، کمپرادورها، قشربالائی بورژوازی ملی، افسار متوسط و پائین بورژوازی ملی و سایر نیروهای مترقی زحمتکشان، افسار متوسط و پائین بورژوازی ملی و سایر نیروهای مترقی و ملی صف آرائی کرده بودند، از نیروهای سازمان یافته و عمده‌ای که در رأس کمپاخیر قرارداداشتند و جبهه ملی که قدرت را در دست داشت از فرصتهای بدست آمده برای تشکیل یک سازمان سراسری متشکل و دمکراتیک برای حفظ ثمرات نهضت استفاده نکرد، با وجود تشخیص درست تضاد بیسیاسی امپریالیستها و تضادهای موجود در جامعه و اینکه رهبری جبهه ملی توانسته بود بموقع از آن استفاده کند، اما بعلت منافع وجهان بینی محسوس و طبقه‌ای خویش نتوانست بموقع از نیروی انقلابی بالفعل توده‌های مردم در جهت تثبیت پیروزیهای ملی و توسعه آن سودجوید، ضعف اقتصادی بورژوازی ملی و خصمت سازشکارانه آن، مانع از آن گردید که در مقابل قاطعیتی که ضد انقلاب از خود نشان می داد، متقابلاً با تکیه به نیروهای انقلابی و بالفعل توده‌های مردم از خود قاطعیت نشان دهد، لذا نه تنها

در سیاست خارجی بلکه از لحاظ داخلی نیز در موارد بسیاری بعزت مماشات
 و سازشکاری با دربار، سران ارتش، عوامل و جاسوسان امپریالیستها و
 پایگاه طبقاتی آنها یعنی فئودالها و زمینداران بزرگ، روحانیون
 مرتجع و همچنین بورژوازی کمپرا دور بزرگ وابسته به امپریالیسم، فرصت
 داد تا ضد انقلاب برای تدارک توطئه جدید سازماندهی کرده و تدارک ببیند،
 در عین حال با این مسأله هم باید توجه کرد که در کشورهایی که ساخت آن نیمه
 مستعمره و نیمه فئودال بوده و رهبری مبارزات ضد امپریالیستی از چنگ
 طبقه کارگر خارج شده و در اختیار بورژوازی ملی قرار می گیرد، تجربه جهانی
 ثابت کرده است که بورژوازی ملی بعد از تحکیم موقعیت خود، زیر فشارهای
 اقتصادی و سیاسی امپریالیسم و ترس از جنبش توده‌ای، بسمت سازش با
 امپریالیسم گشوده می شود، از این رو جنبشهای توده‌ای هر چه قدر در رای-
 داد متمدن وسیع بوده و از قدرت و توان کافی هم برخوردار باشند، در شرایط
 نبود رهبری پرولتری و سازمان انقلابی واقعی در راههای پریپیچ و خم
 مبارزه سردرگم شده و به شکست محکوم خواهد انجامید. بی شک این امر در
 شرایط دوران انقلابی ۲۲-۲۹ در کشور ما نیز صدق می کرد، در عین حال
 واضح است که رشد و گسترش جنبش توده‌ای در فاصله سالهای ۲۲ تا ۱۳۲۰، در
 میهن ما مانند سایر کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال، و وابسته که
 از پرولتاریای کم و بیش رشد یافته‌ای برخوردارند، عبارت است از
 مبارزه علیه امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی وابسته به امپریالیسم
 روشن است که این انقلاب در شرایط بعد از جنگ جهانی دوم، از لحاظ سیاسی
 عبارت است از جزئی از انقلاب جهانی پرولتری اما هنوز در مرحله اول خود
 یعنی انقلاب بورژوا دموکراتیک طرازی نوین قرار دارد، لذا در شرایط وجود
 حزب طبقه کارگر در کشور ما هم نظیر سایر کشورهای مثل ویتنام و... میبایست
 بمثابه حزب طبقه کارگر و برپایه اتحاد با دهقانان در این مبارزه وارد شود
 در ضمن دفاع از استقلال طبقه کارگر در مراحل مختلف تکامل آن، و با
 تشخیص صحیح صف بندی نیروها، و با تحلیل درست از تضادهای موجود، به
 ایجاد جبهه متحد ضد امپریالیستی حول محور ستون فقرات آن یعنی...

کارگران و دهقانان مساعدت کنند، تلاش می نماید تا رهبری جبهه را در دست گرفته آنرا از پیچ و خمهای ناگهانی رها سازد، این جبهه به طبقه کارگر امکان می دهد که رهبری خود را تحکیم کرده و با بورژوازی ملی واردات اختلاف شود، در عین حال وظیفه داردا از حل شدن طبقه کارگر و با دنیا له روی آن از شعارهای بورژوازی ملی شدیداً جلوگیری نماید، برای اینکسه در ناسیونالیسم بورژوازی غرق نشود با یستی خط و مرز مشخص و روشنی بین خود و بورژوازی ملی بکشد، در عین حال برای جلوگیری از زایل شدن نیروی بورژوازی ملی که همواره اقشار نسبتاً زیادی از خرده بورژوازی را بدنیا می کشد، با ییدا مرحله معینی و تا جائیکه حتی یک قدم در راه مبارزه با امپریالیسم و نظامات ارتجاعی حاکم، با طبقه کارگر همراهی می کند، از اقدامات آن پشتیبانی نمود، با تشخیص موقعیتهای متفاوت شعارهای مناسب و تاکتیکیهای مختلفی اتخاذ نموده و مبارزه را در جنبه های مختلف مسالمت آمیز، غیر مسالمت آمیز و سرانجام با توسل به قهر انقلابی به پیروزی قطعی برساند.

این بود مختصری از جنبه های مختلف وظایف عام حزب طبقه کارگر در شرایط سالهای انقلابی ۳۲ تا ۱۳۲۰ جا معما .

اما حزب توده که به ناحق خود را حزب طبقه کارگر می نامید، بخاطر ایدئولوژی و بینش غیر پرولتری از تعیین و تشخیص ماهیت و دورنمای مبارزه و انتخاب شعار صحیح، تشخیص نیروهای ضدا امپریالیست و شیوه همکاری با آنها عاجز ماند، حزب توده در پی عدم تشخیص مرحله تکاملی جامعه و خصوصیات آن و بخاطر درک ناقص و ذهنی ثنوریک خود از طبقات مختلف جامعه و نیروهای ضدا امپریالیست، مصدق را وابسته به آمریکا قلمداد کرد و در مقابل اقدامات ضداستعماری آن موضع گرفت، در عوض با دسته ای از نوکران شناخته شده امپریالیسم انگلیس و عوامل دربار نظیر سرلشکر فیروز، حاج مخبر السلطنه و غیره وارد باصطلاح جبهه متحد گردید، با شعار ملی شدن نفت مخالفت ورزید، قرضه ملی را تحریم نمود و به غیر از شرکت دنیا لسه روانه آن در تظاهرات پراکنده ۲۶ تیر ۱۳۳۰ نقش عامل تفرقه را در جنبش بازی کرد.

از این روطبه کارگر بعنوان نیروی عمده جنبش ضد امپریالیستی کسه در ماجرا جوئیهای دستگا رهبری حزب گرفتار آمده بود، نتوانست به نحو موثری در جریان مبارزات نهضت افشا ستعماری ملی کردن نفت شرکت کند در این دوره طبقه کارگر بععلت فقدان عنصر آگاه (حزب مارکسیست - لنینیستی) نه بعنوان نیروی مستقل سیاسی با استراتژی و تاکتیک کمونیستی خود، بلکه بمثا به نیروی دنباله روبرو و آزادی و خرده بورژوازی در جنبش ظاهر شد علی الحال حزب توده که با استفاده از موقعیت مناسب بعد از اوج گیری جنبش، در او اخرج حکومت دکتر مصدق از تشکیلات نسبتا وسیعی برخوردار بود و سازمان نظامی آن تا اعماق ارگانهای سرکوب رژیم نفوذ کرده بود، در موضع متزلزل خود در قبال رویدادها، هیچگونه ابتکار عملی از خود نشان نداد و اساسا فاقد برنام و نقشه معینی بود، در صورتی که اگر حداقل از ماهیت انقلابی واقعی برخوردار بود با توجه به امکانات تشکیلاتی و قدرت سازمان نظامی خود می توانست با پشتیبانی از خواست ملی دکتر مصدق، توطئه های امپریالیستها و دربار و طبقات ارتجاعی را خنثی سازد، در این صورت نه تنها امکان سرکوب ضد انقلاب را بدست می آورد بلکه قادر بود بر تردید و متزلزل بورژوازی ملی فاش شده و جنبش را به پیش سوق دهد، اما همانطور که می دانیم بورژوازی در ترس از تعمیق انقلاب و پرولتاریا به واسطه خیانت و اپورتونیسم نهفته در رهبری حزب توده، قادر نشدند در مقابل اتحاد ضد انقلابی امپریالیسم، دربار و نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی به وظایف خود عمل کنند، این امر تمام جانفشانیها و مبارزات انقلابی توده های کارگرو سایر زحمتکش را خنثی کرد. در این مدت بیش از دو بیست اعصاب و دهها تظاهرات صورت گرفت. در این اعصابات و تظاهرات که از ۱۳۲۹ گسترش یافت، بواسطه نفرت توده های مردم از دربار و امپریالیستها و رژیمهای دست نشانده آنها، عنصر قهر همیشه عملی می شد، چه در فرآیند مجلس، چه در تظاهرات خیابانی و اعصابات، همیشه توده ها چارچوب رهبری را می شکستند، این همواره رهبران بودند که سدره حرکت توده ها شده و آنرا مانع می گردیدند، به هر حال و بدین ترتیب شاه دما نبی

خلق از ملی شدن صنایع نفت طولی نکشید که توسط سازمان جاسوسی امپریا لیس آمریکا و بکمک و مساعدت امپریا لیس انگلیس و بدست دربار و طبقات ارتجاعی به یاس مبدل شد و بالاخره با استفاده از وجود شکاف در جنبش و خیانت در صفوف رهبران جنبش، با کودتای ضد انقلابی ۲۸ مرداد ۳۲، کارنامه مبارزات توده‌ای برای ملی شدن صنایع نفت بسته شد. و بعد از کودتای اعتراضات و تظاهرات مردمی کم و بیش جریان داشت در اثر مقاومت توده‌ای درگیریهایی خونین نیز پدید آمد، شرایط عینی و وضعیت موجود هنوز تعرض انقلابی را ممکن می‌ساخت اما همانطور که در پیش گفته شد، نه رهبران حزب توده و نه نمایندگان بورژوازی ملی، هیچکدام قطعیت انقلاب را در نظر نداشتند، سران حزب توده هنوز دچار خوشبختی ناشی از کودنی بودند که ضربات بی درپی سازمان نظامی و بقیه تشکیلات را از هم پاشاند، یوزن و دستگیری و سرکوب ابعاد وسیعی بخود گرفت، روحیه تسلیم طلبی و زبونی و خیانت رهبران حزب توده و کارهای آن در برابر پلیس و دادگاهها، روحیه توده‌های حزبی و سایر کارگران و زحمتکشان را داغان کرد و بالاخره تا اوایل دهه ۳۰، تلاش رهبران حزب که برخی از آنها قبل از تعدادی نیز بعد از کشور خارج شده بودند، برای تجدید سازمان ندهی عقیم مانده، بدین ترتیب استخوان بندی جنبش طبقه کارگرو سایر زحمتکشان کسسه در پیرامون حزب توده گرد آمده بودند از هم پاشید. خیانت برخی از رهبران و کارهای بالای آن و زبونی آنها در برابر رژیم و در آمدن آنها به خدمت پلیس سیاسی در سرکوب حرکتها بعدی نقش موثری بازی کرد (۱۲۳). در اینجا به یک نکته بایستی توجه کامل کرد که با ادامه فعالیت حزب توده بعد از شکست استراتژیک آن بی ربط نیست. به جز اشتباهات تاکتیکی حزب کمونیست شوروی در سالهای بین ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۲ که مزید بر علت بود، بعد از کنگره‌های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی که در آنها نظمسراوات رویزونیستی خروشچف به تصویب رسید، سران اپورتونیست حزب توده را مثل اکثر اجزای اپورتونیست در سایر نقاط جهان در مواضع اپورتونیستی خود تحکیم کرد و کمک نمود تا آن رهبرانی هم که بظاهرا دعای چپ بسودن

می نمودند، آنها هم با توجه به زمینه ایدئولوژیک و طبقاتی خود با توجه به توجهیات تفویک و پشتیبانی مادی دارو دسته خروشف تمام و کمال به ورطه اپورتونیسیم در غلطند. از آن پس نقش حزب توده بعنوان عامل مسـئـل بورژوازی در جنبش طبقه کارگر عمل کرده است (معروف است که در جریان برگزاری کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی را دمنش دبیرکل و نماینده حزب توده در این کنگره آنقدر در دفاع از خروشف و کوبیدن استالین روبا ه صفتی و سالوسی از خود نشان داد که مورد پرخاش خروشف قرار گرفت). اما همانطور که در صفحات قبل دیدیم، اپورتونیسیم دهها سال قبل همراه با تولد جنبش کارگری و کمونیستی در کشور ما متولد شد و بواسطه وجود زمینه های عینی و ذهنی به رشد خود ادامه داده است، جنبش کمونیستی ایران در تاریخ پرفراز و نشیب خود ضربات جبران ناپذیری از اپورتونیسیم ملی و بین المللی نوش جان کرده است. رشد این جریان منحنی در کشور ما ضربات کاری به امـسـب مبارزه طبقاتی پرولتاریا و خلق وارد آورده است، موقعیتهای مناسب زیادی پیش آمده که جنبش توده ای ایران قادر به گذر بیروزمندانها از آن نبوده است. این موقعیتهای همیشه با جانفشانی توده های میلیونی زحمتکشان توأم بوده است. در آن کمونیستها و سایر انقلابیون فداکاریهای بیشماری از خود نشان داده اند، هربار دهها و صدها هزار قربانی داده شده، در تمامی این مقاطع حساس اپورتونیسیم چون بختکی بر سر آن فرود آمده و با ایجاد شکاف در جنبش و در آمدن به خدمت طبقات ارتجاعی و امپریالیسم در آن اخلاص کرده و در کنار دشمنان قسم خورده خلق، نقش اساسی در شکست جنبش توده ای بدست امپریالیسم و ارتجاع داخلی ایفا نموده است. در عین حال هربار شکست و رسوائی این جریان، افشاشدن عملی آن نزد توده های مردم باعث شده تا ما رکسیست - لنینیستهای واقعی به جستجای مبارزه ایدئولوژیک اصولی و نقد ما رکسیست - لنینیستی مضمون واقعی و مشخص ایدئولوژی آن و تولید قطعی این جریان، به خرده گیری از آن پرداخته اند به مسائل عملی و تشکیلاتی سیاسی صدمه افشاشده آن اکتفا کرده اند اما تاریخ بارها ثابت کرده و یکبار دیگر در جریان قیام ۵۷ و سالهای انقلابی

بعد از آن مکرراً ثابت کرده که شیوه‌های مبارزه تاکنونی ما رکسیست-ت-
 لنینیست‌ها نتوانسته است مضمون ضدما رکسیست- لنینیستی ایدئولوژی و
 مشی سیاسی این جریان را افشا و آنرا طرد نماید، شکست سیاسی اپورتونیسیم
 در سالهای گذشته، ظاهر شدن و دوباره و چندین باره آنها در سطح جامعه و ایفا
 نقش خائنانه اخیر نسبت به جنبش توده‌ای با لایحه در جریان قیام و پس از آن
 نه اولین و نه آخرین بار خواهد بود از این رومبارزه ایدئولوژیک پر-
 شور، فعال و همیشگی با انواع اپورتونیسیم چه در سطح ملی و چه در سطح
بین‌المللی وظیفه تعطیل ناپذیر کلیه ما رکسیست- لنینیست‌های واقعی
می باشد، از آنجا که اپورتونیسیم حزب توده به جریان بین‌المللی مربوط
 بوده و از آن تغذیه می‌کند لذا این امر بصورت موفقیت آمیز پیش نخواهد
 رفت مگر با اتحاد ما رکسیست- لنینیست‌های واقعی در سطح ملی و بین‌المللی
 و مبارزه متحدانه علیه آن، ما بدون مرزبندی مشخص با جریان‌های اپورتونستی
 و سایر انحرافات موجود در جنبش جهانی و بدون یافتن متحدین خود در سطح
جنبش کمونیستی جهان، بدون وحدت ایدئولوژیک و کمک و یاری به هم،
 قادر به پیشبرد این مبارزه و طرد قطعی اپورتونیسیم در چارچوب ملسسی
 نخواهیم شد.

شکست ۲۸ مرداد وورشدمنا سیات سرمایه‌اری

مبارزه بین بورژوازی ملی ایران با سیستم فئودال و فئودال-
 کمپرادوری چیزی تازه و فقط مربوط به دوران ۳۲- ۲۹ نبوده، این مبارزه
 از او خرقن نوزدهم و با ورود امپریالیسم به کشور ما و توسعه مناسبات
 تولیدکالای آغا زگردید. شرکت بورژوازی ملی ایران در انقلاب مشروطه
 قیام‌های گیلان، آذربایجان، خراسان و غیره در دهه‌های اول قرن بیستم
 نمایشگر تضاد (۱۲۴) بورژوازی ملی با نظام فئودالی و هجوم کالاهای سرمایه‌ها
 امپریالیستی بود. سالهای ۳۲- ۱۳۲۹ دوران حکومت جبهه ملی (دکتر-
 مصدق) تسلط سیاسی کوتاه مدت بورژوازی ملی ایران را در شرایط مناسب

ملی و بین المللی نشان می دهد، بدلیل ضعف تاریخی بورژوازی ملی، وابستگی عمیق جامعه امپریالیسم و رشد و گسترش بورژوازی کمپرادور در دوران حکومت رضا خان، افزایش نقش قابل ملاحظه آن در اقتصاد سیاست، نشان دهنده این است که شکست ۲۸ مرداد دهنه به منزله شکست بورژوازی ملی در مقابل مناسبات فتودالی، بلکه نمایانگر شکست بورژوازی ملی ایران در مقابل بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم و سیستم نیمه جان فتودالیسم می باشد، از این لحاظ بورژوازی ملی از توان افتاده و مردود و متزلزل که طی حکومت خود قبلی از ۲۸ مرداد در گذشته بود با استفاده از قدرت دولتی و امکانات وسیع تبلیغاتی و پشتیبانی آشکار شده ای در مقابل امپریالیسم و ارتجاع داخلی، مقاومت و مقابله نماید، بی شک این بار چه به لحاظ موقعیت اقتصادی و چه به لحاظ موقعیت سیاسی و سازمانی خود قاطعاً در به سازمان ندهی مقاومت و مبارزه با آن نبود، بورژوازی ملی ایران که از لحاظ سازمانی در جبهه ملی تبلور می یافت (جبهه ملی شامل عناصر و شخصیت های ملی و منفرد حزب مردم ایران، حزب ملت ایران، حزب زحمتکشان (نیروی سوم)، بود) فاقد انسجام ایدئولوژیک سیاسی و استحکام سازمانی بوده و بعد از شکست ۲۸ مرداد دچار تجزیه و پراکنندگی گردید. بخشی از اعضای آن که گرایشات مذهبی داشتند (در راس این جریان آیت الله زنجانی - طالقانی و بازرگان) قرار داشتند) با اعلام "نهضت ادا ممدارد" تلاش کردند تا عناصر پراکنده احزاب جبهه ملی و شخصیت های منفرد را در اطراف "نهضت مقاومت" سازمان دهند، اما بعد از بازداشت تعدادی از رهبران آن، فعالیت آنها دچار وقفه شد و به اختلاقات درونی دام ن زد، این جریان به جز در موارد جزئی تدویر تنفس کوتاه مدت حکومت امینی (۱۳۴۰). و تشکیل نهضت آزادی ایران، فعالیت محسوسی از خود نشان نداد. به هر حال روند عمومی جبهه ملی و احزاب متشکل در آن را (تا تشکیل جبهه ملی دوم، نهضت آزادی) تا حاکمیت مجدد دیکتاتور (در ۱۳۴۲) بدین صورت میتوان خلاصه کرد:

طی کنش و واکنش های اقتصادی و سیاسی ناشی از رشد و تکامل

سرمایه داری وابسته به امپریا لیسم که با شکست ۲۸ مرداد افق و میدان وسیعی را برای استثمار خلق و استعمار منابع و منافع ملی ایران فراهم نموده بود تجزیه بقایای بورژوازی ملی ایران را تسریع نموده با سرازیر شدن کالاها و سرمایه های امپریالیستی افزایش فوق العاده نرخ سود در این بخش، ضعف صنایع و تولیدات داخلی و ناتوانی آن در رقابت با کالاهای خارجی و مونتاژ، ضمن به ورشکستگی کشاندن بورژوازی کوچک و خانه خراب نمودن آن، اقشار ربا لائی بورژوازی ملی را به سمت سازش با امپریالیسم و تبدیل شدن به بورژوازی کمپرادور تشویق نمود، این امر نمی توانست در احزاب و شخصیت های مربوط به بورژوازی (جبهه ملی) تا شیرنگذار دو به تجزیه مجدد آنها دامن نزند. این پروسه تا مقطع اصلاحات ارضی، جریان قیام پانزده خرداد و تا اوایل ۱۳۴۴ ادامه پیدا کرده و صف بندی های احزاب و شخصیت های سیاسی مربوط به این طبقه را از هم متمایز نمود. این پروسه تا جایی پیش رفت که بخش اکثریتی از احزاب و عناصر جبهه ملی به آغوش امپریالیسم و ارتجاع پناهنده و به مدافعان فاعل زسیستم سرمایه داری وابسته کشانده شدند.

نقش این احزاب و عناصر که در دوران تنفس کوتاه جریانات سالهای ۳۹-۴۲ دست به فعالیت مجدد زده بودند، در برابر مبارزات کارگر-ران، اقشار خرده بورژوازی شهری، دانشجویان و غیره نقشی ضدا نقلابی بود اما جناح عمده دیگر آن یعنی نهضت آزادی بدلیل گرایشات مذهبی و محافظت نسبی که این جریان در بعد از کودتای ۲۸ مرداد دودر سالهای بعد از آن از خود نشان داد، در این دوره توانست اقشار پائینی و در حال اضمحلال (۱۲۵) بورژوازی ملی و حتی بخشی از خرده بورژوازی شهری، عناصر بازار و کسبه را دور و بر خود جذب کند، در حالیکه تاریخ سیر طبیعی خود را طی می کرد، آنها در آرزوی روزهای خوش گذشته و بخاطر نجات از ورشکستگی و اضمحلال قطعی این بار بدار من نهضت آزادی و سایر جریانات مذهبی که در حال شکل گرفتن بودند، آویزان شدند، اما این جریان نیز آرزوهای آنها را به بادا دو عمل نشان داد که دیگر از او مرده ریگی بیش نمانده، شعارها و

خواستهای نهضت آزادی و سایر عناصرا دیکال جبهه ملی در مقابل حرکت ، شعاروخواست توده ها بقدری عقب مانده و ارتجاعی بود که خیلی زود ما هیت سازشکارانه آن نمایان شد . از این روزمانی که خمینی علیه رگرایشات عقب مانده مذهبی با استفاده از نارضائى عمومى با طرح شعارهاى ضد شاه و ضد امپریالیسم آمریکایا به میدان گذاشت توانست بطور سریع پستیبانی خرده بورژوازی ، کسبه ، بازاریان و سایر اقشاری را که دور و برجبهه ملی و نهضت آزادی جمع شده بودند ، بخود جلب نماید . بدین ترتیب و بتدریج با مستحیل شدن بورژوازی ملی در روابط سرمایه داری وابسته به امپریالیسم ، نقش این احزاب و جریانها بعنوان نماینده سیاسى بورژوازی ملی ایران ، پایان یافته تلقى می شود . قیام پانزده خرداد نقطه عطفی بود که مرگ توهمات مربوط به قانون اساسی و مبارزات مسالمت آمیز پارلمانتاریستی را اعلام نمود . همچنین نقطه عطفی بود که گرایش به مبارزه مسلحانه و اعمال قهر در مقابل دیکتاتوری عنان گسیخته (روبنای سرمایه داری وابسته) و امپریالیسم را در دستور نیروها و عناصر انقلابی قرار داد . (به ضمیمه مراجعه شود)

به هرحال ، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، بورژوازی کمپرادور ، اشراف فئودال ، زمینداران بزرگ ، دربار ، روحانیون مرتجع و صاحب نفوذ و کلیه مرتجعین با کمک و حمایت امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی ، علیه رگتضادهای درونی خود متحد شدند ، در نتیجه جنبش توده های ، قطع در آمد نفت ، و ... که رکود کوتاه مدتی را در زمینه فعالیت بورژوازی کمپرادور پیش آورده بود ، بعد از کودتا ، موانع قبلی از سر راه رشد بورژوازی کمپرادور برداشته شد ، فئودالها و زمیندارانی که در اثر جنبش توده های به تنوا با ما از ۱۳۲۰ به این طرف زیر ضرب جنبش دهقانان قرار گرفته بودند با توجه به وضعیت پیش آمده ، مواضع قبلی خود را مستحکم کرده و با حضور مجدد در دهات ، سازمان تولید خود را دوباره سر و سامان دادند ، دستاوردها دهقانان را از آنها ستاندند ، چوب و فلک را برقرار کردند ، همراه با تعرض دیکتاتوری در شهرها و سرکوب کارگران و زحمتکشان شهری ، آنها نیز

به نوبه خود دادگاههای محلی را برقرار کرده و آنها را که در این مدت نسبت به منافع فئودالها و بزرگان مالکان تعرض کرده بودند به مجازاتهای سنگین و سختی رساندند. بطور کلی سازمان سنتی ارباب در روستاها یک بار دیگر با استفاده از موقعیت پیش آمده تحکیم شد، در تماشای این مدت دستگاه دولتی بالاخص ژاندارمری و ارگانهای پلیس در خدمت ارباب بستان فئودال عمل می کردند، در این مدت سرکوب و خون ریزی که توسط فئودالها بر اهالی فئودال زکشتار و خونریزی متحدین آنها در شهرها نبود، با لایحه در آذربایجان و کردستان، بورژوازی کمپرادور و روحانیون صاحب نفوذ در این عملیات مشوق اشراف و فئودالها بودند. با زکذاردن دست فئودالها در کوتاه مدت و مسکوت گذاشتن تضاد بین رشد و تکامل بورژوازی وابسته به امپریالیسم مناسبات فئودالی از این لحاظ بود که آنها به تنهایی قادر نبودند در تعیین تشدید تضاد بین خود و فئودالها (که هنوز در اقصای دوسیاست نقش اساسی داشتند) سرکوب دهقانان را همزمان با شهر پیش ببرند، لذا لازم بود تا از راه آزادی مطلق و امتیازاتی که برای فئودالها قائل میشدند متحد با تجربه و قرص و محکمی را تا سرکوب و شکست کامل جنبش توده ها با خود همراه داشته باشند. هم بورژوازی کمپرادور که به موازات تسلط امپریالیسم آمریکا قدرت مسلط را در دستگاه کسب می کرد و هم امپریالیسم آمریکا و سایر عوامل انحصارات امپریالیستی، برخلاف احمقهای درباری و اشراف و فئودالهای شریک در حاکمیت سیاسی، خوب می دانستند که مناسبات موجود به هر حال با رشد سرمایه داری وابسته و با اهداف کلی امپریالیسم در تضاد بوده و این تضاد خواهناخواه با بیستی به نفع سرمایه حل شود. اما صلاح در این بود که تضاد بین توده های مردم، کارگران، دهقانان، زحمتکشسان شهری و عناصر باقیمانده بورژوازی ملی، با مجموعه بورژوازی کمپرادور امپریالیستها، دستگاه حکومتی و در همین محدوده فئودالها بنبط جناح اخیر حل نشده و بطریق اولی هنوز جنبشها شکست کامل مواجه نشده، تضاد موجود در درون خود را مسکوت بگذارند. واقعیت این بود که مناسبات فئودالی می بايست خیلی وقت پیش در ایران لغومی شد اما تکامل امپریالیسم

به این طبقه در عین رشد بورژوازی کمپرا دوروبه لحاظ سیستم استعماری و
 نواستعماری، امکان می داد تا همراه بورژوازی کمپرا دور برای مدتی
 به زندگی خود ادامه داده و در حاکمیت سیاسی مشارکت کند. از لحاظ تاریخ
 تکامل کشورهای عقب افتاده مستعمره و نیمه مستعمره، همسازي این دو
 وجه متضاد و وقتی که مناسبات سرمایه داری وابسته در اقتصا دوسیا ست مسلط
 نشده است ناگزیر است اما با رشد و تکامل مناسبات سرمایه داری که در این
 کشورها با سلطه اقتصادي و سياسي انحمارات بين المللي توأم است،
 نا بودی تدریجی فتودالیسم و مناسبات ناشی از آنرا اجتناب ناپذیر
 می نماید، زمینه عینی این امر از اینجا ناشی می شود که امپریالیستها
 در مراحل اولیه هجوم و گسترش نفوذ اقتصادي و سياسي خود در کشورهای
 عقب مانده، به ناگزیر با جنبشهای ملی و رها ئی بخش مواجه می شوند که
 حاکمیت سياسي و نفوذ و سلطه امپریالیستی را توأمان زیر ضرب قرار
 می دهند. از این رودرژیمهای فتودالی که قدرت سياسي را در ایستادن
 کشورها بدست دارند مورد حمایت و پشتیبانی امپریالیستها قرار گرفته و
 به کمک آنها جنبشهای ملی و انقلابی را سرکوب نموده، منابع و ثروتهای
 ملی را با سهل ترین شرایط در اختیار امپریالیستها قرار داده و به متحد
 مطیع آن مبدل می شوند. اما از طرف دیگر ورود کالاهای سرمایه های
 امپریالیستی به ناگزیر تغییر و تحولاتی را در مناسبات اقتصادي و اجتماعي
 این کشورها پدید آورده و باعث توسعه مناسبات سرمایه داری می گردد، به
 تدریج که این مناسبات بر اساس سرمایه خارجی به بازارهای وسیع
 و نیروی کار ارزان، گسترش می یابد، سیستم و مناسبات فتودالیستی را
 تحت فشار قرار داده و توانائی اقتصادي و سياسي آنرا در عرصه اجتماعي
 محدود و به تدریج سلب می نماید، حل این تضاد خود از جمله یکی از دلایل
 اتخاذ سیاست استعماری نوین توسط امپریالیستها و عمال آنها در کشورهای
 مستعمره و نیمه مستعمره و عقب مانده پس از جنگ جهانی دوم می باشد،
 امپریالیسم به تبع تغییر و تحولات پس از جنگ جهانی دوم، شیوه های نوین
 استعمار را جایگزین شیوه های کهنه نمود، از جمله بجای ایجاد مانع در

جهت رشد بورژوازی و بجای حمایت فعال از فتودا لیسوم و حکومت‌های فتودالی سیاست زد و بند با بورژوازی این کشورها را در پیش گرفت. بورژوازی بزرگ نیز با کسب موقعیت‌های برتر در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی در جهت ستسازش با امپریا لیسومگام برداشته و بتدریج با اضمحلال فتودا لیسوم به جای او، متحد طبیعی امپریا لیسوم در غارت و چپاول این کشورها شد. از آن جاکه گسترش مناسبات سرمایه‌داری زمینه تشدید بهره‌برداری از ثروت‌های ملی، نیروی کار و گسترش بازارهای داخلی و گردش سرمایه را تا میسر و تضمین کرده و گسترش نفوذ سرمایه‌های انحصاری بین‌المللی را امکان‌پذیر می‌سازد، لذا حاکمیت سیاسی بورژوازی وابسته بجای فتودا لیسوم در حال احتضار رکه با تکیه به شیوه‌های کهن حکومتی و مناسبات پوسیده فتودالی گردش کالائی را را کدننگه‌داشته و در راه تکامل آن مانع ایجاد کرده و موجودیت سرمایه‌های خارجی را به خطری اندازد... به گسترش با زهم بیشتر نفوذ انحصارات بین‌المللی میدان می‌دهد. از این رو توانائی خویش را به تبدیل شدن به پایگاه عمده و اساسی امپریا لیسوم و حافظ منافع آن، به ظهور می‌رساند. این روند در کشورمان نیز صادق بود. بورژوازی کمپرادور ایران که در ارتباط با سرمایه‌داری جهانی متولد شده بود طی چندین دهه فعالیت و رشد خود از بطن خویش قشرهای کشاورزی، صنعتی، مالی و اداری (بوروکراتیک) را بوجود آورد که بطور عمده در سه شکل اساسی خود (سرمایه‌خارجی (مربوط به انحصارات امپریالیستی)، سرمایه‌داری خصوصی و سرمایه‌داری دولتی) بعنوان سه جزء بهم پیوسته و مکمل هم در کنار مناسبات فرتوت فتودالی رشد و تکامل یافت (در صفحات قبل بدان اشاره کردیم) بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، مبارزه طولانی و رقابت شدید بین انحصارات جهانی در تماحب منابع عظیم ثروت ملی ایران از جمله نفت، با سازش موقت و ایجاد کنسرسیوم بین‌المللی نفت به نتیجه رسید. پس از استقرار کنسرسیوم، غارت این منبع عظیم ثروت ملی بسا شدیدترین وجهی ادامه یافت (۱۲۶). آنها با تملک دوباره بهره‌منفعت‌ترین منبع ثروت ملی ما، ضمن نظارت قاطع و دقیق بر اقتصاد ایران، نفوذ

خود را در سا بیا مورنیزگسترش دادند. تها جمگشورهای امپریالیستی بعد از ۲۸ مردا فقط به غارت دوباره نفت منتهی نشد، آنها با در دست گرفتن این حلقه اساسی، با اعزام هزاران مستشار، جاسوس، متخصص سرکوب و غیره، و با سرازیر نمودن سرمایه و کالاهای بنجل خود و رفع موانع گمرکی، ضمن غارت و چپاول زحمتکشان، صنایع داخلی را که نیمه نفسی داشت به ورشکستگی کامل سوق دادند. با دادن وامهای اسارتیار (۱۵۰ میلیون دلار آمریکا، ۷۵ میلیون دلار با تک بین المللی، ۱۷ میلیون دلار صندوق بین المللی، ۱۰ میلیون لیره انگلیس) تحمیل قراردادهای ننگین، نفوذ و در اختیار گرفتن سازمانهای دولتی (سیاسی، اقتصادی و نظامی) زد و بند با دربار، سران دولتی نمایندگان مجلس، کشاندن ایران به مدار پیمان بغداد، به توسعه طلبی خود ادامه دادند، بورژوازی کمپرادور که به مشخصات اساسی آن فوقا اشاره کردیم در این شوط سه غارتگری شریک انحصارات امپریالیستی بوده و تحت حمایت همه جانبه آن به رشد خود ادامه داد. مجموعه این روابط و مناسبات، کنش و واکنشهای اقتصادی اجتماعی ناشی از آن در او خردده سوم به مرحله ای از تکامل خود رسیده بود که دیگر چارچوب مناسبات حاکم بعنوان مانع و رادع شد آن در آمده و زمان آن رسیده بود که این تضاد بنفع رشد و گسترش مناسبات سرمایه داری حل گردد، سرکوب جنبش، احزاب و سازمانهای انقلابی، رکود نسبی مبارزه طبقاتی در حالیکه تضاد بین جبهه انقلاب و ضد انقلاب را در مجموع در هاله ای از سکون و رکود نسبی قرار داده بود، حل تضاد بین مناسبات نیمه فئودالی حاکم با جریان گسترش مناسبات سرمایه داری را در دستور امپریالیسم و طبقات دارا قرار داد (۱۲۷) بدین سیرالیستی و در اس آنها امپریالیسم آمریکا، با زد و بند با دربار و حمایت همه جانبه و فعا سال از بورژوازی کمپرادور، برنا مصلحات ارضی را پیش کشیده و تا حدودی با حل این تضاد دوره جدیدی از لحاظ اقتصادی و اجتماعی در کشور ما گشوده شد بتدریج قدرت از لحاظ داخلی بنفع تحکیم و تثبیت سرمایه داری وابسته و از لحاظ خارجی توازن قوا بنفع امپریالیسم آمریکا تغییر یافت.

ما در پیش گفتیم که بورژوازی کمپرا دورا ایران از ارتباط سرما پسه تجاری ایران با سرمایه های امپریالیستی متولد شد. سرمایه تجاری ایران که در اوایل قرن برای سرمایه گذاری در صنایع داخلی گرایش نشان میداد با ورود سرمایه داری جهانی به مرحله امپریالیسم و تحت تاثیر آن در داخل با موانع جدی نظیر مناسبات فئودالی حاکم که مورد پشتیبانی امپریالیستها و بمثابه تکیه گاه آنها عمل می نمود مواجه شد، لذا برعکس بورژوازی ملی ایران که با مناسبات حاکم فئودالی و سلطه امپریالیستی تا حدودی و نسبت به توانش مقابله می نمود، بورژوازی تجاری وضعیت پیش آمده را بسا موقعیت و منافع خویش کاملاً منطبق یافت و با چرخش کامل بطرف دالاسی کالاهای امپریالیستی بتدریج به بورژوازی کمپرا دورا ایران تبدیل شد. همچنین همزمان با ورود ایران به مدار اقتصاد جهانی و افزایش مبادلات کالائی بعد از یک دوره رکود، صادرات محصولات کشاورزی با اخص به روسیه که صنایع در آن با سرعت روبه انکشاف بود، روبه توسعه نهاد. در این تطبیق با نیاز بازارهای خارجی کشت پنبه، تربیت کرم ابریشم، ایجاد باغات میوه، صادرات خشکبار و... روبه فزونی نهاد، در نتیجه افزایش مداوم قیمتها و سودآوری زمین سبب گردیدند تنها زمینهای آزاد زیادی توسط دربار و عوام آن تصرف شود بلکه در خیلی از مناطق از جمله شمال زمینهای بزرگ فئودالی به قطعات کوچک تقسیم شده و بوسیله تجار و بزرگان خریدار گردید. بدین ترتیب بورژوازی کمپرا دور (سرمایه تجاری) نیز از آن فایده

انباشت حاصل از دلالتی کالاهای خارجی و مبادلات داخلی خود را متناسب با
مناسبات موجود صرف خرید و یا اجاره زمینهای کشاورزی می نمود و با حقیق
نا محدود است. مثلاً دهقانان به سودهای کلانی دست یافته و در ضمن نفوذ و رشد
اقتصادی کالائی پولی را در زمینهای کشاورزی تسریع می نمود.

بورژوازی کمپرا دور به موازات رشد و تکامل خود از یک سو با تسلسط
سنتی بر شبکه بازرگانی داخلی تا آنجا که برای گسترش بازرگانی کالاهای
خارجی و تولیدات داخلی سودمند بود توسط این شبکه (شبکه بازرگانی) (نسی)
مناسبات کهن را می شکست. کالاهای خارجی و داخلی را در روستاها به
فروش می رساند و متقابلاً تولیدات کشاورزی و صنایع سنتی روستائی را
تبدیل به کالاهای لانموده روانه بازرگانی داخلی و خارجی می نمود. بنا بر این
با توجه به تاریخ تکامل این سرمایه داری که با دوران امپریالیسم و
سیادت سرمایه مالی توأم بود و با توجه به تغییر و تحولات اقتصادی اجتماعی
و سیاسی منتج از آن، سرمایه داری تا حدودی که در شهرها موانع اقتصادی و
سیاسی را بدست می آورده نسبت آن مناسبات سرمایه داری را در درون
روستاها هم نفوذ می داد، لذا شیوه سرمایه داری را نه تولید و مبادله در کنار
مناسبات تولید فئودالی حاکم قبلی از اصلاحات ارضی بوجود آمده و همراه
به نسبت تکامل خود، تجزیه و قشر بندی طبقاتی را در روستاها تسریع
می نمود. گذشته از اینکه توسعه راههای ارتباطی مبادله نیروی کار و
کالابین شهر و ده از جمله تا مین احتیاجات سرمایه زحماظ نیروی کار و
بازار فروش که در رشد مناسبات سرمایه داری در روستاها تا شیرا اساسی
می گذاشت، همچنین سرمایه گذاری تجاری سرمایه داری در خرید و یا اجاره
زمینهای بزرگ و کشت آنها با استفاده از تسهیلات مکانیزه و منطبق با
خواست بازرگانی، تقسیم زمینهای اربابی به قطعات کوچک و خرید آنها حتی
توسط بازرگانان خرد، پیشه واران روستائی و دهقانان نیمه مرفه و متقابلاً
انتقال پول و درآمد آن به تولیدی تجارت توسط ارباب و بطور کلی کاشت
و برداشت بر اساس تقاضای بازرگانی در اینگونه زمینهای زراعی نمی توانست
مناسباتی را پیش نیاورد که همه این عملیات را امکان پذیر سازد، از جمله

مثلاً پیشه‌ور یا روستائی نیمه مرفهی که با سرمایه اندک، قطعه زمینی را از ارباب می‌خرید و در آن سرمایه‌گذاری می‌کرد، دیگر با توجه به مالکیت محرز و ثبت شده‌ای که بر زمین خود داشت، ما بین او و ارباب نمی‌توانست مناسبات و روابط قبلی حاکم باشد، او از حالت یک رعیت صرفاً و بی‌زارع نسق‌دار درآمد و بی‌خرده مالکی تبدیل شده بود که تا حدودی حاکم بر سرنوشته خویش بود و می‌خواست نسبت به تقاضای بازاری تولید خود را سازمان دهد. همین‌طور تا جرسهری با خرید زمینهای مرغوب در دل املاک اربابی، ضمن ایجاد روابط جدید و معینی با اهالی روستا نمی‌توانست بطور کلی با اتکا صرف به مناسبات فئودالی، تولید و توزیع محصولات کشاورزی را در زمینهای خریداری و یا اجاره شده خویش سازمان دهد، همین‌طور اربابی که با فروش بخشی از زمینهای خود مقداری از ثروت خویش را آزاد نموده و آزادرتولید یا تجارت در شهریکا رگرفته است و با شهر ارتباط پیدا کرده، ضمن اینکه خود به‌عنوان ملی جهت آزاد شدن نیروی کار و حتی بازاری روستا تبدیل می‌شود، از جمله نمی‌تواند بقیه ثروت خود در دهه را بطور کلی با شیوه سابق اداره کند لذا با توجه به تکامل و پیشرفت سایر عوامل مهم دیگر تا آنست که اصلاحات ارضی از جمله رشد تدریجی صنایع وابسته، سرمایه‌گذاری خارجی، واردات ماشین‌آلات کشاورزی، توسعه استفاذه از کود شیمیائی و سموم دفع آفات، توسعه راهها، گرایش تدریجی و متناسب با نفوذ فزاینده سرمایه خارجی به گسترش بازاریهای داخلی و آزاد کردن نیروی کار ارزان و... باعث گردید تا تولید سرمایه‌داری در بخشهای کشاورزی خصوصیات خویش را بازیافته و تجزیه و قشربندی دهقانان را متناسب با تکامل خود تسریع نماید که این قشربندی (هرچند محدود) از جمله یکی از پیش‌شرطهای بود که ابتدا بر مبنای آن برنامه اصلاحات ارضی عملی گردید.

اشکال عمده مالکیت و بهره برداری عمومی اراضی کشاورزی در آستانه اصلاحات ارضی :

- اشکال عمده مالکیت ارضی عبارت بود از :
- املاک خالصه (اراضی متعلق به دولت)
- املاک موقوفه (وقف عام و خاص)
- املاک اختصاصی (اراضی متعلق به دربار)
- مالکیت مشترک (که نزديک ایلات و عشایر مرسوم بود)
- عمده مالکی و خرده مالکی

نحوه بهره برداری عمومی اراضی کشاورزی :

۱ - بهره برداری رعیتی که عمده ترین شکل بهره برداری را تشکیل می داد شامل ۸۱۴۲۰۸ واحد در مساحت ۶۲۲۱۸۶۱ هکتار که نسبت به کسب واحدهای بهره برداری کشور ۵۴/۸ درصد آنرا تشکیل می داد. در این شکل از بهره برداری، زمین در مالکیت فئودال قرار داشته و دهقان بعنوان رعیت با کار روی زمین سهمی از محصول بدست آمده را به مالک تحویل می دهد. این سهم ثابت نبوده و وضعیت زمین، اوضاع جغرافیایی و مرغوبیت آن در نوسان این سهم موثر بوده، علاوه بر این گروه دیگری نظیر دشتیان، بزرگر، غله کار، آبیاری، پاکار، روحانیون، سیدها و... از عواید زمین که توسط رعیت کاشته شده بهره مند می شوند (همچنین عمده بار مالیات، عوارض همراه با بیگاری برای ارباب و اجافات دیگری نیز برگردیده رعیت قرار داده می شود).

۲ - بهره برداری ملکیتی که بعد از بهره برداری رعیتی در مقام دوم قرار دارد که ۶۲۴۲۸۳ واحد در ۲۹۷۵۷۸۹ هکتار زمین را شامل می شود که در مجموع ۲۶/۲ درصد از کل واحدهای بهره برداری کشور را در بر می گیرد. در این نوع از بهره برداری، بهره بردار مالک زمین بوده تلاش می کرد تا با استفاده از امکانات جدید از جمله ماشین آلات، کود شیمیایی و غیره،

بهره‌دهی زمین را با لبرده و کاشت و برداشت را بر اساس تقاضاهای بازار سازمان دهد. استفاده از نیروی کارگر مزدور در این نوع راضی معمول بود و نسبت به مساحت زمین و مقدار سرمایه گذاری کمیت آن فرق می کرد که از تولید ناودگی گرفته تا مجتمعهای کشاورزی نیمه مدرن، باغات میوه و غیره را در بر می گرفت.

۳ - بهره بردار اجاره‌ای که شامل ۲۳۵۲۸۱ واحد در ۸۴۳۹۱۱ هکتار می شد که ۸/۴ درصد از کل واحدهای بهره برداری را در بر می گرفت، در این شکل از بهره برداری زمینهای مزروعی توسط یک یا چند نفر (اعم از حقیقی یا حقوقی) از مالک برای مدتی محدود و به قیمتی عمدتاً ثابت و یا قابل افزایش در فواصل معین و طبق قرارداد فی ما بین اجاره شده (این قیمت طبق قرار به پول و یا به جنس پرداخت می شد). در این نوع زمینها اجاره داران با حداکثر توان (چه از لحاظ استثمار نیروی کار و چه در استفاده از منابع آب و غیره) می کوشیدند تا قبل از اینکه دچار ضایعاتی نظیر خشکسالی، آفات و غیره شوند، در همان سالهای اول مورد اجاره کل را همراه با سود مورد نظر خود کسب کنند. در این نوع از بهره برداریها با توجه به مدت، مساحت و قدرت سرمایه گذاری، استفاده از کارگر مزدور و کاشت و برداشت و مبادله بر اساس مناسبات سرمایه داری کم و بیش جا کم بود.

۴ - بهره برداریهای اجاره‌ای رعیتی: شامل ۷۹۳۳۹ واحد در ۵۶۳۰۷۲ هکتار زمین که ۵ درصد از کل واحدهای بهره برداری را در بر می گرفت. در این نوع از بهره برداریها دهقان در بخشی از زمین بعنوان اجاره دار ثابت (که در برخی موارد دارای حق نسق بوده و بندرت حق ریشه بدو تعلق می گرفت، مالک تلاش می کرد تا با محدود کردن زمان اجاره رعیت را از این حق محروم سازد) و در بخشی دیگر بعنوان رعیت کار می کرد سیستم تولید و تقسیم محصولات به شیوه رعیتی بود.

۵ - بهره برداری ملکی رعیتی که ۷۲۱۷۸ واحد در ۴۰۲۸۱۸ هکتار زمین در بر می گرفت که در مجموع ۳/۵ درصد از کل واحدهای بهره برداری را شامل می شد. در این نوع از بهره برداری، بهره بردار مالک بخشی از

زمین زراعتی بوده و در بخش دیگر آن بعنوان رعیت کار می کرد. این بخش از دهقانان که قطعه زمین کوچک آنها کفاف مخارج زندگیشان را نمی داد، بناچار، در ضمن به رعیتی در اراضی مالک نیز تن می دادند.

۶ - بهره برداریهای مالکی اجاره ای که شامل ۴۸۰۴۱ واحد در ۳۰۰۹۹۲ هکتار زمین بوده و ۳/۶ درصد زکل واحدهای بهره برداری کشاورزی در برمی گرفت در این نوع از بهره برداریها، دهقانان در بخشهایی از زمینهای خود بعنوان مالک و در بخش دیگر آن بمتناوب اجاره داران است فعالیت می نمایند که عمدتاً دهقانان خرده مالکی را در برمی گیرد که در ضمن دارای نسق بوده و مالک برخی از عوامل تولید نظیر بذر و گاو بوده و از این رو با توجه به سرمایه اندک، حق کشت در زمینهای مزبور را با حق نسق و ریشه بعهده داشته اند.

۷ - بهره برداریهای رعیتی اجاره ای و ملکی که شامل ۳۹۹۰ واحد به مساحت ۴۷۸۱۱ هکتار را در بر گرفته و ۵٪ از واحدهای کل بهره برداری را شامل می شد.

بدین ترتیب با توجه به آمارهای دولتی فوق که همواره بدان باید با شک و تردید نگریست - (۱۲۸)، تعداد کل بهره برداریهای کشاورزی در سال ۱۳۳۹ عبارت بوده از ۱۸۷۷۳۹۹ واحد در ۱۱۲۵۶۲۵۴ هکتار زمین، با استثنای (مراعات طبیعی، جنگلها و آبش همگانی) که در حدود ۳۰ الی ۳۷ درصد تولید ناخالص ملی را به خود اختصاص داده و با احتساب جمعیت شاغل در معدن، ۷۶/۱ درصد زکل جمعیت شاغل در کشور در این بخش به فعالیت مشغول بودند. لازم به تذکر است که نحوه تقسیم محصولات کشاورزی بجز در محدود بهره برداریهای ملکی و برخی از بهره برداریهای اجاره ای که چه قبل و چه بعد از اجرای برنامه عمرانی دوم، کم و بیش از شیوه ها و مناسبات سرمایه دارانه کاشت و برداشت استفاده می گردید (به مشخصات اصلی آن در صفحات قبل اشاره شد) و علیرغم برخی شیوه های متفاوت در مناطق مختلف، من حیث المجموع به دوشیوه عمده (اجاره ای و مزارعه) صورت می گرفت. در بهره برداریهای جاره ای، بهره بردار در مقابل استفاده از زمینهای مزروعی در هر سال مقداری از

عایدات ناخالص خویش را طبق قرارداد (جنسی یا نقدی) به مالک زمینی تحویل می داد و زارع بطور کلی مسئول ضروریات ناشی از عوامل طبیعی و غیره کار خود بود، در هر صورت سهم سالیانه مالک، طبق قرارمی بایست تحویل داده شود.

در سیستم مزارعه، محصول براساس پنج عامل: بذر - گاو - گاو - آب و زمین بین زارع و مالک تقسیم می گردید. در این شکل از بهره برداری سهم ارباب منوط بر آن است که رعیت از عوامل پنجگانه فوق کدام یک را داراست و کدام یک از حقوق زیر شامل حال او می گردد، اگر رعیت از ارباب ثقاتی بذر یا گاو و بکنند، سهم او نسبت به آن کاهش می یابد که در سه شق زیر عملی می شود:

۱ - نصفه کار ۲ - سه یک بار ۳ - چارک دار (چار یکدار)

۱ - سیستم نصفه کار عبارت است از اینکه زارع بجز زمین سایر عوامل فوق را در مالکیت خود داشته باشد و روی زمین مالک گاو رکنند که در این صورت ابتدا $\frac{1}{2}$ کل محصول را مالک برمی دارد سپس بقیه بصورت ۵۰ - ۵۰ - بین مالک و زارع تقسیم می گردد.

۲ - سه یک بار: موقعی است که بذر و گاو و زمین توسط مالک در اختیار زارع گذاشته شود در این صورت از محصول سالیانه ابتدا $\frac{1}{2}$ آن به مالک داده می شود سپس بقیه به سه قسمت تقسیم می گردد و از آن $\frac{1}{3}$ سهم مالک و $\frac{1}{3}$ سهم زارع می شود.

۳ - چارک دار: زارعی را در برمی گیرد که بجز نیروی کار خویش، مالک هیچکدام از عوامل تولیدی فوق نیستند و روی زمین مالک کار می کنند، در این صورت و در بهترین حالت، از محصول سالیانه فقط $\frac{1}{3}$ آن به زارع تعلق می گیرد و در برخی مناطق این سهم حتی به $\frac{1}{4}$ نیز می رسد.

گذشته از جغایات پیشماری که در سیستم مزارعه معمول است و در آن حق بیگاری کشیدن و تاتمین سیورسات ارباب و مباحثین و غیره از گذشته رعیت به امری معمول مبدل شده، عوامل دیگری زده دشتبان، آبیار، روحانی سید و اولاد پیغمبر، بقال و ربا خوار و غیره و غیره و نیز از دسترنج ناچیز

رعیت سهم می برند که معمولاً سرخرمن سروکله آنها پیدا می شود و این اتفاق بسیا معمولی بود که بعد از یکسال کار رطافت فرسای شبانه روزی، سهمی که از محصول سالیانته عاید دهقان وزن و بچش می شد حتی کفاف بدهکاریهای او را نداد و سرتاجما ز سرخرمن با دست خالی به خانه اش بازمی گشت.

بدین ترتیب می بینیم که علیرغم نفوذ تدریجی مناسبات سرمایه - داری و تولیدگاتالی در بخشی از بهره برداریهای کشاورزی، هنوز در مقطع رفرا ماری، مناسبات فئودالی در روستاهای کشور نقش عمده و اساسی داشته و شیوه مسلط تولید را تشکیل می دهد. به هرحال این شکلی بود که با مضمون مورد بحث ما در قبیل در تضاد قرار داشت و دیدیم که این تضاد در یک پروسه تدریجی در برخی موارد در بخشی از بهره برداریها، بنحوی حل شده، به عبارت دیگر در یک محدوده مشخص و معینی شکل خود را با زیافته است اما هنوز من حیث المجموع با اهداف کلی سرمایه (چه خارجی و چه داخلی وابسته بدان) در تضاد قرار دارد، تضادی که ماهیتا هم با تضاد نضج یافته در دوران رشد و شکوفائی سرمایه داری کلاسیک کشورهای متروپل و هم تضادی که این سیستم را در مقابل پرولتاریا قرار می دهد، فـسـرق دارد. (۱۲۹)

به هر صورت، به قول انگلس "تغییراتی که ضرورتهای اجتماعی آنها را دیکته می کند راه خود را می یابد و دیر یا زود قانون گذاری را بسود خود انطباق می دهند"، قوانین اصلاحات ارضی که اینجا دستگیر و تحسول در بنیادهای ذکر شده در صفحات قبیل را بنفع رشد و گسترش سرمایه داری وابسته و "انحصارات امپریالیستی" هدف قرار داده بود و طراحان آن تلاش می کردند تا آنرا با نیازهای سرمایه داری وابسته انطباق دهند، بسه تاریخ دیماه ۱۳۴۰ مورد تصویب قرار گرفت و در چند مرحله به مورد اجرا گذاشته شد که ما به برخی از مواد آن که با مطلب مورد بحث ما ارتباط دارد اشاره می کنیم و بدلیل روشن بودن مساله وارد جزئیات آن نمی شویم در ابتدای اصلاحات ارضی و در مراحل اولیه آن، برای شکستن مالکیتهای بزرگ اربابی (که در آنها کلا مناسبات اربا بر رعیتی حاکم

بوده‌ها متعده را با اراضی وسیعی در برمی گرفت (طبق ماده دوم قانون اصلاحات ارضی مقرر شد تا "حداکثر مالکیت کشتا و ورزی هر شخص در تمام کشور یک ده شش دانگ باشد. بدین صورت "مالک می تواند از دهات خود که علاوه بر میزان شش دانگ انتخاب کند و برای خود نگهدارد" در مورد زمینهای موقوفه خاص مقرر شد "با نداشتن ده شش دانگ در اختیار موقوف علیهم قرار گیرد و ما بقی بقیمت عادلانه خریداری شده و پول آن به خرید مال دیگری اختصاص یافته و در اختیار صاحب آن قرار گیرد تا غرض واقف حاصل گردد" (لازم به تذکر است که با توجه به مواد و اصلاحیه های متعدد در قانون اصلاحات ارضی و سایر تقاضات، بسیاری از زمینهای اربابی از زیر شمول قانون تقسیم خارج گردیدند. از جمله مالکین با توسل به همین بندها خیر قانون اصلاحات ارضی در مورد موقوفات خاص، توانستند مالک مرغوب خود را به عنوان اینک وقف خاص است از شمول قانون خارج سازند) گذشته از این، امتیازات دیگری نیز در نظر گرفته شده که از حدنصاب تعیین شده در مورد مالکیت ارضی کشتا و ورزی مستثنی هستند و شامل اصلاحات ارضی نمی شدند، از جمله می توان موارد زیر را برشمرد:

۱- باغات میوه، جای و قلمستانهایی که عرصه و اعیان آنها متعلق به مالک باشد، با حق مربوطه در اختیار مالک قرار گیرد.

۲- کلیه اراضی مکانه در تاربخ تصویب این قانون تا زمانی که به همین ترتیب اداره شوند

۳- اراضی مزروعی درون شهرها

۴- مالکیت های کمتر از حدنصاب قانونی

۵- اعیانی متعلق به مالک

۶- پاره ای از دهات که در اجاره رسمی بوده و موقتا تقسیم نمی شوند

در اینجا می بینیم که از همان ابتدا (بدون احتساب پارسی با زیه سا و تقلبات معمول) مالکین می توانند از اراضی مرغوب و پردرآمد خود به میزان شش دانگ با نضمام باغات و قلمستانها... کماکان در اختیار داشته باشند، از آن گذشته، زمینهایی که بصورت مکانه نیزه کشت می شدند

نیز از مشمول قانون خارج بوده و با توجه به اینکه اکثر مالکین بزرگ از قبلی
 وقتها قبل، شروع به استفاده محدود از ماشین آلات کشاورزی و آبیاری
 نموده بودند، لهذا براحتمی می توانستند با استفاده از این قانون بازم
 زمینهای مرغوب وسیعی را تحت اختیار خود داشته باشند. بدین ترتیب
 در ابتدای امر اکثر مالکین اینگونه زمینها موقعیت خود را بعنوان بزرگ
 مالک حفظ کردند. عوامل دیگری نظیر تثبیت مالکیت، مقابله با خواست
 دهقانان، استفاده از امتیازات فنی و مالی دولت، سازماندهی تولید
 و فروش دربار و بالاخره کسب سود بیشتر، آنها را بسمت قبول مناسبات
 سرمایه داری و کار بست آن در شیوه تولید و مبادله سوق داد. در عین حال،
 قانون خریداراضی: "۱ - مالک را در حد نصاب قانون (که عمدتاً شامل
 زمینهای بیرونی مرغوب می شد) ۲ - املاک کشاورزی موقوفه خاص مالک
 بر میسزان مقرر در ماده دوم ۳ - املاک مزروعی مالکانی که کمتر از حد
 نصاب ملک مزروعی دارند و با طلب فروش آن هستند"، در همان مراحل اول
 به حساب خانه خرابی زحمتکشان روستائی نزدیک به ۹۷۸۱۶۱۹۹۳۰/۲۰ میلیارد
 ریال مفت به جیب مالکین اینگونه اراضی سرازیر کرد. این امر همراه با
 حمایت همه جانبه فنی و مالی دولت و محافظان بانکی، گذشته از اینکه
 امکان مشارکت اینگونه مالکین را در سها مکارخانه ها و شرکتهای صنعتی و
 تجارتهای فراهم کرد، در عین حال عامل مهمی بود تا آنها بتوانند بعنوان
 مالکان ارضی دیروز سرمایه داران نوخاسته امروز، به سرمایه گذاری
 کلان و مکانیزاسیون وسیع اراضی با مطلق غیر مشمول قانون اصلاحات
 ارضی خود بپردازند. که طی پیرویه و به موازات توسعه و تحکیم سرمایه داری
 وابسته در شهرها، تجزیه و قشر بندی درون روستاها را در مان زد و به عامل
 انحصارات و سرمایه وابسته در روستاها تبدیل شدند، البته روشن است که در
 اوایل و تا مدتها مناسبات پیش سرمایه داری نه تنها در زمینهای ششادنگ
 بلکه در اراضی کمتر از ششادنگ، اجاره ای، اراضی مربوط به موقوفات
 و بخشی از اراضی خالصه ای که تحت اختیار عوامل دربار و غیره قرار داشت
 نیز تا مدتها کماکان روابط ماقبل سرمایه داری در کنار مناسبات جدید

قرار داشته و عمل می نمود.

طبق قوانین اصلاحات ارضی، اراضی مشمول اصلاحات ارضی در مراحل اولیه مشخص شد. حال ببینیم طبق همین قانون اشخاصی که می توانستند زمینها را خریداری کرده و تحویل بگیرند، کدامند. به ترتیب اولویت:

- ۱ - زارع هرده که در آن ده مقیم بوده و در همان زمین به زراعت مشغول بوده و صاحب نسق باشد (۱۳۵) - ۲ - وراثت زارعی که حداکثر یکسال قبل از شروع تقسیم در آن منطقه فوت کرده باشد - ۳ - برزگری که در آن ده به زراعت بپردازد - ۴ - کارگر کشا و رزی مقیم منطقه - ۵ - افراد دا و طلب کار کشا و رزی (عضویت در شرکت تعاونی شرط برخورداری از مزایای ماده ۱۶ قانون اصلاحی است). ماده ۱۷ می گوید "اراضی ده مسورد تقسیم بر حسب نسق زراعتی موجود سهم بندی شده و مشاعا به زارعان واگذار خواهد شد" (در اینجا به نحوه قیمت گذاری و غیره که تماما منافع مالک را مد نظر قرار داده اشاره ای نمی کنیم) در این مرحله که آنرا می توان اساسی ترین مرحله اصلاحات ارضی و سنگ بنای تغییر و تحولات بعدی دانست، همانگونه که در بالا مشخص است، رفرم ارضی درست بر اساس قشر بندی قبلی در روستاها طرح گردیده و با درجه توسعه سرمایه داری و صف بندی درون روستاها در تطبیق نسبی می باشد. این امر بمثابه یک شیوه و خط تجربه شده در سایر کشورهای دارای ساخت مشابه، در تمام طول پروسه رشد سرمایه داری دردهات ایران که به نحو پیچیده و در عین حال توأم با اعمال قهر صورت گرفته است، دنبال گردید. در حالیکه عمده مالکی بمثابه زمین داران فئودال شکسته میشود زمینداری بزرگ به نحوی که به شیوه سرمایه داری قابل توسعه باشد، در کنار اراضی مکانیزه و نیمه مکانیزه تا ۵۰۰ هکتار همچنین مالکی سبک سرمایه دار و خرده مالکینی که روی اراضی خود سرمایه گذاری کرده و خارج از مناسبات فئودالی به کاشت و برداشت می پرداخته اند، حفظ و مسورد حمایت قرار می گیرد، نه تنها مالک یک شش دانگ اراضی مرغوب خود را حفظ می کند، بلکه باغات میوه، چای قلمستانها و اراضی مزروعی و اعیانی متعلق به خود را نیز در کنار زمینهای مکانیزه حفظ می کند، نه

تنها از فروش ما زاد بر حد تعاب به سرمایه کلانی دست می یابد ، بلکه مورد حمایت مالی و فنی دولت نیز قرار می گیرد تا به گشت مکانیزه و بهره برداری سرمایه دارانه از اراضی مزروعی تشویق گردد ، در عین حال از میان اقدار وسیع دهقانان یعنی رعایا ، خوش نشینان ، رنجبران و نسق داران ، ابتدا دهقانان نسق داری که مالک ابزار و عوامل تولید بوده و نسبت به زمین تحت تصرف خود دارای نیروی کار سرمایه کافی می باشند ، صاحب زمین می شوند ، زمینی که سالهای متمادی روی آن کار کرده اند ، یعنی با واگذاری عامل پنجم (زمین) ابتدا از زیر سلطه فئودال و مناسبات ناشی از آن خلاص می شود ، در اینجا توان سرمایه گذاری او ، تضامند مشخص آن با دهقانان فقیر و فاقد عوامل تولید (رعیت) از جمله روحیه آنها در زمینه احساس مالکیت بر حسب نسق زراعتی و حق ریشه ای که برای خود قائل بودند (آرزوی صاحب اختیار شدن در ملک خویش) مدنظر طراحان اصلاحات ارضی قرار گرفته ، از آن گذشته تشبیه خرده مالکی در مراحل اولیه با هدف انسجام بخشی از توده های مردم به قدرت رسیده و به اعتبار سنگ بنای ثبات سیاسی رژیم چه در صحنه مبارزه طبقاتی و صف بندی سیاسی آتی و چه در مقابل بله با بخشی از اشراف و فئودالها و سوق آنها به راه و شیوه جدید ، بکارگیری این شیوه موثر را در انطباق با رشد سرمایه داری در شهر ضروری می ساخت ، به هر حال بر اساس اجرای این مرحله از قانون تا پایان سال ۱۳۴۹ نتایج زیر بدست آمد :

- ۱- تعداد دقربه های خریداری اعم از شش دانگ و کمتر از آن ۱۶۱۵۱ قریه (در املاک مشمول ، دا و طلب ، بنیاد پهلوی و خالصه)
- ۲- تعداد دقربه های خریداری اعم از شش دانگ و کمتر ۹۴۳ مزرعه
- ۳- بهای املاک خریداری ۹/۷۸۱/۶۱۹/۹۳۰/۲۰ ریال
- ۴- پرداختی اصلاحات ارضی بابت قسط اول به مالکان
" ۳۱۱۵۵۱۶۹۲۹/۰۵
- ۵- بهای املاک خالصه " ۱۳۳۸۲۸۶۵۶۶/۱۰
- ۶- تعداد دقانوار راعانی که صاحب ملک و آب شدند ۷۵۳۲۵۸ نفر

با توجه به نتایج فوق از اجرای کامل مرحله اول اصلاحات ارضی، تعدادی از زارعان صاحب نسق بطور تقریب کمتر از یک کل دهقانان، صاحب آب و ملک شدند و از زیرقیود و مناسبات فئودالی خارج گردیده و بظاهراً اختیار ملک و ابزار کار و محصول خویش گشتند، روشن است که با جایگزینی استثمای سرمایه داری بجای استثمای فئودالی، دهقانان نیز نسبت بسه رابطه ای که در مناسبات قبلی با عوامل تولید زمین داشتند به اقشار مختلف کارگرکشا و ورزی، دهقانان کم زمین، میان حال و بیورژوآزی ده تبدیل می شدند، از این رو ابتدا در این مرحله زارعان نسق دار فوق در عین حال که به خرده مالکین قبلی ضمیمه گردیدند، اما نسبت به حق نسق، ابزار کار، سرمایه و مرغوبیت زمین و منطقه سکونت و بطور کلی نسبت به بهره برداری از زمین تحت تصرف خویش و توان سرمایه گذاری از همان ابتدا اقسا و مختلفی را تشکیل می دادند اما در مجموع قبل از اینکه تضادهای جدید رشد یافته و قشر بندی نوینی را بوجود آورد، دارای منافع مشترک بوده و از اینکه بعد از سالیان متمادی مالک قطعه زمینی شده و می توانستند آزادانه به کشت و کار پرداخته از امکانات جدید و غیره استفا ده کرده و تولید خود را بر اساس تقاضای بازار سازمان دهند، نخست به این تکه زمینها چسبیده و به آینده خود امیدوار بودند، در عین حال در کنار اینها، گذشته از اراضی مکانیزه که قبلاً توسط مالکین و سرمایه داران متفرقه کشت و کار می شد، از بطن همین مرحله تعداد زیادی از مالکین و فئودالهای سابق به صورت سرمایه داران جدید که اراضی وسیع و مرغوب مکانیزه و نیمه مکانیزه را در مالکیت خود نگهداشته بودند، سربر آوردند که با توجه به دریا فست نزدیک به ده میلیم دریا حاصل از فروش اراضی مازاد و کمک و مساعدت فنی و مالی دولت، شرکتهای خصوصی و محافل بانکی و با استفاده از امکانات مکانیزه این بار نه بعنوان فئودال بلکه بعنوان سرمایه دار ظاهر گشتند، هر چند در اوایل، تضاد بین این دو قطب در هاله ای از سکون قرار داشت، اما بتدریج بارشدا استفاده از ماشین آلات کشا و ورزی، گسترش زمینهای مکانیزه، افزایش نقش سرمایه بهره برداری کشا و ورزی، بتدریج این

تضا در تشدید کرده و خرده مالکین را در موقعیتی قرار داد که در شرایط جدید به قول مارکس "نه امنیت قطعه زمین کوچک خود را دارند و نه آزاد است" اما غیر از قشر بندی جدیدی که تحت تاثیر کنش و واکنش متقابل، تضادهای موجود در درون وجوه مختلف این پدیده در روستاها بوجود آمد و همراه با تکامل شیوه سرمایه داری و تمرکز سرمایه به قطب بندی جدید و مشخص تری دامنی زد و در نتیجه تعداد زیادی از دهقانان فقیر و کم زمین را از پرده عینی تولید جدا کرده و بسوی شهرها روانه نمود، اما این پروسه به هیچ وجه روال عادی و طبیعی نداشت. نخست این برنامها ز همان ابتدا از حدود پنج میلیون خانوار دهقانی که در روستاها زندگی می کردند، نزدیک به ۱/۵ میلیون نفر با توجه به اینکه فاقد نسق زراعتی بودند از دریاقت زمین محروم شدند، همچنین از صاحبان نسق زراعتی نزدیک به ۹۰۰ هزار خانوار با توجه به اینکه روی زمینهای اوقاف، خالصه و آجاره ای کار می کردند و با دارای حق نسق جزئی و کمتری بودند نیز از دریاقت زمین محروم شدند، بنا بر این طبق برنامه اصلاحات ارضی از همان اول در مجموع نزدیک به دو میلیون و نیم نفر، عمدتاً رعیت، نسبت به وضع سابق خود نسبت به کشاورزان صاحب زمین در موقعیتی قرار گرفتند که بدون نیروی کار قادر بهمرار معاش نبودند، اگر تعدادی از این زارعان هم بواسطه داشتن قطعه زمین کوچک و کار روی اراضی شش دانگ و کمتری موقوفات و غیره، بشیوه سابق، ابتدا دچار این وضع نشدند، آئینده ای بجز این (فروش نیروی کار برای تامین معاش) نداشتند، اینها در حال تبدیل شدن به کارگر کشاورزی و یا در حال کوچ به شهرها و تبدیل شدن به لشکر ذخیره کار بودند.

همانطور که فوقاً بیان شد، قشر بندی درون روستاها نه تنها با تحکیم موقعیت سرمایه داری و وابسته ز لحاظ اقتصادی-سیاسی همراه بود بلکه قدرت دولتی همواره در تسریع، تکمیل و نفوذ آن نقش اساسی را بعهده داشت. ما دیدیم بعد از اجرای مرحله اول، هنوز در زمینهای شش دانگ، کمتر از شش دانگ، زمینهای جاره ای، اراضی مربوط به موقوفات عام

و خاص و غیره ، هنوز مناسبات ما قبل سرمایه داری پا برجاسته ، در نتیجه دهقانانی که روی اینگونه اراضی کار می کردند علی رغم دردست داشتن نسق خود تنها صاحب زمین نشدند بلکه هنوز به شیوه های سابق توسط صاحبان اراضی استثمار می شدند ، و نسبت به زارعانی که در مراحل اولیه صاحب آب و ملک شدند چندین برابر بودند ، از این رو در مراحل بعدی برای اینکه زمینهای رشد شیوه های سرمایه داری کاشت و برداشت در اینگونه اراضی که مشمول مرحله اول نشده بودند ایجاد گردد ، ابتدا طبق مواد الحاقی به قانون اصلاحات ارضی ، روابط موجود در اینگونه دهات ما بین مالک و زارع مشخص و لازم الاجرا گردید . در این مرحله برای لغو سیستم مزارعه و جایگزینی اجاره نقدی که خود در نتیجه به قشر بندی جدید در بین مالکین و زارعین از طریق اجبار برای اجرای مواد زیرین دامن زد ، مقرر شد :

۱- مالک ملک خود را به زارعان اجاره دهد ، اینان با یک ملک مورد بحث را اجاره کنند و بهره مالکانه را بصورت اجاره بها به پردازند . هر مالک ویسا زارعی که از تنظیم اجاره نامه بر با ززند ، سا زمان اصلاحات ارضی بنمایندگی از وی اجاره نامه را تنظیم خواهند نمود .

۲- در صورت تراضی ، ملک به زارع مربوطه منتقل شود (روشن است که ملک موقعی می تواند به زارع منتقل شود که اولاً زارع خریدار با اندازه ای توان مالی داشته باشد که بتواند زمین مورد بحث را خریده و روی آن سرمایه گذاری نموده و از آن بهره برداری کند ، بدین طریق تعدادی از زارعان (رعیت) که قبلاً تحت مناسبات فئودالی روی اینگونه اراضی کار می کردند خود به خود از پروسه عینی تولید جدا می شدند ، از طرفی تعداد دیگری به خرده مالک تبدیل می شدند)

۳- مالک می تواند به نسبتی که سهم مالکانه از زراعت می برد اراضی خود را به همان نسبت به تصرف در آورده بقیه را با قیمتی برابر با لاترین ضریب منطقه و پانزده ساله به زارعان بفروشد . دولت قبوض این زارعان را خریده در ازای آن سهام کارخانه را در اختیار مالک قرار می دهد

۴- علاوه بر شقوق بالا ، هرگاه مالک و زارع تراضی نمایند می توانند ملک

را بصورت سه‌مزارعی اداره نمایند. در این صورت اداره‌ها مور ملک با هیئت مدیره خواهد بود

۵ - معاملات نسبت به املاک مجاز در صورتی جایز است که تمام ملک یکباره و به یک نفر انتقال یابد

۶- (و مهم‌تر از همه) املاک سی مشمول شقوق بالا هستند که زیرکشت زارع یا برزگر باشند (یعنی به شیوه سابق اداره می‌شوند) و گرنه صاحبان اراضی مکانیزه - در هر قریه تا پانصدهکتار - نمی‌توانند مشمول این مقررات باشند در مورد موقوفات عام: کلیه اینگونه املاک باید به زارع ملکه ۹۹ ساله اجاره داده شود

در مورد موقوفات خاص: اگر زارعان متمایل به خرید باشند، باید طبق مقررات قانون به زارعان واگذار گردد و گرنه به زارعان صاحب نسق به مدت سی ساله اجاره داده می‌شود

بطور کلی با اجرای این مرحله (۱۳۱) وضعیت قانونی ۲۴۸۹۴۰۸ خا نوادر در ۵۴۰۳۲ قریه و ۲۰۹۱۲ مزرعه روشن شد. در این مرحله گذشته از قطب بندی جدید در میان دهقانان و زارعین صاحب ملک و در عین حال پابرجائی برخی از بقایای مناسبات فئودالی (نظیر سهم‌بری بیکاری) حتی در زمینهای تقسیم‌شده، در مقابل تعدادی زارع صاحب نسق که از پیش دارای عوامل تولید بوده و تعدادی بیش از آن همچنان به صورت زارع مستاجر ۹۹ ساله و ۳۰ ساله یا بصورت عضو شرکت‌های سه‌مزارعی باقی ماندند، حتی صاحبان نسق زراعتی نیز در اینگونه اراضی مالک نسق خود شدند. با تحکیم موقعیست سرمایه‌داری وابسته و انحصارات مالی برای از میان برداشتن آخرین عواملی که در راه نفوذ و گسترش این مناسبات مانع ایجاد می‌کرد، قانون تقسیم و فروش املاک استیجاری مصوب آذرماه ۴۷ در زمینهای موقوفات، اراضی با بیروبخشی از زمینهای خرده مالکی بمورد اجرا گذاشته شد، در نتیجه اجرای دوشق فروش و تقسیم به نسبت بهره مالکانه (۱- تعداد مالکان و خرده مالکانی که با تسلیم اظهارنامه تقاضای فروش کردند، ۲۳۱۹۱ نفر - جمع کل تعداد مالکان و خرده مالکانی که مقررات شق فروش باید

در باره آنها اجرا گردد ۲۲۵۲۹۴

۳ - جمع کل تعداد مالکان و خرده مالکان که ا ملاک آنها به زارعان مربوط انتقال یافته است ۹۵۰۶۵ نفر

۴ - تعداد خرده مالکان باقیمانده ۱۳۰۲۲۹ و جمع کل زارعان خریدار ۲۵۹۰۰۴ نفر

با توجه به مراحل مختلف فوق الذکر روشن می شود که مناسبات سرمایه داری از چه طریق و با چه شیوه هایی و چگونه روستاهای کشور را در هم می نوردد ، این رشده که بتدریج و بشکلی پیچیده صورت می گیرد در عین حال با نتایج دردناک و وحشت آوری برای دهقانان و پیشه و زان همراه است. بطور نمونه در نتیجه اجرای مرحله اول که قانن ناظر بر خریدار ملاک ما زاد و فروش آن به زارعین بر حسب نسق زراعتی بود، در کناره سرمایه داران سابق که قبل از اصلاحات ارضی شکل گرفته بودند، سرمایه داران جدیدی متولد شدند که همان فئودالهای سابق بودند و یا سرمایه داران شهری که برای استفاده از آب و خاک و امکانات دولتی به خرید زمینهای مرغوب و بهره بردار از آنها روی آورده بودند. بدین ترتیب جای اربابان سابق بورژوازی بزرگ قرار گرفت ، از طرفی در کناره خرده مالکین سابق که مشمول اصلاحات نمی شدند، خرده مالکین جدیدی متولد شده و به آنها منضم گشتند که سابق بر این بعنوان رعیت صاحب نسق زیر مناسبات فئودالی به زراعت مشغول بودند، در نتیجه رشد سرمایه داری وابسته واردات و تولید و فروش ابزار آلات نوین کشاورزی ، پیدایش شهرها و شهرکها ، توسعه راهها و ... گروهی از این خرده مالکین و نسق داران سابق بدلیل توانائی مالی و نداشتن بدهی پس از اصلاحات ارضی و اجرای مرحله اول خود با استفاده از امکانات جدید و حمایت دولت و محافل بانکی ، با اجازه و یا خریدار ارضی دهقانان فقیر و بی چیز ، در آمد خود را چندین برابر افزایش دادند و بتدریج بسعه بورژوازی ده تغییر چهره داده و با دهقانان کم زمین و رعایا و کارکنان کشاورزی دارای منافعی متفاوت و متضاد مشخصی شدند ، گذشته از عملکرد طبیعی رشد سرمایه داری در اراضی بزرگ که به خانه خرابی دهقانان فقیر

و کم زمین منجر شده و آنها را وادار به کوچ به شهرها و یا تبدیل شدن به کارگر
کشاوری نمود، این برنامه از همان اول اکثر خرده مالکین را در زنجیر
اسارت و امهای گوناگون دولتی، محافل بانکی، رباخواران و غیره
قرار داد، رعایا، خوش نشینان و توده رنجبران ده را تا گزیرا از انتخاب
حرکتهای زیر نمود :

اولا به نسبت احتیاج سرمایه داری به نیروی کارگر مزدور در اراضی
وسیع (اعم از بزرگ مالکی و خرده مالکی) به کارگران کشاوری تبدیل
شده و به مزدوری از زمینهای فوق بپردازند، ما زادیراینها یا می بایست
به شهرها کوچ کرده و به ارتش ذخیره کار تبدیل می شدند و یا بشیوه رعیتی
سابق و تحت مناسبات ماقبل سرمایه داری که هنوز در اکثر زمینهای شش دانگ
موقوفات برخی خالصه جات و غیره با برجا بود، مورد استثما قرار گیرند،
اما از آنجا که قبل از اجرای مراحل بعدی نیروی کار موجود در این زمینها
اعم از رعیت صاحب نسق، برزگرو غیره، به با زتولید مشغول بودند، لذا
اکثریت این اقشار دهقان ناگزیرا از انتخاب دوره شدند : یا به کارگر
کشاوری تبدیل شده به زراعت مشغول شوند و یا راه کوچ به شهرها را در
پیش بگیرند تا در خدمت جنبه دیگر شد سرمایه داری در شهرها (منعست،
خدمات، بازرگانی، حمل و نقل و غیره) قرار گیرند، در مراحل دوم و
سوم نیز ما ناظر بر چنین روندی هستیم که حتی با فشار و اعمال قهر بیشتری
نیز توأم بوده است. بطور نمونه طرح مربوط به زمینهای شش دانگ انتخابی،
کمتر از شش دانگ و خرده مالکی را دیدیم ما در اینجا نیز طرح براساسی تدوین
شده است که اولاً فقط زمینهای را در برمی گیرد که بشیوه برزگری و مزارعه
اداره می شوند، در ثانی اراضی را در برمی گیرد که مالکین آنها به هر
دلیل از جمله عدم مکان مالی، مخالفت با اصلاحات ارضی و غیره، قادر
به انطباق وضعیت خود با مناسبات سرمایه داری نمی باشند، لذا بطوریکه
فوقابیان شد، قانون به اینگونه مالکین توصیه می کند که اولاً مملکت
خود را به زارعان اجاره دهند و بجای بهره مالکانه اجازه نقدی دریافت کنند
(اجاره بها بنفع مالک مملکتین عواید ویژه سه ساله ۴۰ تا ۴۲ محاسبه میشود)

در غیر این صورت و در صورت تراضی طرفین ملک به زارع واگذار و دولت ثلث قیمت مورد توافق را بصورت وام به زارع می بردارد، سوم تقسیم به نسبت سهم مالکانه، دولت در مقابل قبوض اقساطی زارعی که اینگونه زمینها را خریداری کرده اند، می خرد و در ازای آن سهام کارخانه را اختیار مالک قرار می دهد. می بینیم که ابتدا زمینهای بزرگی که امکان تبدیل به احسن آن توسط مالکین در آینده وجود دارد، به شکل اجاره، پیشنهاد می شود، در اینجا زارعین صاحب نسق و برخی از عایا، مالک نسق زراعتی خود نمی شوند، در عین حال با تبدیل شدن به اجاره دار و تا آن حدود کنه صاحب عوامل تولید می باشند از زیر مناسبات فئودالی و قید و بند ناشی از آن خارج می گردند، هر چند که در بخش وسیعی از اینگونه اراضی هنوز مناسبات سودبری پابرجا می ماند، در هر حال زمینداری می تواند در آینده با فسخ اجاره، خرید حق نسق و به بهانه های مختلف دیگر زارعین را از زمین خود بیرون کند (بعدها با گسترش نقش سرمایه، زارعین اینگونه اراضی حق ریشه خود را واگذار کرده و از پروسه تولید شکل فوق حذف و به شهرها مهاجرت نموده و یا به کارگر کشاورزی تبدیل شدند).

شق دوم در صورتی است که اراضی با اندازه ای باشد که زارعین با توجه به کمکهای اولیه دولت قادر به خرید و کشت و کار روی آنها باشند، در این صورت اراضی مربوطه که به دلایل متعدد فروش و واگذاری آن مورد موافقت مالک نیز می باشد، به زارعین انتقال می یابد و بعلت عدم توانایی زارعین در خرید اینگونه اراضی، دولت ثلث قیمت آنرا به صورت وام به زارعین پرداخت می نماید، زارعین اینگونه اراضی که به خرده مالک تبدیل می شوند (البته بخشی از آنها که حاضر و قوا در به اینکار هستند) از همان ابتدا زیر و بمهای دولتی و ربا خواران و غیره رفته و قبل از اینکه بتوانند از زمین مورد بحث بهره برداری کنند، بدلیل کوچکی قطعات، عدم امکان مالی و فشار اقساط و امها، ورشکست شده زمین خود را به دیگری واگذار می نمایند.

در شق تقسیم به نسبت بهره مالکانه نیز ما با همین روند روبرو هستیم

در اینجا مالکینی که قاقا در به گشت و کار و داره ملک خویش به شیوه سرمایه‌داری
 نیستند بر اساس این طرح و بنا به پیشنها دلازم‌الاجرای قانون و بواسطه
 وابستگی دیرینه به دادگاه محل اقتدارآبادی خویش، زمینی به
 نسبت سهم مالکانه برای خود نگه میدارند و بقیه را به دهقانان و اجدشرايط
 واگذار کرده و در ازای ارائه قبوض اقساطی آن سهامکاران از دولست
 تحویل می‌گیرند، بدین ترتیب مالک، از دایره مناسبات فئودالی بعنوان
 ارباب، از روستاها به سمت شهر و بسوی سرمایه‌گذاری در کارخانه‌ها و...
 جلب می‌شود و زارعین به تناسبا بظرف‌های که با عوامل تولید در سیستم
 فئودالی داشتند تجزیه شده و واجدین شرایط به خرده مالک تبدیل و زهمان
 اول زیر قبوض اقساطی و امه‌های دولتی و غیره قرار می‌گیرند، برای از
 میان برداشتن مناسبات فئودالی در آخرین بخش از اینگونه اراضی،
 شرکت‌های سهامی زراعی بود. اراضی که مالکین آنها در عین حال که
 فئودال به مفهوم خان سالاری آن، نبودند از بهره‌برداری به شیوه
 سابق نیز نمی‌توانستند دست بردارند لذا قانون مقرر داشت که بر اساس
 تراضی طرفین اینگونه زمینها بصورت شرکت سهامی زراعی و توسط هیئت
 مدیره اداره شود.

اما قبل از پرداختن به عوامل متعدد دیگری (تظیر شرکت‌های سهامی
 زراعی و غیره) که در رشد و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در ده نقش اساسی و
 تکمیلی داشتند، لازم به تذکر است که با اجرای مراحل مختلف فوق‌الذکر
 استثمار فئودالی در اکثر مناطق روستائی کشور جای خود را به استثمار
 سرمایه‌داری داد. بدین ترتیب اوضاع مختلف دهقانان نیز شاغل (رعایا،
 خوش‌نشینان، رنجبران ده و نسق‌داران) نسبت به موقعیت و جایگاه
 طبقاتی خود، نسبت به وجوه مختلف تضادهای موجود در پدیده جدید رانده
 شدند و طی کنش و واکنشهای ناشی از عملکرد سیستم نوپا، مدام در حال تجزیه
 و ترکیب بود و قشر بندی نوینی را بوجود آوردند. بورژوازی بزرگ در اقصاء
 کشاورزی شکل گرفت، در کنار آن مدها هزار نفر از دهقانان نسق‌دار و غیره
 صاحب‌آب و ملک شده و به خرده مالکین قبلی پیوستند، مدها هزار نفر از

دهقانان فقیر، رعایا رنجبران ده، به کارگرکشا ورزی تبدیل شده و بیایا روستاها را ترک نموده و به شهرها کوچ کردند. تعداد دیگری نیز اعمازنسق داران ویا خرده مالکان در برابر سیستم نوپا دوا منیا ورده وورشکت شدند ویا حق ریشه خود را فروخته و روستاها را ترک کردند. اجاره داری رواج یافت زراعت مکا نیزه و بهره برداری سرمایه دارانه مورد تشویق قرار گرفت ، روابط کارگری در قلمرو روستائی پا گرفت و توسعه یافت ، شرکت های تعاونی سها می زراعی ، کشت و صنعت ها و دهها موسسه دیگر سرمایه داری داخل می مربوط به انحصارات بین المللی و محافل بانکی ، در قلمرو کشا ورزی پدیدار شد و خرده مالکان جدید به عضویت اجباری در تعاونیها و شرکت های سها می زراعی درآمدند و بالاخره خرده مالک تازه به آب و ملک رسیده خود را دربند و امها ، اقساط و سایر مضیقہ های مالی گرفتار دید.

مادرزیربهره برخی از این عوامل مهم و نقش آنها در قطب بندی طبقاتی جامعه روستائی ایران اشاره می کنیم .

۱- سازمان مرکزی تعاون روستائی ، شرکتها و اتحادیه های تعاونی روستائی ؛

در بررسی مراحل مختلف اصلاحات ارضی ، دیدیم که در کنار واحدهای بزرگ بهره برداری و اراضی بزرگ مالکی ، جبهه وسیع خرده مالکان بوجود آمد که در مجموع نسبت به واحدهای بزرگ بهره برداری ، اکثریت مطلق را تشکیل می داد ، روشن است که زمیندار شدن گروه عظیمی از دهقانان بمعنای پایان فقر و محرومیت های آنان نبود ، تا زمانی که اصلاحات ارضی نتایج سیاسی و اقتصادی خود را ببار نیارده بود و بخش وسیعی از این بهره برداریهای کوچک (که به تولید ناودگی با استفاده از عوامل تولید قبلی مشغول بودند) زیر فشار عوامل سرمایه قرار نگرفته بودند و هنوز در اقتصاد دنیسه بسته ای بسر می بردند ، با تلاش و کوشش شبانه روزی درآمد آنها نسبت به سابق افزایش یافت ، هر چند که این افزایش دوا مندا شست ، اما از آنجا که صدها هزار از این دهقانان تازه به آب و ملک رسیده را سرگرم زمین خود نموده و به آینده خویش امیدوار می ساخت ، لذا یکی از اهداف

رژیم که تخفیف تاضادهای موجود در روستاها و انضمام بخش وسیعی از اراضی
 خرده مالکین به قدرت سیاسی و ایجاد پایگاه در بین طبقه متوسط بود تا مین
 می نمود اما در عین حال خرد شدن افراطی زمین به قطعات غیر اقتصادی
 باعث می شد : ۱- بکارگیری شیوه های جدید کشت و کار از جمله بکاربردن
 ماشین آلات کشاورزی ، استفاده از روش های جدید آبیاری ، کودشیمیائی
 و غیره را نامیسرازد ۲- گسترش نفوذ سرمایه و بهره برداری های بزرگی
 که به شیوه های نوینی مجهز شده ، دارای مدیریت مناسب بوده و از طریق
 ارائه محصولات مرغوب در عین حال غیرقابل رقابت در بازار ، همراه با
 واردات کالاهای مشابه خارجی ، روز بروز عرصه را به بهره برداری های کوچک
 خرده مالکی با ضعف سرمایه مالی و فقدان اطلاعات فنی و اقتصادی بازگانی
 که با نفوذ واسطه ها و سلف خرده نیز نتوانم بود ، تنگ تری نمود .
 ۳- دهقانان تازه به آب و ملک رسیده که می بایست اقساط ملک خریداری
 شده را بپردازند ، سرمایه جاری برای اقدام به فعالیت های کشاورزی را
 فراهم آورند ، معاش روزانه خود را با دست خالی تا مین نمایند ، دیگر
 قادر نبودند شیوه های نوین کشت را برای رقابت در بازار بکار بندند و یا
 دست به خرید ماشین آلات و سایر ملزومات کشاورزی نوین بزنند .
 ۴- در گذشته که دهقانان بخش اعظم محصولات صنعتی خویش را خود تولید
 می کردند و با از طریق مبادله ارائه خدمات به سایر روستائیان تا میسر
 می نمودند و بطور کلی در یک اقتصاد بسته بسر می بردند و تقریباً متکی به خود
 بودند ، اقتصاد پولی و رشد سرمایه داری در سیستم جدید به این امر پایان
 داد ، دهقانان خرده پا نه تنها در مبادله کالا در ارتباط با بازار و غیره
 زیر سیستم و عملکرد سرمایه داری قرار گرفتند بلکه عامل رقابت نیز بنحوی
 خردکننده ای در زندگی اقتصادی آنها وارد گردید ، با لایحه در زمین
 کشاورزی جبهه وسیعی خرده مالکین را در مقابل اقلیت زمینداران بزرگ
 و دولت بعنوان واردکننده کالاهای کشاورزی مشابه و ارزان قیمت قرار
 می داد و دهها عامل دیگر که باعث می گردید تا این بخش از دهقانان قادر
 نباشند موقعیت خویش را بعنوان خرده مالک (آنگونه که مدنظر رژیم لحاظ

اقتصادی و سیاسی بود) حفظ کنند. لذا بتدریج با وخیم‌تر شدن وضعیت اقتصاد ایران اقشار مختلف خرده مالکین و کشاورزان و کسان دیگری که به مخالفت با سیاست‌های دولتی و زحمت‌های آنها در برداشت، بلکه تنزل درآمد دهقانان و تضعیف شدن قدرت مالی آنها از لحاظ اقتصادی نیز، اهداف سرمایه‌داری وابسته و انحمارات امپریالیستی مبنی بر گسترش بازار و فروش کالاهای وارداتی زیان می‌رساند، از این روستاها موازات اصلاحات ارضی برای تجمع و تمرکز واحدهای کوچک و کشاورزان با برنام‌ها آنها به مدار اقتصاد سرمایه‌داری، دولت به ایجاد شبکه شرکت‌های تعاونی و سهامی زراعی دست زد. شرکت‌های تعاونی که زیر مدیریت سازمان مرکزی تعاون روستایی ایران (این موسسه در سال ۱۳۴۲ بلافاصله بعد از شروع مرحله اول تأسیس شد، سرمایه دولت در آن تا سال ۱۳۵۰ به ۱۲۳۸۲۴۰۰۰۰۰ ریال رسید اما در همین مقطع ۴۵۹۹۹۰۰۰۰ ریال نیز سرمایه اتحادیه‌های تعاونی را در اختیار داشته است) تأسیس شد و با تأسیس دولت تا سال ۱۳۴۹ جمعاً ۸۲۹۸ شرکت تعاونی با سرمایه کل ۲۹۷۹۴۶۸۴۷۰ ریال دارای ۶۰۶۰۸۳- عضو در مجموع ۲۷۲۵۰ ده را در بر می‌گرفت (پژوهش از سازمان مرکزی تعاون روستایی) اساس عضویت در شرکت‌های تعاونی، میزان مالکیت بر زمین بوده و اعضای آن نسبت به سهام‌خویش از امکانات آن استفاده می‌کردند. این شرکت‌ها در زمینه‌های زیر فعالیت می‌نمودند:

- ۱- دادن وام متناسب با سهام
- ۲- تأسیس فروشگاه، تدارک و توزیع کالاهای مصرفی داخلی و خارجی و فروش کود، سموم دفع آفات، ارابه ماشین‌آلات و لوازم کشاورزی و غیره
- ۳- خرید و فروش محصولات زراعی از طریق اتحادیه‌ها و اداره بازرگانی سازمان مرکزی تعاون، تأمین خدمات بازرگانی و فنی
- ۴- اجرای برنامه‌های آموزشی و ترویج کشاورزی در جهت بالابردن باصلاح فرهنگ روستائیان متناسب با رشد مناسبات سرمایه‌داری (این موسسات با صلاح فرهنگی غیر از سپاه دانش، ترویج و بهداشت بودند که از همان ابتدا در کنار قوانین اصلاحات ارضی طرح و اجرا گردید) در سال ۱۳۴۸ برای ایجاد تمرکز و کنترول بیشتر طرح اتحادیه‌ها

شرکتهای تعاونی پیاده شده که از مجمع شرکتهای فوق الذکر تا سال ۱۳۵۱- صدوبیست و پنج اتحادیه با ۸۴۴۷ شرکت بوجود آمد (پژوهش از اصلاحات ارضی) رژیم با تلفیق سرمایه خصوصی و دولتی و تمرکز سرمایه مالی پراکنده در این بخشها از طریق تحمیل آنها به اتحادیهها و حاکم نمودن بوروکراسی و اعمال کنترل بر تمامی شئون فعالیت بخش فوق، در نظر داشت بنسب مقاصد خود دست یافته، موانع پیش گفته را مرتفع و تا حدودی تضادهای متناقضات پیش آمده را تخفیف دهد. با تزریق بخشی از درآمد بودجه، خریده مالکی را با اصلاح مورد حمایت قرار دهد. از این طریق بازدهی محصول را بالا برده، قدرت خرید آنها را افزایش دهد، از طرفی با ساز و برگ نمودن کالاهای مصرفی مورد نیاز کشاورزی و توزیع آن توسط شبکه گسترده تعاونیها همراه با خرید محصولات کشاورزی و عرضه آنها به بازار، تولید کالای روستا را سرمایه داری را توسعه و تعمیم دهد تا از طرفی حواشی سرمایه را برآورده سازد و از سوی دیگر این قشر وسیع را بمثابه پایگاه سیاسی خود حفظ نماید.

اما اجرای طرحهای فوق نیز که عمدتاً در خدمت منافع سرمایه داری وابسته و انحصارات امپریالیستی قرار داشت، در تشدید فشار بر تولید خرد و قشر بندی درون روستاها و بروز تضادهای جدید و صف بندیهای نوین نقش اساسی بعهده داشت. دهقانانی که با اجبار در این موسسات به عضویت در میآمدند بر اساس سیاست حاکم بر آنها، از همان ابتدا به اقشار مختلف دارای منافع بالینسب متضاد تقسیم می شدند، خط و مرز میان فقیر و غنی، دهقانان کم زمین، متوسط الحال و مرفه روز بروز دقیق تر می شد، اقشار اقلیتی از دهقانان مرفه عضویان تعاونیها با نزدیکی و وابسته کردن خود به بوروکراسی حاکم بر این موسسات و زد و بند با آنها، نه تنها دهقانان فقیر و کم زمین و سرمایه را مورد استثمات قرار داده و دسترنج آنها را به یغما می بردند، بلکه با قرار گرفتن در اسفروشگاهها و مراکز توزیع و غیره، به عامل انتقال سرمایه و کالاهای مصرفی تبدیل شده در عین حال از آنجا که عضویت، اعطای خدمات در این تعاونیها با توجه به مساحت زمین زیرکشت و وسایط موسسهها و خوشحسابی آنها، توزیع میگردید، بنابراین

از همان اول دهقانان مرفه و صاحبان اراضی ششدا نگ با توجه به میزبان مالکیت و توان سرمایه‌گذاری، عمده سهام را با مشارکت دولت به خود اختصاص داده، امکانات مالی و فنی این شرکتها را در اختیار می‌گرفتند. از یک طرف با استفاده از ماشین آلات نوین کشاورزی، بذر، کود، داروهای شیمیائی و از طرفی با حفراهای عمیق و در اختیار گرفتن منابع آب که منجر به خشک شدن قنات‌ها و سایر منابع طبیعی آب که مورد استفاده سنتی دهقانان قرار می‌گرفت، ضمن اینکه بخشی از نیروی کار را از دست‌آخته و از دایره تولید به کناری راندند در عین حال بخشی دیگر از درآمد آنها را با فروش آب و کرایه تراکتور و غیره از چنگشان بدر می‌آوردند. دهقانان فقیر و مالک اراضی کوچک که خود در زیر بار اصل و فرع و امه‌های دولتی مربوط به اقساط زمین، در حال نابودی بودند، عملاً قادر به استفاده از امکانات فوق نبودند و وام‌های جزئی را هم که از این موسسات اخذ می‌کردند به مصرف واقعی نرسانده، صرف خرید کالاهای مصرفی می‌نمودند و یا صرف پرداخت بدهیهای معوقه خویش می‌ساختند، بدین ترتیب روز بروز فقیرتر شده و با گرفتار آمدن در چنگال رباخواران، سلف‌خاران و غیره، بتدریج زمینهای خود را واگذار کرده، به کارگر کشاورزی تبدیل می‌شدند و یا روستاها را بسوی شهرها ترک می‌نمودند، لذا می‌بینیم که اجرای برنامه‌های فوق در کنار اصلاحات ارضی، تجزیه و تشریندی درون روستاها به تناسبات رشد سرمایه‌داری وابسته و اقتدار انحصارات امپریالیستی در شهر، باز هم شدیدتر از قبل، پروسه خود را طی می‌کنند و تفاذهائی که در حالت نطفه‌ای خود موجود آمده و شکل گرفته بودند، روز بروز نمایان تر شده و قابل لمس می‌گردند.

بر اساس اجرای سیاستهای فوق، بوروکراسی حاکم برای این شرکتها که بنحوی غیر قابل تصویری به فسادگرا شده بود، همراه با آنا روشی حاکم بر توزیع اعتبارات و امکانات فنی، پراکندگی ناشی از تقسیم زمین به قطعات کوچک و نقش عوامل مختلف سرمایه‌گه بشکل ناموزون، غیر قابل کنترل و خارج از حدود برنامهمو بدون توجه به پیامدهای سیاسی آن، تار و

پودروستاها را در هم می نوردید و مشکلات غیر قابل پیش بینی برای هیئت حاکمه ایجاد می کرد. از این روستاها جباری واحدهای بهره برداری کوچک در شرکتها ی سهامی زراعی مدنظر رژیم قرار گرفت و طرح آن بمورد اجـرا گذاشته شد، این شرکتها که بظا هر "بمنظور فراهم نمودن موجبات افزایش درآمدسرا نه کشا و رزان و امکانات همه جانبه برای بکار بردن ماشین آلات کشا و رزی در امر تولیدات محصولات کشا و رزی و آشنائی زارعان با اصول و شیوه های جدید کشا و رزی و حداکثر استفاده از نیروی اضافی انسانی موجود در روستاها و در قطبهای کشا و رزی و برای جلوگیری از خرد شدن و تقسیم اراضی مزروعی به قطعات غیر اقتصادی و افزایش میزان سطح زیر کشت کشور با استفاده از اراضی بایر، موات و مسلوب المنفعه، وزارت اصلاحات ارضی بر اساس وظایف پیش بینی شده در ماده اول قانون تشکیل این وزارت به تدریج در واحدهای روستائی کشور، شرکتها ی سهامی زراعی را تشکیل میدهد (ماده اول قانون تشکیل شرکتها ی سهامی زراعی). که در اصل بر اساس آخرین نتایج تجزیه و ترکیب و قشر بندی درون روستاها طرح ریزی شده و زمینه گسترش مناسبات سرمایه داری و راه پیشرفت آنرا با زهم مستعدتر ساخت.

این شرکتها که طبق اصول بازرگانی توسط هیئت مدیره و مدیرعامل اداره می شوند ضمن مشارکت دولت در سهام آنها افزایش برابری می گیرند:

- ۱- زارعانی که در اثر اصلاحات ارضی مالک یا مستاجر زمین شده باشند
- ۲- خرده مالکانی که در مرحله دوم شق تقسیم را برگزیده اند
- ۳- خرده مالکانی که قبلاً از اصلاحات ارضی مالک زمین بوده و شخصاً بزراعت مشغول بودند

اکثر این زارعان که قبلاً در شرکتها ی تعاونی عضویت داشتند تقریباً با همان مشخصات و قشر بندی که در نتیجه آن بوجود آمده بود در این شرکتها هم عضو صاحب سهام شدند و برعکس تعاونیها در این شرکتها بجز سرمایه واحدهای کوچک و متوسط زراعی نیز در مجموع به تملک شرکت در می آمدند، بدین ترتیب تمرکز جباری بهره برداریهای کوچک و متوسط در شرکتها ی سهامی

زراعی با مشارکت و نظارت دولت نتایج متعددی را ببار آورد، بعنـوان مثال :

۱ - تجمع قطعات کوچک زمین در یک شرکت سهامی که با استفاده از ماشین آلات کشاورزی و وسایل نوین همراه بود برعکس ادعای دولت در ماده اول، عملابخشی از نیروی کار را که تاکنون مصرف می شد از دست ساخت و آنها را از وسایل تولید جدا نمود.

۲ - برعکس صنعت، در اکتفا دکشا ورزی سرما به گذاری ثابت و متغیـر نمی تواند با افزایش از حدود معینی که مساحت زمین اجازه می دهد، بازدهی تولید را افزایش دهد، از طرفی گسترش زمین با مقامت واحدهای کوچک مواجه می گردد، شرکتهای سهامی زراعی نظریه سهامی بودن و حفظ روح مالکیت خصوصی و حل مساله وراثت در عین تمرکز با بین مساله که مانع گردش سرما به در این بخش بود با بین دادوز مینه گردش آن را در قلمرو خرده مالکی مستعد نمود با تلفیق سرما به داری خصوصی و دولتی، رشد مناسبات سرما به داری در این بخش را با رونق آن در اراضی بزرگ و مکانیزه هماهنگ نمود.

۳ - تولید بر مبنای بازار و نیاز صنایع و غیره سازماندهی شد. تولید خانوادگی در اراضی کوچک همراه با صنایع خانگی نظیر قالیبافی، ریستگی و غیره از محیط خانواده به قلمرو کارگاهها کشیده شد و در دایره مناسبات سرما به داری وابسته قرار گرفت.

۴ - تولید خانوادگی در اراضی کوچک به عوامل فنی و مناسبات جدید به سادگی راه نمی دهد (نظیر استفاده از تراکتور، کمپاین، کودهای شیمیایی سموم دفع آفات، اصلاح بذرو...) شرکتهای مزبور با تجمع اراضی، ایسـن مانع را نیز از سر راه رشد سیستم سرما به داری وابسته که وسیعاً به واردات و مونتاژ وسایل نوین کشاورزی پرداخته بودند برداشت. این امر با ایجاد شبکه های راههای روستائی، خانه های فرهنگ و انجمنها و غیره که جزو وظایف جنبی شرکتهای بود، تکمیل کردند (البته بجز سایرهای رنگارنگ ترویج، دانش و بهداشت که در خدمت ارفوق قرار داشتند)

۵ - عضویت در شرکتها، اداره و بهره برداری از محصول سالیان نه نه بر مبنای بازوی کار بلکه بر اساس مالکیت زمین و میزان سرمایه گذاری اعضا تعیین می شد، بنا بر این از همان اول دهقانان مالک زمینهای کوچک که فاقد سرمایه مالی نیز بودند زیر فشار صاحبان اراضی بزرگ، سرمایه داران و بوروکراتهای دولتی حاکم بر این شرکتها قرار می گرفتند، نه تنها به شدیدترین وجهی و چندجا نبه استثماری شدند بلکه زیر اصل و فرع و امتهای غیراقتصادی و بدهیهای سابق مربوط به اقساط زمین آنها را بیش از پیش ضعیف ترمی نمود و فاصله و تضاد طبقاتی درون شرکتها را دامن می زد.

۶ - قانون تشکیل شرکتهای سهامی زراعی این قشر بندی را که نطفه اش قبلاً بسته شده بود در طرز عملکرد شرکتها و تعاونی متما یزتر گردید، مدنظر قرارداد ده بود، از این رو مقرر می داشت که "شرکای اینگونه شرکتها در صورت تمایل (یعنی زمانی که دیگر ورشکست شده اند و قادر به حفظ زمین خود نیستند) می توانند سهام خود را به شرکت و یا دیگر سهامداران (یعنی به دولت و یا به بورژوازی ارضی شریک در این شرکتها) واگذار کنند". بر این اساس و با توسل به هزاره زور و کلک دیگر، خرده مالکین مرفه و بوروکراتهای حاکم بر این شرکتها که با استفاده از اتوریتته دولتی و ارگانهای سرکوب همه گونه فشار را بر دهقانان خرد تحمیل می کردند به تدریج زمینهای خرده مالکینی را که دارای قطعات کوچک و سرمایه اندک بودند از چنگ آنها بیرون آورده و آنها را وادار کردند تا بر اساس سنجش شرکتها بصورت کارگروزمزدبهره زراعت بپردازند و یا اینکه روستا را ترک کرده به شهرها روی آورند. بدین ترتیب می بینیم که این شرکتها نیز در کنار سایر عوامل تولید سرمایه داری، بمثابه ابزاری جهت ایجاد زمینه غارتگری سرمایه داری وابسته و انحصارات امپریالیستی در روستاها عمل نموده، میدان گسترش مناسبات فوق را فراهم کرده، بازاری را که پول را تسهیل کرده و عملاً به سلب مالکیت از دهقانان فقیر و سوق آنها به بازار کار و ارتش ذخیره کار پرداخته است.

رشد مناسبات سرمایه داری وابسته که با تحکیم روستای سیاسی خاص

خود (دیکتاتوری عنان گسیخته) توأم بود میدان وسیعی را برای غارتگری انحصارات امپریالیستی و محافل مالی بین المللی در ایران گشود سرمایه (دولتی، خصوصی، بین المللی) در پی عطش سیری ناپذیر خود در استثمار منابع ملی و استثمار نیروی کار، به موازات دراختیار گرفتن فعالیت اقتصادی شهرها، معادن و منابع عظیم ثروت زیرزمینی و متناسب با میدان گسترده فعالیت و زمینه های ایجاد شده توسط هیئت حاکمه (سرمایه گذاریهای عظیم زیربنائی نظیر سدسازی، لوله گذاری، زه کشی، توسعه راهها، شبکه برق و...) به اراضی مرغوب زیرسدها و مناطق حاصلخیز و مناسب سرمایه گذاری نیز چنگ انداخت، انحصارات مالی بین المللی، شرکت های چند ملیتی که تا روپودا قتما دوا بسته ایران را در چنگ داشتند در اتحاد با سرمایه دولتی و خصوصی به سرمایه گذاریهای عظیم در اراضی فوق روی آوردند، قانون تأسیس شرکت های بهره برداری اراضی زیرسدها بمنظور گسترش کشت مکا نیزه و دامپروری توأم با صنایع وابسته به مقیاس وسیعی بوسیله سازمانها، شرکتها و محافل بانکی خصوصی، دولتی، خارجی با همکاری دولت مصوب ششم خرداد ۴۷ امتیازات بیشماری را برای این سرمایه گذاریها در نظر گرفت. این قانون که خود نافی بر نامه اصلاحات ارضی در مورد واگذاری زمین به دهقانان و باصلاح حمایت از آنان است به دولت اجازه می دهد تا برای آماده سازی این اراضی دهقانانی را که چندسال قبل توسط اصلاحات ارضی ماحب آب و ملک شده بودند از زمینهای خود بیرون کند. قانون گسترش کشت و ریزی پیشرفته به دولت اجازه می دهد تا اراضی وسیع را با سلب مالکیت از دهقانانی که کمتر از ۲ هکتار زمین دارند یکپارچه کند و اراضی آنها را برای تحویل به شرکت های مختلف خارجی و داخلی آماده کند بدین منظور که:

۱- حداکثر استفادها از منابع آب و زمین در حوزه آبخورتا سیاست آبیاری و زیرسدها انجام گیرد

۲- تشویق سرمایه گذاران بخش خصوصی اعم از داخلی و خارجی برای ایجاد موسسات کشت و صنعت و دامپروری در مقیاس بزرگ

۳- ایجاد تاسیسات کشاورزی و دامپروری همراه با صنایع تبدیلی مواد کشاورزی و دامی خام به مواد قابل مصرف و نگهداری آن به مقیاس بزرگ

۴- درجه بندی و بسته بندی و تبدیل محصولات کشاورزی برای عرضه در بازار و وسعت اینگونه اراضی نباید از ۵۰۰۰ هکتار کمتر باشد. وزارت آب و برق که ما موراجرای این قانون است اراضی مورد نظر را که مرغوب ترین اراضی و پرجمعیت ترین نقاط کشاورزی را در بر می گیرد به سرمایه گذاران داخلی و خارجی با شرایط معین به اجاره واگذار می نماید. کلیه هزینه های تامین آب و برق، هزینه های مطالعاتی، راه های ارتباطی تا ابتدای قطعات یک صد هکتاری، ایجاد نهادهای اصلی و فرعی، کانال کشی و زه کشی تا ابتدای قطعات یک صد هکتاری، اخراج زارعین و خرده مالکین از اراضی مربوطه و دهها امتیاز دیگر که هزینه های آن از دسترنج زحمتکش و از بودجه عمومی، بشفع سرمایه گذاران پرداخت می گردد بعهده دارد. از جمله سرمایه گذاران خارجی در وارد و خارج کردن سرمایه نقدی و جنسی و انتقال منافع خود به خارج آزادند، بعلاوه این شرکتها تا بیست سال از مالیات بردارند نیز معاف هستند. بدین ترتیب بورژوازی بزرگ (داخلی و خارجی) که تمام درها را بروی خود گشوده می دید بمنظور بهره برداری کامل از آب و خاک، صدها منطقه حاصلخیز (زیرسدها و مناطق مساعد کشاورزی که میلیاردها تومان دسترنج توده های زحمتکش مردم در آنها سرمایه گذاری شده بود) را بخود اختصاص داد. بطور نمونه، در همان اوایل اجرای طرح فوق ۴۹۴۴- هکتار اراضی آماده زیرسردز تحت قراردادهای اسارتباری به شرکت های هرمنجر- نراقی با ۴۲۵ میلیون ریال سرمایه با ضافه ۷۵۰ میلیون ریال وام خارجی که ۹۷/۵ درصد آن متعلق به سرمایه داران خارجی بود، شرکت ترانس ورلد (آمریکائی)، شرکت گنجزر (مختلط)، شرکت ایران کالیفرنیا با هشتاد درصد سرمایه متعلق به انحصارات امپریالیستی و گذار گردید. از آنجا که پدیده کشت و صنعت محدود به اراضی زیرسردز نبوده و دهها منطقه دیگر را در بر می گرفت و یکی از موارد مهم نفوذ سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد کشاورزی بشمار می رود، لذا بعنوان نمونه به برخی از موارد قرائن داد ایران کالیفرنیا اشاره می کنیم:

۱- سهامداران این شرکت عبارتند از صندوق توسعه کشاورزی پانزده درصد و زرات آب و برق پنج درصد شرکت طالقانی ده درصد شرکت امیر ده درصد شرکت داو ده درصد شرکت بینگ بیست درصد شرکت ترانس ورلد سی درصد

۲- مدت اجاره ۳۰ سال ، اجاره‌بهای سالانه برای هر هکتار ۱۲۰۰ - ریال که تا چهار سال از پرداخت آن معاف است

۳- شرکت حق دارد با اخطار قبلی اجاره‌بهای مناطقی را که محصول آن به رشد قابل انتفاع نرسیده است به تاخیر بیندازد

۴- آب‌بهای سالانه بر پایه نرخ دودهم ریال برای هر متر مکعب ، تعهدات وزارت آب و برق :

۱- وزارت به هزینه خود زهکشی در خارج قطعات یکمدهکتاری را بدون معطلی انجام خواهد داد

۲- وزارت اراضی را تسطیح و هموار خواهد کرد

۳- کانالها و دریاچه‌های اصلی آب را خواهد ساخت

۴- وزارت مسئول تامین نیروی برق مورد نیاز واحدهکت است

۵- وزارت جاده‌های را که در تمام فصول قابل استفاده باشد برای واحد هزار هکتاری می سازد و نگهداری می کند

۶- وزارت مسئول تعمیر و نگهداری تاسیسات خارج از یکمدهکتاری است

۷- وزارت بدون تاخیر بررسی و مطالعه عمیق مساله حمل و نقل محصولات را از مزرعه به بازار انجام خواهد داد

۸- وزارت کلیه آثار ناشی از تخریب دهات متروکه داخل منطقه ط-رح و تبدیل اراضی را به وضعی مناسب تسطیح و برطرف می کند بی آنکه هزینه‌ای برای شرکت ایجاد کند

۹- وزارت کلیه خسارات ناشی از زیانهای وارده به محصولات و غرامات مربوط به خرابیهای حاصله را پرداخت خواهد کرد

۱۰- وزارت برای تحصیل معافیت گمرکی و سودبازگانی ، کلیه ماشین آلات ، تجهیزات ، وسایل ، ابزار ، دستگاهها و لوازمیدکی ، ادوات آموزشی

وسا ئل نقلیه ، مواد شیمیائی و کودهای شیمیائی و سایر مواد و اشیاء و لوازم
کوشش خواهد کرد ، علاوه بر آن شرکت دارای حقوق زیر است :

- ۱- حق عبور از دو مدام از جاده های هفت تپه
- ۲- حق بکار انداختن یک سیستم ارتباطی رادیویی
- ۳- حق پرداخت بر اساس وصولی بجای اعتبار بانکی در قبال هرگونه
واردات به ایران
- ۴- حق وارد کردن یک دستگاه هوا پیمای شیمیائی
- ۵- حق وارد کردن هر نوع کود شیمیائی

مضمون غارتگرانه پیمان فوق احتیاج به تفسیر ندارد . نظیر این
قرارداد ، در دهها منطقه خوش آب و هوا و حاصلخیز و آما ده بهره برداری به
مورد اجرا گذاشته شده که جزا نه خرابی و فقر و محرومیت دهقانان و غارت و
چپاول سرمایه داران و انحصارات بین المللی حاصل نداشت . برنامہ
دولت در مورد ایجاد شرکت های کشت و صنعت ، ایجاد قطبهای کشاورزی
(قانون ایجاد قطبهای کشاورزی به مزارع کمتر از ۲۰ هکتار اجازه بهره -
برداری را نمی داد در صورت مقاومت از صاحبان آنها بزور سلب مالیکت
می شد) و تاسیسات بزرگ مالکی که می بایست در زمینهای وسیع چند هزار
و چند ده هزار هکتاری تاسیس شود ، معمولاً منافی را در بر می گرفت که به
دلیل قابلیت کشت و مرغوبیت آن ، جمعیت زیبا دهنقانی را در خود جای داده
بود که بسادگی حاضر به دست کشیدن از اراضی خود نبودند . دولت با ستناد
ماده هشت قانون راجع به الحاق هشت ماده به آئین نامه اصلاحات ارضی
برای پاکسازی این اراضی از وجود دهقانان و واگذاری آنها به شرکت های
مزبور ، متوسل به قوه قهرو سرکوب می گردید . مثلاً برای تاسیس مزارع
فوق (زیر سد دز) بجز دهقانان بی زمین نزدیک به ۳۸ هزار خانواده روستایی
صاحب زمین را بزور سرنیزه از اراضی خود بیرون ریختند و فقط ۶۸ خانوار
آنهم برای مزدوری نگهداشته شدند . با واگذاری چهل هزار هکتار اراضی
خا ش و تنب در منطقه زا هدان به بانکها درات هزاران خانواده روستائی
تحت عملیات بانک و بزور سرنیزه از اندام زمینهای خود رانده شدند .

این اقدامات شامل دشت نازبا مساحت ۵۰ کیلومتر مربع، تا سیسات دشت مغان، دشت قزوین، جیرفت، زیر شبکه های آبیاری سفیدرود، زاینده رود، مهاباد، گرگان، مرو دشت و دهها منطقه دیگر، اراضی متعلق به دربار، سران رژیم کمپرادورهای نظیر هژبر، رضائی، نراقی، برخوردار، نیزمی شده در نتیجه دهها هزار خانوادۀ دهقان بزور اراضی زمینهای خود اخراج و روانه بازار کار شدند، بجز موارد فوق، با ورود سرمایه های مپریالیستی در بخش کشاورزی، گسترش کشت مکانیزه توسط زمینداران بزرگ و محافل بانکی، شرکتها و موسسات دولتی و خصوصی همراه با گسترش مناسبات تولید سرمایه داری در روستاها، بخش دیگری از دهقانان صاحب زمین را که فاقد سرمایه و توان رقابت بودند نیز به ورشکستگی سوق داده و به تجزیه آنها دادمان زد. طبق آمار موسسات دولتی در سال ۱۳۵۰ نزدیک به ۷۷۱ هزار خانوار دهقانان از زمینهای کمتر از یک هکتار و ۳۱۶ هزار خانوار از زمینها بین یک تا دو هکتار بهره برداری می کردند (که عمدتاً محصول این زمینها کفاف زندگی آنها را نمی داد و بیشتر با کار روی اراضی دیگران امرار معاش می کردند، در هر حال جزو دهقانان صاحب زمین به حساب می آمدند) بنا بر این بیش از یک میلیون خانوار با تعدادی دهانهای نزدیک به پنجاه میلیون نفر که بعد از اصلاحات ارضی با اصلاح صاحب زمین شده بودند، در موقعیتی قرار گرفتند که کوچکترین نسیمی از سهم سرمایه، می توانست آنها را بسوی پرولتاریای دهویا مهاجرت به شهرها پرتاب کند. این قشر از دهقانان که در عین فقر صاحب زمین بودند همیشه حالت دوگانهای داشتند یک پای آنها به زمین چسبیده بود که روی آن کار می کردند بدون اینکه در آمد حاصل از آن کفاف مخارج و زندگی آنها را بدهد، از طرفی گرایش به فروش زمینها و بدست آوردن اندک سرمایه و کوچ به شهرها آنها را به خود مشغول میداشت. از سال ۴۵ به بعد این قشر از دهقانان عمدتاً به کمک نیروی کاری که سالها قبل زدایره تولید و با تولید روستائی رانده شده و در شهرها به مزدوری در ارتش، شهربانی، شرکتها، کارخانه ها و سایر موسسات پرداخته بودند زندگی کرده و بنحوی یاری می شدند، سرمایه تها

اوایل سال ۵۷ بتدریج نیروی کار این قشر را با توجه به سابقه و سابقه قبلی (چون سری اول مهاجرت بیشتر از میان همین قشر بود) بسوی شهر جذب نمود بطوری که سرانجام بالای سر این زمینها بجز افراد پیرخانواده کمتر نیروی کار جوانی باقی ماند. خروج نیروی کار با زتولید شده در خانوادها این دهقانان که دارای زمینهای کوچک و درآمد کم بودند از یک طرف از هزینه خانوادگی آنها می کاست و از طرف دیگر با جذب شدن ایسین نیرو در موسسات سرمایه داری و ادارات دولتی امکان می داد تا با کمک به خانواده خود در دهه هنوز دلبستگی عمیقی به آن داشتند، بقای ایسین خرده مالکان را تا مدتها تضمین کند.

حدوسط بین زمینداری بزرگ، متوسط، مگا نیزه و نیمه مگا نیزه و دهقانان فوق الذکر، دهقانان نیمه مرفهی هم که می توانستند از طریق کاشت و برداشت در کنار مناسبات فوق به فعالیت بپردازند عمدتاً به زائده این تاسیسات بدل شده و با رشد مصرف درجا معه، راضی خود را تبدیل به صیفی کاری نمودند یا اینکه با تقسیم زمین به قطعات کوچک و کاشت درخت (نظیر سیب، مرکبات و بادام و غیره) بنا به تقاضای بازار تلاش می کردند تا با آوری زمین را افزایش دهند. در اینجا نیز هر چند کسبه سرمایه داران با ایجاد سردخانه ها، سلف خری و دادن وامها و غیره، حاصل دسترنج آنها را تصاحب می کردند اما تا مدتی توانستند تحت روابط سرمایه داری به اندک سودی دست یابند. علیرغم همه اینها، این اقشار نیز بتدریج تحت تاثیر روابط سرمایه داری حاکم (با لایحه در زمینه مبادلات) دامنه در حال تجزیه و ترکیب بوده و در صف بندیهای طبقاتی نوینی جای می گرفتند (۱۳۱). اما قبل از پرداختن به صف بندیهای درون روستاها ضروری است تا اشاره ای به رشد جمعیت شهری نسبت به جمعیت روستا شهری بنماییم که خود بیانگر وجه دیگری از رشد مناسبات سرمایه داری است. طبق آماري که مرکز آمار ایران منتشر کرده است نمودار این رشد طی سه دهه از ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۷ از این قرار است:

تاریخ	کل جمعیت (به هزار نفوس)	شهری	روستائی	درصد شهری
۱۳۳۰	۱۶۲۳۷	۴۹۳۶	۱۱۳۰۱	۳۰/۴
۱۳۴۰	۲۲۳۷۲	۷۷۱۸	۱۴۶۵۴	۳۴/۵
۱۳۵۰	۳۰۰۲۰	۱۲۳۹۸	۱۷۶۲۲	۴۱/۳
۱۳۵۵	۳۳۷۰۹	۱۵۸۵۵	۱۷۸۵۴	۴۷/
۱۳۵۷	۳۵۶۳۶	۱۷۴۳۳	۱۸۲۰۳	۴۸/۹

بدین ترتیب می بینیم که در نتیجه اصلاحات ارضی و به تناسب رشد سرمایه داری وابسته و مناسبات ناشی از آن ، بین جمعیت شهری و روستائی توازن برقرار شده و برعکس سالهای ۱۳۳۰ و ۴۰ ، نه تنها دهقانان اکثریت جامعه را تشکیل نمی دهند بلکه بتدریج در حال تبدیل شدن به اقلیت آن هستند که خود به طبقات مختلف و اقشار گوناگون دارای منافع ناممگون تجزیه شده و به تناسب رشد مناسبات سرمایه داری با زهم در حال تجزیه هستند .

الف : کارگران کشا ورزی شامل :

- ۱- خوش نشینان ، رعایا ورنجبرانی که قبل از اصلاحات ارضی فاقد نسق زراعتی بوده و از راه رعیتی ، بزرگری ، روزمزدی و مشاغل جنبی دیگر امرار معاش می نمودند و طی اصلاحات ارضی نیز صاحب آب و ملک نشدند .
 - ۲- بخشی از نسق داران و خرده مالکینی که قبل و یا بعد از مراحل اولیسه اصلاحات ارضی صاحب آب و ملک شدند اما در مراحل بعدی الف : حق ریشه خود را فروختند . ب : توسط شرکتهای کشت و صنعت و قطبهای بزرگ کشا ورزی ، شرکتهای سهامی زراعی ، بزرگ مالکان و دولت از آنها بزور سلب مالکیت شد . ج : بدلیل کوچکی قطعات ، عدم توان مالی و تحت فشار و امه های دولتی ، سلف خرها و ربا خواران ، بتدریج ورشکست شده و زمین خود را از دست دادند . بخشی از اینها به شهرها کوچ کردند و یا در حال کوچند . ما بقی فقط از طریق فروش نیروی کار خویش امرار معاش میکنند . به همین دلیل تعداد آنها همیشه ثابت نبوده و مرتب در حال کاهش و افزایش است . در آخرین مراحل اصلاحات ارضی نزدیک به ۶۰۰ هزار خانوار را تشکیل می دادند . کارگران کشا ورزی فاقد خصلت و خصوصیات کارگران فابریک ها هستند اما در نقاط اساسی دارای وجوه مشترکی می باشند نظیر فروش نیروی کار و تامین معاش از این طریق و تولید ارزش اضافی .
- ب : نیمه پرولتاریای روستا : دهقانانی که بخشی از معاش خود را با کار روی قطعه زمین شخصی یا اجاره ای خویش تامین می کنند و بخش دیگر

آنرا از راه کارگری در مزارع دیگران یا موسسات خصوصی، شرکتها، ساختمانها تا سیسات راهها، کوره پزخانهها و غیره بدست می آورند. عمده کارگران فصلی جزو همین قشر هستند، این دهقانان یا قبل از اصلاحات ارضی مالک قطعه زمین کوچکی بودند و با جزونسق داران و اجاره دارانی هستند که طی مراحل مختلف اصلاحات ارضی صاحب قطعات کوچک زمین شدند که مساحت آنها از دوتا دوونیم هکتار تا ورنه زمین نمی کند و گذشته از کوچک یا بزرگی قطعات زمین به هیچوجه معاش آنها را تامین نمی کند. طی رشد مناسبات سرمایه داری واردات کالاهای کشاورزی نظیر گندم و غیره، این قطعات کوچک به تدریج تبدیل به صیفی کاری و یا باغات میوه گردیدند چون هر سال محصولات مختلفی نظیر سیب زمینی، پیاز، گوجه فرنگی، هندوانه، خربزه بر اساس تقاضای بازار کشت می کردند لذا ضمن تامین بخشی از احتیاجات خود بقیه را در بازار بفروشی رساندند، متقابلاً گزیرا زتامین بخش دیگر ما یحتاج اولیه خود از بازار هستند، بنا براین هر چند که تولید روی این زمینها با وسایل عقب مانده و توسط خانواده صورت می گیرد، اما در مبادله ناگزیر به زیر سلطه بازاری و مناسبات سرمایه داری می روند و تحسنتا ثیر مناسبات و نوسانات آن قرار می گیرند لذا نه تنها نیروی کار اینها توسط سرمایه داران ارضی، موسسات دولتی و خصوصی استثمار می شود، بلکه از این طریق نیز بخشی از ارزش اضافی و بعبارت دیگر دسترنج آنها توسط سرمایه داران، تجار، ربا خواران و سلف خران، واسطه ها و غیره به یغما می رود. این دهقانان که اکثریت خرده مالکین را تشکیل می دهند همیشه در حال مهاجرت، تغییر و تحول و تجزیه و ترکیب هستند از این رو تعداد آنها همیشه در نوسان بوده و در حالیکه ۴۵ تا ۵۰ درصد دهقانان صاحب زمین را تشکیل می دهند تنها چهارالی پنج درصد زمینها را در اختیار دارند.

پ: دهقانان خرده پا: این قسم از دهقانان مالک قطعه زمینهای هستند که قبل از اصلاحات ارضی صاحب آن بودند و شخصاً روی آن کار می کردند و با بعد از آن با برنامهای اصلاحات ارضی و با توجه به نسق زراعی و غیره، مالک

آن شده اند. گذشته از مساحت اینگونه زمینها که معمولاً بین دوتا پنج هکتار در نوسان است دهقانان با کارخانوادگی (سیستم تولید خانوادگی) فقط می توانند معاش خانوادگی خود را تامین نمایند و باقی مانده را به بیرون می فروشند. این امر یکی از مشخصات اصلی این بخش از دهقانان را تشکیل می دهد. با رشد مناسبات سرمایه داری بواسطه کوچکی قطعات و عدم سودآوری زراعت نظیر گندم و جو و غیره و رشد مصرفی جات، بیشتر این اراضی نیز تبدیل به صیفی کاری شده و یا قسمتی از آنها به باغات میوه تبدیل شدند. گذشته از اینکه در برخی موارد و بحدت تراکتور اجاره ای یا آب و کارگر مزدور استفاده می کنند در عین حال مثل بقیه خرده مالکین نمیتوانند تمام مایحتاج اولیه زندگی خود را از همان قطعه زمین تامین کنند بلکه عمدتاً بوسیله مبادله در بازار و از طریق (کالا-پول) تامین می شود از این رو بخشی از درآمد آنها بوسیله سرمایه داران، سلف خران، ربا خواران، واسطه ها، بازرگانان، میدان داران و بانکها چپاول می شود. اینها در مقایسه با دهقانان فقیر در اقلیت هستند. از آنجا که همواره در حال تجزیه و فروپاشی هستند لذا ترکیب و تعداد آنها همواره در حال نوسان میباشد. طبق آمار موجود، بعد از مراحل مختلف اصلاحات ارضی نزدیک به ۶۰۰ هزار خانوار روستایی را شامل می شد که نزدیک به ۱۰٪ زمینها را در اختیار داشتند.

ت: دهقانان متوسط و میان حال: در اینجا به دهقانانی اطلاق می کنیم که بین دو قشر عظیم خرده مالکین و اقلیت بورژوازی ده در نوسان هستند. این دهقانان که تا حدودی هم از وسایل مکانیزه و امکانات نوین کشت و کار استفاده می کنند و هم از کارگر کشت و ریزی و همچنین از امکانات شرکت های تعاونی و سهامی زراعی و غیره نیز سود می جویند، گذشته از کسب درآمد و در رفع حوائج زندگی خویش نسبت به مرغوبیت زمین، نوع کشت و وضعیت بازاری، به انباشت سرمایه نیز دست می یابند. این انباشت زمانی که چندین سال و متوالیاً صورت گیرد به آنها این امکان را میدهد که با خرید زمینهای همسایه و نیز گسترش کشت مکانیزه و درزوبند با محاسن

بانکی و موسسات دولتی در کنار بورژوازی ده قرار می‌گیرند، اما این امر شامل اقلیت ناچیزی از آنها می‌گردد، اکثریت آنان بواسطه تقسیم‌زمین به قطعات کوچک و در نتیجه حق وراثت و انتقال مالکیت بدهکاری و نیامدن محصول، آفات، وضعیت نوسانی قیمت‌ها در بازار و تحت فشار عوامل دیگر سرمایه‌داری، به قسرها دون خودتنزل می‌یابند، نیروی کار این دهقانان معمولاً در روستا به با ز تولید مشغول نیست بلکه بیشتر به تحصیل در شهرها و یافتن کسب و کار در ادارات و موسسات دولتی و غیره روستا را ترک می‌کنند، صاحبان نسق زراعتی بیش از پنج هکتار، برخی مالکین دهات شدنا نگی کمتر، خرده مالکین سابق و گاها سرمایه‌داران و بازرگانان متوسط، سرمنا اصلی این دهقانان می‌باشند که نزدیک به پانصد هزار خانوار روستایی را شامل می‌شود و شانزده تا هفده درصد اراضی را در اختیار دارند.

ث: دهقانان مرفه (بورژوازی ده) که ریشه آنها به مالکین زمینها شدنا نگی، کمتر از شدنا نگی، سرمایه‌داران و تجار شهری، برخی از مقامات دولتی و خرده مالکینی که بتدریج به سطح بورژوازی ده ارتقا یافته‌اند، می‌رسد با جمعیت نزدیک به ۴۰۰ هزار نفر، حدود ۴۵٪ اراضی را تحت اختیار دارند که عموماً از کشت مکن نیزه و غیر مکن نیزه و کارگر کشاورزی استفاده می‌کنند. گذشته از این از طریق سرمایه‌گذاری در کارگاههای قالبیافی دادن وام و پیش خرید محصولات صنایع دستی خانگی و غیره، بخش دیگری از دسترنج کارگران و زحمتکشان روستایی را تصاحب می‌کنند، تولید اینها عمدتاً در رابطه با تقاضای بازار بوده و از امکانات دولتی، وامهای محافل بانکی و غیره استفاده می‌کنند.

س: بورژوازی بزرگ اعم از خصوصی، دولتی، انحصارات امپریالیستی، شرکت‌های مختلط که نزدیک به هفت میلیون هکتار از بهترین اراضی آبی کشور نظیر زیرسدا، مص رودخانه‌ها... را در اختیار دارند، گذشته از اینکه از سرمایه‌گذاریهایی زیربنائی (که سربه میلیاردها دلار می‌زند) مجنا استفاده می‌کنند از کمکهای دولتی و سایر امتیازات نیز برخوردار هستند و کمتر از یک درصد کل زمینداران را تشکیل می‌دهند. بهره‌برداری از این

اراضی توسط ماشین آلات مدرن کشت و ریزی و کارگر مزدور صورت می‌گیرد. لازم به تذکر است که بجز کارگران کشت و ریزی که فاقد مالکیت برابزار تولید هستند و دهقانان میان‌حال که بین بورژوازی ده‌خرده‌مالکی—فقیر و دهقانان خرده‌پادرنوسان می‌باشند، دهقانان بندهای (ب) و (پ) (دهقانان فقیر و خرده‌پا) قشر عظیم خرده‌مالکین را تشکیل می‌دهند در حالیکه ۶۵ الی ۷۰ درصد جمعیت روستائی با صلاح‌حاج زمین راسا—مل می‌شوند تنها ۱۳ الی ۱۴ درصد کل اراضی مزروعی کشور را در اختیار دارند در حالیکه بورژوازی بزرگ با جمعیتی حدود یک درصد بیش از ۲۲ درصد از بهترین اراضی قابل کشت و زمینهای زیرسدها را در اختیار دارد. در کنار بورژوازی بزرگ، دهقانان مرفه (بورژوازی‌ده) نیز با هفده درصد جمعیت بیش از ۴۵ درصد اراضی را بخود اختصاص داده است که در مجموع ۷۰٪ اراضی تحت اختیار بورژوازی (دولتی، خصوصی، سرمایه‌داری امپریالیستی مختلط، بزرگ مالکان و فئودالهای سابق و سرمایه‌داران کنونی و غیره) قرار دارد مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

این وضع یکی از خودویژگیهای مساله ارضی در ایران را تشکیل می‌دهد که نه رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی و بطریق اولی امپریالیسم هنوز قادر به حل این مساله نشده است هر چند که دهقانان فقیر و خرده‌پا در برابر بورژوازی بطور کلی و کارگران کشت و ریزی در حال زوال و کاهش است اما بدلیل خودویژگی رشد سرمایه‌داری در روستاها این خرده‌مالکی هنوز هم به حیات خود ادامه می‌دهد از این رو برای جنبش انقلابی و در آستان پرولتاریا حائز کمالات اهمیت است که در مقابل قشور وسیع خرده‌مالکان هشیار آنسه برخورد کند. در این مورد از استراتژی و تاکتیک دقیق و مبتنی بر وضعیت اقتصادی سیاسی، روحیات و فرهنگ متناسب با آن برخورد را باید حل این مساله آن حلقه اساسی است که سایر مسائل ارضی و دهقانی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

اما در پیرامون اقشار و طبقات و گروههای فوق الذکر در روستاها، گروه بزرگانان، تولیدکنندگان صنایع دستی، فروشندگان و دکانداران

واسطه‌ها ، روحانیون واقشا ردیگر خرده بورژوازی قرار دارند که نسبت به درجه وابستگی خود به شهر ضمن اینکه تحت تاثیر مبارزه طبقاتی در روستاها قرار می گیرند اما قبل از آن تابع تغییر و تحول در شهر ، یعنی سرمنشأ اقتصاد خود هستند . گذشته از آن بیشتر اوقات دهقانان را زیر سلطه ایدئولوژی و منافع طبقاتی خویش قرار داده و مبارزات آنها را از جاده اصلی منحرف می کنند .

در پایان این بحث قابل ذکر است که بنا بر آنچه گفته شد اشکال و ابزار مبارزاتی که دهقانان در جنبش انقلابی ۵۷-۵۸ در زمینه درخواستهای خود بکار بستند نمی توانست منطبق بر صرف بندی طبقاتی فوق نباشد که مابطور خلاصه بدان اشاره خواهیم کرد . اما قبل از آن ببینیم تا چه حد تسلط سرمایه داری وابسته به اقتصاد دوسیاست در جامعه شهری و بطور خلاصه در تجزیه و ترکیب طبقات درون شهرها چگونه بوده است .

صف بندی طبقات در شهرها

ما در بخشهای قبل پروسه رشد و تکامل تدریجی سرمایه‌داری وابسته و مناسبات ناشی از آنرا مختصراً بررسی کردیم و نتیجه گرفتیم که رشد این سرمایه‌داری و تکامل مناسبات ناشی از آن در ایران، نه بشکلی طبیعی و کلاسیک نظیر جوامع پیشرفته و صنعتی غرب، بلکه بطور عمده از طریق زدوبند با سرمایه‌های انحصاری بین‌المللی و تحت حمایت همه‌جانبه آن شکل گرفت و گسترش یافت و گفتیم که ایران از اواخر قرن نوزدهم تحت سیطره امپریالیستها و بطور عمده امپریالیسم روس و انگلیس قرار داشت. بدین ترتیب تا حدودی در مدار اقتصاد جهانی قرار گرفته بود اما از اوایل قرن بیستم بموازات گذار سرمایه‌داری جهانی به مرحله امپریالیسم، در جریان انقلاب مشروطیت و فرازونشیبهای بعد از آن، پیدایش منابع عظیم نفت و غیره... بورژوازی تجاری ایران با چرخش بطرف دلالتی کالاهای امپریالیستی و در رابطه با زرگانی داخلی رشد کرد و به بورژوازی کمپرادور ایران تبدیل شد. در دوران حکومت رضاخان با گسترش انحصارات دولتی افزایش در آید، گسترش سریع تجارت خارجی در زدوبند با مقامات دولتی با لایحه‌ها از راه تجهیز ارتش و سایر ارگانهای دولتی به ثروت خود افزود، به موازات این رشد، در حاکمیت سیاسی نیز قدرت و نفوذ زیادی کسب کرد و بمثابه بورژوازی کمپرادور (تجاری و بوروکراتیک دولتی) در کنار اشراف و فئودالها جناح عمده حاکمیت سیاسی را تشکیل داد. بعد از جنگ جهانی دوم به همراه تغییر و تحولات جهانی (تشکیل اردوگاه کشورهای

سوسیالیستی، تغییرسیاستهای کهنه توسط امپریالیسم جهانی و اتخاذ شیوه‌های نو استعماری (و درجریان جنبش بعد از شهریور بیست و نهضت ملی شدن نفت، این بورژوازی بمشابه طبقه‌ضدانقلابی، در مقابل نهضت انقلابی و درکنار امپریالیستها، اشراف، فئودالها و دربار روسا پر مرتجعین قرار داشت. با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و شکست جنبش توده‌ای و هجوم سرمایه‌های امپریالیستی زمینه‌های داخلی و خارجی رشد با زهم بیشتر آن فراهم گردید و بتدریج رشته‌های مالی، کشاورزی و صنعتی را نیز دربرگرفت و در نتیجه تجزیه و تلاشی بورژوازی متوسط ملی و تقلیل تدریجی قدرت سیاسی و اقتصادی فئودالها، به پایگاه عمده امپریالیسم جهانی در ایران مبدل شد. فرم‌ارزی که با اهداف امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا مبنی بر توسعه همه جانبه مناسبات وابسته، بخاطر تحکیم سلطه نو استعماری همخوانی داشت، راه قبضه‌کار مل قدرت سیاسی و اقتصادی توسط بورژوازی کمپرا دورورا هر شده همه جانبه مناسبات سرمایه‌داری وابسته را گشود. همچنین در تشریح پروسه اصلاحات ارضی دیدیم که با اجرای مراحل مختلف آن در اکثر روستاهای کشور، مناسبات تولید سرمایه‌داری جایگزین مناسبات و شیوه تولید فئودالی شد، و شیوه استثمار سرمایه‌داری بجای شیوه استثمار فئودالی نشست. بتدریج زمین از نیروی کار جدا شد و قابل ارائه در بازار گردید. مبادله کار لاپول بین شهروده گسترش یافت، روستاهای کشور نظیر جامعه شهری به قلمرو تاخت و تاز سرمایه‌و کار لاهای وابسته داخلی، محافل بانکی و انحصارات امپریالیستی مبدل شد. سرانجام تحت این مناسبات که روند آن با اعمال قهر و فشار قدرت حاکمه توأم بود، دهقانان یکپارچگی خود را از دست داده و به اقشار و طبقات مختلف اجتماعی تجزیه شدند. در قلمرو روستا صف بندیهای جدیدی پدید آمد و تضادهای نوین اجتماعی شکل گرفت و قابل تمیز گردید.

بدین ترتیب سرمایه‌داری بزرگ و وابسته ایران طی روند پرفراز و نشیبی از انقلاب مشروطیت تا فرم‌ارزی به سه شکل عمده و در ارتباط با هم سرمایه‌داری جهانی (انحصارات امپریالیستی) سرمایه‌داری دولتی

(بوروکراشیک) و سرمایه داری خصوصی، درآمد. با لایحه بعد از اصلاحات
رضی در ارتباطی عمیق و پیوندی ناگسستنی با سرمایه داری بزرگ
(بورژوازی کمپرادور) در حال رشد ایران را تشکیل داد که در مجموع تمام
رشته های اقتصادی، تجارت، صنعت، معدن، کشاورزی و غیره را در دست
گرفت. بطور نمونه از مجموع ۴۳۳/۴ میلیون ریال سرمایه گذاری در برنامه
عمرانی سوم (۴۶-۴۱) که از آن ۴۳/۲ درصد سهم دولت و ۵۶/۸ درصد سهم
بخش خصوصی است، بجز ذوب آهن از سهم دولت و برخی صنایع کوچک از سهم
سرمایه گذاری خصوصی (که در این موارد نیز سرمایه بین المللی در نهایت
منافع خود را به جیب می زند) بخش اساسی و عمده سرمایه گذاریها در هر دو
بخش با مشارکت کمپانیهای خارجی صورت گرفته است مثلاً می توان در صنایع
پتروشیمی از شرکت سها می شیمیائی شاپور با مشارکت کمپانی آلایسد
کمیکال بریایه ۵۰-۵۰ و شرکت سها می شیمیائی خارک با مشارکت کمپانی
(آمرکو) بریایه ۵۰-۵۰ و شرکت سها می پتروشیمی آبادان با مشارکت
کمپانی (بی. اف. گودریچ) نام برد. همچنین طی همین برنامه برای
گسترش میدانهای نفتی کشور، به جز قرارداد دمق اطعکاری با شرکت
فرانسوی (ایراپ) می توان از ایجادش شرکت با سرمایه مختلط نام برد
شرکت نفت پارس (اف. پی. اس)، شرکت نفت خلیج (پگوسکو)، شرکت نفت فلات قاره
دشتستان (اپکو)، شرکت نفت فلات قاره ایران (ایروپکو)، شرکت نفت بین المللی دریائی ایران
(ایمینکو) و شرکت نفت لاوان (لاپکو)، شرکت سها می اکتشاف و تولید
نفت ایران و شرکت تصفیه نفت ایران که شرکت های اخیر طبق قوانین هلند
تاسیس شدند، از جمله کنسرسیوم شرکت های اروپائی شامل فرانسه، اسپانیا
بلژیک و شرکت ایپیک آمریکا و دهها شرکت و کمپانی دیگر که تازه عملیات
اینها خارج از حوزه قرارداد کنسرسیوم اصلی نفت می باشد که خود بیش از
سیزده شرکت بزرگ آمریکائی، چندین شرکت انگلیسی، فرانسوی،
هلندی و غیره را در بر می گیرد که بطور کلی اکتشاف، تولید، تصفیه و فروش
نفت ایران را طی قراردادهای سارتاباری در اختیار خود گرفته اند، در
مورد مشارکت سرمایه های خارجی در فعالیت بخش خصوصی نیز طی همین

برنامه می‌توان از سرمایه‌گذاران در تاسیس کارخانجات مونتاژ اتومبیل، کامیون، ماشین‌آلات کشاورزی، راه‌سازی، الکترونیک، شکر، کنسرو، روغن نباتی، خانه‌سازی، سدسازی، بانکداری، دامداری، کشت و صنعتها و احداث خط لوله‌های نفت و گاز، توسعه اسکله بنادر، فرودگاه و دهها رشته دیگر توضیح داد. طی همین مدت از طریق انحصارات مالی بین‌المللی نزدیک به ۳۲۰۹/۵۴۳۹۸۹ میلیون دلار و با بهره‌کمرشکن در اختیار بخش دولتی سرمایه‌داری قرار گرفت. بخش خصوصی نیز از این وام‌هایی بهره‌نبرد. همچنین سهم سرمایه‌های بین‌المللی و انحصارات امپریالیستی (در رشته‌های داخلی و خارجی دیگر از طیف من الشمس است و احتیاج به توضیح ندارد. این روند طی برنامه‌های چهارم و پنجم نیز با توجه به افزایش بهره‌برداری از منابع ثروت زیرزمینی از جمله نفت ادامه یافت. بعنوان نمونه طی برنامه چهارم از مجموع ۲۰۷ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری در رشته‌های فلزکاری سنگین، ماشین‌سازی، پترو-شیمی، ذوب آلومینیوم، مونتاژ تراکتور، شیلات و صنایع وابسته با مشارکت دولت، کاغذسازی، نورد، سیمان، الیاف مصنوعی، صنایع شیمیایی، لاستیک، کود شیمیایی، سردخانه، شیشه و بلور، صنایع نساجی، الکترونیک، دوچرخه و موتورسیکلت، کمپرسور، کابل، الکتروموتور، دیزل، صنایع مکانیکی، وسایل برقی، چوب، داروسازی، نساجی و چرم و غیره توسط بخش خصوصی و با مشارکت کمیته‌های خارجی ایجاد گردید بطور عمده صنایع مونتاژ وابسته را در بر می‌گرفت. بخش مهمی از درآمد حاصل از فروش این کالاها به جیب سرمایه‌داران و شرکت‌های امپریالیستی سرازیر می‌گردید. از جمله از ۱۴۶ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری در صنایع غذایی و آشامیدنی، دخانیات، صنایع فلزی، ذوب فلزات و صنایع معدنی (از ۱۰۲۴۴ معدن متشکل در ۱۳۴۷-۳۴ واحد آن دولتی و بقیه به بخش خصوصی تعلق داشت) سهم بانک‌های تخصصی ۱۳۴ میلیارد ریال می‌باشد که ۲۳٪ آن از منابع خودبخش خصوصی و بقیه ۱۹٪ بانک اعتبارات صنعتی ۵۷٪ بقیه سهم بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران می‌باشد که کافی است متذکر

شویم که اکثر سهام بانکاخیر متعلق به ۱- دویچه بانک ۲- شرکست سال اپنها بیم جونز (آلمان غربی) ۳- انگلیش الکتریک کمپانی ۴- سیمون کاروز کمپانی ۵- شرکت برادران لازار ۶- لویدزیانک ۷- میدلند بانک ۸- بارکلیزبانک ۹- استاندارد بانک (انگلستان) ۱۰- بانک دی کمردیتو ۱۱- شرکت فیات ۱۲- مونت کاتینی (ایتالیا) ۱۳- پاری بانترنا سیونال (فرانسه) ۱۴- آرکتوس اینوستمنند (کانادا) ۱۵- چیس انترناشنال ۱۶- کانتینانتال انترناشنال (آمریکا) ۱۷- الگمن بانک ندرلند ۱۸- آمستردام روتردام (هلند) - بانک توسعه صنعتی و معدنی که فقط یکی از بانکهای مختلط فعال در ایران بود بجز صنایع فوق دردهها رشته دیگر سرمایه گذاری کرده در برنا مه پنجم در احداث و بهره برداری بصورت و ام مشارکت در شرکت سها می قندنیشا بور ، شیشه قزوین ، نورد ایران ، کارخانجات مخازاتی ایران ، الیاف ، قند کرمانشاه ، قند نقش جهان ، شرکت سها می مشهد ، کاغذپارس ، سیمان کرمان ، التورن و کسپورا ایران ودهها واحد صنعتی بازرگانی و مالی دیگر مشارکت داشته و در کناره ریش از هفده بانک خصوصی و مختلط دیگر فعالیت می نمود . همچنین طی همین برنا مه از ۸۱ میلیارد ریال سرمایه گذاری در گسترش عملیات شرکت نفت (در خارج از محدوده فعالیت کنسرسیوم) ۵۳ میلیارد آترار اسأ شرکت های عضو کنسرسیوم و شرکت های سیریب - ایپاک بعهده داشتند . بجز این پنج قرارداد جدید نفتی و مشتقات آن برای تشکیل شرکت های مختلط (اگواگو) ، (کونکو) ، (ایپیکو) ، (بوشکو) و (هوپکو) با کمپانی های خارجی مبادله گردید . از ۱۲۰۳ میلیون دلار سرمایه گذاری برای صدور گاز به ایالات متحده آمریکا و ژاپن از حوزه استرداد دیوپیکو ، بی بی - حکیمه ، گچساران ، پازنان ، ۵۰ درصد آن در عهده شرکت های آمریکائی و ژاپنی قرار گرفت ، از جمله واردات ایران طی دو سال ونیم آخبرنا مه پنجم که شامل کالاهای واسطه ای ، مصرفی و سرمایه ای (عمدتا مونتاژ) بود مبلغ ۲۶۶۸۲۶۵ میلیون ریال با موازنه منفی ۲۴۴۸۰۲۶ میلیون ریال بدون احتساب مواد نفتی که حدود ۸۵٪ آنرا کالاهای مصرفی و واسطه ای

تشکیل می‌داد. تا زه این ارقام شامل وسایل و تجهیزات و کالاهای مربوط به ارگانهای نظامی و انتظامی نمی‌گردد که رژیم در راه تبدیل شدن به ژاندارم منطقه و سرکوب خلق دهها میلیارد دلار حاصل منابع ملی و استثمار توده‌های زحمتکش را صرف خرید آنها می‌کرد. نمونه‌های فوق که مشتق است از خروار، چگونگی روند عمومی رشد سرمایه‌داری وابسته ایران (صنایع، کشاورزی، مالی، معدن و غیره) و پیوند عمیق آنرا با سرمایه‌داری جهانی تا حدودی نشان می‌دهد. این سیستم که رشد خود را مدیون اعطای دیکتاتوری و سرکوب خشن توده‌های زحمتکش مردم می‌داند همراه با تکامل خود روبنای سیاسی خویش را نیز توسعه، تجهیز و تمرکز بخشید تا از کسب منافع سرمایه‌داری وابسته ایران (خصوصی، بوروکراتیک و امپریالیستی) پاسداری نماید.

اما تسلط مناسب سرمایه‌داری با خرید کردن تولید کوچک، خانه‌خواب نمودن پیشه‌وران، صنعتگران، اصناف خرده‌پا و محو صنایع ملی و تولیدات صنعتی و به فلاکت کشیدن توده‌های شهری نیز همراه بود، از اواسط دهه ۴۰ که جامعه ما روز بروز تحت سیطره امپریالیستها به سرگردگی امپریالیسم آمریکا قرار گرفت، انحصارات امپریالیستی و سرمایه‌داری داخلی وابسته بدان فشار طاقت‌فرسائی را به توده‌های کارگران، پیشه‌وران، تولیدکنندگان، فروشندگان خرد و سایر زحمتکشان شهری وارد می‌آورد و نظیر روستاهای کشور این فشارها چه توسط کارگرد سرمایه و کالاهای امپریالیستی و روابط و مناسبات حاکم بر آن و چه به لحاظ اعمال قهر دولتی در شهر نیز توأم عمل می‌گردید. فشار، استثمار و ستم چند جانبه به خلقهای زحمتکش ایران بعد از اصلاحات ارضی، از آن رو تشدید گردید که سرمایه‌داری داخلی و انحصارات غارتگر جهانی تمامی عوامل سرمایه‌داری را برای مکیدن خون کارگران و زحمتکشان و غارت منابع ملی زیر ماشین سرکوب دیکتاتوری که به موازات این شیوه تولید ساخته و پیرداخته شد و در اساس آن مزدوران حلقه بگوشی نظیر شاه را قرار داده بودند، بسیج کردند، بالخصوص بعد از افزایش درآمد نفت، سرمایه‌داران نوحاسته‌ای

بوجود آمدند که مثل سلف خود سرما به و ثروت خود را نه بوا سطر و نه عادی بهره کشی و بر اساس انباشت اضافات رز سرمایه داری ، بلکه در نتیجه بنسب و بست با سیستم غارتگرانه سرما به داری وابسته ، دربار ، دستگا های دولتی و سرما به داران خارجی بدست آوردند ، به عبارت دیگر از طریق استثمار چند جا به و ارتشا و دزدی ، یک شبه صاحب میلیونها شدند . از جمله تعداد زیادی از اینها جزوا شراف ، فئودال ، رجال دولتی ، امرا و بازنشستگان نیروهای مسلح ، عنا سردر با و غیره که اکثر اینها تحت تاثیر قابت بیسن امیریا لیسیم آمریکا و انگلیس و با بخاطر تسریع در امر پیا ده کردن برنامه اصلاحات ارضی مورد تمفیه قرار گرفته بودند از جمله بخشی از ما لکین ارضی که دولت از طریق باز خرید املاک آنها و دادن وامهای کلان به آنها امکان داده بود تا سرما به بدست آمده را در تولید و تجارت ، خدمات و دلالی و . . . ، بکاراندازند . بدین ترتیب عمده شا هزادگان و رجال ، ژنرالهای ارتش ، نمایندگان مجلس و مقامات بلند پایا به دولتی بوا سطر این سیاست و بخاطر منافع سرشاری که از مناسبات تولیدی جدید ، عایدشان میشد بویژه پس از افزایش درآمد منفعت ، تبدیل به صاحبان صنایع ، سهامداران شرکتهای خصوصی ، بازرگانان و خدمات شدند . سیستم غارتگرانه نواستعماری در کشور ما عنا صر مختلف ضد خلقی را بقدری بهم تنبیده و بعنوان طبقه حاکمه سا زمان می داد که نه تنها از لحاظ ساختار اقتصادی و منافع مشترک بلکه بوا سطر وابط اجتماعی ، فرهنگ و خصوصیات نیز آنها را لازم و ملزوم یکدیگر میکرد . سرما به داران بازرگاریا سرلشگر ارتش ، سرلشگر ارتش با فئودال کمپرادور و این یکی با نماینده مجلس و عنا سردر با روان دیگر بمثا به جاسوس خورد فروخته امیریا لیسیم ، از آنرو با هم مسرکت می کردند که غارتها استثمار و سرانجام سرکوب توده های مردم را برای عملی نمایند . دولت به این سرما به داران تازه بدوران رسیده که دارای نفوذ در دستگا های دولتی و محافل بانکی بودند و امهای کلان و گاها بدون بهره پرداخت می کرد و از تسهیلات دولتی نیز بهره مند میشدند تا به ازای موقعیت قبلی خویش در غارت درآمد منفعت و چپاول توده های مردم شریک گردند . بذل و بخشش

درآمدخالص نفت بعنوان کمک به سرمایه‌گذاری از طریق بانکهائی کسه
سها مداران آنها عمدتاً سرمایه‌داران داخلی و خارجی بودند نظیر بانک
صادرات، توسعه صنعتی و معدنی، تهران و...، نود درصد ارزش کل کارخانه
در صنعت و هشتاد و پنج درصد کل سرمایه در بخش کشاورزی توسط دولت تا میسن
می‌گردید بعبارت دیگر در صنعت فقط ده درصد در کشاورزی پانزده درصد
کل سرمایه‌گذاری ثابت توسط سرمایه‌داران تا مین میشد، البته این
تسهیلات فقط در صورت ایجاد موسسات بزرگ تعلق می‌گرفت.

بدین ترتیب هر چه وابستگی بورژوازی ایران به سرمایه‌های خارجی
عمیق‌تر و حاکمیت سیاسی آن متمرکزتر می‌گردید روز بروز بر کمیت و کیفیت
آن نیز افزوده میشد. همچنین بورژوازی کمپرادور ایران که هر مه‌های
اصلی بازرگانی داخلی را نیز بخود اختصاص داده بود با رشد و توسعه صنایع
مونتازو مصرفی و گسترش واردات کالاهای لوکس و مدرن تلاش کرد تا با ایجاد
تسهیلات و دادن امتیازات به عوامل خود قاعده‌هرم بازرگانی داخلی را
نیز تا حدودی با شیوه‌های نوین مبادله متناسب سازد (نظیر اعطای نمایندگی
در شهرستانها، بخشها و روستاها که به تناسب سرمایه‌داران و
بازرگانان متمول محلی گرفته‌تا با زانشندگان دولتی و کسانی کسه
با وابستگی به ماشین دولتی در این نوع سرمایه‌گذاریها مشارکت
می‌کردند را در بر می‌گرفت)

این امر هر چند با شبکه‌های سنتی بازرگانی داخلی چه از لحاظ سیستم
مبادله و چه از لحاظ سایر خصوصیات در تضاد قرار داشت، ولی از لحاظ
منافع طبقاتی هیچ دیوارچینی این دورا از هم جدا نمی‌کرد، سرمایه‌های
امپریالیستی و وابسته داخلی و محافل بانکی بقدری در تولید و مبادله
رسوخ کرده بودند که در موارد بسیاری منافع مشترک تضاد بین این دو بخش
را در ابهام قرار میداد با این حال بازرگانی سنتی در قاعده هر م—
بازرگانی داخلی بویژه در شهرستانها، بخشها و روستاها از استقلال نسبی
برخورداری بود، هم‌کمیت و هم نفوذ توده‌ای بازرگانی سنتی نسبت به
بخش مدرن آن چندین ده برابر بیشتر بود. تسخیر بازارهای داخلی توسط

کالاهای امپریالیستی، مونتاژ، رشد مبادلات مدرن بازرگانی، تاسیس
 بانکها، ایجاد دفروشگاههای بزرگ (سوپرمارکتها)، شرکتها، تعاونی در
 مجموع منافع اقتصادی این اقشار را بویژه در شهرستانها، بخشها و مناطق
 روستائی مورد تهدید قرار میداد. خرده بورژوازی و کاسبکاران مدرن که
 بصورت نمایندگان صنایع مونتاژ داخلی، کالاهای امپریالیستی...
 تبلور می یافت، بیشتر با بوروکراسی محلی نزدیکی داشتند، برعکس
 بازرگانان سنتی و توده های مردم و اقشار وسیعی از خرده بورژوازی که
 سالها در ارتباط با هم به رتق و فتق امور پرداخته بودند. لازم به تذکر است
 که در قیام ۵۷ یکی از عمده ترین پایگاههای اعمال رهبری خمینی در بیست
 دهقانان و سایر اقشار خرده بورژوازی، تکیه گاه بزرگ بخش سنتی بازار،
 عامل انتقال اخبار در بخشها و روستاها همین اقشار بودند، بالخصوص در
 ارتباط تنگ با مساجد، قدرت نفوذ با زهم بیشتری را کسب می نمایند
 سرمایه بازرگانی که نقش اساسی در سیستم ایفا می کند وسیع و گسترده است.
 این سرمایه عامل و واسطه اجزای مختلف تولیدات داخلی و خارجی است،
 تولید خرد را با تولید بزرگ صنعتی، تولید مبتنی بر مناسبات پیش سرمایه داری
 را با تولید و بازار سرمایه داری، واسطه بین تمامی این مناسبات چندگانه
 با بازارهای امپریالیستی می باشد که عمدتاً را در دست سرمایه
 داران بزرگ، بازرگانان سنتی بازار، سرمایه داران بوروکرات و
 شرکتها می که بطریق مدرن مبادلات را انجام می دهند، هدایت می شود،
 همانطور که اشاره کردیم قاعده این هرم را تعداد بسیار زیادی از فروشندگان
 و بازرگانان خرد تشکیل می دهند که در رابطه با وضعیت اقتصادی خویش با
 اقشار گوناگون و مختلف خرده بورژوازی تقسیم می شوند. این اقشار که خود
 ندانسته بعنوان ابزار در سیستم سرمایه داری در دست تعداد اندک
 سرمایه های بزرگ واسطه غارتگری هستند، در عین حال دیوارهای اقتصادی
 طبیعی را شکسته و مناسبات سرمایه داری را به عقب مانده ترین مناطق
 از لحاظ اقتصادی، رسوخ می دهند. این اقشار وسیع که در صنوف مختلف و
 در ابعاد وسیع فعالیت می کنند معمولاً از غارتگری که بمنفع سرمایه های

بزرگ بدان مشغولند طرفی نمی بینند و اکثر آرزوی سرمایه دارشدن تحت مناسبات سرمایه داری وابسته و ناشی از عملکرد این سیستم ورشکست شده از دور خارج میشوند.

در این طیف تولیدکنندگان خرد، فروشندگان اعم از دکانداران و دست فروشها، اصناف، واسطه ها و بازرگانان خرده فروش، بخشی از اقشار مختلف خرده بورژوازی ایران را تشکیل میدهند، بطور مثال طبق آمارهای دولتی که بی شک در این زمینه چند برابر آمار واقعی کمتر است در سال ۵۰ در شهر و روستا بیش از ۲۴۰ هزار بازرگان و دکاندار وجود داشته که از این تعداد ۱۸ هزار نفر یعنی ۷۵٪ عمده فروش و بقیه خرده فروش با قریب یکصد هزار کارگر و کارمند شامل میشده، سهم اینها از درآمد ملی: عمده فروشها ۲۷ میلیارد ریال یعنی ۴/۲۹٪، جزئی فروشها با جمعیت ۲۲۲ هزار نفر ۳۲ میلیارد ریال یعنی ۶/۴۲٪ و کارگران و کارمندان با یکصد هزار نفر تنها ۶ تا ۸ درصد نصیبشان می گردد. به اینها میتسوان نزدیک به ۱۹۰ هزار کارگاه کوچک و صنعتی و فنی را نظیر ریخته گری، حلبی سازی، آهنگری، صنایع فلزی، نجاری، بافندگی، کفافی، رنگرزی و غیره را اضافه کرد که عموماً در طیف خرده بورژوازی قرار دارند. قشرهای وسیعی از اقشار فوق نظیر کسبه، پیشهوران، واسطه های خرده پا، تولید کنندگان سنتی همراه با رشد سرمایه داری وابسته چه در دوران شکوفائی این سیستم و چه در دوران رکود، در حال اضمحلال و فروپاشی بوده عرصه را برای فعالیت اقتصادی خود تنگ ترمی یا بند، بدیهی است که این بدین معنی نیست که آنها بطور کلی از بین می روند بلکه تحت تاثیر مناسبات جدید تجزیه و ترکیب و قشر بندیهای نوینی که در سایر بخشها صورت میگیرد این اقشار در عین حال تجدید حیات می کنند، بطور مثال زمانی که تحت تاثیر اصلاحات ارضی و اعمال قهر دولتی موجهای دهقانی رانده شده از روستاها بطرف شهرها سرازیر می شدند بخشی از این دهقانان یا جذب بازار کار شده و یا به لشکر ذخیره پرولتاریا می پیوستند اما بخش دیگری از این توده های رانده شده از روستا در خدمات، پیشه وری، صنوف مختلف از قبیل

فروشنده‌گی ، مغازه‌داری ، قصابی ، نانواشی ، کارگاه‌های کوچک ... به تولید و بازرگانی و خدمات جنبی دیگر پرداختند ، و جهت مایز این قشر از دهقانان رانده شده از ده با سایرین که جذب بازاریکار شده و یا به لشکر بیکاران می‌پیوستند ، عبارت از این بود که قشراخیر با مبلغ کمی که از فروش مایملک و حق ریشه خود بدست آورده بود ، می‌توانست با در دست داشتن این سرمایه اندک از گرفتاری آسودن در دام کار مزدوری که در صورت توفیق در یافتن آن ، با ده دوازده ساعت کار طاقت فرسا و بدون مزایا ، تا مین حداقل معاش او را نیز نمی‌کرد رها می‌یابد . معمولاً این سرمایه اندک را در کارهای فوق بکار می‌انداختند که طی پیرویه رشد خود در حال تجزیه بوده در عین مواجه شدن با مصائب فوق ، بخشی از آن به طیف خرده بورژوازی می‌پیوندد که در مجموع همراه با سایر اقشار فوق الذکر همراه با رشد سیستم زجمله ایجساد فروشگاهی بزرگ خصوصی و دولتی ، تعاضبها ، از یک طرف و اعمال قهر دولتی توسط نهادهای نظیر اتاق اصناف ، ارگانهای باصلاح مبارزه با گرانفروشی (بعدها سال ۵۰ در هر سال در مجموع ۵۰۰ هزار پرونده گرانفروشی برای فروشندگان و تولیدکنندگان خرد تشکیل میشد) ، از طرف دیگر خانه - خرابی و رانده شدن این اقشار بسوی پرولتاریا را تسریع مینمود (این اقشار در جنبش ۵۲-۵۶ بواسطه وضعیت اقتصادی خویش فعالیت وسیعی از خود نشان نداده و همواره در اعتراضات و تظاهرات شرکت می‌نمودند) همچنین اقشار دیگر خرده بورژوازی را هم می‌توان نام برد که با پیدایش و توسعه مناسبات سرمایه داری وابسته همواره در حال رشد و گسترش و تقریباً متشکل ترین بخش خرده بورژوازی ایران را تشکیل می‌دهند . این اقشار بویژه بعد از افزایش درآمد نفت ، برپایی کارخانجات و موسسات دولتی و خصوصی رشدنا متناصب خدمات (۱۳۲) ، بیمه‌ها ، مراکز مالی ، حمل و نقل توسعه مراکز مختلف آموزشی و بالآخره رشد و گسترش بوروکراسی بوجود آمدند . اقشار مختلف ، کارمندان ، مستخدمین ، دانش آموزان ، دانشجویان آموزگاران ، صاحبان مشاغل آزاد نظیر وکلا ، پزشکان ، مهندسان را در بر می‌گیرد که از کمیت فوق العاده‌ای برخوردار می‌باشند . بجز قشر بالایی

و مرفه‌ایین اقشار که دارای روحیه شدیدا محافظه‌کارانه بوده و منافع اقتصادی خود را به رشد و پویا برجا می‌سیستم و وابسته می‌دانند، بقیه در مجموع تحت ستم و استثمای سرمایه‌داری وابسته قرار داشته و بویژه با سلطه امپریالیسم به مخالفت و مبارزه برمی‌خیزند و وسیعا در جنبش شرکت می‌کنند.

بدین ترتیب می‌بینیم که خرده‌بورژوازی ایران نیز بعد از اصلاحات ارضی و تحت عملکرد سیستم سرمایه‌داری وابسته، علیرغم تجزیه و تلاشی بخشهایی از آن همواره در زایش و افزایش بوده و در سرتاسر کشور از وسعت و نیروی فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌شود. باید در نظر داشت که به‌جز خصوصیات اصلی آنها نظیر تفردها، وابستگی، تزلزل و لیبرالیسم که به نوبه خود از موقعیت تولیدی آنها ناشی می‌شود، معذالک اقشار مختلف خرده‌بورژوازی دارای منافع یکسان و تمایلات همگون نیستند، ایمنی اقشار در رابطه با نقشی که در تولید اجتماعی و تقسیم کار بعهده دارند، میزان مالکیت ابزار تولید، نوع و نحوه و خصوصیت اشتغال، سطح آگاهی و چگونگی و مقدار سهمی که از تولید اجتماعی می‌گیرند، دارای خصوصیات فرهنگی، تمایلات و توان مبارزاتی متفاوت و تند در حالیکه بخشی از خرده‌بورژوازی مرفه‌تر به لحاظ اقتصادی و مالکیت ابزار تولید و استثمار دیگران و چاه‌زحماظ سهمی که از تولید اجتماعی می‌گیرند و چاه‌ز نظر خصوصیات فرهنگی و تمایلات به‌بورژوازی متوسط و بزرگ نزدیک‌ترند، بخشی دیگر در نهایت محرومیت و کار و زحمت قرار دارند، وضع اقتصادی آنها در اکثر موارد از وضعیت اقتصادی طبقه‌کارگریزپائین‌تر است، این قشر که بیش از دیگران در شرف رسیدن به طبقه‌کارگراست بدلیل پیوند عمیق و ارتباط مداوم با طبقه‌کارگر و دهقانان از فرهنگ و خصوصیات و روحیه مبارزاتی آنها متأثر می‌گردند، حد وسط ایندو، اقشار متوسط خرده‌بورژوازی قرار دارند که خود دارای گرایشات، فرهنگ، خصوصیات و سوابق مبارزاتی مختلفی هستند، در این میان قشرهای روبزوالی نظیر پیشه‌وران یا تولیدکنندگان صنایع دستی و سنتی، صنایع فلزی کوچک، مسگرها، حلبی‌سازها، کفاشان چرمسازان و کسبه‌ای که در برابر رشد صنایع، ابزارهای تولید و سیستم نوین

مبادله و گسترش واردات و غیره تحت فشار شدید قرار میگیرند، این اقشار از آنجا که دائماً از طرف بورژوازی بزرگ و رشد اقتصا در سرمایه داری و نیروهای مولده مورد تهدید قرار میگیرند از این روبا رشد و تکامل صنایع و نیروهای مولده و نیز مخالفت میورزند، لذا دارای تمایلات و فرهنگ و اسپگرایانه بوده و بیشتر به گذشته مینگرند تا آینده، معذالک همواره زیر فشار اقتصا دی و سیاسی سرمایه های وابسته و سلطه امپریالیسم قرار داشته و با آن بسهم مخالفت بر میخیزند. از انقلاب مشروطیت به این سوبخش وسیعی از این اقشار در کناره های جنبش رها می بخش خلق ما به مبارزه با سلطه امپریالیسم پرداخته اند، بعد از اصلاحات ارضی، تجزیه و تلاشی بورژوازی ملی و ناتوانی آن در هدایت مبارزات سیاسی و در غیاب رهبری قدرتمند پارولتری، با توجه به فرهنگ، سوابق و خصوصیات و اسپگرائی تمایلات مذهبی و پیوند آنها با مساجد عمیق تر گردید، لذا با تشدید تضاد روحانیت با سیستم بندریج از بن بست ایدئولوژیک سالهای قبل بدرآمده و زیر رهبری روحانیت قرار گرفته و در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و جنبش انقلابی سالهای ۵۷-۵۶ نقش موثری بازی کردند.

در میان خرده بورژوازی، روشنفکران بویژه دانشجویان که بطور عمده از قشرهای خرده بورژوازی برخاسته اند قشرو وسیع دیگری را تشکیل می دهند که بدلیل آگاهی به مسائل سیاسی و درک محرومیت های خلق و نقش امپریالیسم و سرمایه داری وابسته در استعمار خلق و غارت ثروت های ملی، به تناسب گرایش ایدئولوژیک از موضع طبقات مختلف، در صفوف اول مبارزه قرار میگیرند، طی سالهای فوق الذکر، بجز سازمانها و محافل خاص خرده بورژوازی، ترکیب تقریباً اکثر سازمانهای طرفدار طبقه کارگر را نیز روشنفکران برخاسته از میان اقشار خرده بورژوازی تشکیل میدهند که بدلیل آگاهی و گذراندن پروسه مبارزاتی بسوی طبقه کارگر و ایدئولوژی آن روی آورده اند. بدین ترتیب می بینیم که علیرغم رشد مناسبات سرمایه در خرده بورژوازی در کشور ما وسیع و قدرتمند است. دارای سوابق، خصوصیات فرهنگ و تمایلاتی است که به آن حالت ویژه ای میبخشد، در

شرایط ضعف سا زمانی وایدئولوژیک طبقه کارگر (فقدان سا زمانهای صنعتی نظیرسندیکاها، اتحادیهها و سایر مجامع، بویژه حزب طبقه کارگر)، در شرایط جدائی جنبش کمونیستی از جنبش طبقه کارگر، در نتیجه غلبه پسرکاندگی بر نیروهای جنبش کمونیستی، در شرایط عقبماندگی جنبش کارگری از جنبش سایر اقشار و بطور کلی در شرایط نبود رهبری قدرتمند پرولتری و عقبماندگی شرایط ذهنی از شرایط عینی، نیروهای وسیع خرده بورژوازی که با شتاب به جنبش کشیده می شدند درحالیکه بخشی از طبقه کارگر را نیز بیدنبال خود می کشند با خطر حتمی سقوط به دامان بورژوازی و قرار گرفتن در زیر رهبری جناحهای مختلف آن (در پوششهای مختلف نظیر بورژوازی لیبرال و کلریکال) مواجه بوده و شکست محتوم جنبش توده ها را به همراه دارد.

خرده بورژوازی در کشور ما دارای خصوصیات متعدد دیگری نیز هست که در اشکال مبارزاتی و تشکلی و پراکندگی آنان نقش مهم و موثری بازی میکند (۱۳۳) که بطور عمده از خصوصیت رشد سرما به داری وابسته و اتکال آن به درآمد نفت ناشی می شود، بطور مثال بارها دیده شده که مثلا درحالیکه بخش صنعت با معدن در حال رکود بسر می برد، سرما به در رشته ساختمان به نرخ سود بالائی دست می یابد، لذا ساختمان سازی و صنایع داخلی وابسته بدان شروع به رشد می نماید، در اینجا اقشاری از خرده بورژوازی همراه با رکود صنعت دچسار بحران ورشکستگی می گردند درحالیکه اقشار دیگر آن در رابطه با رفیع نیاهای ناشی از گسترش ساختمان سازی روبه رشد می گذارند و از وضعیت مالی نسبتا خوبی برخوردار می گردند، واردات کالاهای مصرفی درحالیکه بخشی از خرده بورژوازی را به ورشکستگی حتمی سوق می دهد اما می بینیم که بخش عظیمی از آنها را تقویت کرده و به کار و کیشان رونق می دهد. دهها نمونه دیگر را می توان ذکر کرد که در روی آوری توده های خرده بورژوازی به جنبش در تشکلی، تفر دو حرکتیهای خود بخودی آنها نقش مهم و موثری دارد، از آن گذشته می دانیم که فقط درآمد ناشی از نفت است که می تواند چرخهای اقتصاد را به دور میگرداند و علیرغم رکود مزمن در بخشهای مختلف، در

برخی دیگر از بخشها راه بیندازد و ظاهراً اوضاع را عادی جلوه دهد. از اینجا نقش طبقه کارگر متشکل در صنعت نفت و اهمیت آن در رابطه با بروز بحران همه جا نبه و کشا نده شدن توده های عظیم و یکپارچه خرده بورژوازی به مبارزه را آشکار می سازد، به هر حال تجربه قیام ۵۷ آئینه تمام نمائی است که نقش خرده بورژوازی را در جنبش خلق و اهمیت برخورد علمی و موشکافانه ایسن پدیده را برای ما رکسیست - لنینیستها به روشن ترین وجهی به اثبات می رساند.

یکی دیگر از مشخصات تکامل سرمایه داری در کشور ما تجزیه و ثلاثی بورژوازی ملی است که ما با رها در صفحات قبل بدان اشاره کردیم که بعد از جریانات ۲۸ مرداد ۳۲ و شکست جبهه ملی راه رشد بورژوازی کمپرادور بیش از پیش گشوده شد، واردات سرمایه آورکالاها ساخت خارج، هجوم سرمایه های امپریالیستی، بورژوازی ملی را که از لحاظ سیاسی بسا شکست مواجه شده بود از نظر اقتصاد نیز در تنگنا قرار داد. در این دوره بسیاری از کارخانجات و صنایع ملی با رکود مواجه شده و در نتیجه ناتوانی در رقابت با سرمایه های امپریالیستی و کالاهای ساخت خارج اکثر آنها به ناگزیر به تعطیل کشانده شدند. بعد از فرماری هر چند بورژوازی متوسط ملی در حوزه های اقتصاد نظیر بازرگانی، صنایع مافاکتوری و صنایع سنتی و غیره، کم و بیش به فعالیت اقتصادی ادامه داد اما بسا وابسته شدن بیش از پیش بورژوازی بزرگ ایران به انحصارات امپریالیستی و سرمایه داری جهانی و انباشته شدن سرمایه در دست گروه های انحصارات داخلی و خارجی و موسسات دولتی که با ایجاد کارخانجات مونتاژ، صنایع فلزی، فرسایشی، نساجی، فلزکاری، ریخته گری... و گسترش بازار هم بیشتر واردات کالاهای مصرفی و ... توانم بود، بورژوازی ملی را با اضمحلال تدریجی روبرو ساخت و بقایای آنرا بسزعت تجزیه نمود بخشی از آنها نسبت به سرمایه و موقعیت اقتصادی و سیاسی خود بسا بورژوازی کمپرادور، صاحبان صنایع مونتاژ و ... استحاله یافتند و بسا اینکه ورشکست شده از حالت یک نیروی اقتصادی بدرآمدند.

بدین ترتیب نیروی اقتصادی و سیاسی بورژوازی ملی ایران تسامقطع قیام ۵۷ ربه تحلیل نهاد و از لحاظ اقتصادی حتی از درجه یک صنف نیز بیشتر تنزل پیدا کرد. دستجاتی نظیر نهضت آزادی (دار و دستسسه بازرگان) و غیره که در قیام بنام بورژوازی لیبرال معروف شدند، هر چند که این نام جعلی نبوده و مشخصاً در رابطه با خصوصیات عناصر متشکل در این جویانات صادق است اما آنها در واقع نماینده بورژوازی لیبرال بمفهوم رایج سیاسی آن (یعنی نماینده بورژوازی ملی ایران که از قسودت اقتصادی نیز برخوردار باشد) نبودند، آنها مرده ریگ دستجات و گروههایی بودند که به هر حال زمانی از موضع بورژوازی ملی ایران در جنبش ملی شدن نفت و سایر حرکتهای ملی شرکت کرده و بواسطه این سنتها تا حدودی نزد مردم دارای وجهه سیاسی بوده و از پشتیبانی بخشی از خرده بورژوازی، بازرگانان سنتی و برخی از تجار بازاریارومشتی از روشنفکران و بوروکراتها ادارات و غیره برخوردار بودند، از این نقطه نظر بود که در جریان جنبش ۵۷-۵۶ توانستند با حمایت امپریالیستها و جناحهای مختلف سرمایه داری وابسته داخلی دوباره به صحنه سیاسی روی آورند و توده های متوهم بسیاری از جمله اقشار وسیع خرده بورژوازی را بدنبال خود کشانده و سرانجام همراه با جناحهای سازشکار دیگر به موج قیام توده ها سوار شوند تا یکبار دیگر در غیاب رهبری پرولتاریا آنرا با شکست مواجه سازند.

وضعیت طبقه کارگر و قشر بندی درون آن

از مشخصات دیگر تکامل سرمایه داری وابسته ایران بعد از فرسرم ارضی، رشد مداوم طبقه کارگر ایران است که همپای رشد صنایع و معادن و سایر رشته های اقتصادی سرمایه داری، بعنوان یک طبقه نوین اجتماعی رشد و تکامل می یابد.

ما در پیش گفتیم که طبقه کارگر طی سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا مقطع اصلاحات ارضی نه تنها از لحاظ سیاسی دچار شکست شده بود بلکه بنا بدلایلی که در پیش گفتیم از جمله شکست بورژوازی ملی در برابر بورژوازی کمپرادور، افزایش واردات کالاهای خارجی، ورشکستگی صنایع داخلی در نتیجه تعطیل کارخانه ها و نیز اتوماسیون صنایع نفت و غیره، از لحاظ کمیت نیز در حال نقصان بود اما بعد از فرسرم ارضی، قشر با لای سرمایه —— تجاری که مدتی قبل با سرمایه امپریالیستی درآمیخته و دلالتی آنرا به عهده داشت، همراه با تغییراتی که در سیاستهای اقتصادی انحصارات جهانی بوجود آمد، این سرمایه از حالت خالص بازرگانی بدرآمده و با مشارکت سرمایه های دولتی و خارجی به ایجاد و سازماندهی صنایع مونتاژ و توسعه صنایع وابسته و... پرداخت. با افزایش نقش نفت در اقتصاد و گسترش صنایع بزرگ و وابسته نظیر صنایع شیمیایی و پتروشیمی، ممنوعیات پلاستیکی، کود شیمیایی، لاستیک سازی، گاز، پالایشگاهها، بنسادر، ایجاد قطبهای صنعتی نظیر تبریز، اراک، اصفهان، کرج، قزوین، تهران و توسعه صنایع بزرگ نظیر ذوب آهن، ذوب آلومینیوم، فلزکاری

سنگین ، تولید و ذوب مس ، ماشین سازی ، نساجی ، توسعه صنایع معدنی فولاد و نورد و دهها کارخانه و صنعت دیگر که تا کنون زیر لشکر ذخیره پرولتا ریا را جذب و زیر سقف کارخانجات و موسسات صنعتی ، کشاورزی و معدنی متشکل می نمود . طبق آمار بانک مرکزی در آذربایجان چهارم ، تعداد کل کارگاهها تولیدی ، خدماتی و بازرگانی موجود در سراسر کشور ۹۴۷۱۷۰ عدد بود که از این تعداد ۳۵۳۱۱۲ عدد در قلمرو روستائی و باقی در نواحی شهری قرار داشتند . تا اوایل خرداد ماه میزان اشتغال در کل صنایع به ۱/۷۳۰ هزار تن رسید که پنجاه درصد آن صنایع دستی و کارگاههای کوچک نظیر فرش بافی و بقیه در کارخانهها و کارگاهها و موسسات صنعتی اشتغال داشته اند که طبق برآورد برنا ماه پنجم این تعداد در سال ۵۶ میبایست به ۲/۵۰۰ هزار نفر در کل صنایع و معادن افزایش یابد ، علاوه بر آن مدها هزار کارگر ساختمانی و فملی ، کارگران بیکار ، کارگران کشاورزی ، حمل و نقل ، مغازهها و بنگاههای کوچک (۱۳۴) ، ارتش بزرگ پرولتاریای ایران را تشکیل می دهد که در این دوره بجز گروه اندکی از کارگران متخصص با اصطلاح آریستوکرات ، انبوه عظیم این لشکر کارگری زیر فشار شدید و چند جانبه استثماری بورژوازی کمپرادور و غارت انحصارات جهانی قرار دارند ، و ارزش اضافی کار آنها به منابع عظیم انباشت سرمایه در کشور ما تبدیل شده است . سرمایه های امپریالیستی ، انحصارات غارتگری ، کارخانه داران ، بانکداران ، پیمانکاران ، تجار ، معدن داران و بطور کلی بورژوازی کمپرادور ایران گذشته از اینکه درآمد حاصل از چپاول منابع عظیم ثروت ملی را میان خود تقسیم می کنند ، ارزش اضافی کارگران را نیز بصور مختلف میان خود تقسیم مینمایند . در این دوره با تحکیم روبنای سیاسی سرمایه داری وابسته (دیکتاتوری عنان گسیخته) و بواسطه فقدان سازمانهای واقعی کارگری از جمله سندیکاها ، اتحادیهها و مهمتر از همه فقدان حزب طبقه کارگر ، استثماری کارگران به خشن ترین وجهی صورت می گیرد .

طبقه کارگران ایران از چهار گروه عمده (کارگران صنعتی و صنایع سنگین

کارگان کارگاهی - کارگران کشاورزی - کارگران ساده ساختمانی (غیره) تشکیل شده است که حداقل درجوه اساسی زیرمشترک هستند: تامین معاش از طریق فروش نیروی کار و انجام کاریدی - تولید ارزش اضافی - فاقده هرگونه ابزار تولیدبودن .

طبقه کارگران ایران علیرغم اینکه فاقده زمانهای سیاسی و حزب طبقه کارگر است و از شکل لازم نیز برخوردار نیست ، بخاطر وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود عمده ترین نیروی واقعا انقلابی بالقوه ایران را تشکیل میدهد . معذالک طبقه کارگران که خود تحت شرایط ویژه و بسیار ناموزون رشد سرمایه داری در ایران شکل گرفته و رشد نموده است ، دارای خصوصیات و ویژگیهای خاصی است . ناموزونی شدید در رشد خود آگاهی و آگاهی طبقاتی فرهنگ و خصوصیات پرولتری ، تجربه و آگاهی سیاسی ، ایدئولوژیک و . . . چه در میان کل طبقه و چه در بین گروههای مختلف شاغل در رشته های متفاوت صنعت و معدن و ساختمان و کشاورزی آن جمله است . ضرورت بی چون و چرای مبارزه طبقاتی در کشور ما ، بررسی علمی و موشکافانه این خصوصیات را که از ویژگی رشد سرمایه داری در ایران ناشی میشود از سوی سازمانهای طرفدار طبقه کارگر الزام آور میسازد . ما در اینجا به ذکر چند نمونه بسنده می کنیم :

بطور کلی افراد در اثر وابستگی به مرحله خاصی از تولید و رشد و تکامل ابزار و در اثر نحوه قرار گرفتن در مناسبات و چگونگی رابطه با آن است که دارای خصوصیات ، فرهنگ و تمایلات مختص بخود در آن مرحله تولید و در آن حد از رشد ابزار که با آن ممارست و سروکار دارند ، می گردند . این امر نیز نه یکباره و بصورت اتفاقی و بالقوه ، همزمان و در یک سطح بلکه طی پروسه ای پیچیده و نسبتا طولانی و مرحله به مرحله رشد می کند و تکوین می یابد .

در جوامع پیشرفته صنعتی که سرمایه داری در آنها بصورت کلاسیک رشد و تکامل یافته ، هنگامی که کارگاههای کوچک تبدیل به مانوفاکتورها و مانوفاکتورها تبدیل به کارخانجات بزرگ شدند و بتدریج تولید فردی و محدود با ابزار آلات کهنه ، مبدل به تولید بزرگ با ابزار آلات و ماشینهای

مدرن تولیدگرید، همپای این تکامل وطنی این پروسه بود که اقشار و طبقات نوین نیز شکل گرفتند و مرحله به مرحله روبه تکامل نهادند. همین روند تکامل ضمن اینکه جایگزینی طبقات را الزام آورنا گزیر میساخت و خود عمدتاً با انقلابات اجتماعی و با شرکت خود این طبقات توأم بود، این امر همچنین به آنها خصوصیات، فرهنگ و تمایلات خاصی بخشید که با موقعیت و رابطه آنها با ابزار نوین تولید و مناسبات ناشی از آن متناسب بود. اما در جوامع تحت سلطه نظیر جامعه ما، این رشد و تکامل بنا بر دلایل مختلف که در صفحات قبل بدان اشاره کردیم، همه جانبه و متناسب نیست. ما در اینجا شاهد هجوم سرمایه، ماشین آلات مدرن تولید، ابزارهای پیچیده، صنایع جدید و کارخانجات مختلف مدرن و پیشرفته‌ای هستیم که پروسه تکامل خود را نه در جامعه ما، بلکه در جوامع دیگری طی کرده و سپس وارد جامعه عقب مانده و یا بقول معروف عقب نگه داشته شده ما شده است. بدیهی است که این تحول همانگونه که در صفحات قبل تشریح کردیم، تجزیه و ترکیب و جایگزینی طبقات را به همراه خویش دارد و طبقه کارگر را نیز بعنوان یک طبقه نوین اجتماعی در حال رشد و تکامل بوجود می‌آورد و منتهای مراتب این تغییر و تحولات پروسه طبیعی خود را طی نکرده برعکس رشد کلاسیک، در اینجا تحول از بالا و با دخالت انحصارات بزرگ جهانی و در ارتباطی عمیق با منافع سرمایه جهانی، همراه با فرم و اعمال قهر، تزریق سرمایه و تکنولوژی پیشرفته جوامع سرمایه‌داری عملی شده است، ما در تشریح خصوصیات رشد سرمایه‌داری وابسته، در زمینه تجزیه و ترکیب و قشر بندی و جایگزینی طبقات، دیدیم که بجز تغییر و تحولات ناشی از تسلط مناسبات سرمایه‌داری وابسته، عملکرد سیستم که با اعمال قهر طبقات حاکم نیز توأم بود بجز پیشه‌وران و رنجبران شهری، گروه گروه دهقانان را روانه شهر و بازار کار نمود. بخش عظیمی از این دهقانان رانده شده که تا دیروز بسا عقب مانده‌ترین ابزار و تحت مناسبات فئودالی تولید به کارزار اعانت مشغول بودند اکنون در جریان تولیدی جدیدی قرار گرفته‌اند که در اکثر موارد ابزارهای نوین، ماشینهای پیچیده و دستگاههای مدرن تولید تقریباً

اساس آنرا تشکیل می‌دهد، بدین ترتیب دهقانان دیروزی با تمام خصوصیات فرهنگ و خصلت‌های ناشی از روابط ماقبل سرمایه‌داری به کارگر فابریک تبدیل شده‌است بدون اینکه با همین سرعت فرهنگ و خصوصیات ناشی از تکامل ابزار و مناسبات حاکم جدید را کسب نموده‌باشند و خود را این تغییر و تحولات مشارکت داشته‌باشند. در اینجا خصوصیت سرمایه‌داری وابسته و خاصیت ماشین‌های تولید مدرن در جذب و استثمار رشد نیروی کار یا مشخصات فوق‌الذکر را نیز تسهیل می‌کند و سرمایه‌دار را امکان می‌دهد تا با نیروی کاری سرکار داشته‌باشد که دارای تجربه مبارزاتی بالاخص در محیط کارگری نیست، هنوز آگاهی طبقاتی و فرهنگی و خصوصیات پرولتری در او شکستل نگرفته‌است، بطور مثال کارخانه مدرن کفش‌سازی را در نظر می‌گیریم - (مثل کفش ملی، وین، بلا...) که هر دستگاه در مدت ۲۴ ساعت نزدیک به دوهزار جفت کفش تولید می‌کند، هر دستگاه دارای هشت قالب تقریباً چهارپا پنج کارگر است که فقط روی همین یک دستگاه کار می‌کنند. ۱- مسئول دستگاه ۲- قالب‌کش ۳- آسترکش و قالب‌بند ۴- قیچی زن. در اینجا بجز مسئول دستگاه که با بستنی از حداقل اطلاعات فنی برخوردار باشد بقیه می‌توانند کارگرانی باشند که چند روز قبل از روستا به شهر آمده‌وبه‌استخدام کارفرما درآمده‌اند، فقط دوساعت آموزش و دوسه روز تجربه لازم است تا کارگر مزبور را بگیرد که چگونه هماهنگ با حرکت دستگاه قالب را باز کند، کفش را دربیاورد، آستر را بکشد و آنرا ببندد، کارگران جنبی این تولید بنظیر کارگران دستگاه‌های خردکن، انبار، حمل و نقل و غیره نیز دارای همین وضع هستند. در این مورد صدها نمونه دیگر را می‌توان مثال آورد. این امر در مورد پیشه‌وران و خرده‌بورژوازی سهریز صادق است. مسگری را در نظر بگیرید که از پشت دستگاه عهد عتیق برخاسته‌است، با تمام خصوصیات فردگرایی، خرافات، فرهنگ عقب مانده و... در پشت دستگاه پسر سر مدرن صدهزار تنی قرار داده‌شده‌است و تبدیل به کارگر صنعتی گردیده‌است بدون اینکه فرهنگ و خصوصیات مناسب وضع موجودش را نیز به همین سرعت کسب کرده‌باشد. باید در نظر داشت که این اقشار مختص یک بخش از صنعت و

بایک رشته از صنایع و یک گروه از طبقه کارگر نیست ، بلکه عموماً در تمام رشته‌ها و شاخه‌های صنایع و معادن ، حمل و نقل و صنایع کوچک و بزرگ پراکنده هستند و تا شیرمنفی بی چون و چرای خود را بر حرکت‌های عمومی طبقه بجای می‌گذارند ، همانگونه که از آن متاثر شده و در جوانب مختلف تکامل می‌یابند . در همین زمینه ما به اقشار و گروه‌های دیگری از طبقه کارگر بر می‌خوریم که علیرغم وجوه اشتراک در اساسی‌ترین موارد ، دارای وجوه تمایز بسیاری هستند که خود ناشی از خصوصیت رشد سرمایه‌داری وابسته در کشور ما است . بعنوان نمونه به دو گروه از کارگران شاغل در کارگاه‌های کوچک و صنایع ما نوافکتوری و کارگران صنعتی و صنایع سنگین بیابهارت دیگر کارگران فابریک که در مجموع اکثریت طبقه کارگران را تشکیل می‌دهند اشاره می‌کنیم .

الف - کارگران کارگاهی و صنایع کوچک : در این رشته کارگران در شرایطی بکار تولیدی می‌پردازند که : ۱- در اکثر موارد کارفرما خود نیز کاربندی انجام می‌دهد . ۲- درآمد کارفرمای آنها بیش از چند برابر درآمد خود آنها نیست و گاه فاصله درآمدهای آنها بسیار کم است . ۳- کارفرمای او مالک ابزار تولید است اما بر مواد اولیه و ابزار کار خویش سلطه ندارد به همین دلیل کارگردر عین حال که استثمار می‌شود کارفرمای او هم واسطه‌ای است که بخش اعظم ارزش اضافی را به سرمایه‌داران بزرگ و صاحبان اصلی ماشین‌آلات و ابزار کار و سلطه‌گران بر مواد اولیه و خام منتقل می‌کند در حالی که فقط بخش ناچیزی از آن نصیب خودش می‌شود ، گذشته از آن کارفرما خود تقریباً در اکثر موارد استادکار است و منشأ کارگری دارد از این رودر این نوع کارگاه‌ها نظیر صنایع فلزی سبک ، آهنگری ، ریخته‌گری ، آهن و ورق کشی ، برسکاری ، کفاشی ، نجاری ... روابط طوری است که کارگران از وضعیت زندگی کارفرمای خود باخبرند . بدین ترتیب تضاد فاحش و شدیدی بین خرید و کارفرما احساس نمی‌کنند . ۴- ساعات کار و شرایط کارش ثابت نیست . ۵- از ابزارهای ساده در تولید استفاده می‌کنند . ۶- قادر است به استادکار تبدیل شود و شخصاً و به تنهایی تمام کارهای فنی

مربوط به تولید محصول را خود انجام دهد ۷- فاصله دستمزدا و همکارانش با درآمدکارگاه چندان تفاوتی ندارد ۸- بعد از چند سال کار کردن این امید را دارد که با مشارکت دیگران و با استفاده از تخصص و پس انداز اندک خود صاحب ابزار تولید شود ۹- با فروش نیروی کار خویش تا مین معیاش می کند و تولید ارزش اضافی می کند در عین حال صاحب ابزار تولید نیست ۱۰- با تعداد همکاران کمتری در زیر یک سقف مشغول بکار هستند ۱۱- منشا دهقانی و خرده بورژوازی شهری دارند (لازم به تذکر است که همانطور که قبلا گفتیم این امر مختص یک بخش و یا بکرشته از صنایع و یک گروه از طبقه کارگر نیست. در کنار کارگران با تجربه قدیمی در کل مشاغل کارگری با کارگران مختلفی و بیرو هستیم که دارای منشا دهقانی، خرده بورژوازی و یا سایر اقشار اجتماعی می باشند) ۱۲- علیرغم اینکه بواسطه تخصص در رشته تولید دارای سابقه کارگری طولانی هستند و این امر آنها را با کارگاهها مشابیه زیادی مرتبط می سازد اما بدلیل پراکندگی این نوع تولید و سایر خصوصیات آن از جمله نبود سندیکا و اتحادیه های کارگری و غیره در صنایع کوچک، فرهنگ پرولتری و سایر خصوصیات آن در آنها در مقابل فرهنگ منشا دهقانی و خرده بورژوازی ضعیف است، تما یلات مذهبی ریشه دار است این ارتباط از طریق کارفرما و بدلیل وابستگی آنها به تولید خرد تشدید می گردد ۱۳- معمولا از تا مین شغلی، بیمه و حق بازنشستگی و غیره خبری نیست و در شرایط غیر بهداشتی و بدی کاری می کنند...

ب- کارگران فابریک (صنایع سنگین و کارخانجات صنعتی):

این کارگران در شرایطی بکار تولیدی مشغول هستند که: ۱- فاصله درآمد آنها با کارفرمای خود بقدری زیاد است که حتی قابل محاسبه نیست ۲- هیچوقت قادر به خرید محصول تولیدی خویش نمی باشند ۳- با وجودیک عمر کار و زحمت هیچوقت امید این را ندارند که بتوانند با پس انداز کردن و یا مشارکت دیگران صاحب ابزار تولیدی خویش گردند ۴- از آنجا که نقش عمده را در این نوع تولید ما شین بعهده دارد و بواسطه تقسیم کاری که سیستم پیشرفته تولید ما شینی ایجاب می کند و فقط در مورد خاصی از تولید

این ماشین و کار آن دستگاه تخصص پیدا می‌کند از این رو هیچوقت قادر به تولید محصول مربوطه به تنهایی نیست ۵- ساعات کار و شرایط گسارش مطمئن تراست ۶- با تعداد همکاران بیشتری در زیر یک سقف مشغول به کار است ۷- امکان تفکر در حین انجام کار را دارد ۸- فاصله دستمزد بین مجموع کارگران تفاوت زیادی ندارد ۹- با فروش نیروی کار خود تا مین معاش می‌کند و صاحب ابزار تولید نیست و ارزش اضافی تولید او بسیار زیاد است ۱۰- مستقیماً تحت استثماری بهره برداری کارفرما و شرکتی داخلی و خارجی او قرار می‌گیرد ۱۱- هیچگونه ارتباط و انس و الفتی با کارفرمای خود ندارد. در همه چیز با هم تضاوت تناقض شدیدی دارند ۱۲- با ابزارهای مدرن و پیچیده به تولید می‌پردازد و تقریباً در انجام کار، ماشین بر او تسلط دارد مگر زمانی که بدان تعرض کرده و از کار باز دارد ۱۳- از لحاظ ساعات کار، بیمه و سایر مزایای معمول واحدی از حقوقی برخوردار است و بر رسمیت شناخته میشود ۱۴- بر اساس سابقه کار و آگاهی که در این رابطه کسب می‌نماید و ادب فرهنگ طبقاتی ناشی از شرایط تولید صنعتی می‌باشد و شرایط عینی کسب این فرهنگ برایش آماده تراست.

بدین ترتیب می‌بینیم که بجز خصوصیات ویژه پیش گفته شده، تمایزات دیگری نیز بین گروههای مختلف کاری شاغل در رشته‌های متفاوت وجود دارد. دو گروه عمده کارگری فوق الذکر، بنا به موقعیت عینی خود بجز در موارد اساسی و عمده - فروش نیروی کار و تامین معاش از آن طریق - تولید ارزش اضافی و فاقد ابزار تولید بودن - که نماینده پیوند عمیق طبقاتی آنهاست، در سایر موارد دارای تفاوتها می‌باشند. این امر باعث میشود تا هر گروه و یا هر عنصر کارگری بنا بر موقعیتی که با ابزار کار و پروسه تولید و ... دارد، واجد خصوصیات، فرهنگ، تمایلات خاص گردد. این ویژگی در شکل گیری آگاهی سیاسی، اجتماعی، فرهنگ طبقاتی و همچنین در امر وحدت طبقه کارگر و درک آنها از موقعیت خویش بعنوان یک طبقه انقلابی در ارتباط با سایر اقشار و طبقات اجتماعی و در مقابل طبقه سرمایه دار بسیار موثر است، این تفاوتها را به درجات مختلف در بین کارگران صنعتی و

ساختمان‌ی، کشاورزی، معادن و کارگران کارگاهی و میان کارگران با تجربه و قدیمی با فشرکارگران جوان نیز میتوان مشاهده کرد که در شرایط نبود تشکلهای خاص کارگری و مخصوصاً در شرایط فقدان حزب واقعی طبقه کارگران این نقاط ضعف به آسانی قابل جبران نیست. افکار، عقاید و فرهنگ غیرپرولتری که در بخشهای از طبقه کارگر به حیات خود ادامه خواهد داد. این زمینه‌ها که برای مبارزه طبقه کارگر بسیار زیان‌آور است طی پروسه طولانی و همه‌جانبه‌است که بر طرف می‌گردد، بخش جوان و کم تجربه طبقه کارگر و تمامی عناصری که از اقشار مختلف طبقات اجتماعی بیسوی اردوگاه پرولتاریا رانده می‌شوند در ارتباط با عناصر پیشرو و بی تجربه طبقه کارگر و با گذراندن پروسه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی به آگاهی طبقاتی فرهنگ پرولتری و شناخت موقعیت خویش دست می‌یابند. طبقه کارگر نظریه موقعیت عینی خویش برای تحولات اجتماعی حساسیت بیشتری نشان می‌دهد و بطور طبیعی همواره آماده درک پروسه‌های سیاسی و اقتصادی جامعه خویش می‌باشد، معزاً این بدان معنی نیست که نقش عنصر آگاهی به فرا موشی سپرده شود یا اندک تلقی شود، آگاهی و وحدت طبقه کارگر و مبارزه پیروزمندان آن بدون دخالت عنصر آگاهی که به علم طبقه کارگر یعنی مارکسیسم-لنینیسم مجهز باشد و آنرا راهنمای عمل خود قرار دهد و بدون کارمداوم با طبقه و دادن تشکیلات بدان، امری است محال که تا ریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر آن مهترانید زده است از این رومساله شناخت محیط اجتماعی و جنبه‌های مختلف کار زندگی و مبارزه اقلت‌ساز مختلف طبقه کارگر برای مارکسیست-لنینیست‌ها امر بسیار مهمی است، بدون درک موقعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روحیه و تمایلات طبقه کارگر و فرهنگ کنونی او چگونه می‌توان پیشرو طبقه و مارکسیست واقعی بود. هدایت آگاهی‌ها نه همه‌جانبه آنرا بعهده گرفت؟ در این زمینه تجربه جنبش عمومی خلق و نقش تعیین کننده طبقه کارگر در سرنگونی رژیم شاه تجربه بسیار گرانبها و درس تاریخی بزرگی است که به بهای بسیار گرانی برای طبقه کارگر و خلق زحمتکش ما تمام شده است. در این دوره ما شاهد تغییر و

تحولات شگرفی هستیم که در کلیه قشرهای طبقه کارگر وجود آمد در حالیکه بخشی از طبقه کارگر ابتدا زیر نفوذ رهبری خرده بورژوازی و بورژوازی کشیده شدند بخش دیگر آن با لایحه در صنایع سنگین و صنایع نفت و غیره به تدریج حرکت‌های مستقل خود را آغاز کردند و مرحله به مرحله به پیش رفتند. همپای تحولات و تحت تأثیر عنصر آگاه و پیشرو کارگری شعارهای مستقل و تشکلهای خاص خود را پیش کشیدند تا جائیکه ما شاهد جنبش طبقه کارگر در سایر بخشها از جمله کشاورزی، صنایع کارگاهی و حمل و نقل و غیره هستیم، با اینهمه علیرغم نقش تعیین کننده طبقه کارگر و پیشرفتهای عمومی آن در جریان جنبش بدلیل فقدان تشکل لازم و حزب رهبری کننده طبقه کارگر سرانجام جنبش با شکست مواجه شد و بی جهت نبود که قبل از قیام نیز هیئت حاکمه با کمک اربابان امپریالیست خود تلاش می‌کرد تا به موازات سرکوب هرگونه تشکل و حرکت کارگری از همه امکانات مادی و تبلیغاتی خود از جمله تبلیغات مسموم کننده را دیوتلوویزیونی، روزنامه و ... استفاده کرده تا جنبش آینده طبقه کارگر را از راه تباہ کردن وجدان سیاسی طبقه، کلایه‌ترازاند. چنین است خلاصه‌ای از برخی خصوصیات رشد طبقه کارگر ایران در جریان تحولات اصلاحات ارضی و تسلط مناسبات سرمایه‌داری تا مقطع قیام ۵۷، طبقه کارگر ایران که در این دوره همواره زیر فشار و سرکوب طبقات ارتجاعی حاکم قرار داشت در گذشته پروسه‌های مبارزاتی فراوانی را از سرگذرانده و علیرغم فقدان سازمانهای سیاسی - صنفی با لایحه حزب طبقه کارگر، بنه لحاظ وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود عمده‌ترین نیروی بالقوه و واقعاً انقلابی ایران بشمار می‌رود.

یک جمع‌بندی از وضعیت نیروهای طبقاتی

در این مرحله که ساخت اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی جامعه ایران از نیمه فئودال - نیمه مستعمره (فئودال کمپرادور) به سرمایه‌داری وابسته تغییر یافته و در آن شیوه تولید سرمایه‌داری شیوه مسلط را تشکیل می‌دهد ، مطابق این تغییر و تحولات ، صف‌بندی طبقاتی درون جامعه نیز بطور کلی ترکیب دیگری پیدا کرده است. آنرا می‌توان بطور خلاصه و بصورت زیر جمع‌بندی کرد . سرمایه‌داری جهانی که طی دهه‌ها سال منابع عظیم ثروت ملی را در اختیار گرفته با لایحه بعد از فرام‌رضی و تحکیم موقعیت اقتصادی وسیع‌تری بورژوازی کمپرادور ، چه را سا و چه از طریق مشارکت با سرمایه‌داری دولتی و خصوصی ، با صدور سرمایه ، کالا ، ایجاد صنایع وابسته ، مشارکت در طرحهای دولتی و خصوصی و تبدیل ایران به بازار پر سودی برای کالاهای خود به استثمار و غارتگری خویش ایجاد کرده و وسیعی بخشید . سرمایه‌داری جهانی برای ادامه استعمار منابع و ثروت‌های ملی و استثمار چند جانبه کارگران و زحمتکشان ، بطور کلی برای حفظ منافع غارتگرانه خسود ، خواستار تحکیم موقعیت سرمایه‌داری وابسته و روبنای سیاسی آن (دیکتاتوری عنان گسیخته) است . از این رو با ایجاد دوپا برجا نگهداشتن حکومت‌های وابسته ، تجهیز و تربیت ارگان‌های سرکوب و در مقابل با جنبش انقلابی ، مستقیم و غیر مستقیم مشارکت می‌کند و یکی از دشمنان عمده خلق بشمار میرود . سرمایه‌داری دولتی که رشته‌های کلیدی اقتصاد را قبیل حمل و نقل ، صنایع نفت ، پتروشیمی ، کارخانجات صنایع سنگین نظیر ذوب

آهن ، مس ، صنایع ماشین سازی ، آب ، برق ، تلفن و تلگراف ، سدها برخی رشته‌های بازرگانی و غیره را در دست دارد ، بعد از دوران دوم انقلاب مشروطیت ، پایه‌های آن گذاشته شد و در دوران حکومت رضا خان رشد و قوام یافت . بعد از جریانات ۲۸ مرداد و فرم ارضی ، با استفاده از ذرات مدهای حاصل از نفت ، استثماری کارگران و زحمتکشان با استفاده سرشار از بودجه دولتی و با تکیه بر بوروکراسی حاکم و بنده بست با انحصارات امپریالیستی گسترش و عمق بیشتری یافت ، سرمایه‌داری دولتی در کشور ما عمیقاً وابسته به انحصارات امپریالیستی بوده و در ارتباط لاینفک با منافع آن است که رشد و توسعه می‌یابد و با اختیارات داشتن اهرمهای اصلی قدرت دولتی به استثماری و سرکوب ابعاد گسترده و دهشتناکی بخشیده و در کنار سرمایه‌داری جهانی تماماً ضد انقلابی و دشمن خلق محسوب می‌شود .

۳- سرمایه‌داری خصوصی ایران که در ارتباط با سایر بخشها و پایه‌های آن رشد یافته است بعد از فرم ارضی ، در رشته‌های مختلف صنعت ، معدن ، بازرگانی داخلی و خارجی ، کشاورزی ، بانکداری ، مقاطعه‌کاری و سایر رشته‌ها ، صدها شرکت ، کارخانه و موسسه چهارساقه با مشارکت سرمایه‌داران خارجی و سرمایه‌داران بوروکرات ایجاد نموده ، صرفنظر از اینکه سرمایه‌داری خصوصی ایران خود به اقشار مختلف قابل تقسیم است و طبعاً دارای تضادهای درونی نیز می‌باشد ، معهذاترخصیصیات عمده آن تا تئوری بجای نمی‌گذارد . این بخش از سرمایه‌داری ایران نیز عمیقاً وابسته به امپریالیسم می‌باشد لذا در غارت منابع و ثروت ملی و استثمار ، اعمال مستماری و سرکوب خلق ، شریک انحصارات امپریالیستی و سرمایه‌داری بوروکرات داخلی بوده همراه با بقایای عناصر فئودالی ، مالکان ارضی ، قشرهای مالدون خود در روستاها از جمله بورژوازی ده ، عمیقاً ضد ملی ، ضد انقلابی و دشمن خلق محسوب می‌گردد .

این سه جزء بمثابه یک کل واحد ، در ارتباطی ارگانیک و همه جانبه با هم قرار داشته و در مجموع طبقات حاکمه ضد انقلابی ایران را تشکیل می‌دهند و ربنای سیاسی حتمی چنین سیستمی (صرفنظر از اینکه چه کسانی در رأس

ماشین دولتی قرار گرفته باشند) دیکتاتوری ضد انقلابی متکی بر طبقات ارتجاعی فوق الذکر است، در این دوره رژیم دیکتاتوری سلطنتی شاه در اس قدرت دولتی متکی به این طبقات قرار دارد.

در مقابل طبقات ضد انقلابی فوق، طبقه کارگر ایران (پرولتاریای شهر و روستا) که زیر فشار راستشما رشد و چندجانبه سرمایه داری وابسته و غارت امپریالیسم جهانی قرار دارد، عمده ترین نیروی انقلابی و بالقوه ایران بشمار می رود.

در این مرحله اقلتار و طبقات زیر علیرغم تضادهای فی ما بین خود و پرولتاریا، در سرنگونی رژیم و نابودی سرمایه داری وابسته و محو بقایای عناصر فئودالی و قطع کامل سلطه امپریالیسم، دارای منافع مشترک هستند و در اتحاد با طبقه کارگر جنبه نیروی های انقلابی را تشکیل می دهند.

۱- نیمه پرولتاریای شهر و روستا

۲- دهقانان کم زمین، خرده پیاومیا نه حال

۳- خرده بورژوازی فقیر و متوسط شهر و روستا

۴- خرده بورژوازی مرفه شهر و روستا (مدرن و سنتی) نیروهای بینا بینی

را تشکیل می دهند (۱۳۵)

۵- در این مرحله بورژوازی ملی و فئودالها، تحت تاثیر رشد سرمایه -

داری وابسته و مناسبات ناشی از آن، پیرو تجزیه و تلاشی خود را طی

کرده و در نتیجه از دو وجه تضاد گوناگون رفته اند.

سیستم سرمایه‌داری وابسته ایران که در ارتبای عمیق و پیوندی ارگانیک با انحصارات جهانی رشد کرده و با تکیه بر درآمد نفت و وام‌های اسارت با رخراری به حیات بحرانی و متزلزل خود ادامه می‌دهد. با بسوز اولین نشانه‌های بحران جهانی سرمایه‌داری و انتقال مداوم و تائیر ویران‌کننده آن بر اقتصاد وابسته کشور، همراه با کاهش تدریجی درآمد نفت، با بحرانی مزمن و همه‌جانبه که تمام رشته‌های اقتصادی، کشاورزی، صنایع، مالی و... را در بر می‌گرفت، مواجه گردید.

طبق پیش‌بینی برنامۀ پنجم که بودجه کل کشور نیز بر مبنای آن تنظیم گردیده، تولید و صادرات نفت میبایست از ۴/۶ میلیون بشکه در روز درآمد خسر برنامۀ چهارم (۵۱) به ۸ میلیون بشکه در روز درآمد خسر برنامۀ پنجم (۵۶) برسد با اینحال رژیم با ۶۰۷ میلیون ریال کسری بودجه در همین برنامۀ مبرور بود که با توجه به ۶۸۳۳ میلیون دلار بدهی خارجی میبایست این کسری را نیز همچنان با اخذ وام خارجی بمبلغ ۲/۵ میلیون ریال جبران کند. در حالیکه بجز افزایش نسبی اوایل برنامۀ پنجم، نه تنها تولید نفت به میزان پیش‌بینی شده نرسید بلکه روز بروز سیر نزولی طی کرد تا جائیکه درآمد حاصل از صادرات نفت از ۱۰۲۶۹۲۲ میلیون ریال در سال ۵۵ به ۶۲۹۱۶۵ میلیون ریال در سال ۵۶ و ۱۹۱۲۷۱ میلیون ریال در سال ۷۵ کاهش یافت. با توجه به کاهش مداوم ارزش دلاری همین مدت، قیمت برآمدی نفت صادراتی و در نتیجه درآمد حاصل از آنرا نیز مداوماً کاهش

می‌داد، در حالیکه طی همین مدت به ترتیب - ۹۰۱۷۶۱ (۵۵) - ۱۰۳۲۲۱۱ (۵۶) و ۷۳۲۲۹۳ میلیون ریال در سال ۵۷ رقم واردات را تشکیل می‌داد که خود عامل مهمی در انتقال بار بحران سرمایه‌داری به دوش اقتصادنا متعادل، غیرمتناسب و از هم گسیخته ایران می‌گردید. تا شیربحران جهانی نه فقط از طریق مبادلات بازرگانی و ارزی بلکه از طریق تمامی رشته‌های مرئی و نامرئی که اقتصاد ایران را عمیقاً بدان وابسته و پیوند می‌زدند به جا معه انتقال می‌یابد.

بدین ترتیب تحت تا شیربحران اقتصادی سرمایه‌داری جهانی و کاهش شدید درآمد نفت (در تولید و قیمت) بسیاری از طرحها و برنامه‌های اقتصادی دولتی و خصوصی با کمبود اعتبار و روکود مواجه گردید و بتدریج طی کنش و واکنشهای زنجیره‌ای، کل سیستم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را در بر گرفت.

رژیم وابسته به امپریالیسم که در منجلا ب این بحران گرفتار آمده بود تلاش کرد تا بخشی از بار این بحران را از طریق فشار اقتصادی و سیاسی بر دوش توده‌های زحمتکش جبران نماید در نتیجه روز بروز فقر و خانه‌خواری کارگران و زحمتکشان و توده‌های خرده‌بورژوازی شهری افزوده و کشیده شدن آنها را به صحنه مبارزات سیاسی سرعت داد. تشدید تضادهای طبقاتی و واجگیری مبارزات توده‌ای علیه رژیم و تشدید تضاد داخلی بین جناحهای مختلف سرمایه‌داری داخلی و انحصارات امپریالیستی بحران را به نقطه انفجاری خود رساند. ورود طبقه کارگر به صحنه مبارزاتی و قطع صدور نفت ضربه‌کاری را بر پیکر پوسیده رژیم وارد آورد. سرانجام بحران سیاسی اقتصادی چنان ابعادی بخود گرفت که رژیم را در آستانه سقوط قرار داد و بالاخره توده‌های جان‌به‌لب رسیده با توسل به اشکال مختلف میساززه و اعمال قهر انقلابی در برابر قهرضد انقلابی رژیم و قیام مسلحانه قهرمانانه خویش طوما رژیم سلطنتی را درهم پیچیدند.

صف بندی طبقات بعد از قیام

هما نظر که میدانیم جنبش توده‌های ۵۷-۵۶ که به قیام بی‌همن مسأله منجر شد بعامل مختلف از جمله ضعف طبقه کارگر و محروم بودن آن از سازمان سیاسی رهبری کننده خود، به پیروزی قطعی نرسید. در مجموع بورژوازی، مرتجعین داخلی و امپریالیستها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا از تمام امکانات خود و امکانات موجود در داخل و خارج استفاده کردند و موفق شدند تا جنبش را از راه صحیح پیشروی خود باز داشته و آنرا مطابق منافع دراز مدت خود مہار کرده و به انحراف بکشانند.

لذا بعد از سقوط شاه و روی کار آمدن رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی که در اساس ماشین سرکوب و بوروکراسی رژیم قرار گرفته بود هیچگونه تغییری بنفع کارگران و سایر زحمتکشان جامعه صورت نگرفت، رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی با تکیه بر قوه قهریه و توسل به عوامل فریبی و سیاسی متعدد دستاوردهای جنبش توده‌های رایجی پس از دیگری از میان برداشت و کشتاری از انقلابیون و توده‌های زحمتکش بعمل آورد که در تاریخ اخیر کشورمان نظیرش را نمی‌توان سراغ گرفت. تحت این سرکوب ددمنشانه و سایر اعمال فاشیستی که با سالوسی و خیانت سوسیال رفز می‌ستهای نیز توأم بود، بازسازی سیستم ضربه خورده سرمایه‌داری وابسته شروع شد. غارتگری سرمایه‌های بزرگ داخلی و انحصارات امپریالیستی با زهمادامه یافت سرمایه‌داری وابسته با وجود اینکه در اشرق قیام توده‌ها در برخی از بخشهای خود ضرباتی را متحمل شد اما با استفاده از موقعیت مناسب و در نتیجه

افزایش نرخ سود در بخش تجاری ضرایب جزئی را با کسب سودهای چندین میلیاری که حتی در رژیم سابق نیز سابقه نداشت جبران نمود. بالاخص با شروع وادامه جنگ ارتجاعی، بهبهای خانه خرابی، فقر و گرسنگی و کشتار توده های زحمتکش و بهبهای استثمار و موشیا، تخریب و چپاول منابع ثروت ملی به میلیاردها سود با درآمدات یافتن تا حدودی عناصر متشکله ساختارهای اقتصادی و اجتماعی گوناگونی که قبل از قیام درجا معمه وجود داشته و در اثر بحران شیرازه آن در حال از هم گسیختن بود با تمام پیچیدگیهای خود باقی ماند، و روند دیا لکتیکی این اوضاع به تمرکز سرمایه و قطبی شدن جامعه با زهم سرعت بخشید. دهقانان بعد از از دست دادن زمینهای مصادره شده تحت فشار حاکم پرروستاها و بواسطه فقر و گرسنگی و حمایت دولت از زمینداران بزرگ و اعمال قهر علیه توده های زحمتکش، روستاها را ترک نموده و کوچ به شهرها را با زهم داد و ستد این وضعیت بالاخص بعد از سالهای ۵۷ و ۵۸ از ابعاد گسترده و بی سابقه ای برخوردار شده است. طبق برآورد اداره آمار، جمعیت کشور که در سال ۶۰ بالغ بر ۳۸۷۸۴ نفر بود. از این تعداد ۲۰۰۸۵ نفر در شهرها، ۱۸۶۹۹ نفر در روستاها زندگی می کردند. بعبارت دیگر جمعیت شهرها از مرز پنجاه درصد گذشته و تقریباً ۵۱٪ در صد جمعیت کل کشور را تشکیل می دهد. این رقم در سال ۱۳۶۲ که جمعیت ایران به ۴۱۰۶۸ نفر افزایش پیدا کرده است در صورتی که افزایش آنرا بطور متوسط ۲/۵ درصد طبق برآورد اداره آمار در نظربگیریم، جمعیت شهری از مرز ۵۴ درصد گذشته است در حالیکه واقعیات بیش از این ارقام را نشان می دهد. بطور مثال جمعیت تهران از ۶۶۰۰۰۰۰ نفر در سال ۶۰ به ۷۱۹۲۰۰۰ نفر، قم نزدیک به ۲۰۰۰۰۰ نفر به ۱/۵ الی دو میلیون نفر، کرج از ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار نفر به نزدیک دو میلیون نفر افزایش یافته است. در حالی که آمارهای غیر رسمی جمعیت تهران را نزدیک به ده میلیون نفر یعنی ده برابر سال ۵۷ ذکر می کنند (تا زه ایسن ارقام مهاجرین جنگی را شامل نمی شود که در نتیجه آن چندین میلیون نفر خانه خراب و از هستی ساقط شده اند). بدین ترتیب می بینیم که بجز

مهاجرت‌های وسیع سال‌های اول بعد از اصلاحات ارضی، بیشترین رقم مهاجرت مربوط به سال‌های بعد از قیام می‌گردد. انتقال سریع جمعیت روستائی به شهرها، افزایش اشتغال‌های شهری، انباشت و تمرکز سرمایه، افزایش سرمایه‌آوردات، خودنشان دهنده رشد مناسبات سرمایه‌داری وابسته و نشانگر دام‌پیوند و وابستگی به امپریالیسم و تشدید آن است و چپاول آنها بعد از قیام است (و هنوز سرمایه‌داری جهانی - سرمایه‌های بوروکراتیک و سرمایه‌داری خصوصی در تلفیق با هم خصوصیات اصلی و عمده سرمایه‌داری وابسته ایران را تشکیل می‌دهند. بدیهی است که در رابطه با تغییر و تحولات بعد از قیام، تغییراتی نیز در برخی رشته‌ها و در مورد پارهای از عناصر سرمایه‌داری با لایحه در بخش دولتی آن صورت گرفته، معذالک این بدان مفهوم نیست که اساس این سیستم دچار تغییر شده باشد. همان‌طور که قبلاً گفتیم این سه جزء یک واحد را تشکیل می‌دهند و در ارتباط با هم قرار است به حیوانات خود ادامه دهد. من بر آنم که قشر بوروکرات سرمایه‌داری در کل (نه اینکه عناصری از آن جا بجا شده باشند) نه تنها تضعیف نشده بلکه از قدرت فزون تری نیز برخوردار گردیده است).

در زمینه افزایش اشتغال شهری می‌توان کارگاه‌های بزرگ صنعتی (دارای ده‌ها کارکن یا بیشتر) را مثال زد که در مجموع و در رابطه با سایر بخشها از رشد کمتری نیز برخوردار بوده است.

تعداد کارگاه‌های بزرگ دارای ده نفر کارکن یا بیشتر که در سال ۵۵ و ۵۴۲۲ واحد بوده در سال ۵۹ به (۵۸۸۰) واحد افزایش یافته است که از این تعداد ۵۲۸۸ واحد متعلق به بخش خصوصی و ۴۰۹ واحد دولتی و ۱۸۳ واحد مختلط بوده است. ارزش افزوده این کارگاه‌ها که (۲۹۸۹۰۱) میلیون ریال در سال بوده در سال ۵۹ به (۵۷۲۵۵۳) میلیون ریال افزایش یافته طی این مدت مزد پرداختی به مزد و حقوق بگیران شاغل در کارگاه‌های فوق از (۸۸۷۸۷) میلیون ریال در سال ۵۵ به (۳۲۵۱۵۵) میلیون ریال در سال ۵۹ افزایش پیدا کرده است. در همین زمینه می‌توان نمونه‌های دیگری نیز ذکر کرد مثل سرمایه‌گذاری در صنایع بر اساس پروانه‌تاسیس

واحدهای جدید صنعتی و توسعه واحدهای موجود از ۱۷/۶۴۸ میلیون ریال در سال ۵۸ به ۴۹/۱۷۱ میلیون ریال در سال ۶۱ و سرمایه گذاری بر اساس پروانه بهره برداری از واحدهای جدید صنعتی و توسعه یافته از ۱۰/۸۴۷ — میلیون ریال در سال ۵۸ به ۱۹/۸۱۰ میلیون ریال در سال ۶۱ و تعداد پروانه های بهره برداری از واحدهای جدید صنعتی و توسعه واحدهای موجود از ۱۴۴ واحد در سال ۵۸ به ۸۳۴ واحد در سال ۶۱ — پرداختهای دولت از محل اعتبارات سرمایه گذاری ثابت جهت بخش صنعت و معدن از ۹۰/۵۹۲ — میلیون ریال در سال ۵۸ به ۱۳۲/۳۸۳ میلیون ریال در سال ۶۱ افزایش داشته است (بانک مرکزی) با توجه با اینکه آهنگ رشد اقتصادی ایران بطور عمده به عواید نفت بستگی دارد، با توجه به آمارهای فوق الذکر که باید همواره باشک و تردیدبدان نگریست، رشد اقتصادی بویژه در صنعت — انکاس مکرر عواید فروش نفت و واردات قطعات مورد نیاز صنایع مونتاژ است که یکبار در محاسبه ارزش افزوده نفت و بار دیگر در بار زنگاری و صنعت خدمات و ... به حساب رشد اقتصادی گذاشته می شود در صورتیکه سهم ارزش افزوده معدن و هم صنعت با لایحه صنایع مونتاژ بطور عمده نصیب کشورهای امپریالیستی می گردد. از این راه وابستگی به اقتصاد جهانی را عمیقتر و با زار داخلی را بصورت واسطه صنایع و کالاهای انحصارات امپریالیستی در می آورد، در عین حال این امر مانع از آن نیست که میزان اشتغال در این بخشها افزایش یابد.

از لحاظ تجارت خارجی نیز، تشدید وابستگی و سران بردن کالاهای کشورهای امپریالیستی نه تنها کاهش نیافته است بلکه از افزایش — فوق العاده ای نیز برخوردار بوده است. بطور نمونه کل واردات کشور در سال ۵۵ به وزن (۱۳۸۳۵) تن به مبلغ (۹۰۱۷۶۱) میلیون ریال است. در سال ۵۹ که با شروع جنگ و کاهش نسبی درآمد نفت توأم بود این مبلغ تا سطح (۷۷۶۸۴۱) میلیون ریال کاهش یافت اما در نتیجه افزایش درآمد نفت و توفیق نسبی رژیم در سرکوب سازمانهای انقلابی و تشبیت نسبی موقعیت خویش حجم واردات جهش و اربالافت بطوریکه در پانزده ماه اول سال ۶۱ به

۱۵۳۴۱۰۰۰) تن از لحاظ وزن و (۱/۰۸۶۲۶۳) ریال از لحاظ ارزش وطنی
 یازده ماهه سال ۶۲ از لحاظ وزن به (۱۹۴۸۳۰۰۰) تن به ارزش (۱۵۴۳۴۱۲)
 ریال افزایش یافت که با احتساب ماه اسفند وزن آن از مرز ۲۰ میلیون تن
 نیز در می‌گذرد. این آمار که توسط مرکز آمار رژیم منتشر شده است شامل
 کالاهای نظامی و واردات پنهانی از اسرائیل، آفریقای جنوبی و آمریکا
 نمی‌گردد. قابل توجه است که طی همین مدت صادرات غیر نفتی کشور از
 نهمهزار تن در سال ۵۵ به ۲۳۳ هزار تن در سال ۶۲ کاهش یافته است.
 می‌بینیم که سرمایه‌داری وابسته در پیوند ارگانیک و وابستگی عمیق به
 سرمایه‌های امپریالیستی همچنان به تازاگری خود ادامه می‌دهد. در
 نتیجه انباشت سرمایه در دست گروه‌های اندک سرمایه‌داران و فقرو خاندان
 خرابی اکثریت توده‌های زحمتکش با لایخص‌کارگران را تشدید می‌کند.
 در روستاها نیز کم‌کم آن زندگی دهقانان در بستر وابط و مناسبات
 سرمایه‌داری وابسته قرار می‌گیرد و تمامی عوامل پیش‌شمرده شده و اهرم‌های
 غارت و چپاول دسترنج دهقانان و سایل و سیستم‌های تمرکز سرمایه ایجاد
 و کمک به تاسیسات بزرگ مالکی همچنان ادامه یافته، این امر هر چند
 که در سال‌های ۵۷ و ۵۸ تحت تاثیر قیام توده‌ای و مصادر زمینها توسط
 دهقانان کم‌زمین و کارگران کشا و رزی تا حدودی متوقف شد اما بموازات
 تثبیت نسبی حاکمیت فدخلقی وطنی سرکوب جنبشهای دهقانی به همسان
 صورت سابق منتها به اشکال متفاوت نه تنها ادامه یافت بلکه به همان
 طرحهای شهاخته و انقلاب سفید ساخته که از ملزومات رشد سرمایه‌داری وابسته
 می‌باشد، ادامه داد. بی‌دلیل نیست که بعد از سالهای ۵۷-۵۸ میزان
 مهاجرت روستائیان خانه‌خواب شده به شهرها ابعاد وسیعی پیدا کرده است
 رژیم ضد انقلابی و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با توسل به طرحهای
 امپریالیستی و با اتکا به همان شیوه‌های کهنه شده در بازسازی سیستم
 ضربه خورده و خدمت به انحصارات امپریالیستی و سرمایه‌داران وابسته
 داخلی با تمام توان کوشش نموده و تلاش می‌نماید تا هر چه دقیق‌تر آنرا با
 ملزومات منافع سرمایه‌داری جهانی منطبق سازد. از جمله می‌توان از

شرکتهای سهامی زراعی، شرکتهای تعاونی و توسعه شرکتهای کشت و صنعت و اراضی بزرگ مالکی نام برد که یکی از اهرمهای غارتگری سرمایه داری و وابسته در روستاهای کشوری باشد.

در سال ۵۵ تعداد شرکتهای تعاونی روستائی ۲۸۸۶ واحد با سرمایه (۶۹۶۲) میلیون ریال بود که در سال ۶۰ تعداد آنها به ۳۰۴۴ واحد با سرمایه (۱۳۱۰۲) میلیون ریال و وامهای پرداختی طی همین مدت از ۲۸۳۲۶ ریال به (۵۱۸۲۰) میلیون ریال افزایش یافت. در همین سالها سهم شرکتهای کشت و صنعت و واحدهای بزرگ کشاورزی از کل پرداختهای عمرانی کشور جهت توسعه کشاورزی از (۵۲۳۱) میلیون ریال در سال ۵۵ به (۸۲۵۶) میلیون ریال در سال ۶۰ افزایش یافته است. بدیهی است که این امر همچنان که در دوره رژیم سابق شاهد بودیم در کنارسایر تاشیرات مخرب خود در انباشت ثروت در دست تعداد اندک زمینداران و خاندانهای کوچ روستائیان تا شیر مستقیم با زهم بیشتری گذاشته است. طی همین سالها رشد استفادهاز ماشینهای کشاورزی نسبت به سالهای قبل از انقلاب خود نشان دهنده وجه دیگری از رشد و گسترش مناسبات کاپیتالیستی در اقتصاد کشاورزی است.

بطور نمونه :

۱- تراکتور برای کشاورزی از (۶۶۲۶) دستگاه در سال ۵۵ به (۱۳۶۱۸) در ۶۰

۲- گاواهن " " " ۵۸۳۱ " " ۱۳۳۳۹

۳- دیسک " " " ۱۰۸۸ " " ۲۹۴۴

افزایش یافته است.

با دیدن نظر داشت که عمده این ماشین آلات توسط جهادسازندگی روی اراضی بزرگ که توسط دهقانان صادره شده بود و بعدها از چنگ آنان خارج شده و در اختیار جهاد قرار گرفت، بکار گرفته شده است. در عین حال در کنارسایر موسسات سرمایه داری خود جهاد نیز در توزیع کود شیمیائی، نهال، سموم دفع آفات نباتی، علوفه، دام، طیور، اعطای وام، نقش مهمی

با زی می‌کند مثلاً طی سال ۵۹ تا ۶۰ در کنار سایر امور توزیع بذرسنگین و سبک، ۱۶۷۵۹ تن کینسود، ۴۹۹۸۶۳ (۱۳۶) تن سم، ۷۴۲ تن سم مایع، ۳۴ ۹۹۲۹ لیتر، تراکتور کمباین ۳۸۳۴ دستگاه، موتور آب ۶۲۰۹ دستگاه ماشین آلات و تیپلر ۱۱۵۸۷ دستگاه، پرداخت و ام- / ۱۰۸۵۳۰۵۳ ریال و الی آخر. مدال بسته در کنار اقدامات فوق که بمنابها هم اعمال قدرت و فشار و استثمای روستا ثانی بکار گرفته می‌شود و نمایانگر افزایش نقش دولت در اقتصاد کشاورزی می‌باشد، ارگانهای جمع آوری کمک به جبهه‌های جنگ، سرپاگیری، بسیج برای تظاهرات، انتخابات، شرکت در کلاسهای ایدئولوژیک و انواع مختلف گروهها و دستجات ما موراً خادی از دهقانان تشکیل شده و عمل می‌کند. جها دسا زندگی ضمن اینکه بمنابها به دلال کالاهای امیریانستی و سرما به داران وابسته داخلی با زار روستاها رابه روی کالاهای فوق می‌گشاید و از این طریق سودهای هنگفتی نصیب بورژوازی کمپرادور و انحصارات غارتگر جهانی می‌سازد از طرف دیگر دسترنج ناچیز دهقانان را به بهانه‌های مختلف از جمله کمک به جبهه‌های جنگ و غیره از چنگ آنها بدر آورده و با زهم بیشتر در اختیار ماشین جنگی در خدمت منافع انحصارات جهانی و سرما به داخلی قرار می‌دهد. جها دسا زندگی بعنوان نماینده بلاواسطه سیستم سرما به داری وابسته با در اختیار گرفتن اساسی ترین نیاز روستائی برای کشت و کار مثل منابع آب، ماشین آلات، بذر کود (حتی وزارت کشاورزی نیز بدون در دست داشتن مجوز جها دسا زندگی، هیچگونه مکاناتی در اختیار دهقانان متوسط و خرده مالکان قرار نمیدهد) و بمنابها ارگان سرکوب و جاسوس بلاواسطه ارگانهای دولتی از اعماق روستاها آنها را مجبور می‌کنند تا در کلاسهای ایدئولوژیک و نمازهای جمعه شرکت کنند برای جبهه نیرو و بفرستند، امکانات ناچیز خود را در اختیار آن بگذارند. در تظاهرات ارتجاعی و انتخابات و... بدان طریق که مورد نظر آنها است شرکت نمایند.

ادا مه عملکرد سیستم سرما به داری وابسته در اشکال مختلف آنرا می‌توان در ادا مه گسترش واردات کالاهای کشاورزی نیز مشاهده کرد.

جمع کل اراضی زیرکشت در سال

۸۴۲۵ تن	۱۵۴۰۰ هکتار	محصولات با لانه	۵۶
" ۹۱۶۵	" "	" "	۵۸
" ۸۳۲۴	" "	" "	۵۹

سطح کاشت زراعتهای عمده سالانه (گندم و ...)

۴۸۴۷	۵۶
۵۱۷۱	۵۸
۴۹۱۵	۵۹

سطح کاشت زراعت سالانه جو

۱۴۲۷	۵۶
۱۶۶۱	۵۸
۱۴۶۶	۵۹

تولید زراعتهای سالانه (گندم)

۳۸۹۶	۵۶
۴۵۷۰	۵۸
۳۷۳۳	۵۹

همانطور که ملاحظه می شود در صدر شد زمینهای زیرکشت و افزایش محصولات کشا ورزی در سال ۵۸ که هنوز زمینهای مازده شده در دست دهقانان قرار داشته و اکثرا توسط خود دهقانان کشت و برداشت شده است نسبت به سالهای قبل از قیام و سال ۵۹ که دستاوردهای قیام مورد پیورش رژیم قرار گرفت و دهقانان نیز با سرکوب مواجه شده زمینهای مازده شده بزور ارجنگ آنها خارج گردید، افزایش یافته است، باید در نظر داشت که این ارقام میتنی بر مقداری است که دولت می توانسته بر آن نظارت داشته باشد یا اینکه را سا از دهقانان خریده باشد و گرنه طی همین سال ۵۸ با توجه به وضعیت عمومی جامعه، بیشتر محصولات در بازارهای آزاد بفروش می رفته است. این کاهش چه بواسطه شروع جنگ و چه بخاطر عملکرد سیستم سرمایه داری وابسته که با ورشکستگی کشا ورزی و خانه خرابی روستائیان توام است

مرتب روبه کاهش داشته است در صورتی که واردات همین کالا (گندم) از سال ۵۹ به بعد مرتب سیر صعودی طی کرده است. نگاهی به تغییرات موجودی سیلوهای گندم کشور خودمبین این واقعیت است: (واحد به تن)

موجودی اول سال	خرید داخلی	واردات رسیده از خارج
۴۳۶۲۲۴ ۵۵	۷۹۳۹۰۰	۸۳۰۳۸۹
۴۰۲۸۰۰ ۵۸	۸۳۰۱۱۴	۱۰۶۸۶۹۳
۲۶۹۸۰۰ ۵۹	۴۵۲۳۰۹	۱۷۸۷۱۵۲
۱۶۲۲۸۹ ۶۰	۸۷۳۹۳۶	۱۹۴۵۰۰۰

این رقم در سال ۶۲ به ۲/۵ الی ۳ میلیون تن در سال افزایش یافته است بدین ترتیب می بینیم که روند تشدید وابستگی عمیق و همه جانبه کشور در تمامی رشته های اقتصادی به انحصارات امپریالیستی باستانی حتی بیشتر از دوران قبل از قیام ره می پیماید. در نتیجه نه تنها فشار اقتصادی مالی و سیاسی بر توده های زحمتکش مردم بیش از پیش شدت یافته بلکه تجزیه طبقاتی و قشر بندی درون روستاها و شهرها را با زهم دامن زده و صف بندیها را از هم متمم و متمم یزتر می نماید.

برای روشن شدن دقیق تر فاصله طبقاتی، رفاه عمومی و وضعیت اقتصادی را در دو بخش مهم مورد بررسی قرار می دهیم که تقریباً وضعیت عمومی طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی فقیر متوسط و مرفه را تا حدودی در بر می گیرد و نیز تا اندازه ای وضعیت فلاکت بار اکثریت توده های زحمتکش مردم و همچنین قشر بندی و صف بندی طبقاتی را نیز با لایحاً ظاهراً اقتصادی روشنتر می نماید.

طبق آمارهای موسسات دولتی جمع کل تعداد مستخدمین مشمول و غیر مشمول قانون استخدام کشوری (نه لشکری و غیره) در سال ۱۳۶۰ بالغ بر ۱۹۵۳۳۹ نفر بوده که از این تعداد ۷۲٪ حقوق و مزایای آن از ۲۰ تا ۵۰۰۰۰ ریال، ۱۹٪ بین ۵۰ تا ۷۰۰۰۰۰ ریال و فقط ۹٪ بیش از ۷۰۰۰۰۰ ریال دریافت نموده اند. بر اساس آمارگیری از هزینه خانوار شهری توسط مرکز آمار ایران متوسط هزینه یک خانوار شهری ۴۵۴۶۲ ریال برآورد شده است

البنه وقتى در اجزای این رقم مثلاً به هزينه مسکن مبلغ ۱۲۸۷۵ و هزينه سه
 تحصيل ۳۷۳ ريال برمی خوريم با توجه به واقعيات موجود ، غير واقعى بودن
 آن روشنتر می شود ، امروز در شهرهای بزرگ ايران حتى برای یک مجرد
 نيزک اطاق به مبلغ فوق اجاره نمی دهند . قيمت لوازم التحرير و کتب
 درسى ، هزينه ايا ب و ذهاب ، ثبت نام و غيره سربه فلک می کشد . قيمت
 گوشت ، میوه ، دارو ، پارچه ، برنج ، حيوانات و غيره نيز بر همین منوال
 است ما يحتاج زندگی به دهها برابر نرخ رسمی فروخته می شود بدین ترتیب
 می بینیم بجز ۹% که اقشار مختلف خرده بورژوازی مرفه را تشکیل می دهند
 و از مایا و حقوق نسبتاً بالابر خوردا ر بوده و بواسطه موقعیت شغلی و نزدیکی
 به اس هرم دستگاه دولتی از راههای مختلف دیگری نيز کسب درآمد
 می کنند ، تقریباً ۹۰% مستخدمین مشمول و غير مشمول قانون استخدام
 کشوری شاغل در موسسات دولتی که اقشار مختلف خرده بورژوازی و طبقه
 کارگر را در بر می گیردا ز لحاظ معیشت و رفاه عمومی در وضعیت دشواری به
 سر برده و زندگی توأم با فقری را سپری می کنند . این اقشار تا زه تا حدودی
 از موقعیت ثابت شغلی و غيره برخوردارند . طبقه کارگر و خرده بورژوازی
 شاغل در سایر بخشها به مراتب از وضعیت بدتری برخوردارند و همیشه با
 فقر و مسکنت و عدم تامین شغلی ، بیکاری و غيره مواجه هستند . طبق
 برآورد همین ماخذ ، متوسط مزد و حقوق بیش از ۵۰۰۰۰۰۰ کارگر شاغل در
 صنایع بزرگ (کارگاههای با بیش از ده کارکن) محوردوالی سه هزار تومان
 در نوسان است .

وضعیت دهقانان متوسط و کم زمین از این هم بدتر است . طبق برآورد
 مرکز آمار ايران سطح زیر کشت گندم بعنوان زراعت عمده در سال ۵۹ با سطح
 بر ۴۹۱۵ هکتار بوده است . محصول گندم طی همین سال ۳۷۳۳ تن شده ، از
 هر هکتار زمین بطور متوسط ۷۶۰ کیلوگرم گندم برداشت شده است .
 "دهقانان از زمینی کمتر از چهار هکتار استفاده می کنند" (فرخیان
 کارشناس وزارت کشاورزی . میزگرد کیهان اردیبهشت ۶۳) . یا بر طبق
 آمارهایی که قبلاً ذکر کردیم اگر متوسط زمین تحت مالکیت دهقانان متوسط

خرده‌پا و فقیر را همان چهارهکتار در نظر بگیریم، با توجه با اینکه گندم
 زراعت عمده را تشکیل می‌دهد از چهارهکتار زمین تقریباً سه تن گندم عا می‌سازد
 می‌شود که طبق گزارش مرکز آمار ایران از قرار هر کیلوگرم ۲۳ ریال بدون محاسبه
 هزینه ۶۹۰۰۰۰/ ریال درآمد سالانه عاید دهقان متوسط الحال می‌گردد.
 که یکسال تمام خود و خانواده‌اش روی آن کار کرده‌اند، متوسط هزینه
 خوراکی و غیر خوراکی ماهانه یک خانوار روستائی بر حسب اقلام عمده مصرف
 در سال ۵۸ % ۲۴۰۳۶/۲ ریال برآورد شده است، در صورتی که هزینه کاشت
 از قبیل آب، بذر، کود، نیروی انسانی و غیره را در نظر بگیریم، تورم و
 افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها را به حساب نیاوریم و بپوشمال برآورد متوسط
 هزینه توسط ارگانهای دولتی فوق را نیز صحیح بدانیم، جمع متوسط
 هزینه زندگی یک خانوار روستائی بالغ بر ۲۸۸۰۰۰۰ ریال در سال می‌شود.
 حال دهقانان زحمتکش چگونه و از چه راه و به چه صورت قادرند فاصله
 عمیق موجود بین درآمد و هزینه زندگی خویش را پرکنند؟ گمان می‌رود که
 عمق فاجعه برای هر خواننده‌ای روشن باشد.

گذشته از همه مصائب ناشی از فقر و محرومیت توده‌های مردم، بیسوادی
 اعتیاد، گسترش فحشا، رشوه‌خواری، دزدی و سایر مفاسد اجتماعی، رواج
 فرهنگ و اخلاقیات منحط نظام سرمایه‌داری وابسته و سرکوب و زمین‌بردن
 فرهنگ، موسیقی، سنن و آداب و رسوم ملی و مترقی میهن ما نیز از دیگر
 تاثرات مخرب نظام موجود سرمایه‌داری وابسته است که بعد از روی کار
 آمدن رژیم جمهوری اسلامی از ابعاد وحشتناکی برخوردار شده است.
 نظام سرمایه‌داری وابسته ایران که مبین ستم‌مپریالیستی در کشور
 ما است در پی سیاست حفظ و در اختیار داشتن بازارهای داخلی و مناسبت
 ثروت ملی، با هرگونه آزادی ملی، فرهنگی و سیاسی خلقهای تحت ستم
 ایران دشمنی آشتی‌ناپذیر دارد. از این روال اعمال بیرحمانه ستم‌مپری
 خلقهای آذربایجان، کردستان، ترکمن صحرا و خلق بلوچ و عرب روبروز
 شدت می‌یابد و خلقهای زحمتکش ساکن این مناطق بموازات تحمل همه‌گونه

غارت و استثمای روسرکوب و خفقان ، از ستم ملی نیز رنج می‌برند و خواست آنها مبنی بر رفع ستم ملی و حق تعیین سرنوشت ، همواره مورد پیورش و سرکوب ددمنشان رژیمهای ارتجاعی و ضد انقلابی وقت قرار داشته و بعد از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی از ابعاد بنا زهم و سיעتری برخوردار شده است . بدین ترتیب ادا ماهه غارتگری و ستم و استثمای بیرحمانه خلقهای زحمتکش ایران توسط امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته تها دهی موجود را روز بروز تشدید می‌نماید .

دهقانان زحمتکش که همواره بطور مستقیم و از طریق ضابطه‌ها برابر و غیره مورد استثمای رشد قرار دارند روزانه گروه‌گروه در پی کسب حداقل معاش فقیرانه خویش ، از زمین و خانه و زندگی خود دست شسته و آوار شهرها می‌گردند و در بدترین شرایط ممکن به کار مزدوری در راهها ، ساختن آنها معادن کارخانهها ، مزارع ، بنا دروسایر موسسات سرمایه‌داری میپردازند و با کوله‌باری از درد و رنج و بدون امید به آینده خویش به شغل‌های کاذب روی می‌آورند ، با غیر انسانی‌ترین شرایط مورد استثمای قرار می‌گیرند . به خیل میلیون‌ها خانه بدوش اضافه گشته و در شرایط سخت و رقت‌باری درون حلبی‌آبادها ، زاغه‌ها ، کپرها ، بیخوله‌ها و گودها با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند . فقر ، خانه‌خراپی ، سیه‌روزی ، بیکاری ، بی‌مسکنی ، سرکوب و جنگ و کشتار دام‌گیر طبقه کارگرو توده‌های متوسط و فقیر خرده — بورژوازی و بطور کلی زحمتکشان شهر و روستا می‌شود . فاصله بین اغنیاء و فقرا عمیق‌تر می‌گردد ، صف بندیها متما یز تر و تضادهای آشتی ناپذیر — طبقاتی رشد یافته و بنا زهم تشدید می‌گردد . اینها همه نشان‌دهنده روند روبه گسترش و تعمیق وابستگی اقتصادی و سیاسی کشور به انحصارات امپریالیستی و همچنین سلطه نظام سرمایه‌داری وابسته و مناسبات ناشی از آن در جامعه می‌باشد . قبل از قیام ۵۷ روابط و مناسبات سرمایه‌داری وابسته بسرعت روبه پیشرفت و توسعه و تعمیم بود . این رشد که با بروز بحران اولیه وطنی سالهای انقلابی ۵۷ و ۵۸ تا حدودی کند شده بود ، بعد از آن با توجه به سیستم سرکوبگرانه حاکم زحمتکش با زهم سریعتری برخوردار می‌باشد که تا اخیر

بلاواسطه خود را در تمام مشئون زندگی اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی برجای می‌گذارد . روند دینا لکتیکی این پروسه و عملکرد تضافات درون آن هر چند در توازن نیروها از لحاظ سیاسی تغییراتی چند وجود آورد معذالک بدلیل پایبندی وادامه سیستم سرمایه داری وابسته ، صف بندی طبقاتی درون جامعه (علیرغم برخی تغییرات کمی و کیفی) دارای همان مشخصات سابق الذکر است . با این حال بنا به ضرورت امر یکبار دیگر به جمع بندی کوتاهی از آن اشاره می‌کنیم .

الف - نظام حاکم بر ایران کماکان نظام سرمایه داری وابسته است که در آن تولید سرمایه داری شیوه مسلط را تشکیل می‌دهد ، سرمایه داری ایران در وابستگی همه جانبه (صنعتی ، کشاورزی ، تجاری ، مالی ...) و در پیوند ارگانیک با سرمایه داری جهانی سرمایه بردو جزئی از سرمایه انحصاری بین المللی است و سلطه همه جانبه سرمایه انحصاری بین المللی (امپریالیستها) در ایران به سرکردگی امپریالیسم آمریکا است که به پیش برده میشود .

ب - بورژوازی وابسته ایران (سرمایه داری دولتی ، بوروکراتیک ، علیرغم ضرباتی که در جریان قیام بهمن متحمل شد سرعت خود را با زسای نموده و درسایهای اخیر با دراختیار گرفتن نهادها در موسسات عظیم سرمایه داری نظیر بنیاد مستضعفان ، اوقاف ، جهادها موسسات اقتصادی و مالی دیگر ، قدرت اقتصادی خود را بیش از پیش افزایش داده از جمله عناصسر زیادی در بین وکلایوزرا ، روسای ادارات ، ارگانهای سرکوب ، زندانها فرماندهای سپاه ، امامان جمعه ، روسای کمیتهها ، دادگاهها ، شکنجه گران ، مسئولین بسیج و ... هستند که در عین حال جزوسها مداران شرکتها ، کارخانهها ، صاحبان حجرهها ، تجارتخانهها ، موسسات خدماتی ، توزیع وسایر موسسات اقتصادی میباشند که با ادا ماه جنگ و زدو بند با مقامات دولتی ، محافل بانکی و انحصارات امپریالیستی به میلیاردها ریال سودخالص دست می‌یابند) . سرمایه داری خصوصی ، صاحبان صنایع تجار ، بازرگانان ، پیمانکاران ، معدن داران ، زمینداران بزرگ و

وبقایی، عناصر رفئودالی که مجموعاً در اتحادیه امپریالیستها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا است که تمام شریانهای اقتصادی و قدرت دولتی را در اختیار گرفته و در پیوندی غیرقابل گسست با سرمایه داری جهانی، منافعی غارتگرانه خود را بنفع انحصارات امپریالیستی و بزیان اقتصاد ملی و منافع توده‌های زحمتکش جامعه به پیش می‌برند.

اینها در مجموع طبقات ضدانقلابی و ارتجاعی حاکم را تشکیل می‌دهند و برای ادا مستمواستشارت توده‌های زحمتکش مردم و غارت منابع ثروت ملی خواهان ادا مستمواستشارت بشیوه دیکتاتوری و سرکوب دامنشانه جنبشهای توده‌ای می‌باشند. این امر برای ادا مستمواستشارتگرانه، مستمگران و غارتگرانه آنها در این دوران ضرورتی است انکارناپذیر.

پ- هیئت حاکمه ضدانقلابی جمهوری اسلامی با تمام متعلقات خویش به طبقات فوق متکی است و از درون آن بخواسته و روبنای سیاسی سرمایه داری وابسته را تشکیل می‌دهد.

هیئت حاکمه با در اختیار گرفتن ماشین دولتی و ارگانهای سرکوب سابق و با ایجاد توسعه سازمانها و نهادهای سرکوبگر و ضدحقوقی جدید، با اعمال فاشیستی ترین شیوه‌های سرکوب خلق، بازسازی نظام ضربه خورده سرمایه داری وابسته را در پیش گرفته و خدمت به سرمایه داران زمینداران و امپریالیستهای حامی آنان را هدف خود قرار داده است و در این راه از انواع شیوه‌های بورژوازی و قرون وسطائی، فریب، نیرنگ تحمیل توده‌ها، و اعمال دیکتاتوری عربیان سودجسته، عمیقاً در خدمت سرمایه داران، زمینداران و انحصارات امپریالیستی قرار داشته و هم اکنون حکومتی است وابسته به طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم و فقط خادمان بورژوازی و عوام فریبان هستند که خواستار به فراموشی سپردن این جنبه از خصوصیات اصلی هیئت حاکمه کنونی می‌باشند.

- در مقابل طبقات ضدانقلابی و ارتجاعی فوق، طبقه کارگر و دهقانان و اقشار وسیع خرده بورژوازی شهر و روستا قرار دارند که هرکدام به نسبت وضعیت اقتصادی و اجتماعی خویش از طریق نظام موجود، زیر استعمار،

ستم و سرکوب مداوم بوده و بآ آن به مبارزه بر می خیزند .

طبقه کارگران ایران تنها طبقه ای است که هیچگونه منافعی در ادا مه سیستم سرمایه داری وابسته و حفظ مالکیت خصوصی بروسایل تولید ندارد ، سیستم سرمایه داری وابسته و مناسبات ناشی از آن بیش از همه کارگران را مورد استثمار قرار می دهد . همچنین طبقه کارگران بنا بر وضعیت اقتصادی اجتماعی و موقعیت طبقاتی خویش ، بیش از سایر اقشار و طبقات خلقیسی ، ستم و استثمار ناشی از سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته را لمس و درک می کند و بآ آن به مبارزه بر می خیزد . از این رو طبقه کارگران ایران کماکان عمده ترین نیروی بالقوه و واقعا انقلابی ایران را تشکیل میدهد در این مرحله اقشار و طبقات زیربنا طبقه کارگران را ای منافع مشترک بوده و متحد طبیعی آن بشمار می روند :

۱- نیمه پرولتاریای شهر و روستا

۲- دهقانان کم زمین و خرده پا که اکثریت خرده مالکین روستا ئی را

تشکیل می دهند .

۳- سایر اقشار وسیع خرده بورژوازی فقیر و متوسط شهر و روستا نظیر

تولیدکنندگان ، فروشندگان ، دست فروشان ، بازرگانان ، اصناف و

دکانداران خرد ، بنگاه داران ، رانندگان ، معماران ، بنا هسنا ،

صاحبان موسسات کوچک ، متخصصین فنی ، اقشار متوسط و پائین صاحبان

مشاغل آزاد نظیر وکلا ، نویسندگان ، هنرمندان ، پزشکان ، مهندسان ،

اقشار مختلف روشنفکران ، کارمندان متوسط و دون پایه موسسات خصوصی

و دولتی ، بیش از نود درصد مستخدمین مشمول و غیر مشمول قانون استخدام

کشوری که حقوق و مزایائی کمتر از هفت هزار تومان در ماه دریافت می دارند

کارمندان ، افسران و درجه داران جزء ارتش ... در حدود شانزده میلیون

نفرا فرد غیر فعال از لحاظ اقتصادی که شامل محصلین ، دانشجویان

زنان خانه دار و افراد مسن که در طیف خرده بورژوازی قرار داشته و هم اکنون

بنا بدلیل تعدد اکثریت قاطع آنها بالخص قشر دانشجویان و محصلان و خانه دارها

در شمار نیروهای انقلابی قرار دارند .

ت. اقشار ربینا بینی : اقشار مختلف خرده بورژوازی مرفه شهروروستا
(سنتی و مدرن) بر اساس موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود کما کسان
اقشار متزلزل ، مرده ، وسا زشکار و خلاصه تمام اقشار ربینا بینی
جامعه را تشکیل می دهند

توضیح مختصر اینکه ، هر چند بخشی از این اقشار با لایحه اقشار سنتی
آن ، بعد از قیام از موقعیت سیاسی و اقتصادی مهمی برخوردار شدند اما
این بدان مفهوم نیست که ما فرض کنیم ، پس در این صورت دیگر این نیرو
زایل شده و بطور کلی استحاله یافته و یا اینکه خرده بورژوازی مرفه چون در
جریان قیام و بعد از آن نقش مهمی در فریب افکار عمومی ، انحراف جنبش
سرکوب و به شکست کشاندن آن بعهده داشته و با بورژوازی و امپریالیستها
سازش نموده ، بنا بر این بالکل در جبهه ضد انقلاب قرار گرفته و منافع او
با منافع سرمایه داری وابسته و انحصارات امپریالیستی هیچگونه تضاد و
تناقضی ندارد . در صورتیکه اقشار و طبقات اجتماعی نیز مثل هر پدیده
دیگری همواره در حال تجزیه و زایش و افزایش و بطور کلی در حال تغییر و
تحول هستند . در جریان این پروسه تجزیه و ترکیب صورت می گیرد . عناصر
اقشار مختلف بنا بر نقش جدیدی که پیدا می کنند و سهمی که از تولید میبرند
و غیره جا بجا می شوند . اما تا وقتی که تغییرات کیفی در فرماسیون خاصی
که این پروسه در آن جریان دارد صورت نگرفته و جای خود را به فرماسیون
جدیدی نسپرده ، این پدیده نیز در عین تغییر و تحولات و تجزیه و ترکیب
مداوم به زندگی خود ادامه می دهد و اشراف اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و
فرهنگی خود را نیز بر جا می گذارد . مثلاً بعد از قیام عناصر
زیادی از خرده بورژوازی مرفه سنتی بواسطه موقعیت سیاسی و ایدئولوژیک
یا خود به مقامات دولتی ارتقا یافتند و یا در موقعیتی قرار گرفتند که به
واسطه آن امکان زدوبند با مقامات دولتی ، استفاده از بودجه و منابع
مالی ، اقتصادی ، تجاری و غیره را پیدا نمودند . در نتیجه بخشی از این
اقشار (با لایحه آنها نکه از یک طرف با با زا ربطور سنتی پیوند داشتند و از طرف
دیگر ارگانهای سرکوبی نظیر بسیج محلات ، کمیته ها ، زندانها ، دوا بر

سیاسی ایدئولوژیک را در دست گرفتند) با استفاده از این امکانات در مدت کوتاهی و با بقول معروف یک شبه صاحب میلیونها شدند. در نتیجه روز بروز خود را به راس هرم اقتصاد می نزدیکتر نموده و بتدریج منافع آنها با منافع بورژوازی کمپرادور و انحصارات امپریالیستی انطباق یافت و کم کم از حالت خرده بورژوازی مرفه بدرآمده و به بورژوازی استحاله یافته و خود جزو مدیران، شرکا، سهامداران شرکتها، تاجرانها، کارخانه ها و حجره ها شدند. در عین حال اقشار دیگری از خرده بورژوازی متوسط و گاه پائین نیز در ارتباط اقتصاد می، ایدئولوژیک و سنتی... بسا اقشار خرده بورژوازی مرفه فوق الذکر بتدریج تجربه شده به طیف خرده - بورژوازی مرفه پیوستند و جای خالی آنها را پر نمودند.

در جریان روند عمومی اوضاع و در نتیجه ادامه پیوستگی و وابستگی عمیق و روز افزون به انحصارات امپریالیستی در نتیجه ادامه استثمار و غارت توسط انحصارات جهانی و سرمایه داری داخلی و در نتیجه انباشت سرمایه در دست گروههای اندک، باعث شده است تا این اقشار نیز کمکان زیر فشار اقتصاد می قرار گیرند و علیرغم پیوندهای ایدئولوژیک، سنتی، سیاسی با دستگاه رهبری رژیم، با آن از در مخالفت درآیند و با حفظ موضع متزلزل و روحیه سازشکارانه و فرهنگ ارتجاعی، به موضع اپوزیسیون درغلطند، که نمایندگان سیاسی آنها را می توان در جناحهای مختلف روحانیت در اپوزیسیون و سایر احزاب و دستجات مذهبی، سیاسی مشاهده کرد.

این امر در مورد اقشار مختلف خرده بورژوازی مرفه (مدرن) نیز صدق میکند که گذشته از شرایط مادی، مسائل روبنائی نظیر گرایش به فرهنگ امپریالیستی، آزادیهای بورژوازی، نیز بدان اضافه می شود و در شرایط کنونی آنها را به موضع اپوزیسیون می راند که امروزه نمایندگان سیاسی خود را در احزاب ضد انقلابی، سلطنت طلب، بختیاری، عناصر و گروههای باقیمانده از جبهه ملی، نهضت آزادی (که هم اکنون رل اپوزیسیون را بازی می کند و اتحادی از پشتیبانی اقشار مختلف خرده بورژوازی نیز برخوردار است) میابند.

در باره تضادهای موجود

- تضادهایی که در جا معه موجودند و عمل می‌کنند از جمله عبارت است از:
- ۱- تضاد بین کار و سرمایه
 - ۲- تضاد بین خلق (کارگران، نیمه پرولتاریای شهر و روستا، دهقانان کم‌زمین و متوسط الحال و سایر اقشار مختلف خریده بورژوازی فقیر و متوسط شهر و روستا) و طبقات ضدانقلابی حاکم (سرمایه‌داران بزرگ مالکان و امپریالیستها)
 - ۳- تضاد بین عناصروبقایای فئودالی با بورژوازی
 - ۴- تضاد بین بورژوازی ده و دهقانان متوسط و کم‌زمین
 - ۵- تضاد بین خلقهای تحت ستم و دولت مرکزی
 - ۶- تضاد بین سرمایه‌داری دولتی بوروکراتیک از یک سو و سرمایه‌های بزرگ خصوصی از سوی دیگر
 - ۷- تضاد بین باندها و گروههای مختلف هیئت حاکمه
 - ۸- تضاد بین سرمایه‌های بزرگ داخلی و گروههای انحصارات خارجی
 - ۹- تضاد بین انحصارات امپریالیستی برای کسب موقعیت و منافع برتر
 - ۱۰- تضاد بین مناسبات سرمایه‌داری و سیستم بوروکراتیک و مذهبی حاکم
 - ۱۱- بالاخره تضاد بین اردوگاه‌کشورهای امپریالیستی که خواهان حفظ سلطه و توسعه نفوذ اقتصادی - سیاسی و نظامی و به بند کشیدن توده‌ها محروم و سرکوب جنبشهای توده‌ای می‌باشند و اردوگاه‌کشورهای سوسیالیستی که متحد طبیعی جنبشهای توده‌ای بشمار می‌روند.

این تضادها و تضادهای بی‌شمار دیگری هستند که در تکامل و تغییر و تحولات جامعه‌اثر می‌گذارند. در میان سلسله تضادهای فوق، عمده‌ترین تضاد در شرایط کنونی، تضاد بین کارگران و متحدین آن، با سرمایه‌انحصاری بین‌المللی و سرمایه‌داری وابسته داخلی می‌باشد که در جریان حل آن راه برای حل تضاد اساسی یعنی تضاد کار و سرمایه هموار خواهد شد. چنین است سیمای عمومی (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) جامعه ما این جمع‌بندی‌نشان می‌دهد که علی‌رغم فاصله نسبتاً زیاد (۷۵-۸۰ ساله) نخستین انقلاب دمکراتیک ایران تاکنون که مراحل مختلفی را طی کرده است انقلاب ایران هنوز یک انقلاب دمکراتیک، توده‌ای است. بسدیهی است که تنها گفتن اینکه انقلاب ایران، انقلاب دمکراتیک، توده‌ای است، کافی نیست بلکه باید "مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح و پیگیر و قطعی تعریف شود (۱۳۲۷). ما در صفحات قبیل صراحتاً باین مسأله اشاره کردیم. مضمون واقعی انقلاب طبقات شرکت‌کننده در آن، نیروی این طبقات، جهت اصلی ضربت و... نسبت به مراحل مختلف، انقلاب دمکراتیک (دوران مشروطیت)، جنبشهای مسلحانه توده‌ای دوران دوم مشروطیت و اوایل سلطنت رضاخان، جنبش بعد از جنگ جهانی دوم ۲۲-۱۳۲۰ و سرانجام جنبش توده‌ای ۵۷-۵۶ که به قیام بهمن ماه منجر شد به نسبت تغییر و تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و تحولات بین‌المللی متفاوت است. لذا برای اینکه تفاوت خصلت دمکراتیک انقلاب در مراحل مختلف تکامل تاریخی جامعه روشنتر شود اشاره مختصر به چند نمونه از انقلابات دمکراتیک طراز کهن و نوین و مقایسه آن با مراحل مختلف جنبش دمکراتیک ایران ضروری می‌باشد.

بطور اجمال دمکراسی عبارت است از حکومت خلق، اما این نیز روشن است که بدون توجه کامل به مفهوم طبقاتی خلق و حکومت، مضمون واقعی دمکراسی که از آن صحبت می‌شود نمی‌تواند روشن باشد. از این رو وقتی گفته می‌شود مرحله انقلاب ما دمکراتیک است، بایستی مضمون و به عبارت دیگر خصلتهاً شی که به این انقلاب جنبه دمکراتیک می‌بخشد، روشن

شود. مفهوم خلق یک مفهوم مشخص است که در مراحل مختلف تکامل تاریخی جامعه به نیروهای مشخصی اطلاق می‌گردد. بنا براین بموازات تغییر و تحولات اقتصادی، اجتماعی جامعه مضمون آن نیز تغییر می‌یابد، با لایحه درک این موضوع وقتی اهمیت می‌یابد که به این امر توجه کنیم که هر نوع دمکراسی لاجرم دیکتاتوری است، هر حکومت، هر چند دمکراتیک‌ترین آن (مثلاً دمکراتیک خلق) نیز خود یک نوع دیکتاتوری است "حرف بر سر این است که دمکراسی چه طبقه‌ای و برای چه طبقه‌ای و دیکتاتوری چه کسانی علیه چه طبقاتی" (۱۳۸). "بطور کلی تاریخ دو نوع دمکراسی می‌شناسد، دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پرولتری" در استبداد دفئودالی، دیکتاتوری به بورژوازی، دهقانان و پیشه‌وران، کارگران و سایر طبقات اجتماعی اعمال می‌شود. دمکراسی بورژوازی بانفی استبداد دفئودالی هر چند بطور صوری حق مساوی همه انسانها را به رسمیت می‌شناسد اما در عمل اقلیت ناچیزی از ثروتمندان با اشکال به بوروکراسی، ارتش، ارگانهای سرکوب، به اکثریت زحمتکشان حکومت می‌کند. لذا دمکراسی بورژوازی، دمکراسی اقلیت ثروتمندان است، "دمکراسی بورژوازی، محدود، موقر و مفلوط است. دمکراسی ثروتمندان و فریب‌فقیران است" (۱۳۹).

دمکراسی بورژوازی همواره محدود به این است که منافع اوتاجه حد او را در شکستن استبداد دفئودالی و مناسبات ناسازی از آن به پیش خواهد راند، اوفق در محدوده شکستن استبداد دفئودالی است که علاقمند دمکراسی است و گرنه به محض کسب حاکمیت سیاسی به دیکتاتوری می‌پردازد و تمام ملاحظات تاریخی را به کنار می‌گذارد.

اما دمکراسی پرولتری که عالیترین شکل دمکراسی برای اکثریت خلق و دیکتاتوری برای اقلیت است شمارگان و سرکوبگران خلق است، خود نیز پیدا است که یک نوع دیکتاتوری است، دیکتاتوری بخاطر اینکه مثل سایر طبقات مقاومت طبقه‌ای را که سرنگون کرده و بجای او نشسته است درهم می‌شکند. دمکراسی کامل است بخاطر اینکه برعکس سایر طبقات قلع و قمع اقلیت است شمارگان را به پیش می‌برد و درحالیکه دمکراسی برای اکثریت زحمتکشان است. "دیکتاتوری پرولتاریا وسیله اعمال است شمارگان

نیست بلکه وسیله پایان دادن به آن است راه پایان بخشیدن به اختلافات طبقاتی و تمام آن روابط تولیدی است که موجب اختلافات طبقاتی می شود و وسیله لغو همه آن روابط اجتماعی است که از این مناسبات تولیدی نشأت می گیرد و عامل دگرگون سازی آن اندیشه ها می است کسبه زائیده این روابط اجتماعی است." (۱۴۰)

دیکتا توری پرولتاریا بخاطر اینکه با اقدام اول ، تمام وسایلی تولید را به تملک جمع درمی آورد و بدلیل اینکه حکومت اکثریت است دیگر دولت به معنای اخص کلمه نیست ، دولتی است در حال زوال ، مارکس در "تکامل سوسیالیسم از تخیل تا علم می نویسد: "پرولتاریا قدرت دولتی را بدست می آورد ، وسایل تولید را ابتدا تبدیل به مالکیت دولتی می کند ولی با این عمل ، انحلال خود بمثا به پرولتاریا ، انحلال همه تبادلهای طبقاتی و تفاوتهای طبقاتی و دولت بمثا به دولت را نیز انجام می دهد ... " با این مقدمات دولت مظهر تمام می جا مع می شود ، ولی از این طریق او عملاً مظهر تمام می جا مع می شود که خود را نیز زائده می سازد ... اولین اقدامی که دولت بواسطه آن بمثا به مظهر همه جا مع ظاهر می شود ، تصرف وسایل تولید بنا جا مع ، در عین حال آخرین اقدام او بمثا به دولت است . دخالت نیروهای دولتی در مناسبات اجتماعی در زمینه ای بعد از زمینه دیگر زائده و بخودی خود زایل می شود ، جای حکومت بر اشخاص را ، اداره امور مدیریت روندهای تولیدی می گیرد" (۱۴۱) ، " دیکتا توری پرولتاریا مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیسم ، از دولت بورژوازی به مرحله انهدام تمام مناسبات اجتماعی متکی به دولت است " (۱۴۲) .

بدین ترتیب بعد از دمکراسی بورژوازی ، دمکراسی پرولتاری کما ملترین در عین حال آخرین شکل دمکراسی است که بعد از زوال آن که همراه با زوال دولت صورت می گیرد دیگر دمکراسی هم زوال یافته و بخودی خود زایل می گردد ، اما دمکراسی پرولتری خود محصول انقلاب سوسیالیستی است که هدف بلاواسطه پرولتاریا را در کشورهای پیشرفته سرمایه داری تشکیل میدهد .

در جوامع تحت سلطه در این دوران و در پرتو شرایط تاریخی نوین

بین دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پرولتری ، دمکراسی توده‌ای یا به عبارت دیگر دیکتاتور دیمکراتیک قرار دارد ، در عین حال که محمول انقلاب دمکراتیک است و نه سوسیالیستی ، اما از نوع انقلابات دمکراتیک طراز نوین است که به برقراری دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان و اقشار متوسط و فقیر خرده بورژوازی می‌انجامد که خود جزو مقوله دیکتاتور پرولتریست و به هیچوجه در صد گسترش مناسبات سرمایه‌داری نبوده و به رشد بورژوازی میدان نمی‌دهد .

به هر حال انقلابات دمکراتیک علیرغم برخی وجوه مشترک دارای تنوع بسیار زیادی است . بایستی مشخصات ، خصصتها و مضامین دقیق آنرا شناخت . صف‌بندی نیروها ، ترکیب طبقات شرکت‌کننده ، درجه رشد و وسایل تولیدی ، تجهیز و صف‌آرایی نیروها ، عوامل تاریخی داخلی و خارجی و همه را تمیز داد .

مثلاً در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه که آنهم یک انقلاب دمکراتیک بورژوازی بود می‌بینیم که بورژوازی انقلابی و رادیکال بدون هراس از پیشرفت و تعمیق انقلاب ، استبداد فئودالی فرانسه را که خانوادۀ بوربونها در رأس آن قرار داشتند بیزبیرضیات قاطع خودداناگن کرد ، علت آن این بود که بورژوازی فرانسه از لحاظ اقتصادی و آگاهی و تشکل قدرت آنرا داشت که بتواند فئودالیسم را از بین ببرد ، از آن گذشته شرایط تاریخی تکامل اقتصادی و اجتماعی آنروز فرانسه به بورژوازی این رسالت را می‌داد که رهبر انقلابی و در رأس نیروهای خلق ، بساط استبداد فئودالی را که به مانع رشد و گسترش و تکامل جامعه تبدیل شده بود از سر راه خود جبارو کتند ، دستگاه استبداد فئودالی فرانسه علیرغم وجود رفرماهایی که در حد توانش برای پیشرفت بورژوازی داده بود دیگر قادر نبود پیش از این مناسبات حاکم را بشکند . از طرفی دولت بوربونها در آستانه انقلاب دیگر توانائی حکومت کردن را از دست داده بودند ، در انقلاب فرانسه بورژوازی در رأس جنبش قرار داشت و متحد خلق بود ، پرولتاریا ، دهقانان و سایر اقشار خلق در بیشتر موارد منافع یکسانی با بورژوازی داشتند ، پرولتاریا

هنوز دارای قدرتی مستقل نبود و رشد او وابسته به رشد بورژوازی بود از این رو پپرولتاریا رادیکالتر از خود بورژوازی تحت شعارهای بورژوازی مبارزه می کرد، حتی بورژوازی فرانسه نیز علیرغم رادیکالیسمی که به لحاظ شرایط تاریخی از آن برخوردار بود و با تمام استقلالش، از آنجا که حفظ مالکیت خصوصی اساس برنامها وراثتگیل می داد لذا در مقابل اعمال^{های} زاکوبنها از خود تردید و تزلزل نشان می داد و این امر او را به هواداری از مشروطه سلطنتی سوق می داد "پرولتاریا بود که بورژوازی فرانسه را به طرف جمهوریخواهی و اینجا و آنجا بطرف تسلیح عمومی و پذیرش سیستم انتخابات مستقیم و همگانی، شناخت حق کاروتن دادن به آزادیهای سیاسی و اتحاد پرولتاریا می کشاند" (۱۴۳).

به هر حال انقلاب کبیر فرانسه که تا ۱۸۷۱ (کمون پاریس) مراحل مختلفی را طی می کرد و با عث سیادت کامل بورژوازی شد. در آن مقطع بورژوازی فرانسه، تا کمون پاریس که پرولتاریا مستقلا در مقابل بورژوازی قرار گرفت، خطی انقلابی داشت و جزو نیروهای محرکه انقلاب بشمار می رفت.

اما انقلاب ۱۸۴۸ آلمان وضعیت دیگری داشت. تحت تاثیر فرمهای که پادشاه پروس زیر فشار عوامل داخلی و خارجی (نتایج انقلاب فرانسه و شکست ناپلئون) بنفع توسعه روابط بورژوازی بوده و از این طریق اصلاحاتی که در فتودالیسم وارد ساختند در نتیجه طی نزدیک به چهل سال تغییرات زیادی را در جهت رشد عناصر سرمایه داری و مناسبات ناشی از آن در ساخت فتودالی جامعه آلمان بوجود آورد. این امر باعث شد تا این اصلاحات راه را برای گسترش شیوه تولید سرمایه داری و توسعه و تکامل وسایل تولیدی بگشاید، بدین ترتیب تضاد بورژوازی با فتودالیسم و مناسبات ناشی از آن، تا حدودی که این اصلاحات ایجاد می کرد تخفیف می یافت، در واقع امر بورژوازی آلمان تا حدودی با راههای یکشوده شده توسط شاهزادگان آلمان روبرو بود از این رو دلیلی برای نشان دادن اراده سیاسی و مخالفت جدی با مناسبات سیاسی حاکم را نمی دید، گذشته

از این بورژوازی آلمان ، پرولتاریای نسبتاً متشکلی را در برابر خود داشت که به موازات رشد سرمایه داری او هم رشد و پرورش یافته بود لذا به هیچوجه حاضر نبود با چنین نیروئی متحد شود. پرولتاریای آلمان شبیه پرولتاریای ۱۷۸۹ فرانسه نبود ، بیشتر شبیه پرولتاریای ۱۸۴۸ این کشور بود ، لذا همه اینها در ترس و بزدلی بورژوازی موثر بود ، بدین دلیل زمانی هم که تحت تاثیر بحران ۱۸۴۷ مسموم به کسب قدرت سیاسی شد ، هنوز قدم اول را برنداشته تر جیحودا از انقلاب دست کشیده و با دستگا ه سلطنت در جهت سرکوب رادیکالها (طبقه کارگر و خرده بورژوازی) متحد شود لذا انقلاب شروع نشده به پایان رسید . مارکس در ارزیابی انقلاب ماه مارس نوشت : "انقلاب ماه مارس پروس را نه می توان با انقلاب ۱۶۴۸ و نه با انقلاب ۱۷۸۹ - فرانسه مقایسه کرد . در سال ۱۶۴۸ بورژوازی علیه سلطنت ، اشرافیت فئودال و کلیسای حاکم ، با اشرافیت جدید متحد شده بود ، در سال ۱۷۸۹ - بورژوازی علیه سلطنت ، اشرافیت و کلیسای حاکم هم پیمان خلق بود ، سر مشق انقلاب ۱۷۸۹ (لااقل در اروپا) انقلاب ۱۶۴۸ بود و انقلاب ۱۶۴۸ را فقط قیام هلندیها علیه اسپانیا سرمشق بود . در هر دو ای این انقلابها بورژوازی طبقه ای بود که واقعا در رأس جنبش قرار داشت ، پرولتاریا و جناحهای غیر بورژوازی دیگر خلق منافع جدا از منافع بورژوازی نداشتند و یا هنوز بصورت طبقات و یا اقشاری که صاحب تکوین مستقلی شده باشند نبودند . انقلابهای ۱۶۴۸ و ۱۷۸۹ انقلابهای تنها انگلیسی و فرانسوی نبودند آنها شمول اروپائی داشتند ، آنها به تنها پیروزی طبقه اجتماعی مشخصی را به یک نظام سیاسی کهنه نشان می دادند ، آنها اعلامگر نظامی سیاسی برای جامعه جدید اروپائی بودند ، بورژوازی در آنها پیروز شد و دولتی پیروزی بورژوازی آن موقع پیروزی یک نظام اجتماعی جدید بود ، پیروزی مالکیت بورژوازی بر مالکیت فئودالی ... " سپس مارکس مینویسد : "در انقلاب مارس پروس از همه این حرفها خبری نبود ، انقلاب فوریه - ناقض سلطنت مشروطه در واقعیت و حاکمیت بورژوازی بصورت نظری بود انقلاب پروس می رفت که سلطنت مشروطه را نظرا و حاکمیت بورژوازی را واقعا

بوجود آورد، از اینکه انقلابی اروپائی باشد وسیعاً دور بود. انعکاس بی
 جان یک انقلاب اروپائی در یک کشور عقب مانده بود. بجای اینکه جلوتر
 از قرن خود باشد، از قرن خویش بیش از نیم قرن عقب بود، از همان ابتدا
 فرعی بود. ولی معروف است که معالجه بیماریهای فرعی مشکلتر است از
 بیماریهای اصلی و آنها به جسم لطمه زیادی میزنند، در اینجا صحبت بر سر
 ایجاد یک جامعه جدید نبود، بلکه بر سر تجدید تولد جامعه ای دور میزد که در
 پاریس مرده بود. انقلاب پروس حتی ملی، آلمانی هم نبود بلکه از اصل
 خصلت پروس ایالتی داشت، وینییها، گاسلیها، مونخیها، در تمام
 قیامهای ایالتی گوناگون دیگر در کنار آن می‌دیدند و از آن سبقست
 می‌گرفتند. بورژوازی آلمان چنان به کاهلی، بزدلی و آهستگی رشید
 یافته بود که در آن لحظه که تهدیدکنان با فتوای لیسمرود رو رو شد، خود را در
 مخاطره پرولتاریا و تمام جناحهای خلقی می‌دید که با پرولتاریا منافع
 و افکار خویشاوندی داشتند. او منافعی که جامعه جدید را علیه یک جامعه
 کهنه نمایندگی نمی‌کرد. سکان انقلاب را نه به این علت که خلق پشیمانی
 او بود در دست داشت بلکه از این رو که خلق او را به جلوه می‌داد، قشری
 از دولت قدیم بود که در سربسرون آوردن از خاک پیروز نشده بود، اکنونش
 زلزله‌ای به سطح زمین یک دولت جدید پرتاب کرده بود، بدون اعتماد به
 خود، بدون اعتقاد به خلق، غرغرکنان علیه دوست بالایشها و لرزان در
 مقابل پائینیها، نسبت به هر دو جانب خود خواه و آگاه بر خود خواهی خود،
 علیه اعتدالیها انقلابی و در برابر انقلابیها اعتدالی بود، به شعاع خود
 ظن می‌ورزید، افکارش لاطا ثلاث بود، از طوفان جهانی می‌ترسید ولی آنرا
 استشمام می‌کرد، عاری از نیرنگی در همه جهات و دزد در همه جهات بسبود،
 دون صفت بود، زیرا که اصالت نداشت ولی اصیل در دون صفتی بود، با
 امیال خود سوداگری می‌کرد، بدون اراده بود، بدون اعتماد به خود، بدون
 اعتقاد به خلق، بدون رسالت تاریخی، پیر فرتوت مطرودی را میمانست
 که محکوم به آن باشد که نخستین جوانی یک خلق نیرومند را در
 شریان فرتوت منافعی خود هدایت کرده منشعب سازد، بدون چشم، بدون

گوش ، بدون دندان ، بدون همه چیز ، وبدین شکل بورژوازی پروس سکان دولت پروس را بعد از ماه مارس در دست خودنها ده دید . "

از این رو این نقل بلخدا رکس در رابطه با انقلاب ۱۸۴۸ آلمان را آوردم که ضمن دقیقترین تعریفی که در این نقل قول از کیفیت نیروهای شرکت کننده در انقلاب آلمان ارائه شده ، کیفیت بورژوازی در ارتباط با رفرم ، نحوه شرکت ، اهداف ودلائل بزدلی ، زبونی و خود غرضی آنرا به بهترین وجهی تصویر می کند . در عین حال انقلاب ۱۸۴۸ آلمان نقطه عطفی است که شیوه سرمایه داری و تکامل آنرا در بطن سیستم فئودالی و نتایج رفرمها می که در نتیجه آن صورت می گیرد را بطور کلی نشان می دهد . در نتیجه این روند انقلابات بورژوازی و یا شکل و شیوه استقرار بورژوازی از مضامین و خصلتهای خاصی برخوردار می گردد . همینطور است صف بندی طبقات و نیروها و مضمون مشخص "خلق" در انقلاب ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ بورژوازی جزو خلق انقلابی و رهبران بود در سالت دگرگونی جامعه را بعهده داشت اما در انقلاب آلمان اوضاع عمومی عوض می شود . در عین حال که انقلاب بورژوازی است اما ترکیب ، خصلت و شکل و شیوه آن فرق می کند ، در انقلاب آلمان تحت تاثیر رفرمهای متعدد برفع رشد سرمایه داری ، اساسا بورژوازی با مانعی جدی در راه پیشرفت خود مواجه نبود بعدا نیز این رفرمها در حصد خواست بورژوازی و برفع رشد و گسترش با زهم بیشتر شیوه تولید سرمایه داری به اجرا در آمد بطوریکه در مدت کمی آلمان از نظر تکنیک و صنایع جهش وار ترقی کرد . بدین ترتیب انقلاب بورژوازی آلمان برخلاف انقلاب فرانسه بدون اینکه "انقلابی دست و پا دار باشد" پیروز شد . در دوران بعسد از انقلاب نیز بورژوازی با هیچ مانعی از طرف حاکمیت سیاسی روبرو نشد ، بلکه بدلیل رشد کمی و کیفی پرولتاریا ، حاکمیت سیاسی در دست اشراف بعنوان ابزاری در جهت سرکوب حرکتها ی کارگری مورد موافقت بورژوازی آلمان قرار داشت ، لذا طبقه کارگر با بورژوازی روبرو نبود که در مقابل سلطنت کمالا تسلیم فرود آورده و با آن دارای منافع یکسانی بود ، از این رو پرولتاریا ناگزیر می با بیست حساب خود را از بورژوازی جدا می کرد ،

هرچه این مناسبات گسترش می یافت و سرمایه داری تفوق پیدا می کند، مبارزات طبقه کارگر حالت و خصوصیت سوسیالیستی بیشتری پیدا می کرد در واقع زمانی که بورژوازی بواسطه رفروم و ازبالاتر آنها را بروی خودگشوده دید و مناسبات کاپیتالیستی تولید بتدریج وبدون انقلاب ظفرمند مسلط گردید جا مع آلمان دیگر مرحله انقلاب دمکراتیک را پشت سر گذاشته و حفظ و گسترش آن نمی توانست مورد نظر قرار گیرد. لذا بقول لنین "سرنگونی این حاکمیت و ایجا دوسوسیالیسم هدف روندا انقلابی جا مع آلمان شده بود" (مساله جمهوری دمکراتیک در آلمان را مشکل می توان از مساله سوسیالیسم جدا کرد) لنین . دوتاکتیک .

انقلاب دمکراتیک روس نیز دارای جنبه های زیادی هست که شباهت بیشتری به روندا انقلاب و تکامل آن در آلمان دارد. در اینجا نیز رژیم فئودالی تحت تاثیر وضعیت داخلی و اوضاع اقتصادی در اروپا ، از نیمه دوم قرن نوزدهم ، بنبط رشد و گسترش مناسبات و شیوه تولید سرمایه داری ، دست به یکسری اصلاحات ازبالاتر گذاشت تا شیر آن بورژوازی روس توانست بدون مواجه با موانع عمده ای به رشد خود ادامه دهد. بعد از رفروم (۱۸۶۱) بخشی از مناسبات و قیود فئودالی که مانع رشد بورژوازی بود ملغی گردید ، رشد شیوه تولید سرمایه داری در بخشهای عمده نظیر کشاورزی و صنعت جهش وار امکان پذیر شد که لنین این تغییرات را در کتاب خود بنام (رشد سرمایه داری در روسیه) به بهترین وجهی تحلیل کرده است لذا در سالهای قبل از انقلاب ۱۹۰۵ سرمایه داری بعنوان عنصر رشدی بنده "شدیدا در حال توسعه و تعمیم بود" این پروسه بعد از انقلاب ۱۹۰۵ نیز ادامه یافت . از آنجا که رفرومهای تزار تا حدود زیادی راه را برای رشد کاپیتالیسم در اقتصاد روسیه باز کرده بود بورژوازی روسیه نیز مثل هم طبقه های آلمانی خود ضرورت چندان نمی دید که بطور جدی با سلطنت تزار درگیر شود و بر خلاف بورژوازی فرانسه عاری از خصلت انقلابی بود ، عوامل دیگری هم در تزلزل ونوسان شدید بورژوازی روس دخیل بود از جمله رشد و تکامل طبقه کارگر که همزمان با رشد بورژوازی و بموازات آن صورت گرفته و بیسیسش از

از بیرونتاریای آلمان از آگاهی و تشکل برخوردار بود، سرمایه‌داران روس حزب پرولتری نظیر حزب بلشویک را در مقابل خود داشتند از این روستمایی برای تعمیق انقلاب و اتحاد با چین نیروئی که دارای حزب طبقاتی خاص خود بود و از استراتژی و تاکتیک و برنامه منسجمی برخوردار بود، برخوردار نمی‌دید. این وضعیت نه تنها در انقلاب ۱۹۰۵ بلکه در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ نیز صادق بود. در این مقطع عوامل بسیاری باعث شد تا بورژوازی علی‌رغم میل باطنی خود به انقلاب صحنه بگذارد ولی "این کار را زمانی انجام داد که امپریالیستهای انگلیس هم (که دارای منافع زیادی در روسیه بودند) ناگزیری سرنگونی تزار را درک کرده بودند. از جمله این عوامل شکست پی در پی ارتش تزار در جبهه‌های جنگ، عدم توانائی او در فائق آمدن بر بحران و مقابله با جنبش توده‌ای - کارگری و هدایت جامعه به گذار آرام به شیوه تولیدکامپیتالیستی که علی‌رغم فرمهای استولوپین در آن توفیق حاصل نکرد. از این روستمندی نیروها و مضمون و خصوصیت جهت اصلی انقلاب و نیروهای شرکت‌کننده در آن بطور کلی با انقلاب دمکراتیک فرانسه، انگلیس و حتی تا حدودی آلمان متفاوت بود و نیروهای تشکیل‌دهنده جبهه انقلاب (خلق) ورهبری و اهداف آن نیز متناسب با وضعیت اقتصادی، اجتماعی روسیه دارای ویژگی خاصی بود، (۱) اولین مرحله انقلاب دمکراتیک ایران نیز که به انقلاب مشروطیت معروف است بدلیل سلطه امپریالیستهای روس و انگلیس و ساخت فئودالی جامعه دارای شکل و مضمون و اهداف دیگری بود که آنرا از انقلاب روس متمایز می‌کرد. در اینجا روابط ما قبل سرمایه‌داری سیادت داشت و توده اصلی آنرا دهقانان تشکیل می‌دادند. پرولتاریای صنعتی برخلاف روسیه از کمیت و کیفیت بسیاری ثینی برخوردار بود. در همین حدود هم فاقد تشکیلات حزبی منسجم و خاص خود بود در عین حال بورژوازی هم فوق العاده ضعیف، عقب مانده و بزدل و از کار افتاده بود.

ایران تحت سیطره امپریالیستهای روس و انگلیس قرار داشت از این طریق بتدریج وارد مدار اقتصاد جهانی شده بود. بورژوازی در مقابل

نیروهای بالقوه دهقانان و خصلت انقلابی عناصر پرولتاریائی کسبه خواهان سرنگونی نظامات فرتوت، اخراج امپریالیستها و رفع ستم ملی بودند، آماده سازش با امپریالیسم و دربار بود، بالاخص بورژوازی بزرگ ایران که بتدریج دلالتی کالاهای امپریالیستی در داخل را بعهده گرفته بود از طرفی با شروع بهره برداری از اراضی کشاورزی تحت مناسبات فئودالی دهقانان را استعمار می کرد از این رو منافع خود را با منافع امپریالیسم و تا حدودی دربار منطبق می دید و در ترس از تعمیق انقلاب هیچگونه گرایش واقعی به ادامه آن از خود نشان نمی داد. در این انقلاب فقط بخش متوسط بورژوازی علیرغم تردید و تزلزل خود تا مقطعی از آن پشتیبانی می کرد آنهم تا حدودی که با منافع او در آن شرایط همخوانی داشت نه پیش از آن.

در اینجا تردید و تزلزل بورژوازی بیش از همه از ضعف تاریخی او ناشی می شد. نه تنها مناسبات فئودالی در راه رشد و مانع ایجاد کرده بود بلکه سرمایه و کالاهای امپریالیستی نیز سرمایه ملی را در محسوده میدان رقابت خود بهم می فشرد. این امر نه تنها زمینه عینی و پویا نگاه اقتصادی بورژوازی ملی را در داخل محدود و ناموثر می نمود، بلکه بدلیل گرایش سرمایه به افزایش نرخ سود در بخشهای کمپرا دوری و عدم تسهیل رقابت سرمایه ملی با سرمایه و کالاهای امپریالیستی او را بیشتر متمایل به سرمایه گذاری در تجارت می کرد بنا بر این هر چند که بخشی از بورژوازی متوسط تلاش می کرد تا بلکه از زیر فشار سرمایه و کالاهای امپریالیستی و مناسبات فرتوت فئودالی خلاصی یا بدویا لاقاقل حاکمیت سیاسی مشارکت کند اما عوامل عینی داخلی و بین المللی او را در موقعیتی قرار داده بود که بتواند بعنوان رهبر انقلاب سیستم و شیوه تولیدی جدیدی را از راه انقلاب جایگزین سیستم و شیوه تولیدی کهنه کند، ضعف و عقب ماندگی بورژوازی ملی در دوران جدیدی که در حال آغاز شدن بود از سوئی و تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ناشی از گذار سرمایه به مرحله امپریالیسم از سوی دیگر این رسالت را از بورژوازی ملی سلب می نمود. فقط نیروهای قادیله

رهبری و سرانجام بخشیدن به انقلاب بودند که هیچگونه منافعی در ادا مسه
وضع موجود نداشتند و منافعی آنها به سرنگونی استبداد سلطنتی، نابودی
مناسبات فئودالی، قطع سلطه و نفوذ امپریالیستها وابسته بود، از اینجا
خصلت، مضمون، نیروهای شرکت کننده در انقلاب، جهت اصلی ضربت و
اهداف انقلاب دمکراتیک (در عین بورژوازی بودن آن) با انقلابات دیگر
فرق می کرد.

بنا بر این خصلت، مضامین و اهداف جنبش دمکراتیک عمدتاً بر می-
گردید به دورانی که این جنبش و انقلاب در آن بوقوع می پیوندد و به شدت و
درجه تکامل اقتصادی، اجتماعی جامعه، صف آرائی و ترکیب طبقات
شرکت کننده در آن نهفته است. اینکه انجام و سرانجام انقلاب چگونه
خواهد بود، بسته به شرایط تاریخی، تکامل اقتصادی، اجتماعی و اینکه
کدام یک از طبقات اجتماعی شرکت کننده در آن در تعیین مسیر رهبری و
ارائه تاکتیکها، سیادت خواهد داشت، تنها نمی توان به شعار عام
انقلاب دمکراتیک اکتفا کرد، مثلاً در روسیه برخیها اعتقاد داشتند که چون
محتوی انقلاب بورژوازی است بنا بر این رهبری آنهم بایستی توسط
بورژوازی اعمال گردد، اینها به واژه عام انقلاب بورژوازمکراتیک تکیه
می کردند بدون اینکه شرایط ویژه و اوضاع مشخص روسیه و تغییر و تحولات
بین المللی را در نظر گیرند، در ایران نیز در دوران انقلاب مشروطه
گروهها و سوسیال دمکرات و بعدها حزب کمونیست با لایح در دوره دوم و اوایل
حکومت رضا خان دچار همین انحراف شده بودند. پاره ای از آنها چنین
ارزیابی می کردند که انقلاب ایران چون خصلت بورژوازی دارد لذا لازم
نیست که سوسیال دمکراتها بطور مستقل به فعالیت بپردازند و در فکر کسب
حاکمیت سیاسی باشند چرا که در این صورت بورژوازی را مانده و انقلاب
را متوقف خواهند کرد، بلکه بایستی بصورت کمک به رادیکال تر شدن
انقلاب بورژوازی عمل کنند. این انحرافات که ناشی از عدم درک و تشخیص
صحیح نیروهای انقلاب، طبقات شرکت کننده در آن، شرایط عینی داخلی
و تحولات بین المللی بود بعدها نیز بصورت ملی دانستن کودتای رضا خان

و حمایت از آن ، ادا مه یافت که در پی خودلطمت جبران نا پذیری برپیکر جنبش سوسیال دمکرات و کارگری ایران وارد آورد .

نمونه دیگری که می توان ذکر کرد و دارای برخی ویژگیهای جنبش انقلابی ایران از دوره اشغال امپریالیستهای روس و انگلیس بود ، انقلاب دمکراتیک ویتنام است . تروئشین در تعریف مضمون ، ویژگیها و اهداف انقلاب دمکراتیک ویتنام می نویسد " انقلاب ویتنام دو وظیفه داشت : ۱- وظیفه ضدا امپریالیستی یعنی بیرون راندن امپریالیستهای متجاوز و کسب استقلال ملی ۲- وظیفه ضد فئودالی یعنی سرنگونی مالکان ارضی و تحقق شعار زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند . این دو وظیفه بنحوجهائی نا پذیری به یکدیگر مربوطند .

برای بیرون راندن امپریالیستها با یستی مالکان ارضی را سرنگون کرد و برای سرنگون کردن مالکان ارضی می بایست امپریالیستها را بیرون ریخت . درجا معه ویتنام چه نیروهای وظیفه سرنگونی امپریالیستها و فئودالها را بعهده دارند؟ این نیز وها عبارتند از چهار طبقه : طبقه کارگر ، دهقانان و خرده بورژوازی و بورژوازی ملی - لیکن بطور عمده طبقه کارگر و دهقانان ، زیرا اینان اکثریت مطلق خلق ویتنام را تشکیل می دهند " وظایف انقلاب ایران نیز در اوایل جنبش دمکراتیک که مراحل مختلفی را طی نمود و بالاخص زمانی که ایران مدا و مات تحت اشغال امپریالیستهای روس و انگلیس بود (هرچند که بدلیل رقابت است ایسن دو استقلال ظاهری خود را حفظ کرده بود) عبارت بود از وظیفه ضدا امپریالیستی یعنی اخراج امپریالیستهای روس و انگلیس از بخش وسیعی از خاک ایران لغو قراردادهای آسارتبار ، قطع هرگونه وابستگی اقتصادی ، سیاسی و نظامی و کسب استقلال ملی . وظیفه ضد فئودالی یعنی سرنگونی مالکان ارضی و تحقق شعار زمین از آن کسانی است که روی آن کار می کنند . بدیهی است که شرایط اقتصادی و اجتماعی آنروز که در صفحات قبل مفعلا بیان پرداخته ایم ایجاب می کرد که نیروهای تشکیل دهنده جبهه انقلابی را کارگران ، دهقانان ، بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهر و روستا تشکیل

دهد که ستون فقرات آنرا اتحاد کارگران و دهقانان که اکثریت مطلق خلق را تشکیل می دادند، تشکیل می دهد و رهبری پرولتاریا را من پیروزی قطعی و تحقق اهداف انقلاب می بود. در این مرحله خصلت دمکراتیک انقلاب از اتحاد فوق ناشی می شد که بر زمینه عینی منافع مشترک کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط ملی استوار گردید. همانطور که سه در پیش گفتیم این امر از اینجاشی می شد که در کشور ما هم مثل ویتنام (علیغم برخی ویژگیها نظیر وجود ملیت‌های مختلف، فرهنگ، سنن و مذا هسب و ویژگیهای متفاوت، تکامل ناموزون در هر یک از این مناطق) روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری مسلط بود و مناسبات فئودالی سیادت داشت اکثریت مطلق خلق را توده های دهقانی تشکیل میدادند که طبقه کارگر، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی نیز همراه آن به درجات مختلف زیرستم و استثماری مناسبات فئودالی، سلطنت مطلقه و امپریالیستهای متجاوز و غارتگر قرار داشتند، پرولتاریای صنعتی درجا معاً نروزمادارای کمیت ناچیزی بود اما بدلیل شرایط تاریخی بالخص بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، دارای پتانسیل انقلابی و توریتهای بوده که خصائل انقلابی و اهداف مقدس او را در بین خلق و بخصوص دهقانان رواج داده تا حدودی اعتماد آنها را به خود جلب کرده و وحدت آنرا میسر می ساخت. از طرفی بورژوازی ملی در عین حال که تحت فشار مناسبات فئودالی و سلطنت مطلقه از یک طرف و استماریالیستهای خارجی از طرف دیگر قرار داشت، عوامل مختلفی باعث سازشکاری و ضعف و تزلزل و بروز تمایلات ضدیست رفتاریستی در آن می گردید. خصلت عقب ماندگی، فرصت طلبی، حمایت آنها از سلطنت قاجار، رشد بورژوازی کمپرادور، از طرفی نیروی عظیم و انقلابی دهقانان، خصلت انقلابی عناصر پرولتاریائی، شکلگیری و توسعه پیشاهنگ پرولتاریا، بطور کلی آمادگی به سازش با دربار و امپریالیستها را در این طبقه بیشتر می نمود. از این رو علیر غم اینکسه بورژوازی متوسط ملی در مقاطع زیادی در جبهه نیروهای انقلابی قرار داشت اما این اتحاد بسیار لرزان، شکننده و توأم با خیانت از طرف بورژوازی

بود. لنین در طرح اولیه تروای ملی و مستعمراتی تا کید می کرد که "در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره یک جنبش بورژوا دمکراتیک در حال شکفتن است. این جنبشها مبارزه را علیه فئودالیسم آغاز کرده اند. هسته مرکزی آنها جنبش دهقانی است که علیه اربابها و زمینداران بزرگ و همه پدید آمده ها و بقایای فئودالیسم مبارزه می کنند. علاوه بر این، این جنبشها بخاطرستم امپریالیستی صاحب یک خصلت ویژه شده اند. یعنی انقلابهای بورژوا دمکراتیک هستند که در عین حال با سلطه امپریالیستی اروپائی و آمریکائی به کشور خود نبرد می کنند" (۱۹۲۴) لنین تا کید داشت که "بورژوازی این سرزمینها آماده همکاری با امپریالیسم علیه نیروها انقلابی کشور خود میباشند. امپریالیستها خصلت ضد انقلابی اورا می شناسند و می کوشند که با انجام برخی اصلاحات نظراورا به آنها تحادبا خود جلب کنند. به همین دلیل در بین بورژوازی کشورهای استثم رگرو کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تفاهمی بوجود آمده است بطوری که بورژوازی کشورهای سرکوب شده با اینکه از جنبش ملی هم حمایت می کنند با زبنجوی بورژوازی امپریالیستی وارد توافق می شود. یعنی همگام با او علیه تمام جنبشها و طبقات انقلابی مبارزه می کند" (کنگره دوم انترناسیونال سوم، جلد ۳) در مورد وظایف کمونیستها "علیرغم اینکه توده اصلی شرکت کننده و عملی کننده این انقلابها دهقانان تشکیل می دهند ما تاکتیک اصلاحی کمونیستها در این کشورها با بدین با شده در اس جنبش دمکراتیک بورژوازی جا بگیرند" (لنین، همانجا) بدین ترتیب می بینیم که فرمول بندی فوق (شنا سب قوا، اهداف و وظایف انقلاب) در اینجا نیز صدق می کرد.

این امر در جنبش انقلابی خلق بویژه جنبش مستقل طبقه کارگران در سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۲ هم صادق بود، بدین مفهوم که هم تجسولات بین المللی و هم موازنه نیروهای طبقاتی در داخل بنفع کسب حاکمیت سیاسی توسط طبقه کارگران و متحدان او تغییر یافته بود. به همین نسبت ناپیگیری و تزلزل بورژوازی متوسط ملی که تحت تاثیر گسترش بازاریهای

داخلی بخاطر تا مین استقلال نسبی خویش در انباشت سرمایه به مبارزه روی آورده بود نیز افزوده شده بود. در سال ۱۳۰۰ از جمعیت ۱۲۸۳۳ نفری کوشور بیش از ۹۰۶۰ نفر در روستاها و ۳۷۷۳ نفر در شهرها زندگی می کردند. در سال ۱۳۳۰ فقط یک درصد جمعیت شهرها افزای شد. بنا بر این دهقانان با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی خویش اکثریت نیروهای بالقوه انقلابی را تشکیل می دادند. اگر جنبش عظیم آذربایجان، کردستان، گیلان، خراسان و جنوب وغیره را که دارای استخوانبندی انقلابی دهقانی بود و توانست در آذربایجان و کردستان حکومتهای ملی خود مختار بنیسز تشکیل دهد را با آگاهی و تشکل طبقه کارگر و پارتا نسیل انقلابی آن در فاصله سالهای فوق در نظر بگیریم در خواهیم یافت که فرمول بندی لنینیستی تناسب قوا در مورد کسب رهبری طبقه کارگر و پیروزی انقلاب دمکراتیک با وضعیت عمومی جامعه آن روز ما منطبق بود. در این دوره وظایف پرولتاریا عبارت بود از اینکه در اتحاد با دهقانان و زحمتکشان شهری، ناپیگیری، تزلزل بورژوازی متوسط ملی را افشا، رژیم سلطنتی را سرنگون، سیستم فئودال کمپرادوری را نابود و دیکتاتور، دمکراتیک کارگران و دهقانان را با هدف سمت گیری در جهت استقرار سوسیالیسم برقرار می نمود.

۲ - از این نقطه ناپیگیری و تزلزل بورژوازی ملی که خود را در سیاستهای جبهه ملی و مصدق متبلور می ساخت نه تنها از موقعیت ضعیف آن در تولید و خصوصیت ویژه شد سرما به داری و ارتباط مادی و معنوی آن با دربار، زمینداران و روحانیون ناشی می شد (جبهه ملی، مصدق در حسین مبارزه علیه انگلیس تحت شعار ملی کردن صنایع نفت، هیچوقت بسا پایگاه داخلی آن از جمله سلطنت بمثابه پایگاه طبیعی امپریالیسم و ارتجاع به مخالفت برخواست. از لحاظ اقتصادی نیز بدلیل پیوندهای دیرینه با طبقات ارتجاعی حاکم هیچوقت قادر نشد سیاست انقلابی روشنی را در پیش بگیرد. مبارزات وسیع کارگران و بویژه دهقانان که اکثریت مطلق جمعیت را تشکیل می دادند نه تنها مورد پشتیبانی آن قرار نگرفت، بلکه با اتخاذ سیاستهای ضد کارگری و ضد دهقانی و تعدید آزادیهای سیاسی

عمل حرکت توده‌ای و کارگری را بشفع طبقات ارتجاعی حاکم سد نمود) از آن گذشته این با ر بورژوازی جنبش عظیم کارگری و دهقانی را نیز در مقابل خود می‌دید. آنجا شبکه جنبش به حداقل رادیکال لیسم گرایش پیدا می‌کرد، بورژوازی از آن فاصله گرفته بدان پشت می‌کرد. بورژوازی ملی در این دوره به جز مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت، کسه خود در قبال جنبشهای دمکراتیک آذربایجان، کردستان و سایر مناطق از جمله جنبش کارگری از عمق و محتوای طبقاتی چندانی برخوردار نبود و جنبشهای مسلحانه توده‌ای را که نابودی سیستم را هدف قرار داده بود در محاق قرار می‌داد، شرکت موثر نداشت و یا اینکه شدیداً آن به مخالفت بر می‌خواست.

۳- البته این زمانی ممکن بود که رهبری پرولتری تحت برنامہ استراتژی و تاکتیکهای مارکسیست-لنینیستی، رهبری جنبش را تا پیروزی نهائی بدست می‌گرفت، خواست توده‌های مردم که از خواست بورژوازی عمیقتر و دامنه دارتر بود را در برنامہ معمل خود قرار می‌داد و در این شعارها نه تنها از بورژوازی سبقت می‌گرفت بلکه پیشاپیش توده‌ها حرکت می‌کرد اما همانطور که مفصلاً در صفحات قبل نیز گفتیم حزب توده که رهبری این بخش از نیروهای طبقاتی را بعهده داشت بدلیل سیاستهای رفرمیستی و دنباله‌روی از سیر جریانات خود بخودی فقط در پی استفا ده از جنبش طبقه کارگر در راستای مشارکت در حاکمیت سیاسی بود و هیچوقت در پی آن نبود که اهداف پرولتاریا از جمله کسب حاکمیت سیاسی را در دست و قرار دهد. در این دوره تضاد بین طبقه کارگر و دهقانان، غرده بورژوازی و بورژوازی ملی با بورژوازی کمپرادور، اشراف و فئودالها و دربارتضاد عمسده را تشکیل می‌داد.

در فاصله شکست جنبش در سال ۲۲ تا اوج گیری مجدد جنبش انقلابی خلق در سالهای ۵۶ و ۵۷ که به قیام خلق و سرنگونی رژیم سلطنتی منجر شد، موقعیت اقتصادی، اجتماعی، ترکیب طبقاتی جامعه، کمیت و

کیفیت نیروهای شرکت کنندگان در انقلاب و موقعیت و مکان تظاهرات موجود داخلی و بین المللی ، نسبت به هم با زهم تغییر کرد ، بر اساس تغییراتی که در ساخت اقتصادی ، اجتماعی جامعه پدید آمد ، بجای شیوه تولید مسدود ما قبل سرمایه داری ، شیوه تولید و مناسبات سرمایه داری در جامعه غالب شد .

با تغییراتی که در ساخت روستاها و تولید کشاورزی پدید آمد ، ستم و استثمار فئودالی و مناسبات ناشی از آن از قلمرو روستائی رخت بر بست و بجای آن ستم و استثمار سرمایه داری نشست .

توسعه بازاری داخلی چشم انداز وسیعی را برای رشد بورژوازی وابسته و غارتگری سرمایه های انحصاری بین المللی پدید آورد . گسترش نفوذ سرمایه ها و محافل بانکی (داخلی و امپریالیستی) توسعه زمینداری بزرگ ، کشت مکانیزه ، تولید برای بازار ، رواج کارمزدی بالاخره جدائی بخش عظیمی از دهقانان از پروسه عینی تولید ، خانه خرابی و مهاجرتها ی مداوم به شهرها و پیوستن به ارتش ذخیره کار ، یکی دیگر از مشخصات این دوره در زمینه مسائل دهقان نیست .

توسعه بازاری داخلی و انباشت عظیم ثروت موجب رشد صنایع ، تجارت بازرگانی ، ساختمان ، معدن ، خدمات و سایر اشتغالات شهری گردید ، جمعیت شهرها با سرعت روبه افزایش آنها دو به دو به ترتیب جمعیت روستائی نسبت به شهرها در اقلیت قرار گرفت . همراه با رشد سیستم به کمیت و کیفیت طبقه کارگردر شهر و روستا مدام افزوده شد ، با وجود تجزیه و تلاشی بخشی از خرده بورژوازی ، اقشار نوینی همراه با رشد سیستم و بوروکراسی وابسته بدان روبه افزایش و زایش آنها دودر کنایه طبقه کارگر نیروی وسیعی را در جامعه تشکیل داد .

تحت تاثیر تغییر و تحولات فوق الذکر ، بورژوازی ملی و فئودالها پروسه تجزیه و تلاشی خود را بعنوان قدرت اقتصادی و سیاسی طی کرده و از دو وجه تضاد کناره رفتند . در عین حال اقشاری از خرده بورژوازی مرفه (سنتی و مدرن) علیرغم تضادهای معین با سیستم سرمایه داری وابسته و

انحصارات امپریالیستی، جای ناپیگیری و فرمیسم بورژوازی را گرفتند
خیانت آشکار نمایندگان سیاسی این اقشار در اتحاد با بورژوازی ضد
انقلابی در مقطع قیام و بعد از آن نشان دهنده این واقعیت است.

بدین ترتیب می بینیم که در نتیجه تحولات نزدیک به دودهمه فرایین
اجتماعی نیروی کار بطور مداوم و روز به روز تحت انقیاد سرمایه درمی آید.
اکثریت عظیم دهقانان بی زمین و کم زمین و میان حال قبل از اینکه
از وجود بقایای عینا صرفنودالی در رنج و ستم و استثماری باشند، از عملکرد
سیستم سرمایه داری وابسته، عدم بهره وری تولید، دخالت دولت بنفع
سرمایه داران و زمینداران بزرگ در اقتصا دکشا و رزی و سایر عملکردهای
سرمایه در غذا بند.

طبقه کارگر در شهر و روستا به شدیدترین وجهی مورد ستم و استثمار
قرار گرفته است، خرده بورژوازی و سایر زحمتکشان شهر و روستا در نتیجه
عملکرد سیستم سرمایه داری وابسته روز بروز به خانه خرابی و فقر و سیاه روزی
کشیده می شوند.

از طرفی بورژوازی حاکم بر ایران در پی سیاست حفظ و گسترش بازار
واحد ملی با هنوع آزادی فرهنگی ملی و سیاسی اقلیتهای ساکن ایران
دشمنی می ورزید، در سیستم جدید تضا د بین اقلیتهای ملی و دولت بوروکراتیک
مرکزی با زهم تشدید می گردد.

بدین ترتیب تضا د بین کارکارگران، کارمندان، دهقانان فقیر
کم زمین و خرده پا و سایر زحمتکشان و سرمایه انحصاری بین المللی و سرمای
داری داخلی در میان سلسله تضا د های موجود در روز بروز در حال تشدید شدن
است. در این دوره برخلاف سابق در یک سو طبقه کارگر، نیمه پرولتاریای
شهر و روستا، دهقانان کم زمین و خرده پا و اقشار وسیع خرده بورژوازی -
فقیر و متوسط شهر و روستا، در سوی دیگر طبقه سرمایه داران انقلابی (مالی،
تجاری، صنعتی و کشا و رزی) سرمایه های انحصاری بین المللی و عناصر
و بقایای فئودالی قرار دارند که با در دست داشتن حاکمیت سیاسی و بر -
قراری دیکتاتوری عینا ن گسیخته و با سلب بدیهی ترین آزادیهای سیاسی

بر کشور حکومت می‌کنند، سرنگونی این رژیم، نابودی سرمایه‌داری وابسته محبوب‌قایی فئودالیسم، قطع سلطه انحصارات امپریالیستی آن هدفی است که اقشار و طبقات انقلابی را با هم متحد می‌کند.

بنابراین انقلابات دمکراتیک را نمی‌توان تنها با تکیه بر مفهوم کلی آن درک کرده و به مسائل و مشکلات آن پاسخ داد. علی‌رغم اینکه این انقلابات ممکن است در برخی مراحل در عا م‌ترین خصوصیات اقتصادی اجتماعی به یکدیگر شبیه باشند. لاجرم تحت شرایط مختلف تاریخی و مرحله تکامل جامعه از تنوع بسیار عظیمی برخوردارند که با بیستی دقیقاً آنرا شناخت.

همانگونه که در نمونه‌های مختلف انقلابات فوق خصلت دمکراتیک انقلاب در رابطه با اوضاع مشخص لحظه تاریخی (تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی) هر کشور را می‌میان اهداف مختلفی می‌باشند انقلاب ایران نیز که یک انقلاب دمکراتیک بوده‌ای است خود از خصائل، مضامین، اهداف و برنامه‌های خاصی برخوردار است که از شرایط عینی و موقعیت اقتصادی سیاسی و اجتماعی جامعه ناشی می‌شود و این خصوصیات آنرا از سایر انقلابات و نیز از مراحل مختلف جنبش انقلابی کشور خودمان متمایز می‌نماید.

اگر در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، بورژوازی کارگران و دهقانان نوخرده بورژوازی جبهه متحد خلق را تشکیل می‌دادند، در انقلابات ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ اروپای غربی، نیروی خلق را کارگران و دهقانان تشکیل می‌دادند. امروز با توجه به مضمون سوسیالیستی انقلاب در این کشورها این صف بندیها تغییر کرده است. اگر در انقلاب روسیه خصلت دمکراتیک انقلاب از اتحاد کارگران و دهقانان با هدف درهم شکستن تزارسم و نابودی بقایای سواژتاری می‌شد، در انقلاب ویتنام از اتحاد کارگران، دهقانان، خسرده بورژوازی و بورژوازی ملی با هدف برانداختن فئودالیسم و امپریالیسم تا مین می‌گردید، در چین عناصر تشکیل دهنده این اتحاد در مراحل مختلف مبارزه انقلابی و بنا بر شرایط ویژه تغییر می‌کرد. زمانی که جنگ علیه تجاوز و نیروهای خارجی عمده می‌شد حتی بخشی از فئودالها در کنار بورژوازی

ملی متحد طبقه کارگر فرض می‌شود و بعد از گذشتن از این مرحله و برداشتن یک گام به پیش با زهم ترکیب خلق برابر با س‌و‌ظایف و اهداف انقلاب عوض می‌شد. اگر در مراحل اولیه انقلاب دمکراتیک ایران (اول و دوم مشروطیت) این ترکیب از اتحاد کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی با هدف سرنگونی سلطنت استبدادی قاجار، اشراف، فئودالها، اخراج امپریالیستهای روس و انگلیس و قطع سلطه آنها، تشکیل می‌گردید در جنبش سالهای ۲۵ تا ۳۲ با تغییر موازنه نیروهای طبقاتی، این ترکیب بنفع طبقه کارگر عوض می‌شود. هدف نه تنها سرنگونی فئودالیسم و قطع سلطه امپریالیسم است بلکه بورژوازی کمپرادور، زمینداران بزرگ و وابسته بدانها نیز باید نابود گردند. اگر بعد از فرزندم‌ارضی و غالب شدن شیوه تولید و مناسبات سرمایه‌داری وابسته، ما دیگریا پدیده‌ای بنا می‌فئودالیسم و بورژوازی ملی که دارای قدرت اقتصادی و سیاسی باشند مواجه نیستیم و در اینجا سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، نابودی سرمایه‌داری وابسته (صنعتی، تجاری، مالی، کشاورزی) قطع کامل سلطه امپریالیستها بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و محبوبیای آنها صرفنودالی بیانگراتحاد طبقه کارگر، دهقانان و خرده‌بورژوازی متوسط فقیر شهر و روستاست.

در شرایط کنونی سرنگونی رژیم دیکتاتوری وابسته جمهوری اسلامی (بمطابق بهروبنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته و حافظ منافع انحصارات بین‌المللی در ایران) مخونا بودی سرمایه‌داری وابسته (صنعتی، کشاورزی، تجاری، مالی) و بقایای نظامات کهنه و قطع کامل سلطه امپریالیستها بسرکردگی امپریالیسم آمریکا، آن هدفی است که زمینه عینی و تامين کننده اتحاد واقعی خلق، یعنی طبقه کارگر، نیمه پرولتاریای شهر و روستا، دهقانان و خرده‌بورژوازی تهی دست و متوسط شهر و روستاست و در شرایط کنونی خصلت دمکراتیک انقلاب از اینجا ناشی می‌شود.

از همین جا نتیجه می‌شود که علیرغم تسلط شیوه تولید و مناسبات سرمایه‌داری و تغییر موازنه نیروهای طبقاتی و علیرغم در اقلیت قرار

گرفتن جمعیت دهقانی و تضا در وجه تذا بیاد آنها با سیستم سرما به داری و افزایش مدا مپرولتاریا و نیمه پرولتاریای کشا و رزی و رشد روزا فزون کمیت و کیفیت طبقه کارگر و تشدید فزاینده تضادهای طبقاتی در جامعه که انقلاب سوسیالیستی را بمثا به تنها راه نجات از مظلوم و ماضی موجود و بسیا رنزدیک می نماید اما در شرایط کنونی و موقعیت عینی حاضر (۱۴۵) ، بنا به دلایلی کسه در صفحات قبل راجع به آن توضیح دادیم پرولتاریا نمی تواند هدف فوری و بلاواسطه خود را انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا قرار دهد بلکه در شرایط کنونی هدف فوری پرولتاریا عبارت است از انجام وظایفی که او را از نزدیک ترین راه ممکن به سوسیالیسم خواهد رساند . این وظایف عبارت است از رهبری و انجام انقلاب دمکراتیک توده ای و گذار بلاوقفه به سوسیالیسم .

اما همانطور که قبلا شرح دادیم بر اساس شرایط اقتصادی ، اجتماعی ، کمیت و کیفیت نیروها و عناصر تشکیل دهنده این اتحاد ، متراج فوق العاده بهم فشردگی را بین اهداف سوسیالیسم و دمکراتیسم ایجاد نموده است . امروز اگر طبقه کارگر را بمثا به استخوانبندی جنبش در نظر بگیریم ، اگر با توجه به وضعیت اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی ، تضاد مردم فزاینده متحدین مرحله ای آن یعنی دهقانان و خرده بورژوازی فقیر و متوسط شهر و روستا را با سیستم سرما به داری وابسته مدنظر قرار دهیم ، درخواستیم یافت کسه امروزه عنصر سوسیالیسم چه در قلمرو روستا و چه در جامعه شهری از زونه فوق العاده سنگینی نسبت به سایر انقلابات دمکراتیک برخوردار است . از این رو انقلاب دمکراتیک ایران را نه تنها دیوار چین بلکه هیچ مانعی از سوسیالیسم جدا نمی کند ، انقلاب ایران انقلابی است متحی بشوراها که در رابطه با قدرت طبقه کارگر لاینقطع و بلافاصله به انقلاب سوسیالیستی گذر خواهد کرد . احتیاجات و ملزومات انقلاب ایران ایجاد می کند که پرولتاریا با توجه به شکل ، آگاهی و قدرتی که دارد و با توجه به زمینه های اقتصادی و اجتماعی که بعد از کسب پیروزی در انقلاب دمکراتیک پدید خواهد آمد (وظایف فوق العاده بیشتری از سوسیالیسم در مرحله انقلاب دمکراتیک عملی خواهد

شد) بدون وقفه تا حدودی که در توان دارد بیه سوسیا لیسم گذر کند .
هر دیدگا هی که بخواهد انقلاب ایران را در محدوده دمکراتیک محصور
سازد یا این امتزاج و ویژگی خاص را نادیده بگیرد و آنرا درسیاست و
تاکتیکهای خود مدنظر قرار ندهد ، بین انقلاب دمکراتیک و سوسیا لیستی
دیوار چین ببیند و یا اینکه هم اکنون انقلاب سوسیا لیستی را در دستور قرار
دهد ، هر دو دیدگاها زمارکسیسم - لنینیسم و راه پرولتاریا منحرف شده اند .
مبارزه پرولتاریا برای تحقق دمکراسی در شرایط کنونی تکامل
تاریخی جامعه ما که شرایط عینی و ذهنی در لحظه حاضر انقلاب سوسیا لیستی
را غیر ممکن ساخته است ، امریست ناگزیر .

امروز تحت شرایط فعلی توده های زحمتکش مردم را ای خواستهای
عمیق دمکراتیک هستند . بدون حل مسائل دمکراتیک و بدون برقراری
دمکراسی وسیع توده های اشاعه ایده های سوسیا لیستی و جذب و پذیرش این
ایده ها توسط توده های کارگرو سوسیالیزم امکان امری است محال .

گفتار لنین در توضیح قطعنا مه بلشویکها تا حدودی در اینجا نیز صادق
است : " وقتی قطعنا مه ، حکومت انقلابی موقت را موظف به عملی ساختن
برنامه حداقل می نماید ، بدین طریق افکار نیمه آنا رشیستی و بی معنی
را در باره اجرای بلاد رنگ برنامه احدا کثر بدور می اندازد . سطح فعلی
تکامل اقتصادی روسیه (شرط ابژکتیو) و سطح فعلی آگاهی و تشکله
توده های وسیع پرولتاریا (شرط سوبژکتیو که ارتباط لاینفکی با شرط
دیگر دارد) آزادی تا موفوری طبقه کارگر را غیر ممکن می سازد . فقط
خوشبینان ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع
توده های کارگر از هدفهای سوسیا لیسم و شیوه های اجرای آن هنوز تا چه
اندازه ای کم است . در پاسخ اعتراضات آنارشیستی مبنی بر اینکه گویا
انقلاب سوسیا لیستی را به تعویق میندازیم ، خواهیم گفت ما آنرا به
تعویق نمی اندازیم بلکه با یگانه وسیله ممکن و از یگانه راه صحیح یعنی
از همان راه جمهوری دمکراتیک نخستین گام را بسوی آن بر می داریم ، کسی
که از راه دیگری سوا ی دمکراتیسم سیاسی بسوی سوسیا لیسم برود مسلما چه از

لحاظ اقتصادي وچہ زلحاظ سياسي به نتايج بي معني ومرتجعانه اي خواهد رسيدا گرڪا رگران در موقع خود از ما بپرسند چرا ما نيا يدبرنا مه جداكثر را اجرا نما شيم درپاسخ متذڪر خواهيم شدتوده هاي مردم داراي تمايلات دمكرا تيك هستند ، هنوز از سوسيا ليسم خيلي دورند ، هنوز تفادهاي طبقاتي نضج نگرفته است و هنوز پرولتاريا متشكل نشده است ، صدها هزاركارگر را در تما مي روسيه متشكل كنيد ببينيم ، حسن نظر نسبت به برنا مه خود را در بين ميليونها كارگر تعميم دهيد ببينيم ، سعي كنيد اين كار را فوراً انجام دهيد و تنها به جملات پرسرو صدا ولي تو خالي و آنا رشيستي اكتفا نورزيد ، آنوقت فوراً خواهيدديد كه عملي كردن اين تشكول و بسط اين فرهنگ سوسيا ليستي منوط است به جرائ هر چه كا ملتراصلاحات دمكرا تيك". اما وضعیت کنونی و تكامل اقتصادي اجتماعي - تاريخي جامعه ما به نحو است كه اگر انقلاب بخواهداكثریت مطلق خلق را دربرگيرد و اگر بخواهد از نزديكترين راه ممكن ، يعني از راه دمكرا تيسم سياسي به سوسيا ليسم برسد فقط مي تواند انقلابي باشد كه كارگران ، دهقانان كم زمين و خرده پا و خرده بورژوازي فقير و متوسط شهر و روستا را دربرگيرد كه اكثریت مطلق خلق را تشكيل مي دهند و در شرايط كنوني بوسيله ماشين دولتي كه تمام و كمال در خدمت انحصارات غارتگرا ميپزيا ليستي ، سرمايه داران ، زمينداران و ساير مرتجعين قرار داشته و مظهر كنوني تسلط آنهاست ، مورد ظلم و ستم و سرڪوب قرار گرفته اند .

خردكردن اين ماشين و درهم شكستن آن ، بيا نگر منافع واقعي خلق و اكثریت آن يعني كارگران و دهقانان است كه ابتدا قدرت حاكمه را از دست سرمايه داران و بدست كارگران و دهقانان و خرده بورژوازي تهی دست منتقل مي كند .

اين است شرط مقدمه اي اتحاد آزاداندهقانان فقير و خرده پا و خرده بورژوازي فقير و متوسط شهر و روستا با طبقه كارگر كه بدون چنين اتحادی كه مقدمتاً در مضمون فوق تيلور مي يابد ، دمكراسي اگر هم به چنگ آمده باشد به هيچ وجه پايدار نبوده و اصلاحات سوسيا ليستي امريست محال .

ما در صفحات قبل فورمولبندی دقیقی از صف بندی نیروهای اجتماعی واقعا موجود در جامعه و نیز تضادهای ناشی از آنها ارائه دادیم و نشان دادیم که در مقابل نیروهای ضد انقلابی واقعا موجودی که با یسرنگون شوند نیروهای واقعی است آنها را سرنگون کند و موقعیت اقتصادی و اجتماعی این نیروها را مشخص کردیم و اینکه پیروزی قطعی انقلاب در گرو اتحاد عمیق این نیروها نهفته است که کارگران و دهقانان ستون فقرات آنها تشکیل می دهند. بنا بر این بیان واقعی پیروزی قطعی یک چنین اتحادی، چیزی جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان نیست.

این شعار "هم طبقاتی را معین می کند که سازندگان جدید رو بنسای جدید می تواند و با ایده آنها اتکانما بند و هم خصلت این روبنا را دیکتاتوری دمکراتیک که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختن آنها (شیوه دیکتاتوری یعنی سرکوب قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم). اما این پیروزی بدون بکارگیری قهر انقلابی و دیکتاتوری و سرکوب بدین معنی که انقلاب باید به نیروی جنگی و به مسلح ساختن توده ها و به جنگ و قیام متکی باشد نه به شیوه های مسالمت آمیز - امکان پذیر نیست. در مقاطع مختلفی از تاریخ و در نتیجه تحولاتی که در درون سیستم سرمایه داری وابسته بوجود می آید، بویژه تحت تاثیر مبارزات طبقه کارگر و سازماندهی آنها، بورژوازی حاکم تلاش می نماید تا با دادن امتیازات ناچیز و آزادیهای جزئی و یا با ایجاد تغییراتی در ترکیب هیئت حاکمه و از طریق فریب افکار عمومی، به رژیم سیاسی خود جنبه معقول تری بخشیده تا از این طریق سیستم سرمایه داری وابسته را مستحکم کرده و پایداری آنها تضمین کند. اما این آزادیها و تغییرات فرمایشی جز فریبی بیش نیست و قبل از اینکه مورد استفاده توده های زحمتکش قرار گیرد، در راه تحکیم مناسبات حاکم بکار گرفته خواهد شد. لذا طبقه کارگر و متحدان او نباید در راه مفریب و نیرنگی که در راه پیروزی آنها قرار داده می شود گرفتار آیند. بلکه باید از هرگونه مانع و از هر روزنه ای که بوجود می آید فقط و فقط برای درهم شکستن نظام برانده موجود استفاده کنند.

با توجه به اینکه در کشور ما تظاهرات طبقاتی مدامدرجال شدت یابی است و با توجه به خصوصیات بوروکراتیک رژیم سیاسی و کیفیت وابستگی نظام بورژوازی ایران به سرمایه داری بین المللی، طبقات ضدانقلابی حاکم بدون مبارزات تاپای جان توده های زحمتکش مردم، حتی قادر به اینگونه گذشت های ناچیز هم نیستند. دهها سال است که تحولات اساسی در کشور ما برای جبهه انقلاب و ضدانقلاب جهانی از جنبه کاملاً استراتژیکی برخوردار شده است. لذا طبقات ضدانقلابی حاکم و امپریالیست های حامی آنها برای ادامه سلطه جا برانه و حفظ منافع سرشار خود، ضمن بکار بردن همه گونه دسیسه و نیرنگی به مقابله و متنی سرسخت و خونین در مقابل جنبش انقلابی دست خواهند زد، لذا وظیفه طبقه کارگر و پیشاهنگ آن است که خود و متحدان خویش را به اشکال مختلف مبارزه بلاخری مبارزه مسلحانه که به شیوه دهها ساله و آزموده شده در بین خلق زحمتکش ما تبدیل شده است مجهز سازد.

از آن گذشته، ناموزونی رشد و تنوع بسیار زیاد در روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگ مبارزاتی مناطق مختلف کشور، وجود ملیت های تحت ستم، پروسه مبارزاتی، تجربه های گوناگون، آگاهی، تشکل و شیوه مبارزاتی، همه نشانگر این است که شرایط عینی و ذهنی انقلاب در ایران، علیرغم تسلط شیوه تولید سرمایه داری، در مناطق مختلف کشور از درجه رشد و رسیدگی یکسانی برخوردار نیست، از این رو در مواقع بروز بحران های سیاسی، اقتصادی، قیام های منطقه ای و محلی راهبر چنده تنه و با ما با فاصله و در عین حال نه سراسری و یکباره، امکان پذیر می سازد (۱۴۶). این امر که تجربه درستی آن را بارها به اثبات رساننده است پرولتاریا را موظف می دارد تا در ضمن اتکا به همزبونی پرولتاری و طولانی مدت و حفاظت از دستاوردهای قیام های محلی و ایجاد و حفظ مناطق آزاد شده تا وقوع قیام های سراسری خود را کاملاً به نیروی مسلح تجهیز کرده و برای سازماندهی مبارزه مسلحانه آماده نماید.

بنا بر این عدم درک ضرورت بی چون و چرای مبارزه و قیام مسلحانه پرولتاریا و متحدان کنونی او علیه طبقات ضدانقلابی حاکم، به معنای انکار مبارزه طبقاتی، ارتداد از مارکسیسم-لنینیسم و خیانت آشکار به طبقه کارگر و خلقهای زحمتکش ایران است. مبارزه مسلحانه و سرنگونی شهرآمییز، تنها تضمین کننده وزیربنای استقرار دیکتاتور انقلابی کارگران و دهقانان است.

دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان مخصوصاً در شرایط جامعه ما برای طبقه کارگریک وظیفه کاملاً گذرنده است. در عین حال که کم بهادان به آن در شرایط کنونی جامعه ما خیانت آشکار به جنبش طبقه کارگر و خلق محسوب می شود، اما طبقه کارگر نباید از منافع خاص و اهداف عالی خود غافل باشد. نباید تضادهایی را که او را از متحدان کنونی جدا خواهد کرد از نظر دور دارد. پرولتاریا باید ضمن حفظ استقلال عمل و بسا ایجا د نزدیکترین وحدت با پرولتاریا و نیمه پرولتاریای روستا و فقیران شهری، خود را برای موقعی که با متحدان کنونی ترک وحدت کرده و برای تحقق سوسیالیسم با آنها وارد مبارزه خواهد شد آماده کند. لنین کبیسر گفته است "یک سوسیال دمکرات هرگز حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ناگزیر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم بر ضد دمکراتیک ترین جمهوری - خواه ترین خرده بورژوازی رازیا دبیرد" (۱۴۷). این امر با لایحه در شرایط جامعه ما که در آن خرده بورژوازی بسیار وسیع و نیرومند است و اقشار مرفه آن بعنوان پایگاه اجتماعی رفیر میسم شناخته می شود باید مدنظر قرار گیرد، باید توجه داشت که هر چه انقلاب دمکراتیک عمیق تر و همه جانبه تر و قطعی تر به سرانجام برسد، طبقه کارگر را در رسیدن به اهدافش یعنی برقراری سوسیالیسم یاری خواهد کرد.

پس از آنچه گفته شد بطور خلاصه به فرمول بندی زیر می رسم:

۱- پرولتاریا رهبر بلامنازع انقلاب است، انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک ایران زمانی به پیروزی قطعی می رسد که انقلابی ترین طبقه جامعه ما یعنی طبقه کارگر، اقشار و طبقات ضد امپریالیستی و دمکراتیک

جامعه را بتواند زیر شعاری صحیح متشکل کند و آنها را عملاً زیر شعاری مزبور رهبری کند.

۲- پرولتاریا از این طریق که دهقانان فقیر و خرده پا و خرده بورژوازی تهریست و متوسط شهر و روستا را به خود ملحق کند، خرده بورژوازی مرفه را افشا و هرگونه فرمیسم را طرد و منفرد می کند و با ندادن هرگونه (مکان یا اینکه انقلاب از طریق فرمیسم به انحراف کشیده شود، رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی را سرنگون، بورژوازی وابسته و بقایای عناق و فئودالی را نابود و سلطه امپریالیسم به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را بطور کامل قطع و انقلاب دمکراتیک توده ای را به پیروزی می رساند، به عبارت دیگر:

۱- در رأس تمام توده های زحمتکش مردم، بویژه دهقانان و تهریستان شهری، در راه سرنگونی بورژوازی وابسته و قطع کامل سلطه امپریالیسم و محو بقایای نظامات کهن و در راه آزادی کامل و انقلاب پیگیر دمکراتیک توده ای به پیش.

۲- در رأس تمام استثماری و رشوندگان و زحمتکشان فقیر، در راه سوسیالیسم و کمونیسم به پیش.

طبقه کارگران ایران، برای به پیروزی رساندن قطعی این انقلاب و گذار ببلواغفه به سوسیالیسم که در آن با توده های زحمتکش خلق متحد می شود اهداف، برنام و شعارهایی نیز مشخص می کنند که تحقق آنها در شرایط فعلی از دایره قبول متحدان کنونی خارج نباشد. برنامه ای که در چارچوب یک رژیم دمکراسی توده ای که متکی به شوراهای کارگران و زحمتکشان باشد، قابل تحقق است.

اهداف و وظایف انقلاب (برنامه)

رئوس عمده این برنامه به قرار زیر است :

الف : فوری ترین وظیفه طبقه کارگر در اشتلاف با متحدان خویش انتقال قدرت حاکمه از دست سرمایه داران و زمینداران بزرگ (صنعتی، تجاری، مالی و کشاورزی) و سایر مرتجعین - بدست خویش، یعنی طبقه کارگر، دهقانان و سایر زحمتکشان شهر و روستا با توسل به قهر است. از این رو طبقه کارگر سرنگونی رژیم ضدانقلابی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری توده‌ای را در سرلوحه برنامه خود قرار می‌دهد. دولتی که از بطن مبارزه و قیام مسلحانه توده‌ها بیرون خواهد آمد. تبلور عینی اراده توده‌ای خود را در اتکا به شوراها و کمیته‌های کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان خواهد یافت، بدون این تکیه‌گاه هیچ مجلس و منبری نظیر مجلس شورای ملی یا دولت موقت ائتلافی و غیره نمی‌تواند تبلور اراده توده‌ای گردد. این حکومت مضمون طبقاتی خود را در اینجا در دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک می‌یابد و شامل دمکراسی برای اکثریت (استثما روشندگان و ستمدیدگان) و دیکتاتوری و سرکوب برای اقلیت (استثما رکنندگان و ستمگران) است. ب : در جمهوری دمکراتیک توده‌ای، شورای نمایندگان شوراهای کارگران و دهقانان و سایر مجامع خلق عالیترین ارگان تصمیم‌گیری و بیانی قدرت عمومی توده‌های کارگر و زحمتکش خلق است. دولت تحت رهبری طبقه کارگر و مبتنی بر کمیته انقلابی و دمکراتیک فوراً برنامه

زیرا به مورد اجرا می‌گذارد:

الف: در زمینه سیاسی

برای استقرار کامل دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان و برای حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب و تضمین تعمیق و پیشرفت آن و برای برقراری دمکراسی واقعی و بسط همه‌جانبه آن، اقدامات زیر انجام می‌گیرد:

۱- مقدم بر همه، خرد کردن کامل ماشین دولتی سابق است بدین معنی که تمام دستگاه‌های زور و سرکوب نظیر ارتش، سپاه، شهربانی، کمیته‌ها، ژاندارمری، پلیس سیاسی، بطور کلی منحل اعلام می‌شود.

و به جای آن تسلیح عمومی خلق و سازماندهی و تحکیم ارتش خلق متشکل از کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان و نیز پرستل انقلابی ارتش می‌نشینند.

۲- گسترش شوراهای و مجامع خلقی و تشکیل فوری آنها در مناطق دور افتاده‌ای که هنوز تشکیل نشده‌است.

۳- انحلال تمامی دستگاه‌های بوروکراتیک سابق از قبیل اداره‌ها، کشوری، لشگری، قضایی و غیره و لغو کامل کلیه قوانین اداری و ضد خلقی سابق. در مقابل، اجرای کلیه قوانین انقلابی (مجریه و مقننه)

در تمامی سطح کشور، بیدار کردن و بیدار کردن مجامع شوراهای کارگران، دهقانان، کارمندان و سایر تشکلهای دمکراتیک زحمتکشان است که از طریق حق رای برابر، مستقیم و مخفی، مقامات و مناصب را انتخاب میکنند.

۴- شوراهای ... ضمن اعمال نظارت و کنترل بر نمایندگان و مقامات اجرائی و غیره، حق دارند تا نمایندگان و مقاماتی را که قادر به پیشبرد تصمیمات عمومی آنها نیستند و یا اینکه از اجرای تصمیمات آنها سرپیچی می‌کنند و یا به هر دلیل دیگر قلیل از انقضای مدت نمایندگی، با اکثریت آرا از مقام نمایندگی عزل کنند.

۵- بالاترین حقوق مقامات دولتی برابر است با مزد متوسط یک کارگر ماهی.

ع- حق شرکت در سرنوشت و اداره امور کشور (از عالیترین ارگسسان
حاکمیت خلق تا ارگانهای خودگردان محلی) برای کلیه افراد زن و مرد
جامعه که به سن ۱۸ سال تمام رسیده‌اند، صرف نظر از ملیت، مذهب و سایر
تفاوتها، از طریق حق رای عمومی، آزاد، برابر، مستقیم و مخفی، و نیز
حق انتخاب شدن برای هر انتخاب کننده برای هر مقام و مرجع نمایندگی
که باشد.

ب: در زمینه تامین آزادیهای فردی و اجتماعی:

برای اینکه توده‌های زحمتکش مردم بتوانند آزادانه در راه منافع
طبقه‌ای خود مبارزه کنند، اجرای اقدامات زیر ضروری است:

۱- آزادی کامل و دمکراسی برای کلیه طبقات و اقشار زحمتکی، شامل
آزادی نامحدود عقیده، بیان، مطبوعات و آزادی هرگونه تشکلات توده‌ای
و طبقه‌ای نظیر سندیکاها، شوراها، اتحادیه‌ها، انجمنها، سازمانها و
احزاب سیاسی و سایر مجامع.

۲- آزادی تظاهرات، نطق و اعتصاب.

۳- آزادی کامل مذهب، عقاید و لغو هرگونه تبعیض و امتیازات
مذهبی و تفکیک کلیه مذاهب از دولت و مدارس و مبارزه قطعی بر ضد تمام
روحانیون در دخالت به کارهای قضائی، درسی و سایر امور دولتی.

۴- آزادی و تساوی حقوق همه افراد کشور از هر جنس، ملیت، مذهب
نژاد، زبان، عقیده.

۵- ممنوعیت کامل دخالت در زندگی خصوصی افراد، مصونیت فردی
محل زندگی او از هرگونه تعرضی.

۶- ممنوعیت کامل تفتیش عقاید، شکنجه و جاسوسی به هر منظور.

۷- تشکیل فوری دادگاههای انقلابی خلق، برای معدوم نمودن هر
گونه کوشش ضد انقلابی در جهت تجدید اصول ارتجاعی و نینسز، در کلیه مجامع
قضات انتخابی بوده و متهمین از حق کامل انتخاب وکیل برخوردارند و
کلیه جلسات دادگاهها علنی خواهد بود.

۸- تامین حق انتخاب آزادانه شغل، محل سکونت، حق مسافرت،

احراز تا بعیت و بالغوآن.

۹- تمام افراد کشور در هر مقام و موقعیت ، صرفنظر از هرگونه تفرق و تنوع ، حق دارند تا علیه هر مقام رسمی نزد دادگاههای خلق شکایت کنند.

حل انقلابی مسأله ملی

مردم ایران از اقلیتهای مختلف ملی ترکیب یافته است ، رشته های مختلفی ملیتهای ساکن ایران را به هم پیوند می دهد ، طبقه کارگر و سایر زحمتکشان این ملیتها سالهای متمادیست که مشترکاً در زنجیر اسارت سرمایه داری ، ارتجاع و امپریالیسم به سر برده و در راه استقلال و آزادی دوش به دوش هم مبارزه کرده اند . در نتیجه سیاستهای ارتجاعی حاکم مبنی بر وحدت اجباری خلقهای ساکن ایران و حل شدن آنها در ملیت فارس بمنظور تشکیل بازاری واحد ملی و ستهیل شرایط ستم و غارت و استثمار زحمتکشان موجب شده تا خلقهای زحمتکش آذربایجان ، کردستان ، سیستان و بلوچستان و خلق ترکمن و عرب ، علاوه بر تحمل ستم و استثمار همه جانبه از ستم ملی ، فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی نیز رنج ببرند .

برای پایان دادن به این وضع و رفع ستم ملی و تامین وحدت آزادانه تمام خلقهای زحمتکش ایران و غلبه بر عقب ماندگی سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ناشی از ستم مفا عفا اقدامات زیر باید فوراً انجام پذیرد :

۱- انقائ کامل تقسیمات کنونی کشوری و انجام تقسیمات جدید بر اساس مسأله ملی .

۲- خلقهای تحت ستم فوق الذکر آزادند تا در مورد سرنوشت خویش تصمیم بگیرند (تأمین و تضمین حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدائی برای کلیه ملل که جزو کشور ایران هستند) . بدیهی است که منافع اساسی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان کلیه ملل ساکن ایران در آن است که داد و طلبانه و آزادانه با هم متحد شده و در راه پیشرفت و ترقی کشوری و احاد و قدرتمند مبارزه کنند .

۳- شناسایی حق اقلیتهای ساکن ایران در برخورداری از کلیه حقوق اجتماعی ، فرهنگی و ملی خود .

در زمینه سیاست خارجی

از آنجا که پیشبرد سیاست خارجی، بمثابه شرایط خارجی پیشرفت انقلاب در داخل و حمایت عملی و متقابل از متحدان خارجی انقلاب محسوب می‌شود لذا از اهمیت زیادی برخوردار است. از این رو اقدامات عمده زیربلافاصله به اجرا گذاشته می‌شود:

۱- افشاء کلیه قراردادها و پیمانهای سیاسی - نظامی سری اسارتبار و لغو فوری آنها بمنفع توده‌های زحمتکش ایران و عدم شرکت در پیمانهای تجا و زکارانه (لغو دیپلماسی سری).

۲- پیگیری سیاست انقلابی و انترناسیونالیستی در سیاست خارجی مبنی بر اتحاد و گسترش روابط همه جانبه و برادرانه با کشورهای سوسیالیستی، اتحاد و کمک متقابل به جنبشهای انقلابی کشورهای تحت ستم و طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری.

۳- کمک به تمام می‌دولتها و جنبشهای انقلابی جهان در مبارزه علیه سرمایه‌پروری لیسم، صهیونیسم و نژادپرستی.

۴- حمایت و کمک به جنبشهای انقلابی منطقه و دفاع از سیاست عدم دخالت نیروهای امپریالیستی و برچیدن پایگاههای نظامی از منطقه خلیج فارس و دریای عمان.

۵- حمایت از اقدامات انقلابی اروپا و کشورهای سوسیالیستی و در رأس آن اتحاد شوروی در رهبری جنبش دمکراتیک در سراسر جهان با لایحه در اروپای مرکزی علیه سیاست جنگ طلبانه و تجا و زکارانه امپریالیست‌ها به سرکردگی امپریالیسم آمریکا.

در زمینه اقتصاد

بمنظور قطع کامل وابستگی و ایجاد سیستم نوین اقتصادی ملی، متمرکز و هماهنگ و طبق نقشه و نیز بمنظور پیشرفت و تکامل اقتصادی جامعه بمنفع خلق و امحاء تدریجی سرمایه‌داری و پیروزی اقتصاد سوسیالیستی و بهبود وضعیت اقتصادی و رفاه عمومی توده‌های زحمتکش اقدامات زیر انجام می‌گیرد:

۱- لغا و افشای کلیه قراردادها و پیما نه‌های اسارت با اقتصاد، تجاری ، بازرگانی و نظامی و مالی و لغو کلیه قوانین و امتیازاتی که به استقلال اقتصادی و سیاسی کشور لطمه می‌زند .

۲- ضبط و ملی کردن کلیه سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه‌داران بزرگ داخلی شامل موسسات مالی ، تجاری ، بازرگانی ، صنایع ، کشاورزی ، حمل و نقل ، معادن ، صنایع مربوط به دفاع ملی ، موسسات بیمه ، ارتباطات و غیره .

۳- ضبط و ملی کردن کلیه سرمایه‌ها و موسسات (متوسط ، کوچک و حتی غیر وابسته) که خیانت آنها به خلق توسط دادگاهها محرز شده باشد .

۴- ضبط و ملی کردن کلیه موسسات انتفاعی مربوط به اوقاف و سایر دستگا‌های مذهبی ، به هر عنوان و اسمی .

۵- ملی کردن تجارت خارجی و تمام می موسسات مالی کشور از جمله ملی کردن بانکها و تمرکز آنها در یک بانک واحد .

۶- تجارت خارجی در انحصار دولت انقلابی باید بر پایه بسط تولید داخلی گسترش یابد . از این رو گسترش صادرات و واردات باید با وضع قوانین انقلابی و قیمت گذاری کالاهای وارداتی به سود تولید داخلی ، با توسعه صنایع و تولیدات داخلی ارتباطی ارگانیک داشته باشد .

۷- توزیع برنا مهربری شده و کنترل شده توسط مراکز دولتی و تعاونیها ، بسط بازرگانی داخلی بمنظور تحکیم تولید و رفع احتیاجات عمومی .

۸- گسترش روابط تجاری و عادلانه با کشورهای سوسیالیستی .

۹- ایجاد مکان و کمک موثر در سرمایه‌گذاری و تغییر خط تولید در صنایع مونتاژ وابسته و غیره در جهت تبدیل آن به صنایع مورد نیاز جامعه .

۱۰- ایجاد و توسعه صنایع سنگین از قبیل ذوب آهن ، فلزکاری ، ماشین سازی ، برق ، معدن ، توسعه صنایع پتروشیمی و گسترش و تولید مواد درآفرانده‌های نفتی و کاهش صدور نفت خام ، توسعه شبکه‌های برق ، ارتباطات .

۱۱- ایجاد ارتباط منطقی و ارگانیک میان رشته‌های مختلف صنایع ، کشاورزی خدمات بازرگانی ، تجارت .

- ۱۲- تقویت ، تحکیم و بسط عناصرو سوسالیستی اقتصاد در اقتصاد ملی .
- ۱۳- حمایت از صنایع ملی ، صنایع و هنرهای دستی و اقدام موثر در ایجاد شرایط مساعد برای توسعه و تکامل آنها و تشویق همه جانبه آنها به تمرکز در تعاونیهای تولید .
- ۱۴- کمک به کسبه و پیشه‌وران ، ایجاد تعاونیهای تولید بمنظور بهبود وضعیت اقتصادی آنها و لغو هرگونه مقررات غیرعادلانه ای که آنها را تحت فشار قرار داده است .
- ۱۵- محدود کردن مالکیت خصوصی .
- ۱۶- لغو اسرار بازرگانی ، کنترل تولید ، توزیع و خدمات در صنعت ، کشاورزی ، تجارت ، بازرگانی ، بوسیله شوراها و کمیته‌های کارگران ، دهقانان ، کارمندان و سایر زحمتکشان .
- ۱۷- لغو قوانین و مقررات مالیاتی و برقراری مالیاتهای مستقیم و تمام عدى بر ثروت ، برفع زحمتکشان .

در زمینه اجتماعی

- تا مین حقوق و بهبود زندگی کارگران : برای اینکه طبقه کارگر بتواند ضمن رهبری همه جانبه جامعه ، از حقوق حقه خود مدافعه نماید ، ضروریست تا به محض پیروزی انقلاب کلیه قوانین ارتجاعی که رفوگرد و تاندوین قوانین جدید توسط نمایندگان شوراها ی کارگران ، درخواستهای زیر در کلیه مراکز کارگری (بزرگ و کوچک) عم از صنایع سنگین و یا خانگی و یا پیشه‌وری ، راه و ساختمان ، کارهای فصلی) لازم الاجراست :
- ۱- آزادی کامل و به رسمیت شناختن کامل تشکیلات سیاسی ، اتحادیه‌ها ، سندیکاها ، شوراها و سایر تشکیلات کارگری .
- ۲- آزادی کامل اجتماعات ، میتینگها ، نمایشات ، محافل و مطبوعات کارگری .
- ۳- تضمین حق اعتماد همگانی .
- ۴- تعیین متوسط میزان دستمزد به تناسب شاخص هزینه زندگی توسط شوراها

و احتیاجات های کارگری .

۵- چهل ساعت کار و دو روز تعطیل غیر منقطع در هفته (با محدود بودن روزگار هشت ساعته) در تمام رشته های اقتصاد ملی، مگر در معادن و موسساتی که شرایط کاری بسیار دشواری دارند، در این موارد بنا به نظر شوراهای کارگران و در رابطه با وضعیت مشخص محل، ساعات کار بایستی به میزان لازم تقلیل و تعطیلات هفتگی اضافه شود.

۶- برقراری یکماه مرخصی در سال برای کلیه کارگران و مستخدمینی که بیش از شش ماه در موسسه خدمت کرده اند.

۷- پرداخت کامل حقوق تعطیلات و مرخصی.

۸- ممنوعیت کار اطفال کمتر از ۱۸ سال تمام.

۹- ممنوعیت کار شبانه و اضافه کاری در تمام رشته های اقتصاد ملی، مگر در مواردی که بدلیل فنی و مسائل اقتصادی کشور اجتناب ناپذیری آن توسط شوراها یا کارگری تأیید شده باشد. در اینصورت مسئله دستمزد، غذا، استراحت و ایاب و ذهاب با توافق شورا معین می شود.

۱۰- در هر صورت دستمزد شب کاری نباید کمتر از دو برابر دستمزد کار در روز و یکساعت اضافه کاری کمتر از معادل ۲/۵ ساعت کار در روز مجاسبه گردد.

۱۱- برابری دستمزد زنان با مردان در انجام کار مساوی و ممنوعیت کار زنان در مشاغل _____ که

برای سلامتی آنان زیان آور است.

۱۲- مرخصی یا پرداخت حقوق کامل برای زنان باردار در مدت دو ماه قبل و سه ماه بعد از وضع حمل، با استفاده از امکانات درمانی و دارویی رایگان

۱۳- ایجاد و توسعه مهد کودک و سایر امکانات برای نگهداری از کودکان زنان کارگر در ساعات اشتغال.

۱۴- پرداخت هزینه متوسط زندگی و تحصیل برای فرزندان اضافه بر دو نفر تا رسیدن به سن ۱۸ سال تمام. خارج از محاسبات هزینه زندگی یک خانواده چهار نفری توسط دولت.

۱۵- آزادی تشکیلات کارگری در تنظیم و روابط کار و بازرسی و دخالت در

استحالات .

- ۱۶- بیمه کامل اجتماعی و پرداخت کامل حقوق دوران بیماری .
- ۱۷- اتخاذ تدابیر بمنظور مصونیت جانی و جلوگیری از حوادث کار و حفظ تندرستی کارگران در محیط کار .
- ۱۸- ممنوعیت کسردستمزد به هر دلیل .
- ۱۹- تامین مسکن و محل زندگی مناسب . پرداخت ما به التفاوت هزینه مسکن در صورتی که بیش از مبلغ پیش بینی هزینه مقرر در دستمزدهای گذشته و کارگران در بهای پرداخت آن نباشد .
- ۲۰- پرداخت حقوق کامل دوران بازنشستگی و به کارگرانی که در اثر سانحه و یا شرایط کار ، سلامتی خود را از دست داده اند (به میزان آخرین دستمزد دریافتی و افزایش آن به تناسب افزایش هزینه زندگی) .
- ۲۱- تامین کار برای کارگران بیکار و پرداخت هزینه زندگی آنها در دوران بیکاری ، معادل دستمزد متوسط بیکارگر .
- ۲۲- کنترل نحوه اجرای قوانین و مقررات کار و بازرسی شرایط کار ، بهداشت محیط ، مسکن کارگران و نحوه مقررات سکونت در آنها توسط نمایندگان کارگران .
- ۲۳- انتخاب بازرسان برای کارخانه ها و موسساتی که تعداد زنان بیشتری در آن مشغول بکار هستند .
- ۲۴- تعمیم این بازرسی به کارگاهها و حوزه های کار اصناف ، پیشه وران ، صنایع دستی و روستائی ، کشاورزی ، راهها و سایر مکانهایی که در آنجا از کارگر مزدور استفاده می شود .
- ۲۵- کلیه اعضای هیئتهای بازرسی و غیره به انتخاب خود کارگران بوده و حقوق خود را از دولت یا مدیریت صنایع دریافت خواهند کرد .
- ۲۶- تهیه قوانین مربوط به متجاوزان به حمایت کار .
- ۲۷- تشکیل دستگاههای کار در تمامی بخشهای صنایع متشکل از نمایندگان کارگران و کارفرمایان .

درباره مسائل ارضی و تامین حقوق دهقانان زحمتکش .

۱- الغای کامل بقایای اقتصاد فئودالی و لغو کلیه قوانین کسسه دهقانان زحمتکش را در تصرف آزاد زمینهای خود محدود می سازد .

۲- ضبط بلاعوض کلیه اراضی ، منابع آب ، ماشین آلات ، دام ، ساختمانها ، وسایر تاسیسات متعلق به سرمایه داران ، زمینداران بزرگ ، ملاکین ، فئودالها ، اوقاف ، بنیاد مستضعفان ، جهادوسایر تاسیسات مذهبی و انتقال آنها به شوراهای ، اتحادیه ها و ارگانهای خودگردان محلی .
(گشتکاربهای بزرگ ، کشت و صنعتها و اراضی مکانیزه خصوصی و دولتی تحت ادا ره شوراهای کارگران کشاورزی قرار میگیرد) .

۳- الغای کلیه دیون و بدهیهای دهقانان زحمتکش به دولت ، سرمایه داران زمینداران ، فئودالها ، رباخواران ، بانکها ، شرکتها و تعاونی .

۴- لغو کلیه مالیاتهای غیر مستقیم و مالیاتها و عوارض محدودکننده نظیر عوارض در عرضه محصولات کشاورزی .

۵- لغو اجاره بها و مصادره زمینهای اجاره ای با صلاح دید ارگانهای توده ای محلی .

۶- حمایت کامل از شوراهای ، کمیته ها و اتحادیه های دهقانان و کارگران کشاورزی و سایر رنجبران محلی و کمک به بسط همه جانبه آنها در سراسر کشور .

۷- پشتیبانی کامل از دهقانان متشکل در شوراهای و کمیته های دهقانی در

راه مصادره انقلابی و دمکراتیک اراضی (دهقانان باید از طریق شوراهای نمایندگان خود بی درنگ اراضی را در محل برای بهره برداری خود ضبط کنند)

۸- تا تشکیل کنگره نمایندگان خلق تمام قدرت در روستاها به عهده شوراهای اتحادیه های مسلح کارگران کشاورزی و دهقانان خواهد بود . این شوراهای

و اتحادیه ها باید بلافاصله با قطعیت تمام و بطور مسلحانه در سرکسب و

انهدام بقایا و نشانه های رژیم کهنه ، مناسبات و عوامل حفظ و حراست آنها نظیر ارگانهای سرکوب سپاه ، ژاندارمری ، بسیج ، انجمنهای سابق ،

کمیته ها ، عناصر فئودال و کلیه ضد انقلابیونی که قصد مقاومت داشته و یا

خواهند داشت ، به جذب کوشند ، (با یا دآوری آنچه که در اثر تردید و تزلزل در مبارزه قطعی با ضد انقلاب در سالهای ۴۲ تا ۳۲۰ و یا در جریان قیام و بعد از آن رخ داد) .

۹- باید مقاومت ضد انقلابیون ، شروتمندان و جاسوسان و خائنین به منافع دهقانان و کلیه عناصری که بِنفع شروتمندان دهات مانع تحولات عمیق جامعه و اتخاذ تدابیر لازم می گردند در هم شکسته شوند .

۱۰- الفنا و ممنوعیت بکارگیری کلیه قراردادها ، مناسبات و سنتهای مرسومه که خصمت برده ساز داشته و به قصد سود بیشتر بکار گرفته می شود بلاخص در مورد دهقانانی که صاحب زمین اند و یا از طریق مصادره زمینهای قبلی خود را در اختیار گرفته اند ، بطور کلی ممنوعیت بکارگیری این قوانین و شیوه ها و سنتها جهت سودبری در کلیه اراضی چه خصوصی و چه آنهاکه در اختیار رشوراها و کمیته ها هستند .

۱۱- حکومت انقلابی باید بقدر کافی اراضی دولتی را در اختیار قبایل کوچ نشین قرار دهد تا آنها بتوانند با استفاده از کمکهای دولتی و از راه کشت جمعی و دامداری نوین از حالت صحرانوردی خلاص شده به یک اقتصاد نوین و پرحاصل تری دست یابند .

۱۲- گذاشتن امکانات و اراضی دولتی در اختیار رشوراها و آن بخش از دهقانانی که بواسطه کمبود زمین های ملکی ، وقفی و غیره ، صاحب قطعات کوچک غیراقتصادی شده اند و یا اینکه بکلی بی زمین مانده اند .

۱۳- دولت انقلابی در عین حال با کمکهای مالی ، فنی و تکنولوژیک به کشتکاریهای مشترکی و ایجاد و گسترش تعاونیهای کشاورزی و مسزراع دولتی و با نشان دادن مزیت و بهره وری بیشتر و بهتر و با صرفه بودن آن نسبت به کشتکاریهای منفرد و پراکنده و کوچک ، تلاش می نماید تا دهقانان را به کشاورزی جمعی جذب کند .

۱۴- توسعه اراضی زیر کشت از طریق تسطیح و آباد نمودن اراضی بایرو و اگذاری آن به دهقانان .

۱۵- توسعه شبکه های آبیاری ، سدها ، قنوات ، ذخیره سازی آب ، توسعه

جاده‌ها و راه‌های روستائی و تسهیل حمل و نقل میان مراکز صنعتی و کشاورزی
۱۶- پرداخت وام‌های طویل‌المدت بی بهره، تامین بذر، کود و سم و
ماشین‌آلات کشاورزی و همکاریه‌های علمی و فنی با دهقانان جهت بالابردن
سطح زیرکشت و بازدهی محصولات.

۱۷- دهقانانی که به‌سن بازنشستگی می‌رسند و یا توانایی کارکردن را از
دست می‌دهند با واگذاری اراضی خود به دیگری (دادن جای خود به دیگری)
از دولت حقوق بازنشستگی دریافت خواهند کرد.

۱۸- بالاخره با ملی کردن زمین، مالکیت خصوصی بر زمین لغو شده و کلیه
اراضی در اختیار همگان قرار می‌گیرد. (اداره این اراضی بعهده شوراها،
اتحادیه‌ها و سایر تشکلهای دمکراتیک دهقانان خواهد بود).

طبقه کارگردر عین تلاش خود در جهت تحقق اهداف فوق، با تمام قوا
خواهد کوشید تا ضمن سازماندهی کارگران کشاورزی و فقرای روستائی در
سازمانهای طبقاتی خاص خود، آنها را با تضاد آشتی‌ناپذیر منافع خود
با منافع بورژوازی ده‌آشنا سازد.

طبقه کارگردر تلاش خواهد کرد تا از طریق شکل و دادن آگاهی و
ارائه نمونه جلوی هرگونه توهم و امید را راجع به بهبود وضع زندگی
دهقانان و ریشه‌کنی فقر و نجات از ظلمت را در سیستم اقتصادی که توسط
بورژوازی تلقین خواهد شد، بگیرد و به آنها لغو مالکیت خصوصی و انتقال
همه زمینها به مالکیت اشتراکی تمام خلق و سرانجام لزوم تقسیم
سوسیالیستی که تنها وسیله‌نا بودی واقعی فقر و استثمار است را گوشزد
کند.

تضمین شغلی

- ۱- حق کار برای همه و تامین کار برای بیکاران.
- ۲- پرداخت حقوق معادل هزینه زندگی یک خانواده زحمتکش برای بیکاران.
- ۳- استفاده کامل از مزایای بهداشت، تحصیل و تامین اجتماعی رایگان.
- ۴- تامین ما به‌التفاوت هزینه مسکن و هزینه تحصیل و زندگی فرزندان

بیش از دو نفر تا سن ۱۸ سالگی توسط دولت .

تا مین حقوق زنان و کودکان

بمنظور راهی کامل زنان از قیود ارتجاعی و بمنظور تامین سلامتی
و شادابی اطفال اقدامات مقدماتی زیر ضروری است :

- ۱- لغو کلیه قوانین ، مقررات ارتجاعی .
- ۲- افزایش نقش زنان در فعالیتهای اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی .
- ۳- رفع هرگونه تبعیض بین زن و مرد .
- ۴- تامین حقوق برابر زنان و مردان در ازدواج ، طلاق ، ارث و سرپرستی فرزندان .
- ۵- حمایت کامل و همه جانبه از خانواده های بی سرپرست و بیوگان .
- ۶- ممنوعیت کامل تعدد زوجات .
- ۷- ایجاد مراکز حمایت از مادران و مراکز درمانی برای کنترل مرتب زنان در دوران بارداری و بعد از وضع حمل .
- ۸- تا مین پنج ماه مرخصی با حقوق رد در دوران بارداری و بعد از زایمان .
- ۹- آزادی کامل در ایجاد سازمانهای دمکراتیک زنان .
- ۱۰- ایجاد و توسعه شیرخوارگاه و مهدکودک در محله ها و مراکز کار .
- ۱۱- برخورداری کودکان از تغذیه و خدمات بهداشتی و پزشکی و ایجاد دوا بر کنترل هفتگی و پزشکی برای آنها .
- ۱۲- تامین وسایل ورزش ، تفریح و محله های بازی برای کودکان .

تا مین بهداشت همگانی

- ۱- تا مین خدمات پزشکی مجانی برای عموم اهالی کشور از طریق تاسیس شبکه های بیمارستانی ، درمانگاهها ، داروخانه ها و مراکز بهداشتی در شهر و روستا و مناطق عشایری .
- ۲- ایجاد مراکز مخصوص برای تربیت کادر پزشکی در کوتاه مدت ، بمنظور

پیشگیری و نابودی امراض بومی .

۳- گسترش دانشگاهها و دانشکدههای پزشکی و مدارس عالی پرستاری .

۴- ایجاد اماکن و موسسات مخصوص رسیدگی و نگهداری از معلولین .

۵- ایجاد تاسیسات لازم در مناطق خوش آب و هوا بمنظور استفاذه در جهت بهبودی امراض مسری .

۶- بالابردن اطلاعات بهداشتی تودههای مردم از طرق مختلف .

۷- تأمین بهداشت محیط کار و زندگی در شهر و روستا .

۸- ایجاد شبکههای وسیعی از اردوگاهها و میدانهای ورزشی و برقراری ورزش اجباری در سراسر کشور .

۹- واکسیناسیون همگانی .

۱۰- مبارزه جدی و انقلابی در راه ریشه کنی قباچاق و مادمخدرونا بودی اعتماد

۱۱- تأمین شرایط مناسب زندگی برای کارکنان مراکز درمانی و بیمارستانی .

۱۲- تأمین هزینه زندگی سالمندان و ایجاد مراکز ویژه برای آنها .

تأمین مسکن برای همه

اکثر زحمتکشان جامعه ما از نداشتن مسکن رنج میبرند، برخورداري از مسکن مناسب حق همه افراد جامعه است . تا وقتی که مسأله مسکن بطور بنیادی حل نشده است برای استفاده عادلانه از اماکن مسکونی موجود و تأمین حداقل نیازمندیهای توده زحمتکش در این زمینه ، اقدامات فوری زیر ضروری است :

۱- ایجاد کمیتههای تأمین مسکن در کنارسوراها و کمیتههای محلی .

۲- برچیدن تمامی بنگاهها ، موسسات و سایر واسطه های مسکن (که به اجاره ، معاملات و بورس بازي و تجارت در مورد مسکن مشغولند) .

۳- واگذاری تمام امور مربوط به اماکن مسکونی موجود به دست سوراها و کمیتههای مزبور .

۴- ضبط بلاعوض کلیه واحدهای مسکونی متعلق به عناصر ضد انقلابی ، سرمایه

- داران وزمینداران بزرگ بمنظور واگذاری به زحمتکشان بی مسکن .
- ۵- با خرید عادلانه کلیه واحدهای مسکونی متعلق به کسانی که بیش از نیاز معمولی خود، خانه و آپارتمان در اختیار دارند توسط دولت و واگذاری به اجاره و یا فروش اقساطی آنها به زحمتکشان بی مسکن .
- ۶- ساختمانهای زائد دولتی و موسسات عمومی موقتاً در اختیار شوراهای برای واگذاری به زحمتکشان قرار می‌گیرد .
- ۷- تعدیل اجاره‌بهای موجود و پرداخت ما به التفاوت هزینه واقعی آنها بر آورده‌هزینه‌ای که بدین منظور جزو دستمزد در نظر گرفته شده است (توسط دولت) .
- ۸- برنامهریزی دولتی برای خانه‌سازی ارزان و مناسب .
- ۹- اجرای فوری برنامه‌نوسازی شهرها و روستاها (بالاخص مناطق جنگ‌زده کشور) .

آموزش و فرهنگ همگانی

- تاکنون پیشبرد آموزش و پرورش و فرهنگ توسط طبقات ارتجاعی حاکم ناظر بر اشاعه آموزش و فرهنگ ارتجاعی طبقات استثماتر گریخته است اکنون بیش از نیمی از اهالی کشور از سواد خواندن و نوشتن محروم هستند، برای پایان دادن به این وضع و برقراری آموزش و فرهنگ انقلابی و دمکراتیک در جامعه، اقدامات زیر ضروری است :
- ۱- دگرگونی کامل در نظام آموزشی، فرهنگی و کتابهای درسی .
 - ۲- بسیج عمومی برای ریشه‌کن کردن بیسوادی .
 - ۳- آموزش عمومی در کلیه سطوح از نظر سنی .
 - ۴- تأمین آموزش ابتدائی و متوسطه عمومی، اجباری و رایگان برای کلیه کودکان در سطح کشور .
 - ۵- تأمین خدمات فنی و علمی و آموزشی رایگان .
 - ۶- ایجاد و گسترش کودکانستانها، دبستانها، دبیرستانها، مدارس و هنرستانهای حرفه‌ای مورد نیاز در شهر و روستا .
 - ۷- گسترش مدارس عالی، دانشگاهها، مراکز تحقیقات علمی و قرادادن

- آنها در دسترس زحمتکشان جامعه با تحصیل رایگان بمنظور پرورش کادر وسیع علمی و فنی .
- ۸- تامین شرایط مناسب زندگی و مساعدتهای مادی و معنوی برای آموزگاران ، استادان ، دانشمندان ، دانشیاران و هنرمندان و نویسندگان .
- ۹- مبارزه قسطی با مظاهر فرهنگ بورژوازی و القای تامل و آگاهی .
- ۱۰- استفاده از دستاوردهای علمی و فنی جهان .
- ۱۱- تامین شرایط و امکانات لازم جهت تحقیق ، پژوهش در امور علمی ، تاریخی ، فرهنگی ، هنری و ایجاد فرهنگستان علوم .
- ۱۲- تاسیس کتابخانهها ، قرائتخانههای عمومی در محلات ، شهرها و روستاها و مراکز عمومی کشور .
- ۱۳- کمک موثر به بسط و توسعه مطبوعات و انتشارات انقلابی و هنرهای ملی
- ۱۴- تامین و گسترش فرهنگ و هنرهای ملی برای خلقها و اقلیتهای ملی و آموزش به زبان مادری در کلیه مراحل تحصیلی و حق استفاده از آن در مجامع رسمی .

خسروخواه و غلی (بیدی)

خرداد ۱۳۶۳

- ۱، ۲، ۳ و ۴- بزرپرچمی دروغین . لنین . تاکید آخرازماست .
- ۵- انتقاد براقصا دسیاسی . مارکس
- ۶- مانیفست
- ۷ و ۸- جنگ و سوسیال دمکراسی روسیه . لنین
- ۹- اپورتونیسیم و ورشکستگی انترناسیونال دوم . لنین
- ۱۰- بزرپرچمی دروغین
- ۱۱، ۱۲، ۱۳- ج ۳ ، مارکس
- ۱۴- برای کوتاهی کلام ، از این پس ، حاملان و حامیان این خط را بطور کلی (خروشچف) خطاب خواهیم کرد
- ۱۵- درباره شعار ایالات متحده اروپا (لنین) . در ضمن موضوع "عصر چهارم ، در اسناد فوق به صراحت بیان نشده است اما بررسی کلی مباحثات و نقطه نظرات بعدی خروشچف ، غیر از آن چیز دیگری نیست."
- ۱۶- اصول لنینیسم . استالین
- ۱۷- البته انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر نقش بسیار عظیم و تعیین کننده ای در تغییر توازن نیروها و صف بندی طبقات در سطح بین المللی بجای گذاشت ، مساله تضاد جهانی بین دو سیستم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی متفاوت (سرمایه داری و سوسیالیسم) به یکی از تضادهای اصلی در حول محور تضاد بین کار و سرمایه در سطح جهان افزود و از آن پس این تضاد بعنوان یکی از عوامل تعیین کننده جهت عمومی تکامل جامعه بشری در مجموعه تضادهای بین المللی نمی توانست در محاسبات اساسی نیروهای طبقه کارگر در مبارزه روزمره خود ، از نقطه نظر ملی و بین المللی داخل نگردد . این تضاد خود یکی از تضادهای عمده جهانی است ، معذالک این بدین مفهوم نیست که فرضا گفته

شود "تحلیل لنین از دوران سوم فقط مربوط به فاصله ۱۷-۱۹۱۴ میگرد
و از آن پس عمر چهارمی آغاز شده است که بطور کلی مشخصات برشمرده
شده توسط لنین ، کهنه شده و فاقد جنبه عملی اعلام گردد ". لذا منظور
از "سراغاز" که فوقا ذکر شده بدین مفهوم است که انقلاب اکتبر تیلور
عینی آغاز عصر سوم (عصر امپریالیسم...) است که نقطه شروع آن بسا
استناد به گفتار لنین ، همان سال ۱۹۱۴ می باشد. این پیروزی به
منابه قدم اول و نشان دهنده تحلیل درست لنین از عصر امپریالیسم
است که تا برقراری شالوده های نظم کمونیستی در سراسر جهان وسعت
خواهد گرفت .

۱۹۰۱۸- به هشتمین کنگره ح ک ش . لنین . تاکید از ما است

۲۰- آنها هر چند در مضمون خصوصیات را طرح کرده اند که از لحاظ کلی نمی
توانند مورد قبول ما نیز قرار بگیرد (هما گونه که برخ... سی از آنها
تحت شرایطی ، مورد قبول احزاب کمونیست انقلابی نظیر ویتنام قرار
گرفته) ولی بر اساس خط و مشی که خروشف بطور عملی از آن استخراج
کرد و در پیش گرفت نشان دهنده دوگانگی در طرح فرمولبندی فوق
است که نظرات انقلابی را در کنار نظرات اپورتونیستی قرار داده و
در موقعیت ویژه ای با آن توافق شده است ، در حالیکه با تاکتیکهای
خروشف منتج از این هیچگونه موافقتی ابراز نمی شود از این روم
خود نیز با قبول پاره ای از آنها در آن حدود ، حاصلین آنرا متحد خود
می دانیم .

۲۱- اسناد مشاوره احزاب ک ، ک ۶۹/۶۰- ۱۹۵۷

۲۲- " " " "

۲۳- تاریخ نوین

۲۴- گزارش خروشف در چهارمین اجلاس شورای عالی اتحاد شوروی

۲۵- امپریالیسم بمناسبت آخرین مرحله سرمایه داری . لنین

۲۶- البته تضاد بین کشورهای اردوگاه سوسیالیستی و کشورهای اردوگاه
امپریالیستی ، تضادی است بین دو نظام اقتصادی و اجتماعی متفاوت

و بدون چون و چرا این تضاد در جای خود بسپاراجا دست اما مانمیتوانیم
بطور کلی تضادهای عمیق و حاد موجود در جهان را فقط محدود به تضاد
بین دوا ردوگاه امپریالیستی و سوسیالیستی کنیم.

۲۷- لنین

۲۸- دولت و انقلاب

۲۹- کائوتسکی با ارزیابی غلط از عصر (امپریالیسم) و با تدوین تئوری
(اولترا امپریالیسم) خود تلاش می کرد تا با محور مخفی کردن تضادها
عمیق عصر امپریالیسم، انقلابات پرولتری و جنبشهای رهاشی بخش
را که از جوهر ممتاز عصر امپریالیسم بشمار می رفت نفی کند ،
کائوتسکی معتقد بود که امپریالیسم مرحله ای از رشد سرمایه داری نیست
بلکه سیاستی است که سرمایه مالی در شرایط کنونی بخاطر از بین
بردن تضادهای ذاتی خود اتخاذ نموده است . بنا بر این با هداایت
سرمایه داری بطرف (اولترا امپریالیسم) و اتحاد سرمایه های بیبر
المللی در یک تراست واحد جهانی ، تضادهای امپریالیسم نا پدید
خواهد شد" و صلحاً دوا می را در سراسر جهان به تحقق خواهد رساند ،
لنین برای بر ملا کردن جوهر ارتجاعی و ضد انقلابی تئوری (اولترا-
امپریالیسم) اقدام به انتشار رساله معروف "امپریالیسم به مثابه
آخرین مرحله سرمایه داری" نمود. لنین در این اثر ، با تکیه بر
اسناد و مدارک غیر قابل انکار به تحلیل کامل عصر امپریالیسم و
تضادهای آن پرداخت و ثابت نمود که "تئوری اولترا امپریالیسم"
کائوتسکی از لحاظ تئوریک پوچ و از لحاظ سیاسی ارتجاع محض می-
باشد. لنین تاکید می کرد که کائوتسکی سعی در پرده پوشی تضادهای
درونی سیستم امپریالیستی دارد. او تلاش می کند تا بت کند که بین
کشورهای امپریالیستی ، تضاد موجود نیست ، آنها می توانند به
مناقشات بین خود پایان دهند. لنین همچنین تاکید کرد که کائوتسکی
تلاش می کند تا تضادهای موجود بین پرولتاریا ، توده های مردم و
بورژوازی را پنهان دارد که در عمل هدفی "جز منحرف کردن آنها از

حرکت انقلابی و کوشش برای نابودی روحیه انقلابی آنان و در هم شکستن انرژی انقلابیشان نداشت. کا ئوتسکی از مارکسیسم، احمقانه ترین، نفرت انگیزترین و خسته کننده ترین تئوریهای ضد انقلابی را می سازد". لنین ثابت کرده تئوری کا ئوتسکی، پنهان کردن تضادهای موجود بین خلقهای تحت ستم جهان با امپریالیسم است. لنین بالاخره می گوید: "معنی اجتماعی، عینی و واقعی تئوری او، چیزی نیست مگر تسکین توده ها با تفکری بغایت ارتجاعی به امیدیک صلح دائم در رژیم سرمایه داری، منحرف کردن توجه توده ها از مرافعات و مشکلات حاد روزمره، معطوف نمودن ذهن آنها به یک دور نمای دروغین، نوعی اولترا امپریالیسم با اصطلاح جدید، در تئوری با اصطلاح مارکسیستی کا ئوتسکی، مطلقاً چیزی جز فریب توده ها وجود ندارد" دولت و انقلاب.

۳۰- این امر به معنای این نیست که جنگ امپریالیستی به تکامل پدیده ها کمک کرده و باعث تغییر کیفی آن می شود

۳۱- امپریالیسم بمثابه آخرین مرحله سرمایه داری. لنین

۳۲- بررسی ریشه های تاریخی لنینیسم. استالین. (تاکید از ما ست)

۳۳- این بدان معنا نیست که در درون جوامع سوسیالیستی هیچگونه تضادی وجود ندارد و عمل نمی کند، بلکه تضاد ذاتی هر پدیده ای است از طرفی تضاد کار و سرمایه اشکال متفاوت و بصورت های مختلف در جامعه سوسیالیستی هم وجود دارد و عمل هم می کند منتهای امر تا بسبب بطور عمده (بعدازا استقرار سوسیالیسم) آنتاگونیسم خود را از دست می دهد و بتدریج که جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی تغییر می یابد، این تضاد هم محو و نابود خواهد شد.

۳۴- به اعتقاد ما جنگ های محلی و منطقه ای بین کشورهای مختلف که به درجات مختلف وابسته به امپریالیسم هستند (مثلاً ترکیه و یونان هر دو عضویمان ناهستند) همچنین جنگ هایی که در رابطه با جنبشهای ارتجاعی و نژادپرستانه برآمده می افتد بطور عمده نتیجه تشدید تضادهای

امپریالیستی است که این بار تلاش می کند تا با به جان هم انداختن حکومت‌های وابسته، کشتار و سرکوب خلق‌های این کشورها را بدست خودشان عملی کرده و در ضمن به اهداف غارتگران خود نیز برسد.

۳۶، ۳۵- امپریالیسم بمثا به آخرین ...

۳۷- در این مورد مقصود آن نیست که در شرایط کنونی سیاست اتحاد شوروی را در مورد جنبش‌های انقلابی خلق‌های تحت ستم و انقلابات پرولتری، با چین، یکی بگیریم، در شرایط کنونی ما از اکثر اقدامات اتحاد شوروی در این مورد پشتیبانی قاطع می‌نمائیم و اعتقاد داریم که علیرغم نحرافات فوق‌الذکر، اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی پشتیبان واقعی جنبش‌های رهاشی بخش خلق‌های تحت ستم و انقلابات پرولتری در شرایط کنونی هستند.

۳۸- برنامه جنگی انقلاب پرولتاریائی . لنین

۳۹- امپریالیسم بمثا به آخرین ...

۴۰- همانجا

۴۱- همانجا

۴۲- همانجا

۴۳- سخنرانی در نخستین کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان . لنین . (تاکید از ما ست)

۴۴- اقتصاد سیاسی . استالین (تاکید از ما ست)

۴۵- اخیراً ریگان ادعا کرده است که گویا آمریکا بخاطر حفظ صلح جهانی، حاضر به همه‌گونه همکاری است | این اتحاد شوروی است که از این مذاکرات امتناع می‌کند.

۴۶- استقرار موشک‌های ب در اروپا، دهها اقدام جنگ افروزان دیگری که بدون توجه به سروصداها، توسط امپریالیسم عملی گردید.

۴۷- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - لنین

۴۸- لنین - کلیات، ج ۲۵

۴۹- کنگره دوم کشوری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان - لنین

۵۰- عجیب و مدهش - لنین

۵۱- همانجا

۵۲- امپریالیسم بمانا به آخرین...

۵۳- منظورات تضادهای بین المللی، اشاره به همان تضادهای عمومی

امپریالیسم است که بقیه تضادهای آن نشأت می گیرد.

۵۴- دنیای سرمایه داری همواره در چنگال بحرانهای عمیق و وخیم سیاسی،

اقتصادی، ایدئولوژیک و نظامی، که در چارچوب بحرانهای عمومی

سرمایه داری رخ می دهد، گرفتار بوده و خواهد بود. بحرانهای کنونی

نیز با ماهیت سرمایه داری عجین بوده و نتیجه تشدید تضادهاست.

اجتناب ناپذیر چاره در حال زوال سرمایه داری است که تنها جمعی

کشورهای امپریالیستی و در مرکز آن ایالات متحده آمریکا، و پافشاری

آنها به تجاوز و توسعه و میلیتاریزه کردن خود و متحدان خویش را توجیه

می نمایند.

ایجاد پایگاههای متعدد با تجهیزات مدرن نظامی در سراسر

جهان، استقرار موشکهای دوربرد با کلاهکهای اتمی در سراسر اروپا و

آمریکا، در عین حال که تشدید سه تضاد اساسی و عمده

کنونی را به نمایش می گذارد (تضاد بین کار و سرمایه، خلقهای تحت

ستم و امپریالیسم و تضاد بین اردوگاه کشورهای سوسیالیستی با

اردوگاه کشورهای امپریالیستی) مبین این واقعیت نیز هست که

حیات بشریت توسط این سلاحها (در دست زنگی مست) بنحوبی سابقه ای

مورد تهدید قرار گرفته است، این امر باعث توسعه جنبش نیروهای

صلح طلب گردیده و شعار صلح و محدود کردن سلاحهای هسته ای را در دست

کشورهای اردوگاه سوسیالیستی در رأس آن اتحاد شوروی، به شعار

میلیونها نفر در سراسر جهان تبدیل کرده است. برافراشته نگهداشتن

این پرچم در دست کشورهای اردوگاه سوسیالیستی و در رأس آن اتحاد

شوروی، مورد حمایت و پشتیبانی ما نیز هست و حمایت از اقدامات

اصولی اتحاد شوروی در این زمینه را بخشی از وظایف انترناسیونالیستی

خود می دانیم . معذالک این امر نایستی باعث یکجا نبنه نگری مادر
موردمسأله صلح گردد .

امروز اگر سلاحهای مخرب فوق بطرف اردوی کار نشانه رفته است ،
امروز اگر امپریالیستها به سیاست تجا و زگرا نه خود پای می فشارند ،
همانا بخاطر جلوگیری از حدت یابی تفادهای فوق الذکراست که
سرمایه داری را بسوی نا بودی حتمی سوق می دهد . در چنین شرایطی
البته گسترش مبارزه دمکراتیک بخاطر صلح و برچیدن پایگاههای
موشکی در کنار سایر جنبه های مبارزه طبقاتی پرولتاریا امری است
درست ، اما خود فریبی و مردم فریبی محض است اگر تصور شود که تنها
با این اقدام و کشانندن سران سرمایه بین المللی بپای میز مذاکره
و امضای قراردادها (که در مواقع بحرانی ، زمانی که سیستم
امپریالیستی با خطر جدی روبرو شده و پیشیزی بدان ارزش قائل
نخواهند شد) جلوگیری و تجا و زوحشی گریهای سرمایه داری گرفته
خواهد شد . سیر طبیعی چنین نگرشی تعدیل مبارزه طبقاتی پرولتاریا
نقصان دامنه انقلاب و فلج کردن آن و در نهایت تضمین پایبندی
سیستمی است که جنگ و کشتار از خصوصیات ذاتی آن است . لهذا
با یستی در عین در دست گرفتن پرچم صلح ، طبقه کارگر را به انقلا ب
سوق دهیم که پیروزی آن تنها تضمین کننده صلح واقعی و پایدار
خواهد بود و در نهایت این قدرت طبقه کارگر و توده های زحمتکش است
که قادر است در شرایطی ، چاشنی این سلاحها را برداشته و با آنها را
برضد برپا کنندگان خویش بکار گیرند ، مسأله دیگر اینکه امروز در
شرایطی که توده های زنجیده و جان به لب رسیده کشورهای تحت سلطه
با فقر و فلاکت و نداری ، سرکوب و شکنجه و زندان و اعدامهای جمعی ،
و بطور کلی با اعمال فاشیستی ترین شیوه های سرکوب توسط حکومتها
و وابسته و دست نشاندگان مواجه هستند و مسأله سرنگونی این رژیمها و
رسیدن به رفاه و آزادی و دمکراسی هدف اولیه آنهاست (مثل ایران)
اینجا عمده کردن شعار صلح ، مثلاً بخاطر استقرار موشکهای پرشینگ در

اروپا و با فراخوان توده‌ها بجا طرح‌هایی و خواستن از آنها برای شرکت در چنین تظاهراتی (که در اینجا نیز با بددها کشته‌وزندان می‌دهند) از طرف مارکسیست‌ها، خندان مردم به مارکسیسم-لنینیسم است. هرگونه شعاری مربوط به صلح و غیره، هرآینه در این کشورها بدون شعار سرنگونی رژیم‌های ارتجاعی، داده‌شود، جز خودفریبی و ارتجاع محض چیز دیگری نیست. اینجا شعار صلحی قابل پذیرش توده‌هاست که آنها را از مآثر موجودها بازدارد، به عبارت روشن‌تر، طبقه‌کارگرو توده‌ها صلح می‌خواهند، ولی صلحی که آنها را بسجسته سوسیالیسم برساند.

۵۵- اسناد مشاوره احزاب کک

۵۶- کا ملواضح است که منظور از "همه‌نیروهای طبقه‌کارگر، مرفنظ-سراز اختلافات سیاسی و سایر اختلافات" چه نیروهای است. مئلا سردمداران این خط از کشورها، این نیروها را عبارت از کارفرمایان، تجار واقع بین! احزاب بورژوازی فداانقلابی و خرده‌بورژوازی میدانند. روشن است که در اینجا منظور از جنگ همه‌نوع و هرگونه جنگی است جنگهای عادلانه، آزادیبخش، فدا مهربالیستی، جنگهای داخلی توده‌ها علیه حکومت‌های وابسته.

۵۸- بعضی مسائل جنبش انقلابی - پاناماریف (مجله مسائل صلح و سوسیالیسم)

۵۹- مجله مسائل صلح و سوسیالیسم شماره یک - رفیننتف

۶۰- پاناماریف

۶۱- درباره کارهای پلنوم متحد آوریل کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل کم‌ج‌ا (تاکیدازماست)

۶۲- دولت و انقلاب - لنین

۶۳- همانجا

۶۴- مارکس

۶۵- انقلاب پرولتری و کاشوتسکی مرتد - لنین (تاکیدازماست)

- ۶۶- مجله مسا ئل صلح و سوسیالیسم - پائنا ماریف
- ۶۷- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد (تاکیداً زماست)
- ۶۸- مفهوم ما تریا لیستی تاریخ - کائوتسکی (تاکیداً زماست)
- ۶۹- دولت و انقلاب - لنین
- ۷۰- آنتی دورینگ - انگلس
- ۷۱- "مخاض خانه نواده" مالکیت خصوصی و دولت - انگلس (تاکیداً زماست)
- ۷۲- دولت و انقلاب لنین
- ۷۳- از آنجائی که بحث ما بیشتر حول دولت دیکتاتور پرولتاریا و نقش این دولت در گذار از سرمایه داری به کمونیسم می باشد، لذا از بحث کلی در موارد فوق خودداری می شود.
- ۷۴- آنتی دورینگ - انگلس
- ۷۵- توضیح در مورد ایده خروشچف در نفی انقلاب قهرآمیز و دیکتاتور پرولتاریا
- ۷۶- دولت و انقلاب
- ۷۷- نقد بر نامه گتلا - مارکس
- ۷۸- بررسی بیرونی مه جزب کارگرت مارکس
- ۷۹- دولت و انقلاب (تاکیداً زماست)
- ۸۰- دولت و انقلاب
- ۸۱-
- ۸۲- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد
- ۸۳- درودیه کارگران مجارستان - لنین
- ۸۴- نقد بر نامه گتلا (تاکیداً زماست)
- ۸۵- هما نجا
- ۸۶- هما نجا
- ۸۷- دولت و انقلاب
- ۸۸- هما نجا
- ۸۹- سخنرانی خروشچف در باره برنانه مه و گزارش کمیته مرکزی در بیست و

دو مین کنگره - خ ک

- ۹۰- مباحثه دربارہ حق تعیین سرنوشت - لنین (تا کیدانماست)
- ۹۱- مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸- مارکس
- ۹۲- گذار از سرمایه داری به کمونیسم البته نمی توان نشان شکل سیاسی بسیار فراوان و متنوع بیارنیا وردولی ماهیت آن در این جریان یک چیز است و آنهم دیکتاتورئ پرولتاریاست - دولت و انقلاب
- ۹۳- اقتصادا دوسیاست در عصر پرولتاریا
- ۹۴- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد
- ۹۵- استالین
- ۹۶- دولت و انقلاب
- ۹۷- نامه به پیمان یونگ - مارکس (تا کیدانماست)
- ۹۸- جلد ۲۵ مجموعه آثار
- ۹۹- انقلاب ایران فرستی پیش آورده بودندنا برخی از انقلابیون و روشنفکران ایران سفری به اتحاد شوروی - کشور انقلاب اکتبر و قبله گاه طبقه کارگر و توده ما را کسبست - لنینستهای جهان پیدا شده یا شند ، موقع بزرگستن تعریف و تمجید بوده همراه با برخی انقلاباد ، از جمله یکی از همین مسافرها که خود مبارز پرسان بقه و طرفداران ثابت قدم حزب کمونیست شوروی هم هست ، تعریف می کردند که "در آذربایجان به هم شهری بر خوردیم که از سال ۱۳۲۵ در آنجا مقیم شده و زندگی می کند ، ظاهرآ بسیار رسر حال و جوان مانده بود و دارای چندین فرزند که همگی به خرج دولت تحصیلات عالی کرده و از زندگی خوبی برخوردار بودند ، اما چیزی که مسافران را راحت کرده بود و اظهار تاسف می کرد این بود که هم شهری او چو ا بعد از سی - چهل سال زندگی زیر بیرق سعادتمند پرولتاریای شوروی ، بیواشکی بگوش مسافر ما گفته " اگر شد یک جلد کلام الله مجید که کوچک هم باشد ، برای من تهیه کن و کسی آمد بفرست !
- ۱۰۰- دولت و انقلاب
- ۱۰۱- مارکس

۱۰۲- بطور مثال روحانیون بلندپایه که خود صاحب زمین بوده و تحت شیوه تولید و مناسبات فئودالی به ستم و استعمار زحمتکشان مشغول بودند آنها که مبلغ ایدئولوژی متناسب با این شیوه تولید ارتجاعی بودند در عین حال ، دارای تضادهای شخصی بودند که آنها را در مقابل سیستم قرار می داد .

۱۰۳- روحانیت (بخشی از آن) هر چند که در موضع رهبری قرار داشت ، اما نقش او در به انحراف کشیدن جنبش و گمانالیزه کرده پتانسیل انقلابی توده های متوهم حول خواسته های ارتجاعی ، آنرا بعنوان عاملی در خدمت بخش ارتجاعی سرما به و اشرافیت فئودال قرار می داد .

۱۰۴- مرحله اول انقلاب تحت تاثیر این صف بندی که روحانیت با لادریهنگر آن نقش قاطع داشته و بدین خاطر امتیازات زیادی نیز کسب نمود) هر چند ارتجاع داخلی و دربار را وادار به عقب نشینی کرد و موجب گشایش مجلس و تمویب قوانین منفع بورژوازی گردید اما در اصل به مالکیت فئودالی و مناسبات ناشی از آن خدشهای وارد ساخت ، از این رومنافع امپریالیستهای خارجی را نیز مورد چوچ و چرا قرار نمی داد چرا که تحت محدوده امتیازاتی که به روحانیت و قوانین شرع اسلام داده شده بودند تنها توده های زحمتکش مردم ، حتی غسبرده- بورژوازی داخل نیز قادر نبود پای خود را از محدوده مناسبات حاکم کنار بکشد . روحانیت تلاش می کرد تا این امتیازات را در جهت تحکیم موقعیت فئودالها ، اشراف ، ملاکین قرار دهد . از این راه که تمام دستاوردهای انقلاب ، از جمله قوانینی که تحت تاثیر جنبش انقلابی خلق طرح و تمویب شده بود ، می بایست قبلاً ز صافی اصول و قوانین شرعی می گذشت و عدم مغایرت آنها با قوانین شرع مقدس مورد تاکید پنج نفر از نمایندگان جامعه روحانیت قرار نمی گرفت ، لذا بورژوازی ، امپریالیستها ، فئودالها و سایر طبقات ارتجاعی را ترسی نبود از اینکه در قوانین اساسی معونیت افراد ، احترام به مالکیت فردی ، معونیت منزل ، عدم مسائورنگا تبتات خصوصی ،

آزادی مطبوعات ، مجامع ، اتحادیه ها ، تشکیل انجمنهای بالستی
و ولایتی (که درخواستهای مهم اقشار و طبقات دمکراتیک خلق بود) و
در شرایطی همه اینها عملی می شد که مفاد برتری با دین اسلام نداشته
باشد ، بدین ترتیب روحا نیون بموجب قانون اساسی اختیارات
وسعی بدست آوردند ، آنها علاوه بر کنترل مطبوعات ، تعلیمات
عمومی ، مجامع و غیره حق داشتند تا تمامی قوانین و معمولات مجلس
را مورد چون و چرا قرار دهند . در قانون اساسی پیش بینی شده بود که
بدون تأیید پنچ نفر از روحا نیون منتخب جا معه روحا نیون (مثلاً
شورای نگهبان کنونی) نه لایحه ای قابل طرح شدن است و نه مصوبه ای
قابل اجرا ، بدین ترتیب تمامی دستاوردهای دمکراتیک این سن
مرحله بوسیله موارد فوق درحصاری غیر قابل نفوذ قرار می گرفت .
در مقابل ، با اعلام دودرجه ای و منفی بودن انتخابات که در آن
میزان دارایی و مقدار زمین ، ملاک قرار می گرفت و سایر محدودیتها
بطور کلی کارگران و زحمتکشان ، فقرا و نیز زنان را عموماً از شرکت
در امور سیاسی محروم می کرد .

۱۰۵- امپریالیزم انگلیس ابتدا خود را طرفداران انقلاب نشان می داد . این
موقعی بود که او با روسیه تزاری در رقابتی سخت قرار داشت اما به
تدریج که تحت تاثیر اوضاع بین المللی این تفا دموقتا تخفیف
یافت و از طرفی منافع انگلیس در ترکیب مجلس و غیره منظور شد ، او
همچره واقعی خود را نشان داد .

۱۰۶ و ۱۰۷- برنا مه حزب کمونیست مربوط به کنگره های اول و دوم ، تزهای
سیاسی حیدرخان ، برنا مه حداقل همراه با نکات اساسی برنا مه
حزب بلشویک و برنا مه ارفورت عیناً به آخر همین نوشته ضمیمه میشود .
۱۰۸- برای کوتاهی کلام و فواصل مطالب ، فقط به خلاصه برخی از نکات
تزها و برنا مه حزب کمونیست مصوبه کنگره دوم اشاره می شود . این سن
تزها و نیز برنا مه مربوط به آن عیناً ضمیمه همین نوشته است . بدیهی
است خواننده قبل از مطالعه مطالب بعدی ، ضرورتاً با بستی برنا مه

فوق الذکرا مطالعه نماید.

۱۱۰- البته زمینه اقتصادی و اجتماعی بروز این انحرافات خود بحسب دیگری است.

۱۱۲- شعار حزب در مورد لغو امتیاز نفت جنوب عبارت از این بود "تصرف فوری مویسات نفتی، طرد کمپانی نفت جنوب، الغا کلیه دیون ایران به امپریالیسم انگلیس، قطع عملیات بانک شاهنشاهی که یکی از عمال عمده امپریالیسم در ایران است، تحریم متعمده انگلیسی و...".

۱۱۳- رضا شاه برای افکندن رعب و هراس در دل توده های اکثریت مردم، اکثرا انقلابیون را (نزدیک به ۱۰۰۰ نفر) در ملاعام مه دار آویخت و با توسط قاتلین حرفه ای به قتل رسانید.

۱۱۴- گروه دکتزارانی فعالیت کمونیستی را عمدتا حول مسائل ایدئولوژیک پیش می بردند. در این دوره انتشار مجله دنیا یکی از کارهای برجسته گروه ارانی (معروف به ۵۳ نفر) بود. گروه آنها به هیچوجه نتوانست خود را به حدیک تشکیلات (هرچند کوچک) اما مخفی کمونیستی ارتقا دهد. تجربه تشکیلاتی در شرایط سلطه دیکتاتور رضاخان به حدی پائین بود که با دستگیری یک نفر، همه گروه لورفته دستگیر شدند.

۱۱۵- جنبش انقلابی توده ای که بعد از انقلاب سوسیالیستی اکثر سراسر جهان را فرا گرفته بود، در این دوره تدریجا روبه خاموشی می گذاشت. انقلاب چین با کودتای چیانگ کائیشک، با یک عقب نشینی موقتی توأم می شود، انقلابات مجارستان و آلمان شکست می خورد. موج انقلابی که مدتها بود در ایران شعله می کشید به تدریج فروکش می کرد و با تسلط امپریالیسم و ارتجاع داخلی، این دوره آرامش نسبی تا شهریور ۲۰ طول می کشد. در پاره ای کشورهای مثل ژاپن، ایتالیا، آلمان، فاشیسم تسلط یافته و در تدارک جنگ جهانی دوم می باشد.

۱۱۶- البته این امر فقط در چارچوب برنامه متفقین علیه فاشیسم قابل تبیین است چرا که اهداف امپریالیسم آمریکا، فرانسه و انگلستان، در جریان این جنگ بالخصوص و آخر آن، به هیچوجه قابل اغماض

نیست و نمی توانسته است جنبه عادلانه داشته باشد. اهدا فیزی
توسعه طلبانه و تجا و زکا را نه بوده است.
۱۱۷- سلیمان میرزا اسکندری از رهبران حزب سوسیالیست در دوران
حزب کمونیست و یکی از وزرای کا بنینه رضا خان. و از مخالفان فعالیت
حزب کمونیست ایران بود در دوره پنجم انتخابات نیز به و کالست
رسید. شرقی نماینده حزب کمونیست ایران در کنگره ششم کمیترون
نسبت به حزب سوسیالیست ورهبری آن چنین میگوید "در عین حال که
ما حزب سوسیال دمکرات نداریم، لیکن اجزای مشابه آنرا داریم،
مانند حزب سوسیالیست، ناسیونالیست و غیره. مدت زیادی بوده
ما با حزب سوسیالیست در یک یلوک کار می کردیم لیکن در این اواخر
حزب مزبور بصورت یک حزب اپورتونیست تیپیک در آمده است و بارها
علنا علیه حزب کمونیست ایران وارد میدان شده و به آن خیانت
ورزیده است."

۱۱۸- گویا این شخصی همان یکنفر از گروه ۵۳ نفر بوده که در اردستگیری
اوهمه گروه لورفته و دستگیری می شوند. (کلیه استنادات از اسناد حزب
توده- گروه ۵۳ نفر- بزرگ علوی و اسناد مربوط به جنبش کارگری و
کمونیستی. انتشارات مزدک).

۱۱۹- روزنامه سیاست ۱۲/۳/۱۳۲۵.
۱۲۰- پرواضح است که در اینجا منظور رهبری حزب آن عناصری از طبقات
مختلف اجتماع نیست که به منافع طبقاتی خود پشت کرده و ایدئولوژی
و راه طبقه کارگر را انتخاب نموده و بعد از طی پروسه خود به فسترد
کمونیستی تبدیل شده که در راه اهدا ف طبقه کارگر مجاهدت می نماید
وجود این عناصر در ساخت تشکیلاتی اجزای کمونیست (حزب طبقه کارگر)
امری است بدیهی. در این صورت او با یک کارگر انقلابی و کمونیست
فرقی نخواهد داشت و نمی توان بدان اشکال گرفت. بلکه منظور
رهبری حزب توده هما نظور که در جملات بعدی و همینطور در اسناد سه
صراحت دارد عبارت است از دسته ها و عناصری از طبقات غیر پرولتری

که همراه ایدئولوژی و تعلقات طبقاتی خود بدون اینکه به مازکسیم معتقد و ملتزم باشد فقط بدلیل برخی منافع مشترک در این تشکیلات وارد شده و فعالیت می‌کنند، امری که مربوط به احزاب غیبه بورژوازی و بورژوازیست نه حزب طبقه کارگر.

۱۲۱- از جمله عناصرا قیمانیانند اتحادیه‌های کارگری که توسط حزب کمونیست در دوران رضاشاه ایجاد شده بود، با توجه به زمینه موجود توانست اکثریت کارگران را به حول محور اتحادیه‌ها جلب کرده و متحد کند که بعدها در سال ۱۳۲۳ در اتحادیه‌ها جمع کارگری مربوط به حزب توده، شورای متحد کارگران را که نزدیک به ۵۵ هزار عضو داشت بوجود آوردند و بتدریج نزدیک به نود درصد طبقه کارگر را دربر گرفت.

۱۲۲- گذشته از مسئله نفت و قبل از همه توده‌های تحت ستم ایران در سراسر کشور علیه مناسبات حاکم و محو ظلم و ستم استثماری مبارزه‌رو آوردند. مبارزه زمینهای اربابان فئودال، اعتصابات متعدد و متحد کارگران حول محور خواستهای طبقاتی و عمومی جنبش، تعرض مسلحانه به ارگانهای دولتی و موسسات امپریالیستی، نشانده تعرض گسترده و رادیکالی بود که در نهایت نه تنها مسئله ملی کردن منابع نفت و لغو کلیه قراردادهای امپریالیستی را بدنبال داشت بلکه اساسا با خراب کردن طبقاتی خود، هر نوع مناسبات ستمگرانه و استثماری را نیز آماج خود قرار داده بود، لهذا نفی این مبارزات که از عمق و گسترش بی نظیری برخوردار بود و محدود کردن آن حول محور فقط ملی کردن منابع نفت، نادیده گرفتن مبارزات مبارزه طبقاتی در شرایط آن زمان است. ما هم گفتیم که شعار ملی کردن منابع نفت در چارچوب مبارزات فدا امپریالیستی و بدلیل نقش سنتی این محور از مبارزه و ذهنیت توده‌های مردم در قبال آن و در چارچوب جنبه متحد خلق، آن شعار مرحله‌ای بود که با بدست گرفتن آن و تلفیق آن با مبارزات مبارزه طبقاتی، جنبش راقدمهای بلندی به اهداف استراتژیک خود نزدیک می‌گردد اما همانطور که دیدیم در شرایط نبود یک حزب طبقه کارگر واقعی، این شعار به تنهایی و جدا از سایر

جنبه‌های مبارزه توده‌ها، علیرغم پیروزی موقت، از این لحاظ که رهبری آن بدست بورژوازی قرار گرفته بود و جنبش توده‌ای را در محدوده خود متوقف می‌کرد و خواستار حرکت به پیش آن نبود لاجرم شکست خود را از پیش رقم زده بود (در این باره شیوه برخورد بورژوازی ملی ایران، به جنبش دمکراتیک خلق آذربایجان و کردستان و مبارزات توده‌ای و کارگری در سایر مناطق، اعمال قدرت و راهبیکالیزم در برخورد به موانع امپریالیستی قراردادها و پابندگی‌های داخلی آن، حائز اهمیت است).

۱۲۲- بخاطر روشن شدن با زهم بیشتر ما هیت حزب توده و فعلاً نسبت آن در دوران قبل از ۲۸ مرداد، تعداداً شش تا برخی از قطعاتی که ما هم وسیع چهارم کمیته مرکزی حزب توده در سال ۳۶ و گزارش کمیته مرکزی را به این بلنوم که تماماً شامل ما هیت ایدئولوژیک، وضعیت تشکیلاتی، موضع گیریها و آن در مقابل نهضت فداستعماری نفت، کودتای ۲۸ مرداد و... می‌باشد ذکر کنیم ولی بدلیل ضیق وقت و طولانی بودن کلام، خواننده را به مطالعه دقیق اسناد این بلنوم رجوع می‌دهیم.

۱۲۳- در صفحات قبل در بحث مربوط به انقلاب مشروطیت، مضمون این تضاد و شیوه مبارزه و موضع بورژوازی ملی، شرح داده شده است.

۱۲۴- وابستگی شدید بورژوازی بزرگ ایران به انحصارات امپریالیستی و روند روبه‌تزايد انباشت سرما به در دست گروه‌های محدود، انحصارات سرما به داری داخلی و تقویت قشارداری (بوروکرات)، تجزیه و تلاشی بورژوازی متوسط و کوچک ملی از خصمیات تکامل مناسبات سرما به داری در بعد از کودتای ۲۸ مرداد در کشور ما است.

۱۲۵- کنسرسیوم بین المللی نفت که از پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکا متعلق به گروه‌های راکفلر، مورگان ملون و شرکت رویال دیچ کهانی و فرانسه و پترول و شرکت نفت ایران و انگلیس در لندن تشکیل شد، کنسرسیوم مزبورها شرکت سابق نفت ایران و انگلیس را چهل و سه چهل بطور مساوی بین شرکت‌های امریکائی و انگلیسی، ۱۲٪ به شرکت

رویال دیچ و ۴٪ به کمپانی فرانسزدو پترول تقسیم نمود. شرکت سابق ایران و انگلیس بابت قیمت بها خود ۶۰۰ میلیون دلار دریافت نمود که کل این مبلغ از راه فروختن نفت ایران به شرکتهای انگلیسی پرداخت گردید. از جمله دولت ایران متعهد شد تا ۸۰ میلیون پوند بابت استهلاک تأسیسات نفتی خوزستان و پالایشگاه کرمانشاه به شرکتهای انگلیسی پرداخت کند. از جمله ۷۶ میلیون لیره بابت خساراتی که به این شرکت طی ملی شدن صنایع نفت خورده است، مورد مطالبه کرد. گذشته از این حوزه امتیازات نفت از ۱۶۹۰۰۰ کیلومتر مربع طبق قرارداد جدید با کنسرسیوم به ۲۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع افزایش یافت.

۱۲۷- در این مقطع ما شاهد وجود بحران وحدت یا بی تضادها هستیم که تحت تاثیر عوامل مساعده خارجی از جمله کودتای عراق و ترکیه که در نتیجه به شکست پیمان سرکوبگرانه بغداد منتهی شد و سایر عوامل داخلی در مجموع باعث شد تا در حیوוח اصلاحات ارضی، فضای نسبتاً بازی برای فعالیتهای سیاسی بوجود آید. این امر در عین حال که در تسریع حل تضاد بین فئودالیسم و رشد سرمایه داری و بسته موثر بود و کار اصلاحات ارضی را آسان می نمود، در عین حال با اوج گیری مجسده فعالیتهای سیاسی نیز نتوانم گردید که در آن بطور کلی دانشجویان و خرده بورژوازی شهری نقش فعالی ایفا نمودند. این دوره با قیام ۱۵ خرداد و سرکوب خونین آن توسط رژیم و تحکیم زبونی سیاسی سرمایه داری وابسته به پایان رسید. (ما در صفحات بعدیه این نقطه عطف که در شکل گیری سازمانهای انقلابی دمکرات و کمونیستی معتقد به مبارزه قهرآمیز تا شیر مهمی داشت خواهیم پرداخت).

۱۲۸- با توجه با اینکه مساله فرسرم نزد امپریالیستها و طبقات حاکم از اهمیت خاصی برخوردار بود، آثارهای اخیر شایده تا حدودی مبین بخشی از واقعیت باشد.

۱۲۹- روشن است که برای لغو مناسبات فئودالی هم سرمایه داران (تلا محدودی که منافع طبقاتی آنها اقتصفا می کند) مبارزه می کنند و هم

طبقه کارگرها، اما مزارعه این دو طبقه با هیتا با هم تفاوت دارد. طبقه کارگرها توجه به جهان بینی طبقاتی خود خواستار زمین برداشتن هرگونه استثمای رچه فئودالی و چه سرمایه داری است اما سرمایه داران که بخاطر توسعه تولید کالای، گسترش بازارهای فروش، آزادی کردن نیروی کار و تشکیل ارتش بیگاران و در یک کلام غارت و چپاول دهقانان مزارعه می کنند، در واقع آنها بخاطر منافع غارتگرانه خود و پرکردن کیسه شان است که به این مزارعه داخل می شوند. (ویا به عبارت دیگر به اینگونه فرمها تن می دهند).

۱۳۰- دردهات ایران دو نوع نسق زراعی را می توان نام برد: ۱- نسق ثابت یا دائمی، عبارت از این است که اراضی مشخصی از ملک مالک بر حسب تعداد دفت گاو، کار و زارع تقسیم شده و زارعین بر حسب عوامل پنجگانه تولید، سالیان دراز بخشی از اراضی را در تصرف داشته و به زراعت در آن می پردازند. در طول این مدت زمین زارع معلوم، مشخص و تغییرناپذیر بوده لذا در چنین اراضی زارع دارای حق ریشه بوده و مالک نمی تواند ریشه را بکنند و او را از ملک زراعی براند و مگر تخلفی در امر زراعت یا در نحوه پرداخت حق مالکانه و غیره انجام داده باشد. ۲- نسق متغیر شامل اراضی بود که هر ساله مالک بویا مزارعین او زمینها را به تعداد زارعان و به نسبت قدرت کار آنها تقسیم می نمودند، بدین ترتیب نسق زراعی هر ساله تغییر می یافت و زمین زارع ثابت نمی ماند. از این رو حق ریشه نیز به آنها تعلق نمی گیرد.

۱۳۱- در این مرحله نزدیک به ۲۰۰/۰۰۰ خانوار مشمول شق اجاره شده و به مستأجر تبدیل شدند.

۱۳۱- از سال ۵۰ به بعد، زمینهای خرده مالکی در اکثر نقاط کشور تبدیل به باغات میوه شد. گذشته از نیروی کار موجود در این بهره ورها، این دهقانان نیز از کمکهای مالی افراد خانواده خود که در شهرها به کارگری کارمندی، فروشنده و غیره مشغول بودند، بی بهره نبودند. گذشته از این مشارکت کارمندان محلی و یا بازنشستگان ادارات و

موسسات دولتی که دارای منشا دهقانی بوده و اندک پس انداز خود را در اینگونه سرما به‌گذا ریهای کوچک بکار می‌ننداختند ، خود به بقای این قشرا زخرده مالکین نیز کمک نمود .

۱۳۲- بخش خدمات طی سالهای بعد از ۱۳۵۰ همواره در تولید با صلاح ناخالص ملی مقام اول را داشتند . بطور نمونه تولید ناخالص ملی در خدمات از ۴۶۹ میلیارد ریال در سال ۵۱ به ۷۹۰ میلیارد در سال ۱۳۵۶ ، افزایش یافت در حالیکه صنعت و معدن از ۱۶۵ میلیارد ریال در ۵۱ به ۳۳۶ میلیارد ریال در ۵۶ افزایش یافت .

۱۳۳- با توجه به اینکه خرده بورژوازی در کشور ما بسیار وسیع بوده و اقشار مختلفی را در بر می‌گیرد و یکی از متحدین عمده پرولتاریا در انقلاب بشمار می‌رود ، لذا تجلیل علمی ، موشکافانه و دقیق کیفیت و کیفیت این نیرو ، بررسی همه جانبه روحیات ، تمایلات سیاسی ، فرهنگ ، خواسته‌های اقتصادی و سیاسی اقشار مختلف آن در تدوین استراتژی و تاکتیک پرولتری و نیز در تبلیغ و ترویج ایده‌های انقلاب از اهمیت حیاتی نزد طبقه کارگر برخوردار است که با بستن درمقالات جداگانه‌ای به آن پرداخته شود .

۱۳۴- کارگران با آن اکثر کارکنان و کارخانه‌های کوچک بخاطر فرار از مالیات و پرداختن حق بیمه و عدم تشبیت رسمی مدت کار و دستمزد کارگران ، هیچوقت آمار درستی از تعداد کارگران خود نمی‌دهند . به محض پیدا شدن سروکله‌ها مورین دولتی ، کارگران خود را راضی می‌کنند که حتی در گوشه و کنار کارخانه و کارگاه مخفی شوند تا بتوانند تعدادشان را کمتر گزارش کنند .

۱۳۵- خرده بورژوازی مرفه شهر و روستا بدلیل وضعیت اقتصادی ، اجتماعی فرهنگ و جهان بینی و سایر تمایلات خود در نتیجه موقعیت نسبتاً خوب وثابت مالی و درآمد‌های متفاوتی که در نظام سرما به‌داری - وابسته از راه‌های مختلف به دست می‌آورند ، علیرغم تضادهای معینی که با سلطه مهربیالیسم و سرما به‌داری وابسته پیدا می‌کنند لاجرم در

مبارزه با آن گرایشات شدیدمخالفانه را نه از خود نشان می‌دهند، هر چند بدلیل ویژگی رشد سرمایه‌داری در کشور ما بین قشرهای سنتی و مدرن این بخش از خرده‌بورژوازی وجوه تشابه زیادی وجود دارد. نکته ناشی از وابستگی آنها به اشکال مختلف تولید، توزیع، مالکیت بروسایل تولید، نقش در سازمان کار، شیوه کسب درآمد و میزان سهم از تولید و غیره، می‌باشد که خود را از جمله فرهنگ، ایدئولوژی و تمایلات و انگریا نه و تجددطلبانه، نشان می‌دهد. معذالک از خصوصیات عمده آن و علاقه مندی این اقشار به حفظ مناسبات سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی که علاقه ایست مستقیم و بلاواسطه که از موقعیت اقتصادی آنها ناشی می‌شود، نمی‌گاهد. این اقشار در جریان جنبش انقلابی از دو جنبه زیر نفوذ بورژوازی داخلی و امپریالیست‌ها قرار می‌گیرند، از طریق بورژوازی متوسط تجاری و صنعتی، بسبب عبارت دیگر گرایشات سنتی و مدرن که بدین وسیله از طریق گرایش به فرم و تبدیل شدن به پایگاه اجتماعی آن می‌توانند اقشار وسیعی از خرده‌بورژوازی متوسط و از آن طریق خرده‌بورژوازی فقیر و حاشیایی بخشی وسیعی از طبقه کارگر را بدنبال خود بکشند. در این زمینه جنبش انقلابی سالهای ۵۷-۵۶ تجربیات گرانمایی بجای گذاشته که جمع‌بندی آنها برای مبارزه‌آتی طبقه کارگر اهمیت حیاتی دارد.

۱۳۶- جمع کل کودتوزیمی در سطح روستاها در سال ۵۶ ۶۳۰ هزار تن بوده، در سال ۶۰ به ۱۲۲۷۹ هزار تن افزایش یافته است.

۱۳۷- لنین . دوتاکتیک.

۱۳۸ و ۱۳۹- لنین . انقلاب پرولتری و کاشوتسکی مرتد.

۱۴۰- مارکس . مبارزه طبقاتی در فرانسه .

۱۴۱- مارکس . م . ج . ۱۹ .

۱۴۲- مارکس . انتقاد از برنانه کوتا .

۱۴۳- لنین . مسائل اساسی مبارزه انتخاباتی .

۱۴۴- مجموعه آثار . جلد ۳۱ . ص ۱۳ .

منابع و مأخذ

- ۱- ایران در آئینه آمار - انتشارات مرکز آمار جمهوری اسلامی ایران - سال ۶۲.
- ۲- مرکز آمار ایران - نتایج آمارگیری از بودجه خانوارهای شهری و روستایی.
- ۳- مجله بانک مرکزی جمهوری اسلامی شماره های: ۱۹۵-۱۹۶. سال ۱۳۶۱.
- ۴- بانک مرکزی، آمار کارگاههای بزرگ صنعتی.
- ۵- اداره گمرک، سالنامه آمار بازرگانی خارجی.
- ۷- نشریه سازمان برنامه در باره برنامه های عمرانی دوم - سوم - چهارم و پنجم اقتصادی.
- ۸- قوانین اصلاحات ارضی.
- ۹- قانون ۱۰- دیکتاتور و توسعه سرمایه داری در ایران، فردهالیدی.
- ۱۱- اسناد تاریخی جنبش کارگری، انتشارات مزدک.
- وسایر منابع تاریخی، تحلیلی و تحقیقی.

www.iran-archive.com

D.I.O
POST FACH 126230
1000 BERLIN 12
WEST GERMANY

www.iran-archive.com



از انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران